

موقوفه

۸۴۷/۱۸

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

خطی

۱۷۶۵۴۳

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب

مؤلف

مترجم

شماره قفسه



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۷۸۷۸

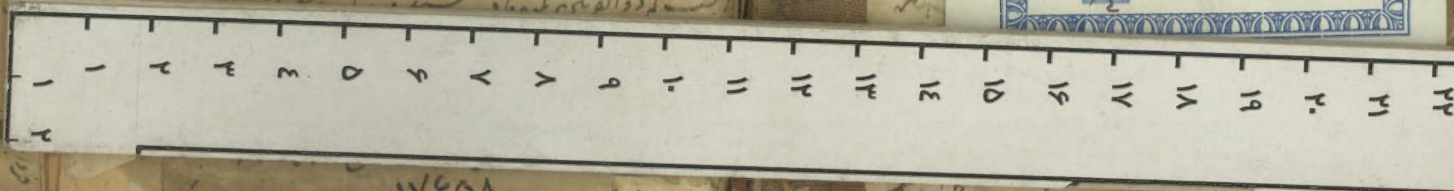


الله اعلم

۱۷۶۵۸
۲۰۸۸۲۳

در این کتاب سوره الاعلیٰ فرموده که این حروف مقطعه در اول
کتاب است و اینست از منظوم در اول کلام چه است
حروف استدلالت میکند بر آنکه کلامیکه بعد از او می آید شریعت
حروف رد جامعنی باشد که قرآنرا شریعت میکند
علامه را اختلاف است این عجب فرموده که این
و بعضی دیگر معنی هر سمیت از اسمای حسنی که
حرف به چون قادر و قدیر و قاهر و قهار و قایض و قوی
ب و قدوس و قیوم و ذر و بعضی اشارت بقرآن یا یا با کلام
یعنی بایست ای محمد عمل کردن بر آنچه مأمور بشوی یا اشارت
بدر قیام بالقسط یا اسم گوشت که حقیقتا بان قسم یاد فرموده او
بایست که هیچیک بگرد زمین که حقیقتا انرا از زهره آفریده و کنایه از آسمان
سبزی آسمان از عکس آن است و بارهای زمرد که در میان مردم است
عکس آن است و این قول از ضحاک منقولست از دهمین مبدی
است که ذوالقلم که متلفه است

در این کتاب سوره الاعلیٰ فرموده که این حروف مقطعه در اول کتاب است و اینست از منظوم در اول کلام چه است حروف استدلالت میکند بر آنکه کلامیکه بعد از او می آید شریعت حروف رد جامعنی باشد که قرآنرا شریعت میکند علامه را اختلاف است این عجب فرموده که این و بعضی دیگر معنی هر سمیت از اسمای حسنی که حرف به چون قادر و قدیر و قاهر و قهار و قایض و قوی ب و قدوس و قیوم و ذر و بعضی اشارت بقرآن یا یا با کلام یعنی بایست ای محمد عمل کردن بر آنچه مأمور بشوی یا اشارت بدر قیام بالقسط یا اسم گوشت که حقیقتا بان قسم یاد فرموده او بایست که هیچیک بگرد زمین که حقیقتا انرا از زهره آفریده و کنایه از آسمان سبزی آسمان از عکس آن است و بارهای زمرد که در میان مردم است عکس آن است و این قول از ضحاک منقولست از دهمین مبدی است که ذوالقلم که متلفه است



۱۷۶۵۸
۲۰۸۸۲۳



کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب

مؤلف

مترجم

شماره قفسه



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۷۷۸

- ۱
- ۲
- ۳
- ۴
- ۵
- ۶
- ۷
- ۸
- ۹
- ۱۰
- ۱۱
- ۱۲
- ۱۳
- ۱۴
- ۱۵
- ۱۶
- ۱۷
- ۱۸

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۷۶۵۸

۲۰۸۸۲۳

علم الهادی قدس سره الله علی فرمود که این حروف مقطعه در ادوات
بجز استعاره و تشبیه از منظوم در ادوات کلام چه است
حروف استدلالت میکند بر آنکه کلامیکه بعد از اوجی آید شریعت
حروف رد جماعتی باشد که قرآن را شریعت میکند
علامه را اختلاف است این بعضی فرموده که این
و بعضی دیگر معنی هر اسمیت از اسمای حسنی که
حرف به چون قادر و قدیر و قاهر و قایم و قوی
و قدوس و قیوم و زود بعضی است بر آن یا ایها بکلام
یعنی بایست ای محمد بعل کردن بر آنچه مامور میشوی یا است
مصدق قائم بالقط یا اسم کویت که حقیقتاً بآن قسم یاد فرموده
بایست که حقیقتاً آنرا از زمره آفرید و کنایه ای است که
سبزی است از عکس آن است و پاری زمره که در یک مرد است
عکس آن است و این قول از ضحاک منقول است از ذهب منه
بایست که ذوالقرنین بکوه قاف رسید در پیرامون کوههای کوه
در ازمو کلان رسید که این چه کوه است گفتند کوه قاف گفت این
بهای خور و حیثیت که در حوال این کوهند گفتند کههای زمین است
و شهری و بقعه نیست الا که عرقی از آن متصل است باین کوه چون

۱۷۶۵۸

۲۰۸۸۲۳

تعمیر



در تاریخ ۱۳۵۸/۱/۲۵

کتاب حفظ نوشته که حفظ تفصیل جمیع شریات یا محفوظ
از هر اسرار و احوال محفوظ است که تفصیل همه اشیاء و رویدادها
و همه حالات مخلوقات در مکتوبات و از تغییر متغیر و از تبدیل
متبدل محفوظ هرگاه نزد ما این نوع کتب رسیده که مقصود جمیع
خرفیات است پس چگونه عالم با جزایا با آن آیت ان شیم
و برای حیای آن قدرت نه نوشته بشیم و نه آن است که این منقش
بشود بل کذبوا بالحق بلکه محرمه هم نفکر و تدبیر مکتوب کردند و
نه گردیدند بچنان که قرآن است یا محرمه یا احاطه ان حکام که آید
بایشان قرآن که در کمال اعجاز است یا محرمه یا احاطه ان حکام که آید
فهم فی آخر مسیح پس آن مکتوبان شوریدند و مضطرب و بهم بر
آمدند چه کاهی قرآن را بسجده است میدهند و وقتی بنوعی
باقیانه و پیغمبر را زمانی همچون میگویند و کاهی کاین و وقتی مقری
و اصلا بیک امر قرار میدهند و بیک چیز دانی ایستاده بجهت
ایشان در آمدن و فرط جهات ایشان بکار او بعد از آن آیت
دلیل میکند بقدرت خود بر بحث بقوله افلم یکنظروا آیا نمیکند
منکران بحث و حشر الی السماء بسوی آسمان که واقع شد
فوقهم بر سر سر ایشان که بعضی قدرت کف میکنند آنها
چگونه بنا کردیم انرا بر داشته طبقه بالای طبقه و زیاده ها و بیار
که شمر در معنی که حق است بکلی خانه و بران تو بعد چه آید

خطوط مکتوب بود و شمس کردند و جاه افکندند و آن را از سنگ
و اقدار و دیگر از جای دیگر ذکر شده و مکتوب و قوم نمود مکتوب کردند
عقائد و عادات بود را و فرعون و فرعون و قوم او موسی و هرون
اخوان لوط و برادران لوط را ذکر اخوان است که ایشان
در آن است او بودند و افکار الا فیک و باران که بعد را ایک
چنانی باشد و جنکست و قوم بتبع و کرده بتبع را کتب کتاب الکریم
و این از این مکتوب کردند و پیغمبر از حق و عید پس حب
لذم است و عید من یعنی آنچه وعده کرده بودم از عقاب یعنی عذاب
ایشان نازل شد هرگاه مال احم ماضیه که مکتوب و سل بودند عذاب
تصال بود پس حال کفار قریش که بنای ایشان بر کذب است
الکتاب خواهد بود بعد از ذکر و عید در جمع میدهد میکند که افعینا
اندر و عا جز شیم بالخلق الا قول باقرینش اول در راه
سیاچیم بود آن تا فرود میاید باقرینش ثانی که بحث و کفار باین
شدند بل هم بلکه ایشان بسبب و سوس شیطان فی القبی
و کتب و شبه اند من خلق جلیل از آفریدن نو که بحث
حشر پس در تهمیده ایشان میفرماید و لقد خلقنا الانسان
در سیکه ما آفریدیم جنس آدمیرا و تعلم ما نوسوسی به و میدهم
که که و سوسه میکند بان نفس او مراد بوسوسه حدیث نفس

در این کتاب از این مکتوبات و از تغییر متغیر و از تبدیل متبدل محفوظ هرگاه نزد ما این نوع کتب رسیده که مقصود جمیع خرفیات است پس چگونه عالم با جزایا با آن آیت ان شیم و برای حیای آن قدرت نه نوشته بشیم و نه آن است که این منقش بشود بل کذبوا بالحق بلکه محرمه هم نفکر و تدبیر مکتوب کردند و نه گردیدند بچنان که قرآن است یا محرمه یا احاطه ان حکام که آید بایشان قرآن که در کمال اعجاز است یا محرمه یا احاطه ان حکام که آید فهم فی آخر مسیح پس آن مکتوبان شوریدند و مضطرب و بهم بر آمدند چه کاهی قرآن را بسجده است میدهند و وقتی بنوعی باقیانه و پیغمبر را زمانی همچون میگویند و کاهی کاین و وقتی مقری و اصلا بیک امر قرار میدهند و بیک چیز دانی ایستاده بجهت ایشان در آمدن و فرط جهات ایشان بکار او بعد از آن آیت دلیل میکند بقدرت خود بر بحث بقوله افلم یکنظروا آیا نمیکند منکران بحث و حشر الی السماء بسوی آسمان که واقع شد فوقهم بر سر سر ایشان که بعضی قدرت کف میکنند آنها چگونه بنا کردیم انرا بر داشته طبقه بالای طبقه و زیاده ها و بیار که شمر در معنی که حق است بکلی خانه و بران تو بعد چه آید

در این کتاب از این مکتوبات و از تغییر متغیر و از تبدیل متبدل محفوظ هرگاه نزد ما این نوع کتب رسیده که مقصود جمیع خرفیات است پس چگونه عالم با جزایا با آن آیت ان شیم و برای حیای آن قدرت نه نوشته بشیم و نه آن است که این منقش بشود بل کذبوا بالحق بلکه محرمه هم نفکر و تدبیر مکتوب کردند و نه گردیدند بچنان که قرآن است یا محرمه یا احاطه ان حکام که آید بایشان قرآن که در کمال اعجاز است یا محرمه یا احاطه ان حکام که آید فهم فی آخر مسیح پس آن مکتوبان شوریدند و مضطرب و بهم بر آمدند چه کاهی قرآن را بسجده است میدهند و وقتی بنوعی باقیانه و پیغمبر را زمانی همچون میگویند و کاهی کاین و وقتی مقری و اصلا بیک امر قرار میدهند و بیک چیز دانی ایستاده بجهت ایشان در آمدن و فرط جهات ایشان بکار او بعد از آن آیت دلیل میکند بقدرت خود بر بحث بقوله افلم یکنظروا آیا نمیکند منکران بحث و حشر الی السماء بسوی آسمان که واقع شد فوقهم بر سر سر ایشان که بعضی قدرت کف میکنند آنها چگونه بنا کردیم انرا بر داشته طبقه بالای طبقه و زیاده ها و بیار که شمر در معنی که حق است بکلی خانه و بران تو بعد چه آید

یعنی میدایم آنچه را که نفس حاضر است از کلمات سرایر و ضمایر
و خاطر صدور پس همه را بر حق اعتقاد ساز خواهیم داد و حق
اقرب الیه من کل الوسیل و ما نزدیکیم بایشان از هر
کردن بوی دین از قریبت نسبت به مکان و دوری
که احاطه هر دو طرف کردن کرده و از دل بر دیده که قطع آن موجب
موت حقیقت معنی آنست که علم او سبحانه بر وجهی محیط است
با احوال پس که هیچ چیز از غفایای صدور و سایر قلوب بر وجهی
غیرت پس کو با ذات او سبحانه اقرب است با و از کسی که حاصل این
دست و گویند اصل الوریه اقرب از برای نفس است پس
این کلام ایمانیت باشد که حق از ان اقرب اقرب بوی پس
ان هرگاه که خود را طلبد باید که هرگاه که حق را جوید باید بدلیل
و از استلک عبادی معنی نامی قریب حبیب حدیث قدسی
الاطلبنی وجدنی که از احادیث قدسیه زبور است و تحقیق
آیت کریمه کلامی بلند و سخن ارجمند است و ان این است که هرگاه که حقیقت
قرب جان را که پیوسته است بحق در نتوان یافت سبحانه که از حقیقت
مقدس و منزّه است چگونه ادراک توان کرد و بدانکه قرب حق بیرون
بر دو قسم است یکی عام که شامل حال جمیع مخلوقات و کلمه و هو معظم
انما کنتم ایمان است باین و دیگر خاص که عباد را باشد و سخن اقرب

در این کلام ایمانیت باید که هرگاه که خود را طلبد باید که هرگاه که حق را جوید باید بدلیل

ضمیمه

ضمیمه است بسوی آدمی نزدیک تریم از رب کردن دین آخرت
ما با دینان محقق است والا یتلقی المتلقیان هنگامیکه نیت
ان در نشینند یعنی ان در فرشته که فرایکینه احوال و اعمال ایشان
و انرا در نامه مینویسند و محافظت میکنند و این کلام مشرب بر
روحانی و غیر او سبحانه از استحقاق ملکین او مستغنیست چه او مطلع
بر آنچه بر ملکین پوشیده است از اخصیای خفیات لیکن تسلط بر حفظ
احوال ایشان بجهت حکمتی که مقتضای ان است و ان زیادتی
او سبحانه نیست که بر بندگان در جنتاب نمودن ایشان از سبب
بر غبت نمودن بر جنات و میتوان بود که از متعلق باشد با ذکر که
او کن ایچ که چون که فرایکینه و فرشته که فرایکینه اعمال و اقوال
ی از ایشان عین الیقین از طرف رحمت ایشان نشسته
عن الشمال تعینک و دیگری از جانب چپ وی نشسته
تعیند ملازم است یعنی ایشان ملازم ان شد و اصل جبرائیل و
ایشان ما یلفظ من قول بیرون نیفتند از دهن خود هیچ سخنی
منی هیچ چیزی مستکلم نشود الا لایله مگر که نزدیک او یا نزدیک
ان قول قریب تحقیق نگویانیت مریدان و آماده پس نزد
ان اقوال او را در نامه اعمال مینویسند و مرید است که حفظ
رشته اند و در روز موعود و در روز از حضرت امیر المؤمنین

در این کلام ایمانیت باید که هرگاه که خود را طلبد باید که هرگاه که حق را جوید باید بدلیل

در این کلام ایمانیت باید که هرگاه که خود را طلبد باید که هرگاه که حق را جوید باید بدلیل

در اینست که پیغمبر فرمود که بدینست که جای نشستن و در فرشته تو بر
اندازد نه ای پیشین است یکی بر رست و یکی بر چپ زبان تو قائم
ایشان است آب دهان تو مداد ایشان و تجارتی می شود یعنی
ملاحظه می شود آنچه ترا بکار نمی آید و موفایده نمی رسد و از خدا و فرشته
شمر می نماید و در حدیث دیگر واقع شده که پاک کردن است
خود را بطعامهای حلال زیرا که در آنها حمل سکون است مران و فرشته
که نگهبان و نویسنده اعمال شما اند و مداد ایشان آب دهان است
و قلم ایشان زبان و نیت هیچ چیز بخورد و دشوار تر ایشان از فریاد
طعام یعنی طعامهای آلوده ابو امامه روایت کرده که پیغمبر شنید
که فرمود که کاتب حسانت در دست راست آدمی و کاتب سیئات
بر دست چپ اوست و فرشته دست چپ در حکم فرشته دست
راستست چون از بنده حسنه صادر شود کاتب حسانت یکی ده بگوید
و چون سیئه بکند فرشته دست چپ را گوید که منویس شیخ که استغفار کند
چون من ان مغفور گردد و از ان پشیمان شود و استغفار کند پس
نافع نوشتن او شود بعد از ان یک سیئه بر او بنویسد از امام حسن روایت
که این دو فرشته از بنده دور می شوند مگر بوقت قصاص حاجت و خلوت از
ابو هریره از رسول روایت کرده که آن بنده مؤمن نوبت شود این
دو فرشته گویند که بار خدا یا فقیه روح فلان بنده مؤمن فرموده ما بجای

در اینست که پیغمبر فرمود که بدینست که جای نشستن و در فرشته تو بر اندازد نه ای پیشین است یکی بر رست و یکی بر چپ زبان تو قائم ایشان است آب دهان تو مداد ایشان و تجارتی می شود یعنی ملاحظه می شود آنچه ترا بکار نمی آید و موفایده نمی رسد و از خدا و فرشته شمر می نماید و در حدیث دیگر واقع شده که پاک کردن است خود را بطعامهای حلال زیرا که در آنها حمل سکون است مران و فرشته که نگهبان و نویسنده اعمال شما اند و مداد ایشان آب دهان است و قلم ایشان زبان و نیت هیچ چیز بخورد و دشوار تر ایشان از فریاد طعام یعنی طعامهای آلوده ابو امامه روایت کرده که پیغمبر شنید که فرمود که کاتب حسانت در دست راست آدمی و کاتب سیئات بر دست چپ اوست و فرشته دست چپ در حکم فرشته دست راستست چون از بنده حسنه صادر شود کاتب حسانت یکی ده بگوید و چون سیئه بکند فرشته دست چپ را گوید که منویس شیخ که استغفار کند چون من ان مغفور گردد و از ان پشیمان شود و استغفار کند پس نافع نوشتن او شود بعد از ان یک سیئه بر او بنویسد از امام حسن روایت که این دو فرشته از بنده دور می شوند مگر بوقت قصاص حاجت و خلوت از ابو هریره از رسول روایت کرده که آن بنده مؤمن نوبت شود این دو فرشته گویند که بار خدا یا فقیه روح فلان بنده مؤمن فرموده ما بجای

اولم

رویم و بجه امر مشغول بشیم خطاب آید که آسمان و زمین معلومت از فرشتان
و آدمیان و پریان همه بمبادت من مشغولند شما نیز بر سر قرآن مشغول
و به تسبیح و تهلیل و تکبیر من اشتغال نمایند و ثواب انرا در نامه
حسنت او بنویسد بار و زینب است پس معلوم شد که این دو فرشته
حافظ بنده اند و کاتب اعمال وی تا هنگام مرگ و جلاء است
مفسر الموت و تدبیر پویشی مرگ یعنی حاضر سازد و شدت موت
که زایل کننده عقولست با الحقی امر درست و درست را که
کتاب الهی بان ماطق است و انبیاء بان مبعوث مراد ان
از بعثت و ثبوت و غیران از احوال معاد و معنونه بود که مراد مرکب
که با وجود آنکه حق و صدق است آدمی از انکرا هست دارد و در انکار فرشته
گویند او را ذالک این مرگ ما گفتن و تجزیت که بود
تو در زمان حیات که منتهی بخیر از ان میل نمیکردی و میکردی
یعنی میترسیدی و میگردید میترسیدی و نفی فی الصور و وعید بود
در صورت و دریم نفی بدین همه مردگان زنده شوند و از قبور برودن آیند
و ملائکه گویند بایشان ذالک یوم الوعیل این نفی روز وقوع
انجیزیت که خلقان را بان وعید میکردند و میترسیدند تا بعلل حاصل
مشغول شده اند برای این روز مستعد گردند و جلاء است و بیاید در
این روز حوضه محشر خلقی از مملکتان معصا در حالتی

در اینست که پیغمبر فرمود که بدینست که جای نشستن و در فرشته تو بر اندازد نه ای پیشین است یکی بر رست و یکی بر چپ زبان تو قائم ایشان است آب دهان تو مداد ایشان و تجارتی می شود یعنی ملاحظه می شود آنچه ترا بکار نمی آید و موفایده نمی رسد و از خدا و فرشته شمر می نماید و در حدیث دیگر واقع شده که پاک کردن است خود را بطعامهای حلال زیرا که در آنها حمل سکون است مران و فرشته که نگهبان و نویسنده اعمال شما اند و مداد ایشان آب دهان است و قلم ایشان زبان و نیت هیچ چیز بخورد و دشوار تر ایشان از فریاد طعام یعنی طعامهای آلوده ابو امامه روایت کرده که پیغمبر شنید که فرمود که کاتب حسانت در دست راست آدمی و کاتب سیئات بر دست چپ اوست و فرشته دست چپ در حکم فرشته دست راستست چون از بنده حسنه صادر شود کاتب حسانت یکی ده بگوید و چون سیئه بکند فرشته دست چپ را گوید که منویس شیخ که استغفار کند چون من ان مغفور گردد و از ان پشیمان شود و استغفار کند پس نافع نوشتن او شود بعد از ان یک سیئه بر او بنویسد از امام حسن روایت که این دو فرشته از بنده دور می شوند مگر بوقت قصاص حاجت و خلوت از ابو هریره از رسول روایت کرده که آن بنده مؤمن نوبت شود این دو فرشته گویند که بار خدا یا فقیه روح فلان بنده مؤمن فرموده ما بجای

در اینست که پیغمبر فرمود که بدینست که جای نشستن و در فرشته تو بر اندازد نه ای پیشین است یکی بر رست و یکی بر چپ زبان تو قائم ایشان است آب دهان تو مداد ایشان و تجارتی می شود یعنی ملاحظه می شود آنچه ترا بکار نمی آید و موفایده نمی رسد و از خدا و فرشته شمر می نماید و در حدیث دیگر واقع شده که پاک کردن است خود را بطعامهای حلال زیرا که در آنها حمل سکون است مران و فرشته که نگهبان و نویسنده اعمال شما اند و مداد ایشان آب دهان است و قلم ایشان زبان و نیت هیچ چیز بخورد و دشوار تر ایشان از فریاد طعام یعنی طعامهای آلوده ابو امامه روایت کرده که پیغمبر شنید که فرمود که کاتب حسانت در دست راست آدمی و کاتب سیئات بر دست چپ اوست و فرشته دست چپ در حکم فرشته دست راستست چون از بنده حسنه صادر شود کاتب حسانت یکی ده بگوید و چون سیئه بکند فرشته دست چپ را گوید که منویس شیخ که استغفار کند چون من ان مغفور گردد و از ان پشیمان شود و استغفار کند پس نافع نوشتن او شود بعد از ان یک سیئه بر او بنویسد از امام حسن روایت که این دو فرشته از بنده دور می شوند مگر بوقت قصاص حاجت و خلوت از ابو هریره از رسول روایت کرده که آن بنده مؤمن نوبت شود این دو فرشته گویند که بار خدا یا فقیه روح فلان بنده مؤمن فرموده ما بجای

هزار هزار ایل از نهار باقی باشد و فلک و ابر بر دایره جاری و شربت
ترا ایگار که من شکسته دوست و دشمن خودم در موضع معینه که از
نزد ماست و نزد صراط و نزد مقام حارث پرسید که یا امیر المؤمنین
مقام چه چیز است فرمود مقام حارث است از تقسیم بندگان برای
و دوزخ پس در روز قیامت بعضی مردان را تقسیم خواهد کرد برای دخول
نیران و جماعتی را از برای در آمدن و بر ضد جهان و در اندر با شش خط
خواهم کرد که ای را تقوی مرس که دوست من است و این را بیک که دشمن
پس دست حارث را گرفت و فرمود ایگار من دست ترا گرفته است
طریق که رسول الله دست ترا گرفته بود در وقتی که شکایت حسان
و منافقان بوی عرف میگردم پس او فرمود ای علی چون روز قیامت به
من معصم شوم بعهده الوثقی و جبل المتین حق و ذریت مطهره تو متعهد
شوید جبل متین تو و شیعیان تو نیز متعهد نمایند پس هر انسانی که حق
تو را بانی خود گردست فرماید بهمان طریق در حق و می خود بجای آورد و
نیز بهمان طریق درباره اهل بیت خود سوگند کند و اهل بیت نیز بهمان
شیعیان خود عمل نمایند پس ایگار من این سخنان را نیک محافظت نمای
قطره است از کار و اندک است از بسیار به بارنگار فرمود که تو با
خواهی بود که او را دوست داشته باشی و مر تر خواهی بود و آنچه طلب آن کنی
و از فضل او جزیل و ثواب عظیم بای حارث بدار از استماع این مقال شد و از
سنت و از نزد حضرت برخاست و گفت هیچ یک ندارم که بگویم یا هر که

در حارث باطل گفت یا رسول الله
عانت که قول حق را بداد علیست
مقصود همه طایفه اولاد علیست
از آنکه دوستی علی است و طایفه
کودان را نه دوستی راه است

والیه

رسید حمدی که از صاحب کبار امام جعفر صادق است درین باب حضرت
که اول این است شعری قول علی حارث عجب کم تم احوال و علا
یا حارث همدان من نیت یزنی من مؤمن او منافق قبل از
مضمون ابیات است که قول حضرت امیر المؤمنین علی امری
و عجیب است که خطاب حارث همدانی کرده گفت که ایگار هر که
مرا می بیند خواه مؤمن باشد و خواه منافق و مرا میشناسد و من او را
بصفت او و رسم با چشم کرده و تو نیز نزد صراط مرا بشناسی پس هر کس
تو ندان پای و بر در آمدن ترا آب سرد و هم در حالتی که نشسته
خیال کنی که شربت عمل است که بخوری بدوزخ بگویم در حینی که تر باز
دارند در موقوف صاحب که باز گردد او را و ادعای ملائمت او مکر چه که
بجبل متین رسول الله متصل است پس عاقل آن است که قدر را نعل
درین اخبار صحیح و احادیث موثقه دیده اعتقاد را بکمال انجاء هر دو
اهلیت کحل سازد و دست اختصاص در دامن محبت ایشان زند
تا بسبب آن بذروه اعلای جهان و بقضای رحمت اقرانی رفته
رضوان رسد و از مملکت محو نه مهالک او و به خلاص شود و این
کرد و از آنکه در آن زمان نزد القای وی انباز یا قرینی که فضل او به
طریق حق صفت پیش کرد و گوید که مرا کن ای نیت بلکه گناه قرین است
که مرا که راه حله و از طریق مستقیم و منتهی قویم منحرف گردانیده خال قیامت

در امام جعفر صادق در این باب
از حارث عجب کم تم احوال و علا
چون امام جعفر صادق در این باب
خود را نیت یزنی من مؤمن او منافق
در این باب امام جعفر صادق

کوبه بنشین دی یعنی دیوی که در دنیا با وی بود و بتای پروردگار را
 ما اظلمت لظلمتی بستم و از طریق خود میروم خبرم او را
 نکات و یکس او بودی ضلالی بچشمی در کمرای و در روز بازخواست
 و مانند کی از طریق حق بر گشت و در دای ضلالت مسکوب بودی و از
 و جبار بر ضلالت و شتم قال کوبه خدای در جواب می همان که کوبه
 لای می هست مکتبه نزدیک من که هیچ فایده بران مترتب نخواهد بود
 و قافله من الیکم و بدستیکه ازین پیش فرستادم شما با الوعید
 و عید خود را یعنی قبل ازین در دنیا در کتب خود برانسته و سل خود را
 شما کردیم و بیکر که موجب انداز شما بود از این روز پس امروز می هست
 شما هم از این جهت نخواهد بود و بر من و عذر شما و برین باب مسموع نه
 ما یبیکل القول الذی تغیر داده نمیشود سخن نزدیک من گفتاری
 که موعود است بلکه همه شما را بروقی و عده که داده بودیم در دنیا خواهم
 بدون تغیر و تبدل ان و ما انا بظلام للعین و یتیم اظلمت
 بر بندگان خود را که بدون استحقاق عذاب شما را عذاب کنم پس تغیر داده
 و عده من یوم نقول لجهنم در روزی که کوبه خدای در روز و ادا کن بجا آورد
 که در روز خدای کند که کل امتکلات ایام پر شدی از کفار و عصات
 و حصص بصفه مشکلم بماند یعنی که کوبم بدوزخ که ایام پر شدی از کفار و اهل کفر
 و عصیان و نقول هل من خیرین کوبه و دوزخ ایام پر شدی است

یعنی ماهی

یعنی زیاد کن حقیقا و بیکر کن را را وی بفرستد تا بر تو و صاحب جمع گفته که کوبه
 که در شکم چشم چند وجه است یا که بخت فرط است و طاعت بنزدکنا طاعتی
 که گیس او را کوبه که ایام پر شدی او کوبه پر شدیم و هنوز در من سخت گشت
 است و کوبم که حقیقا است شکم را و در داخل کردانه باین قول شکم خود
 سیم که حقیقت خطاب بختره دوزخ باشد و کساندا ان بدوزخ برسل
 همان یعنی ای خانه نام و دوزخ آیا دوزخ از کفار و عصات پر شد و ختره
 کوبید در ان موضع مرتبی هست و در روزی که انس ابوهریره و عده اند
 از جهنم بجلت نقل کرده اند که فرمای قیامت حقیقا امر فرمای بختره دوزخ
 تا کاف روشتن را بدوزخ دانسته و دوزخ ایشان را فرود برد و دیگر طاعت
 و زیاده از ان خواهد پس حقیقا خدم خود را و دوزخ نهد و دوزخ بر نهد و دوزخ
 و متعمر کرد و کوبه پس پس با چنان شود که جای سودنی نماند بر او بعد
 گردای آنکه که علم الهی در انزل تقدیم گرفته بر اصرار کفر و عدوان
 و طغیان ایشان و اینو همه از عید الله مبارک تنفیست و از دوزخ است
 که مراد از قدم توی آنکه که عساکر ایشان را از آدم خلق کرده سر ایشان چون
 کلاب و ذباب و اعضای ایشان چون اعضای تنی آدم و ایشان بیک
 بودند و عدد ایشان فرخنده ای ندانند و در آن ذکر و عید کافران در و عدد ایشان
 و تنفیذ میفرماید که و انزلناک لجهنم و نزدیک گردانیده میشود و لایق
 برای پروردگار ان غنیمت بچشمی در ملک کی که در دست یعنی چنان نزدیک

و کوبه بنشین دی یعنی دیوی که در دنیا با وی بود و بتای پروردگار را
 ما اظلمت لظلمتی بستم و از طریق خود میروم خبرم او را
 نکات و یکس او بودی ضلالی بچشمی در کمرای و در روز بازخواست
 و مانند کی از طریق حق بر گشت و در دای ضلالت مسکوب بودی و از
 و جبار بر ضلالت و شتم قال کوبه خدای در جواب می همان که کوبه
 لای می هست مکتبه نزدیک من که هیچ فایده بران مترتب نخواهد بود
 و قافله من الیکم و بدستیکه ازین پیش فرستادم شما با الوعید
 و عید خود را یعنی قبل ازین در دنیا در کتب خود برانسته و سل خود را
 شما کردیم و بیکر که موجب انداز شما بود از این روز پس امروز می هست
 شما هم از این جهت نخواهد بود و بر من و عذر شما و برین باب مسموع نه
 ما یبیکل القول الذی تغیر داده نمیشود سخن نزدیک من گفتاری
 که موعود است بلکه همه شما را بروقی و عده که داده بودیم در دنیا خواهم
 بدون تغیر و تبدل ان و ما انا بظلام للعین و یتیم اظلمت
 بر بندگان خود را که بدون استحقاق عذاب شما را عذاب کنم پس تغیر داده
 و عده من یوم نقول لجهنم در روزی که کوبه خدای در روز و ادا کن بجا آورد
 که در روز خدای کند که کل امتکلات ایام پر شدی از کفار و عصات
 و حصص بصفه مشکلم بماند یعنی که کوبم بدوزخ که ایام پر شدی از کفار و اهل کفر
 و عصیان و نقول هل من خیرین کوبه و دوزخ ایام پر شدی است

بود که متعلق در جهات خود را در این بین مشاهده کنند و آنها را در شمار
 آثار و ازواج طایفه و غلمان و انبیاء فاخره و فرشته به روز و در دایه قوت
 مسایقه بنشیند پس ملاطفت ایشان را گویند که هلال این آفتاب عظیم
 ما تو جل و آن عزیز است که وعده داده شده بودید و در دنیا
 لیکن آفتاب حقیقت بدل للیقین است یعنی بهشت را نزدیک گردانید
 برای هر تسبیح کننده و عبادت کننده که آفتاب کسیت که بسیار یاد کنند
 که به بهشت و رفعت و عزامت خود و تو بگردانند از آن که بماند از آن وعده
 شد نیست و رعایت کننده امر دینی و نزدیک گرداننده بهشت را
 من یحیی الموتی بالیقین بالیقین برای هر که ترسد از خدا ای در
 که غایب باشد از مشهوره عذاب یاد و غایبانه مردم از خدا ترسد و
 باشد و مطیع امر دینی او و حیات یقین صلیب و بیاورد دل بکشته
 سخن یعنی روی بطاعت او آورد و سر باز نهد از معصیت پس بگوید
 که گویند مرا اندازا اذ خلوا بایلام امین و در آید در بهشت و در
 سالی و این از جمله نعمت است که این وقت حلول که عمل است
 است ای قوت خلوت و روز تقدر خلوت است یعنی جامع بودن همه بعد از این مرکب
 که در آنجا بود پس بطریق الهیات مطلوب بغایت میفرماید که لکم ما تملکون
 مرا آن فرست بهشت را آنچه خواهند از انواع نعم و اصناف لذت
 و در آنجا و لذت آنرا در آن بهشت و نزدیک ماست زیاده از آنچه آرد
 و در آنجا و لذت آنرا در آن بهشت و نزدیک ماست زیاده از آنچه آرد

و در آنجا و لذت آنرا در آن بهشت و نزدیک ماست زیاده از آنچه آرد

کنند

کنند و انجیزیت که هرگز در دل ایشان خطور نگردد جسم ایشان ندیده
 و گوشت ایشان نشنیده و یا عرا و بزمی اعطای زیادتیت که عرا و
 زیاده و کرمت فرمایند و بجزایان مورد کنند آنکه عرا و بزمی باشد
 عرا و بزمی که عرا و بزمی و لذت بزمی بعد از آن در اندازد که عرا و بزمی و لذت
 اهل کائنات قبضه و بسا که هلاک کردیم پیش از این یعنی پیش از قوم تو که
 کفار میگردیدند و قتل از اهل روزگار که هم اشدل منکم ایشان
 سحر بودند از کفار که بظن از روی قوت و حق آوردی و عطا و نوازه
 و کثرت قبیل و عشیرت مانند داد و شود و غیر آن فتنه و آفت الهی
 پس راه برده در شهر که شدت قوت یعنی گردیده در شهر ای
 بسیار و سفر کردن در آن بقصد تجارت و کسب مال و مثال و غیر آن
 هلال و یقین آنچه بود مراد از آن که هر گاه ای از مرکب یا نزد عدا
 تا قوم تو نیز توقع انداخته باشند که از مرکب یا عذاب نجات یابند این
 فی ذالک بدستیک در آنچه به کور شد در این بزمی که لک و لک
 پس ای و یاد کرد نیست که کائنات که قلب مرکب که بهشت را
 و لی یعنی متفکر در آفریننده که کسی که غیر متفکر و متدبر است بجز آنکه
 که بقلب به از این عبادی مراد است که مراد بقلب عقل است نه این
 بقلب به از این است که دل محل عقل و فهم و ذکر است از سبیل تفکر است
 که کسی بوجه قرآنی متعین میگرد که دل او همیشه با خدا ای باشد و غرض

و در آنجا و لذت آنرا در آن بهشت و نزدیک ماست زیاده از آنچه آرد

که فرود آمد بهشت در کمر این سنا هون غافلان و بخت از او دور
 و نواهی الهی بجهت نهایت جهالت غایت غفلت بر سبیل استوار
 یشتلون می پرسند از تو بخت نمونان که آیا آن یوم المذبح
 خواهد بود واقع شدن روز جزا که خدای شایسته بر تو ان سو کند یاد کردن
 و گفته ان الدین الواقع پس حقیقت در در این ان میفرماید که واقع شود جزا
 یوم محرم در روزی که پیش منی کاخران علی التماس یشتنون
 بر تویی که از خروجه شدن بدان آتش مذبح کرده عکرم که عکرم که عکرم که عکرم که
 غشی که در دست آتش مقنون میشود کفار نیز بجهت غش عقیده باطله در
 آتش عذاب خواهند شد و با آتش مقنون نموده در جبین سوخته شدن
 عید که این را گویند فو قوا فتنه کلام بجهت شمس سوختن خود را هلاک
 این است که آنچه گفته اند بهشت تجلوت بود در شایان رسیدن طلبین
 شتاب میگردید و بکفیه معنی به الوعد و عهد و عهد کفار و در عهد
 میفرماید که ان المتقین بهر سبب که بر سر کار از شرک معصیت در روز
 فی جنات و عیون در بوستان او چشمهای روان باشد یعنی زمین
 مملو از شمار که منتهی بر آنها جاریه الخلق در حال سیکه فراگرفته کان
 بهر چه رضای نفس حسن غایت ما انیتهم و انیتهم بخیر که در
 بهشت ایشان پروردگار ایشان از شنوات احوال هلاک و کایت و عطا
 از انواع کرامت جدیده پس در تحقیق علت ایشان باین نعمت عظیمه
 میفرماید که انهم کانوا مدبرین که ان متقینان بودند قیل دالک

و انهم کانوا مدبرین که ان متقینان بودند قیل دالک

می دان

پیش از این بجهت پیش از فعل جنت دار تکلیف محبتین بیکو کاران
 و فرمان برادران با حسن نمایندگان بغیر خود با انواع نعمات
 و غیر ان پس تغییر ان بنیام بقول کانوا قلیل الامین اللیل
 که در زمان اندک از شب ما انیتهم و انیتهم بخیر که در
 اکثر اوقات شب ببادت منقول شده است و است بر مبالغه
 در طاعت خواب کردن از این عبادت مرویست که معنی آنست که کم
 شبی میبود که ایشان بنابر تقویم اشتغال نمینموده در اول یاد روزه
 و این قول از ابی جعفر نیز یافت شد ضحاک مجاهد در وقت این آیت
 وقف میگردید بر قیلا و بعد از ان ابتدا میکرد بقول من اللیل یا یحییون
 ما در اجل بر مافیه میگردید یعنی حسان کم بودند در دنیا بعد از ان فرمود که
 خواب میگردید مگر بیدار میشد احوالی شب منقول بودند و قول و اکثر و شکر
 در غایت و الا انهم یشتخفون و میبوند بسحر که در
 طلب کفرش میگردید یعنی با وجود خواب اندک و طاعت بسیار چون آب
 سحر است و استخفای میگردید بر وجهی که میباید بچشم و باقم منقول بودند
 از امام جعفر صادق و امام محمد باقر روایت که آیت در حق کیمیت که در
 سحر و قمار و بازی و شکار کنند در نماز و روزه که یکی از مشایخ اهل بیت
 از عیبه خبر نقل کرده که ان عبادت فرموده که این آیت در شان اهل بیت
 علی طاوعه حسن و حسین صلوات الله علیهم نزول یافته بعد از ان فرمود که عادت

و انهم کانوا مدبرین که ان متقینان بودند قیل دالک

امیر المؤمنین علی چنین بود که در ثلث اول شب خواب میفرمود و در ثلث
 آخر بجهت تلاوت متغیث و هر شب هفتاد رکعت نماز میکرد و در
 و در این نماز هم کلام استغفار میفرمود و در هر سجده ذکر او سبحانه و در خود خفته
 بود و در آخر این عمره که از جمله اصحاب احباب انحضرت بود روایت
 کنند که در بعضی از شبها امیر المؤمنین را دیدم که در حجاب بسته بود و در میان
 آنچه میسوزید یکبار او را مار گزیده باشد و بنور تمام میگردید و میسوزید و دست
 همسش شریف غور زده بود و میفرمود ای دنیا را بیکر را مغرور سازد که من
 فریفته تو نشوم و بتو رجوع کنم و من ترا اطلاق کنم ام و سه طلاق کردم
 بعد از آن فرمود ای دنیا زنه کافی تو نهایت کوتاهیست و از خطر تو اندک
 و از روی تو حقیر آه از کی تو شسته تو راه دوری و دور از سفر تو که نتوانی
 از راه و نزدیکی روز قیامت و منزلتگاه آن بعد از ذکر احوال بدنیایا عاقلان
 مایه میکند بقوله **وَحَقِّقُوا لَهُمْ حَقِّقُوا** و در مایه ای معنی این
 تو انکار حق و حق را مقهور و بر زمین **لَا تَسْتَأْذِنُ فِي الْحَرْبِ** مفرمانده
 بی بهره را محروم مستحقیت آنجا که چیزی نخواهد و کمال مردان و حق
 او چنان باشد که او غنیست بدین جهت و بر از عهد قدس محروم سازند یا فقیریت
 که بکثرت و خیران بسلا بود و یا ملوک که مولانا نفقه نداده و محروم کرده
 یا فقیری که از پیشه خود چیزی نگذرد و یا کسی که آثار باز روح یا انعام
 او را نقصان رسیده باشد و یا بسبب قله که بگوید که بیمار است که مال نخیر است اما میر

لی از برای

لی از برای گفت بعد از محروم یعنی این محروم است از برای تو نیست
 پس برای او حق قرار دادند پس از این وعد و وعید او شد و در آن
 بامیان از اینجهت بعد از این جهت استعدا را ایشان بیان اینجهت
 که **حَقِّقُوا لَهُمْ حَقِّقُوا** و در زمین نهانی است برای استدلال
 بر وجود صانع و قدرت و ارادت و فوط رحمت **وَاللَّهُ خَبِيرٌ**
 برای یقین کننده کان یعنی موحدا اینکه در طریق سوی برائی که کو
 بعزت نزدانی سلوک نموده اند و از جمله آیات ارضیه که بر روی زمین است
 از قلوب خود زود کرده اند و از جمله آیات ارضیه که بر روی زمین است
 الفت از برای سگهان و بیون سحر و معادن منقشه و منقوشه
 و حیوانات منبث که متغیث از حیثیت صورت و شکل و افعال
 بهایم و سیاح و حشرات و نباتات از جنوب و بقول حیال
 موسسه و براری و آنچه وجود مسالک و طرق در آن محبت
 سهولت تردد و بند کان بران و آنچه در نفس نیست اخلاقی
 از برای آنست در تعقیبات و خواص و ضایع و **حَقِّقُوا أَنْفُسَكُمْ**
 و در نفسهای خود آنست نه است از جمله بدین و شنیدن و کار کردن
 در راه رفتن همه در اندر یک حال علم و قدرت صانع زیرا که در عالم
 هیچ آیتی نیست مگر که در آن نظیر آن است با وجود این شرف و است
 بر سیاحت و منظر همیشه بر ترکیبات عجیب و ممکن بر افعال غریبه و

صنایع مختلفه و استیجاب کمالات متنوعه و بواسطه عقول بیکه و افهام صافیه
 آن لا تبصرون آیا پس نظر فیکسیه استفهام در معنی امر است یعنی
 کنیه بیعین ناظره و افهام ناقده و صنایع و بدیع آفاق و نفس خد
 تا بوسیله آن عالم شود بر وجود صانع عالم و بر وحدت علم قدرت
 حکمت و رحمت الهیه فی چه هر که این آیتها در نفس غلبه کند و در حق
 وجود خود آثار حکمت قدرت صانع مطلق نماید از حیث محفوظ نشود
 و متراود در ثبات بحیرت و ندانست که در ذکر آیات الهیه
 در بیان احوال آیات مسمویه میفرماید که **و فی السماء قسوفاً** و در آن
 روزی شایسته در آنکه سبب رزق شمس از احوال علویه از اینجه
 که ما را نیست سید خیر کوی که مراد بر رزق بار است زیرا که ترقی
 عیون که سبب رزق است و اقوات از آنست **و ما نعملون**
 و دیگر در آسمانست آنچه وعده داده میشود بآن منوبات عظیمه
 بهشتیهای هفتگانه در آسمان هفتم است نزدیک سوره الممتز و گویند
 مراد آنست که جمیع از اوراق شما و آنچه بآن موعود شده اید مقدور و
 در لوح محفوظ که در آسمان چهارم است پس باید بنده غم روزی بخورد
 چه آن در جهان نهاده است که نه آفت باورسد و نه دزد بر او راه یابد
 از سفیان نوری مرویت که در اصل احدی بعد از تقدیرت این آیت
 گفته که ای چه رفاه است و حقاقت که در آنچه در آسمان نهاده است من
 انرا در زمین عیان خواهم پس بگویند منزوی شد و بعبادت مشغول

و در این روزی

و در روزی باور سید سلخو مایه کینش او نهاده اند و در این روزی
 که در کمال قرین او بود و روزی آمد و در سید سلخو نیز روزی حضرت
 بنده برچید و در روزی باین میرسد و این بان معیت میگذرد
 و عبادت میکند تا بخوار الهی رسیده که بجهت ناکید قول روزی
 میفرماید که **قوت السماء** پس گویند پیر و کار آسمان و زمین
 که **الله** در سید سلخو امر مذکور در آیات و روزی موعود بر اینست
 و در آنست **قوت السماء** در حالتیکه مانند آنست
 که شما سخن میگویند یعنی اینجا که شما هیچ شکی ندارید و گفتن خود شکی
 از صحت مرویت که روزی از مسجدی که میرفتم در راه اعرابی دزد
 بر شتری نشسته و قتی حایل کرده و کجائی در بار و افکنده بسیار
 زدن می نمودی از دی جهی چون بر من رسیده سلام کرد و گفت از کدام
 گفتم از بی الامع گفت تو صحنی هستی گفتم چه گفت از بی می آئی گفت
 از جانی که تلاوت قرآن مجید میکردند گفت خدای را کلامی هست که
 تو آنست از آنجا که گفتم بی گفت بر خوان من سوره القدریات را
 بر خوانم چون باین آیت رسید که **و فی السماء رزقاً** گفت ای صحنی خدا
 ترا لا سو کند سید ام که در کلام است که خدای بفرستاده گفتم خدای
 انقدر که میخواهد بفرستاده که این کلام خداوند است که برای خود انزال
 فرموده چون اعرابی این کلام شنید از شتر پیروز آمد آنرا بگفت و بار بار

و در این روزی

و با دوست و گفت بیایم اتفاق کنیم معادن کبکیر این را به دوستی تصدیق
 کنیم پس بیخ را بست و کاه از در زیر خاک پنهان کرد و روی در میان آن نهاد
 و گفت دخی السماء رزقی من لغضی خود را ملوک کردم و گفتم ای نفس تو
 سالها بشه که تو این آیت را بخوانی و مستقیماً کنونی احوالی جلف که یک
 این شنیده متعجب شد من دیگر احوالی را ندیدم تا از ما نیکو بار سید خرم
 روزی در طواف بودم در پس بخت من کسی او را دید چون گفت که من آن
 دیم که در طواف کثرت طاعت عبادت تصدیق شده بود دوست برادر
 چسبیده و زرد گشته پس بر من سلام کرد و مرا بمقام ابراهیم برده گفت
 هم از کلام خدا امر بشنود من همان سوره و الذاریات را بخود نمودم
 چون این آیت رسیدیم که دخی السماء رزقکم گفت یا نعم آنچه در کار من
 و عده کرده بود چیزی دیگر فیه دخی من خواندم که قورت السماء و الذاریات
 مثل ما انکم متعلقون احوالی نوه نزد و گفت کیت آنکه خدا را بغض کنی که دوست
 که تصدیق قول می کند تا سوگند خود را پس دوسه بار این کلام را اعاده کرد
 و جان را بجان آفرین سپردم که او سعید خدای از جناب پیغمبر و ایت کرده که
 یکی از شما از روی خود بگریزد و روزی او تابع او شود و او را در یا هر چنان که برگ
 تابع او میشود و او را در می یابد از امیر المؤمنین علی شرفست که روزی بر دوست
 یکی آنکه تو طالب اونی و دیگری آنکه او طالب توست آنچه تو طالب اونی احوالی
 یافت نیافت هر دو دارد و آنچه او طالب است احوالی ندارد که مراد از این

انچه

ابراهیم و ایت که اگر تو کل کسبه چنانچه تو کل هست روزی داده شود چنانچه
 مرغان روزی داده میشود یا نبوه که صبا از کتب آنها بیرون می رود که
 و شبانه که سیر بر می کند و حکمت در طلب حق انظمام عالم است و سبب
 یعنی آدم و چون حقیقت این آیات و قدا و لغات خود نمود در عقب این باز
 سر رشته کلام بجانب تردید و تحلیف که به حکایت ابراهیم ملک تویم
 میکند تا اهل خلالت ابراهیم ان خائف شده و طریق رشد و هدایت
 کنند و بگویند هکلی انکلی که آیه است و استقامت پیغمبر این کلام است فیه
 بر آن که این از دخی طاف ملائکت از سنی حج و عبادان حضرت یحیی البیه
 آمده است بتوحید ضعیف انما هیثم الملک و من سخی همانان ابراهیم
 که گری شده بود نزد سحانه یا نزد ابراهیم که بنفس خود بخدمت این
 قیام نمود و بر و ایت این جناس این همانان دو نوزده فرشته بودند جبرئیل
 میکائیل و اسرافیل و ملک دیگر که از قائل است یا غیر او نوزده یعنی دیگر
 فرشته اول بودند و گویند ده بودند که عسکریان جبرئیل بود و بر تقدیر
 ان فضلوا علیک چون در آمدند بر ابراهیم فقالوا انک یسئد سلام کردیم
 بر تو سلاما سلام کردی قال گفت ابراهیم سلاما سلام بر شما
 و چون ایشان را بصورتی غیب و مشکلی عجیب دید بعد از جواب سلام فرمود
 که مشاقق هم مثل و آن کرده ای هستی ناشناخته یعنی علم بر حقیقت شما
 ندارم و نمیدانم چه کسی است پس میل کرد ابراهیم و نوه خود را اهل

بسوی اهل خود بروید که آنها نه نشسته که مجامع در نزد ساره آمد و گفت همان
 عزیز و خوب سیده آنه طعامی هست که بان ضیعت آنها نایم گفت
 چیزی نیست و یک کوساله که او را بهوس خردندی پرورش میدادند
 میگویم و دست پایش نجاست و زنگنه و از طلا در کردن او کرده و با او
 گرفته ام مانند فرزند عزیز او را نگهداشته ام او را بتو بخشیدم ابراهیم او را
 بگفت دیربان کرده بر طبقی نهاده و نزد همانان آورد و طعامی بپخت
 پس آن کوساله فریب بریان شده فخر کند پس نزد آن آورد و در آنجا
 ایلتکم بسوی ایشان یعنی از ایشان میل بر زمین نهاد ایشان بدان میل
 کردند قال الانما طعون گفت آنرا بخورید از این طعام گویند که ابراهیم
 عادت این بود که در وقت اکل بهیامان نظر کند تا مباد که او شسته
 شود و سر در پیش افکند و خودش مشغول طعام خوردن گردید و عادت قدیم
 خود برایشان نگاه نمیکرد و طغش این بود که ایشان بطعام خوردن مشغول
 و ساره زن او در پنجه نگاه میکرد دید که ایشان میل بطعام نمیکشند ابراهیم
 از این معنی واقف گردانید بایامه اشاره چون نگاه کرد که طعام بخورند و فاقون
 قتیتم پس یافت از ایشان خبیثه ترسی چه در آن روزگار هر که کسی
 دشمن بودی طعام او را نخوردی پس او بچته این خائفه که مباد ایشان
 خری باورسد یا از دزدی یا غیره بچته نگردد آن همان ضرر آمده بنه چون
 از ابراهیم اشرفی نه قال الاخف گفتند ترس و اندیشه بخورده مدد

که ماله

که ما دوست تو نیستیم دشمن نیستیم هر یک چون ابراهیم دانست که ایشان
 فتنه گارند گفت چرا پیشتر مرا خبر نکردی تا من این کوساله را بپای
 نمیکردم و از مادرش جدا نمیکردم نمیشد چه شیل بر بران کوساله زود زنده
 و بر جفت زدی و کنان رویا بماند و نهاده ساره و پس برده چون این
 حالت بدید متوجه شد ابراهیم نیز از آن حالت در تعجب افتاد ایشان دیگر از
 آغاز سخن کرده و و کثیره و فرود داده او را بطلع به پیری سخن نام
 که از سر و متولد شود عظیمی که مل در علوم شرعیه یعنی چون بعد بلوغ در کمال
 علم باشد فأقبلت امرأته پس زوی بخانه نهاده ساره و بی سر و در وقت
 فریاد کننده بود و گویند مراد از صرة آه و ویلا یا یا و طبعی است که در وقت
 تعجب میگویند و گفته اند که ساره بعد از شنیدن این سخن گفت اللیلایا
 و اینکه در وقت ایشان در وقت امور مستعمل بوده فصلت پس طبع
 بر آنکه و تحضها بر روی خود و و این از عادت زمان است
 در وقت تعجب گویند که چون این غرور شنید حرات دم جفیف را در خود
 بخت بچته این طبعانچه برود و عقال مکللی گفته اند که ایشان را جمع کرد
 و بر سر دو چین خود زرد وقالت و گفت من عجوز و عقیقم پیر زنی
 نامارینده ام پس چگونه فرزند آدم در روایت آمده که او را از پنج سال
 بود ابراهیم را جد و نود سال بود و هرگز ترا شنیده بود چون و صد فرزند
 شنیده بسیار تعجب شد قالوا أفمنه فرشتگان باو بعد از من چه تعجب اند

لذلک لیس جفا که بشت دادیم حال آنکه گفتیم برادر دکار تو دما از
 او خبر میدهم نه از برای خود آنکه بدست خودی هو الحکم العالم
 و دوست حکم گشته بود و در برابر حکم کار در نظر ادا فرمایند و با بعضی تو
 و جبین خضایای اموره هر که متغیایین و صفت پند قول او حق است و عدل
 در عده او صدق خواهد بود و در دین که چون جبرئیل نجیب را دیده او را گفت
 که نظر کن در صفت خانه خود چون نظر کرد دید که چه بهمانی خشک که در صفت
 آن خانه کشیده بودند پند بر شده و پیوه بر این ظاهر شده و پیوه بر حالت
 خود دینی است پس نزد اینحال طبعی تمام در باب وجود و له او را حاصل الله
 چون ابراهیم دانست که این فرشتگانند و فرود آمدن اینک هیئت
 مجوی خرابی میگوید و قال باین گفت که فیما خطبکم بر صحت کار
 بزرگ شما ایضا المشکون ای فرستاده شدگان از نزد خداوند عالم
 قالوا انما امر متینا گفته اینک در جواب خلیل الرحمن که ای خلیل بدستیکه
 که ما فرستاده شده ایم ای قوه مجربین بسوی کرده که کار چه قدر
 کند ما نیست و او قوم لوط اند معنی ما با ما نب کرده لوط فرستاده شد لیکن سبیل
 ما فرودستیم منی نازل گردانیدیم علیکم برای این که بدانید که این و در و
 زبردن شهر این که حجاز است چون طبعی سنگ از کل مضموع شده مراد طبع
 تنجست یعنی لغایب سختی و فتنی که صلابت جو رسیده باشد چون آجودغال
 مشوم و عنید و یک لایق در حالتیکه آن سنگهاست آن کرده شده

مورد در امان

نزد برادر دکار است برای اسراف گشته که آن مرویت که نسکها بعد از
 هلاکت این و نیز در بر شدن شهرهای این نازل شد و زمین
 و شهر را در خود و او را جمع روایت است که بر جمعی فرود آمد که این
 در شهر نون و و به به این سنگ کشیده و چون ابراهیم معلوم کرد که
 این یک بخت هلاک قوم لوط نازل شده اند این بنا کس برای برادر نازده خود
 متناکم گفت گفت آیا حال او در آن ملا و چگونه گذرد و چه گفته غم خو کرد
 و در حشر آن کسی خواهد رسیده فالحسنای پس بیرون خود آمد و در میان
 هر که باشد در دیهانی مؤمنان و مؤمنات از رویه کان لوط و فاحش
 پس نباشیم ما در شهر ما و دیهانی غیر از یک است من المسلمین غیر از
 که مسلم نیست و گفته اند که در دین است سال از قوم یکس لوط ایمان
 آورده بود و گویند و باقی که گفتیم فیما ایضا ایضا در آن آینه یعنی آن که از
 عذاب که آن چهار سویم است یا اسوداد میاه سقیمه للذین برای دین
 از آنکه اینجا فزون که میرسد صحت العذاب از عذاب کلیم در دین
 یعنی دیده اعتبار کشوده و سبیل کسب یا ان مثل ان عذاب را از
 خود باز دارند جمعی کاف دارند و جنهایت بخاند با بیغلامت مقبیه
 میشوند بدانرا آن در میان قصه موسی و فرعون و سیاهال قبطیان
 خبر میدهند که و حق صوفیان و نیز در قصه موسی آیتت مرا اهل اعتبار را
 با گردانیم در قصه موسی است نه برای مؤمنان ترسکار که از آتش شمشاد چون

فرستادیم اورا الحاق فرمودیم بسوی فرعون قوم او سلطانان مبین
بخت و دشمنی که آن بدو بیضاست و عصاره غیر آن فتوحی پس برکت
از ایمان آوردن بگویند بقوت خود یعنی بسبب انچه مقتوی و مستظهر بود
بدان از کثرت جنود و عزایان از ایمان اعراف و بنود یارانش که بیکدیگر
سکن ادا بودند و بایستادن مستند و مقتوی از قبول حق و قال و الله اعلم
مسلمین عبادت و چشم بند خارق عادت بنمایه او بختی و چون
یاد آورده است که از غایت کار خود نمی اندیشد و چون فرعون از موسی
در مردی ملعونه زود و قوم او با وی در طغیان اتفاق کردند فاحتمالاً عود
پس کرشمه او را در لشکر او را بوضف و قهر خود و قتلنا هم پس بپایندیم
بمنه و این را فی الحقیقه در دریا و غرق شدیم و هو قتلکم در مایه
فرعون طاعت کند و بدو نفس خود را که جز از موسی اعراف کرد و بگو
طعن زدیم و حق عاید در قصه عادیتر آیت برای جبر است اهل
افشاره شکرنا علیه هم چون فرستادیم برایشان الریح العظیم بادی که
آلتی کشنده درخت و حاصل سحاب بنامه یعنی بادی بی غیر و دفع
و امیر المؤمنین علی فرموده که مراد با و بکشت و نزد آن عجبی با و بود
و بر وایت این سید با و جنوب و بر و تقدیر صافان را بکشد
ان با و حق شیع علی آنست بکشد هیچ چیز را که نکشت بر و اجلا شد
مگر که گواشد بخیر را که الریح مثل بخیر که گزند و بزیده شود چون کیه

فرا

خشت استخوان گزند و بزیده گشته و حق فتوح و در قوم نمودن بزیست
مروند ترسکار را از قتل لغم چون کشته شد مرایش را الهی
تکلیف صالح و عفو نامه فتوح بر نور دارش بود از انچه فی خود و دفع کرد
از و مال و در حق جنتی تا هنگام عذاب که بدارد اگر شقی بر روز
خواهد که حال فتوح و کثرت ایم فتوح و پس کشیده عقیبت را بپای
از فرمان پروردگار خود و بدارد کافات مشغول نشد فاحتمالاً هم
الصاعقه پس کشت آنها را عفو بی پروا کشنده و بپاک سازنده
بدارد بر روز و هم بنظر و حق و حال که ایشان میدیدند ان را
معاینه چون ان در روز بایشان فرود آمد و مراد از صاعقه عجب و کشت
با آتش نازل شد از آسمان کما استطاعوا و حق قیام پس نشویند
از برخواستن بینه قادر بودند بر آنکه بخیزند از عذاب بگریزه و طاعت
منتصرون و نبوده انتقام کشنده کان از مایاری دهند کان بکینه
در دفع عقاب و قوه و قوه و هلاک کنیم قوم نوح را حق قبل
پیش از آن مذکوره انهم کانوا بربک ان ایشان بودند قوما فی سفین
که کوه پرورنده کان از کشتن ایمان بسبب کفر و طغیان و نقص
انفسا و ایم ایشان در موضع خود دست تحریر بپایند و فصل پذیرفتند
و کرامت مکنده و استیصال ایشان در میان کار قدرت خود میفرماید که انهم
بنشیناها و کسان را بنا کردیم و انرا بینه برافراستیم باینکه بقوت کاه خود

و انما لم نوصوكم و بدرسيكه ما توانيم بر بنای ان و یا قادر بر آفریدن
 جز که اعظم از ان باشد و اشتقاق از دوحه یعنی طاقست یعنی
 دوحه گشته ایم اسما را یا علم ما و اسماست همه امور یعنی داناییم بر
 جمیع اشیا و توانا بجهت اشیا و لا افرق شئ منها و زمین را که سر زمین
 بسبب قرین آفریدن خالقان بران **فَتَعْلَمُ الْمَاهِدُونَ** برین
 گسترانیده ایم از ما سوی و من کل شیء خلقنا و از هر چیزی از
 اصناف موجودات آفریدیم و فحش و وصف که هر یک نوع
 دیگریت از حیثیت شکل مانند مرد و زن یا بجهت تعاقب چون لیل
 و نهار و شمس و قمر و ربیع و خریف و شتا و صیف و یا بجهت خاصه درخت
 چون نور و ظلمت و رعد و برق و در طب و یا بس و مسل و جبل و برین قیاس
 سما و ارضی برود بجز من و انشای غیر آن میا بطریق مخالفه و اشتقاق
 حلو و ترسّم و دوحه غنی و فقیر و شک و کفر و فرح و غم و موت و حیات مراد
 ان است که آنچه آفریده ما است بطریق زوجیت آفریدیم پس لازم می آید که
 ایمانست و محبت که خلاف هم است و حیران از صفات مکرر همه که صفات
 حسنه اند آفریده او بجهت حاصل که بازم سما و ارضی و از او نمودیم **لَعَلَّكُمْ**
تَتَّقُونَ بآرا ده افه شایسته که شما پند پذیر شوید و بداند که قدر او را
 ممکن است و واجب بذات قابل قدر و انعام نیست و بجهت ان
 راه برین بخانی خود برترش او گنبد چون مقصود آفرینش شایسته و مخلقه
 خداوند

عبارت است

عبارت فقره است که برین از کفر و بدعتی جمع کسبه الخ الله
 بسوی توحید خدا یا از عذاب او و ثواب او یا از معصیت او
 اطاعت او از حضرت امام جعفر صادق مرویست که مراد ان است
 حج گنبد بقصد نزدیک بر حجت او سجد یا فرار کسبه از جمع او که شایسته
 از طاعت اند و از دور و یا تکلیف متوجه شود بطاعت او سجد یا فرار
 گفته که از روی دردی که برین محققان گفته اند که بکفریه بوی از مالک
 می و در بحر الحقایق آورده که اینست که بجهت اید از حق بسبب
 در حق که برین بقطع فراق از خود باز و جعفر خود بوصف حق که برین باز خود
 فرار گنبد و با حق قرار گیرید **الَّتِي كَلَّمْتُمْ** بدرسیکه من شما را آفریدم
 از عذاب او سجد یا فرار گنبد **فَتَعْلَمُونَ** پس گنبد ام شما را آفریدم
 از عذاب او سجد یا فرار گنبد **وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ** و آنچه از او صادر است
وَلَا تُخْفُوا عَنْهُ و مکرر آید یعنی امیر مع الله با خدای بحق الطاهر
 معبودی و دیگر **الَّتِي كَلَّمْتُمْ** بدرسیکه مر شما را آفریدم از عذاب خدا
 و در عبادت غیر او ننگه کنید پس ترسند ام هویدا و پند انکار ان
 قول بجهت تاکید است یا اول بر قیاس بر ترک ایمان و دوم بر ترک
 آوردن **كَذَلِكَ** و عوب اسم سابقه انجاست که اب قوم تو
 یعنی یحیی که قوم تو ننگه میکند اسم سابقه نیز میفرمان خود را که گنبد
 میگرداند پس در تفسیر این مجمل میفرماید **هَا اَتَى الَّذِينَ يَنَادُونَ**

بودند و من قتلهم پیش از آنکه مرا که من استول به فرستاده آید
 قالوا لک که گفته اند قوم او مسلحان جادوت در وقتی که معجزات آن
 نبوده او مجنون بود و نه سب کاهی که از بحث ایشان خبر میداد
 آنرا صواب آری و صحبت کرده اند پیشین مریدان را به این سخن
 نامتنقش شده اند با منقول استقام برای تو بخت و معنی مراد است
 یعنی وصیت نموده اند یکدیگر بجهت عدم تلافی ایشان در زمان واحد
 قبل از قوت طاعتون بلکه ایشان کرده اند تا زمانی که بعد از آن
 روزه گان چون طغیان ایشان را بر منقول میداد و قتل عظمی
 پس روی برگردان از ایشان یعنی چون کراهت را دعوت کردی بر ایشان
 و این بجهت اصرار غنا بجهت از آن ابا کردند پس از مجازات آن عارفی
 نما تا وقتی که مامور شوی بقتال ایشان فما انت بملک پس
 ملائت زده نزد حضرت عیسی بجهت احوال از ایشان که در تکرار
 تبلیغ دعوت بقدر وضع و طاقت چه در این صورت لوم بر ایشان است
 که ترک دعوت نکردند و و کذب و بینه اهل ایمان را فان الذکر
 بر ایشان داد و تنفیذ المؤمنین نفی میداد و مؤمنان را یعنی بجهت کفر
 عناد کافران و مجور اهل طغیان ترک نکرد و موعظه اهل ایمان بکن
 و دست از نصیحت ایشان باز نداشت و موعظه نصیحت موجب توفیق بیهوش
 ایشان میشود و عجب است که طاعات و جناب از محرمات

الاحكام

از جهاد نفیست که امیر المؤمنین روزی میری سر خود پیچیده از خانه بیرون آمد
 مخزون و خفاک فرمود چون آیت فتول عظم فمات بلوم نازک و بیک
 از آن بود که عکس نشد و تنقش بر انقطاع وحی و نزول عقوبت
 و چون آیت فان الذکر تنفیذ المؤمنین فرود آمد خوشحال شدیم در کتاب
 فصول آورده که کلام دیگر یعنی ناصح و واعظ باید که مشتمل باشد بر هر چیز
 نامت مع واقعه رسد اول تذکره نعمت خدای تبارک که در این اقدام نمایند
 رویم ذکر محبت و بلا و ثواب آن نادران سیکند و در زند سیم بیان عقوبت
 کسانان و خود را و زجران نادران سر بر کرده و بایست که چهارم اظهار
 مکاید و سوس شیطان تا از آن متحذر شوند پنجم ذکر زوال نعمت دنیا
 و بی اعتباری آن تا دل در آن نه بندند ششم بیان ترک کردن
 تا مستدر فتن شوند هفتم تذکره روز قیامت تا کار آن روز بانه
 هشتم بیان در کلمات و ذریع و انواع سختی عذاب آن نادران سر
 نهم تذکره در جهات جهشت و اقامت نعمتای آن تابدن در غیبت
 دهم بنای کلام بر خوف و جهاد نادران یعنی کاهی از عظمت و کبر با دعوت
 الهی سخن بزنند تا از آن خایف شوند و وقتی رحمت و مهربانی حضرت
 از آن را تقیر کردن تابدان امید دارند پس هر موعظه که مشتمل
 باشد بر این سخنان بسبب منفعت مؤمنانست و بعد از این موعظه بیان
 آن تظیل میفرماید و ما خلقت الخلق و لا ایت و میفرماید که

بسم الله الرحمن الرحيم

والطوبى لمن كان له حيل زميرت يدين در ارض مقدس
 که موشی برالای انگارم حق استماع فرموده و تخصیص آن کوچه بجهت
 و کثرت منفعت که در آن است و گویند مراد مطلق کوچه است که بخوبی بینی
 با تمام و منافع و نزد محافل مراد و گویند که کثیر است و گویند بجهت کثرت
 تین در آن و دیگران بجهت بسیاری بیدون در آن و گویند در اشتقاق
 از طایفه است یعنی گویند با کثیر طیران بنماید از اوج ایجا و جفیف مواد عالم
 غیب عالم شهادت و کتاب مشطوبی و گویند بکتاب فرشته شده
 فی دین مقدس و در بعضی گفته اند وقت خواندن مراد قرآن است و نزد
 بعضی مراد باین کتاب لوح محفوظ است و آن تحت اریست از زمرد و سبز و زرد
 تواریخ که گفت محمد در آن مشطوبت یا محیفه اعمال بنده گان که در روز قیامت
 برایشان منور شده یا لوح دل عارفانست که مرقوم است از محارفات حکم
 و البیت المصنوع و گویند بکافه آبادان یعنی کعبه معظمه و محو بیت آن
 بکثرت زیارت حجاجان است و خدمت مجاوران و آن اول خانه است
 که در زمین بنیاد شده برای عبادت بنده گان یا مراد ضراب است که مقابل
 حقیقی خانه کعبه واقع شده در آسمان چهارم و عمارت آن بکثرت طواف
 فرشته گانست و از امیر المومنین علیه السلام روایت که هر روز عشاء هزار فرشته میروند
 و طواف میکنند و هرگز نوبت با وی نیست و هزاران او فرشته است

که در آن

که در آن ازین خوانند و بکافه از یاقوت مسیح است و خدای ازاد و رحیم است
 برین فرشته و در زمان طوفان امر فرمود تا آسمان برود و زمین را
 سینه یون سبب نقل کرده که ابوهریره از عیسی بن جریج روایت کرده که عیسی
 المصنوع است و زیارت در آسمان چهارم نزدیک است که از آن فرشته خوانند
 بر زمین و بر شرف در وقت طلوع آفتاب در آن نذر و نعل میروند چون سیر
 می آید و همه خود را می افشانند و عشاء هزار قطره از آن بکافه و عشاء از هر قطره
 از آن فرشته میافشند و همه را میسکند به اهل شدن در بیت المصنوع
 پس ایشان از روز در آن خانه نماز میکنند و طواف میکنند و روز دیگر
 که عشاء از هر قطره یکبار میسکند و هرگز نوبت طواف
 با وی نیست و نزد بعضی مراد از بیت المصنوع قلب مؤمن است که عیون
 الرحمن است و عمارت آن معرفت و اقداس است یعنی قسم بقول الهی
 ایمان که مهور است بکلوی عوفان و السقف المرفوع و گویند
 بلند برافراشته یعنی آسمان که مجمع اوزار ملک و حران کبریا و عظمت
 و نزد بعضی عیسی مراد عرش الهیت است که جامع غایب و مجی است
 و گویند مراد آسمان او است که مانند سقف زمین است اینقول از حضرت
 امیر المومنین علیه السلام منقول است و البیت المصنوع و گویند بهر مایه
 یا کعبه که بجهت پری و تنگی که در آن افراشته و آمیخته شده است بجهت
 غیر نقل کرده که امیر المومنین علیه السلام فرمودی بر سینه که در کتاب است و در آن

گفت در دیر یا فرمود ما راه الاصادق نمیدانیم او را در این قول اللار
 لقوله لا والجر المجرور دست از حضرت جنب بفرماید که باید چه کردی
 نه نشیند که حایجان یا معا بر یا چه در زیر دریا آفتاب است در
 زیر آتش دریا در زیر آن دریا ای آتش در حضرت که رسول فرمود که روز
 قیامت دریا را بر آتش کنند و آب دریا آن آتش را بر آفریند
 و بر دست دیگر همه دریا را در درخت قیامت بتابند تا آتش بوزد
 شوند و بعد از آن بمشربها را یکدیگر کشند تا همه بیکدیگر یا شود و یک
 یک در دوزخ رود آن سازه و نیز از حضرت علی مرویست که مراد از
 مسجد در باجمعت در بر عرض حضرت باری و حق و قرآن مقابل
 افت آسمان و زمین است و در آیت سطر ما شد آب منی که از
 بجا می آید گویند در وقت قیامت آن امر فرایه تا جمل صاع و دینور
 بباریده شود و در نخله دوم همه خلایق از آن آب زنده شوند و از قبور
 بیرون آیند و محققان گفته اند که سقف مرفوع روح رفیع القدر است که سقف
 خانه است و بحر مسجود است تا آتش محبت تا فاش حاصل که حقیقایی
 امور مطلقه عجیبه است یا فرمایند بر اینکه آن علایب و نیک کو افق
 به سبب عذاب بر در کار تو بر آینه بوقوع آیند و بهت و ناله شوند
 ما له من دفع نیست بر عذاب را هیچ دفع کننده یعنی البته دفع
 خواهد شد خیر این معجزه کوی بهرینه حکم که سخن در باب اساری بهر جوی
 کفر

مالی غنی
 حله است
 و طاعت
 الایمان

حضرت پیغمبر رسالت پس بعد از آمدن آنحضرت نماز حج بود و لوره الطیو فرشت
 میفرمود چون باین آیت رسید که آن عذاب است که نواف نزدیک بود که
 دلم از خوف شکافته شود فی الحال سلام آوردم از ترس آنکه بسا عذاب
 نازل شود من بر صفت کفر میفرمودم سَوْفَ نَسْتَفِيتُهُمْ عذاب است
 در روزی که مضطرب شود آسمان مضطرب شد فی یوم متروک گردد در آن زمین
 شکافته شود و گویند موحی کثرت در نوع بر سبیل استداره یعنی آسمان بگردد
 مع زنده بگردد مانند کشتی بر روی آب که بگرد و آید وَنَسْفَعُ الْمَاجِئَاتِ تَحِثُّ
 در آن نود و گویند موحی از آما که خود که در دنی نیست نازل گردند و چون بسیار
 روند رفتی یعنی البته مانند غبار گشته بر هوا بر گشته شوند و چون این واقعه شود
قَوْلُكَ يَوْمَئِذٍ لِلَّذِينَ لَا يَدْرُونَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ
 که سخن خدا و رسول باید رفته باشند الَّذِينَ لَمْ يَلْمِزُوا فِي شَيْءٍ يَلْعَنُونَ
 زنا که ایشان در شرم کردن در اقوال باطل که آن بهتر است بقرآن و کتب
 پیغمبر آخر الزمان و انکار بخت و زمان جهان باری میکنند و دستهای ایشان
 از پایا نیک بر میدارند و وضع بران نمیشوند يَوْمَئِذٍ عَمَلُهُمْ خُوفٌ و در هر که در دنیا
 کاران دفع کنند یعنی بملکند ایشان را از دوی قهر و اجباری ناسر حقیق
 بسوی آتش دوزخ حکما گردانی و انکند فی بعض و قهر مقابل گفته که مراد از دوزخ
 که خداوند در دوزخ دستهای کافران را بر گردن می آید است بسته و موی پریشان
 ایشان را بر پشت پای بر می آید و در دوزخ انداخته و در آن حال ایشان را گویند

که هکذا القائلین ان آتیت لکنکم یما تکللون بودید ان
 در دنیا تکذیب میکردید و باور نمیدادستید و میگفتید که او سر حشمت و عزت میکند
 که دومی است که حشمت نه سخن خدا آتیت هکذا ایای که حشمت این که می
 بینید از انواع عذاب و دروغ می آید که دومی الهی را حشمتی بیند آتیت پس از
 نیز حشمتی پسندید ام انکم لا تدعرون آیتها می بینید ان عذاب
 و کوبید از شما بده این آنجا که در دنیا کوبید از دیدن آنجا دلالت وقوع
 میکرد این قول بر سبیل حکمت است و تفریع پس آیت را بعد از این توجیه گویند
 که اصلها در آتید بدو فاصیر و صیر کسید بر شید ان عذاب
 الا لا تصبروا یا صبر کنید و خرج نمائید متواتر علیه که یک است شما
 صبر و عدم صبر بر وجهی بر وجهی که نخواهید از صبر و عدم صبر در دروغ در دل نموده که هیچ
 گاهی نیست شما از ان پس نه قوت بر میزداید و نه پای گیر و آید عذاب
 نخواهید بود در ان اما انحراف و انحراف که خواهد دید نموده ما لکنم تعللون
 بآنچه بودید که میکردید در دنیا از استناد انکار و کذب غیر ان و در از در حالت
 در دنیا ان احوال متقلب میگفتید که ان المنقین بدستیک بر میگردانید
 اگر و شکر و عصبانیت و خجالت در دستهای شما وجه پستانها و لغو می
 و در غمهای و وجه غمهای و پستانها و نعمتها که در نصارت و کرامت مرتبه
 بشید فاکیدان لذت نمیدان و خوشحالان بهمانا انهم بسبب عطا کردن
 آیت را انهم پروردگار آیت و وقیعتم و نکاید آیت ان را انهم

پروردگار

پروردگار آیت ان عذاب الخیر از عذاب و دروغ یعنی اینکه در ان روز
 شما ان بشید بسبب عطا کردن عطا بشید آیت را با نوع نعمت که در آیت
 آیت را از عذاب عظیم و چون در حشمت داخل نموده عذره آیت را گویند عذرا
 بخورید از مطهر است بهشت و انشرها و بیایا میدارید از مشرب است ان
 خوردن آتید میبدی هکذا که از نه بدون بیضه و تقصیر از بقدر مریت
 که فرمود یعنی انکه کس نفیس میبد قدرت است که مردی از بهشت فرستاده
 داشته باشد که بر غایت تمام با کل مشرب و جام اقدام نماید و بعد از اکل عرقی از ان
 حاصل شود که طبعی از بی شک باشد و تحلیل آنچه خورده و شنیده باشد ان عذره
 پس حشمت گوید که ان پادشاهان است مرسلانها لکنم تعللون بسبب آنچه بودید
 عمل میکردید در دنیا یعنی از علی القدر اند که هر صبر و عدم صبر را در شکر اما اصل ان
 در ان فصل الهی است و اگر نه پیدا است که در ذکر دارا چه پس آیت ان فصل
 مستوفی چنین نمی نموده صفتکین در حالتیکه که از کان بشید در حشمت
 علی شریک بر خفتهای بر بافته مصفوفه بهم پیوسته و در برابر یکدیگر
 و قضا هم در حشمت که در ان آیت را بچو بران سفید انعام باران
 که سفیدی چشم آیت در هر سیدی بشید عین کث در چشم بسیار
 چشم آیت ان نهایت سیاه باوی قرین و چشمی در ان آیت را با ان نوع
 و اللین المتوا که یکدیگر خوش بوده بشید و انکبضه فصره چشم و میر و بشید
 آیت را از دید و فرزند ان صغار آیت در دخول جهات با در دخول جهات و انک

یعنی باجماع کنیم برای ایشان انواع سرور و بخت از امور مذکوره که ان در خلدن
 ایشانست در خلد برین و انواع مجور عین و سوسه باخوان مؤمنین و جماع
 اولاد برین در درجات عینی لیداران درین احوال در بخت بابا
 میفرماید که باجماع بسبب ایمان عظیم القدر که ان ایمان آیت الْحَقُّ
بِأَنَّهُمْ در سبب ایمان ایشان در خلدن و خلدن ایشان را یعنی با آنکه
 درجات باطلند به نسبت بذریع صفا را بفضل خود درجات فرستاده
 نیز بلند گردانیم تا چشم بران جمال ایشان روشن گردد و دیدار یکدیگر خوشتر
 شوند و طَالَمَا كُنَّا و ما کنیم حق عظیم از ثواب کردار ایشان بجزیر
 فرزندان را بدیده بدان سبب بی آنکه نقص ثواب ایشان رسد بلکه بفضل
 و کم خود اولاد را رخت درجه از دانی فرماییم بخت تا یکدیگر بقول میفرماید
كُلُّ الْبَرِّ هر مردی بکلف بِمَا كَسَبَ با آنچه کسب کرده باشد سر هفت
 در کردت روز قیامت یعنی دهمست بسیارش کردار خود و بعل دیگر
 مواخذه نیست یعنی چنانکه شخصی بنده خود را همچون میسر زید یعنی که بروت
 با چینی نفس عید که در حکم مرگ است نژاد و بجهت بعمل صالح که مطالب به است
 مردیست از حضرت خاتم پیغمبر که خدا برادر درجه اولاد مؤمن را تا آنکه بر تهنه
 درجه پیر برسد اگر چه ایشان در خود درجه او نیستند تا چشم او بایشان روشن
 گردد و لیداران آیت مذکوره مقرر شده اند از این عین غفلت که چون بند مؤمن
 درجه خود رسیده گوید یا خدا یا پدر و مادر و فرزندانم گنجینه اندا که ان عملی نداشتند

که مؤمنان

که مستوجب آن شوند که در مرتبه و درجه تو باشند او گوید خداوند خدایم که
 بفضل خود ایشان را بمن برساند و خداوند خدایم که ایشان را از اولاد مؤمنان
 از امیر المؤمنین علی رواست کرده که حضرت سالت فرمود که مؤمنان در
 ایشان در بخت نبینند لیداران آیت مذکوره را مقرر فرمود و از امامان
 علی السهم مرویست که اظهار مؤمنان را راه نمایند بر دران ایشان در
 قیامت لیداران در بیان لغت خود بر اهل ایمان میفرماید وَالْأَكْبَرُ
وَمِنَ الْقُرْآنِ مرتفع را یعنی زیاده بر آنچه در بخت نبینند به هم ایشان را
بِغَالِظَةِ سیوه بجمع انواع ان و کثرت با همه هنایان ایشان
يَسْتَفُونَ از آنچه از دل کنند یعنی خواهیم داد و عقوبت و خدایند و قیامت
 آنچه از دلی نفس ایشان باشد یکتا و عقوبت داد و ستد کنند با یکدیگر
 و آنها در بخت یعنی هم در بخت و از هم ستانند کما ساء کما ساء علما و غیر
 برشت كُلُّ الْخَوَفِهَا هیچ سخن سپوده نباشد دران یعنی در آشنای نباشد
 آن با یکدیگر می گفتند و سخنهای خود و پیوره حکم نمایند و وَلَا نَأْتِيكُمْ
 و نه گناه کار گردانیدن یعنی در میان ان غلی نکنند که موجب ایم باشند و نه
 قول که بسبب ان بگناه منسوب گردند بر خلاف خردی که از ستم و عیب
 و فوجش که موجب ائمت قانیت بلکه عقول اهل بخت بر حال
 خود نبیند و هر چه که در شرب ان اخلاق کنند عقول ایشان زایل نگردد
 و هیچ انی بران مترتب نشود و عقوبت عظیم و طواف کنند و برگردانند

با کاسهای نقره برای خدمت غلمان کف خادمانی که مخصوص
 مراست نزد برکت ابراهیم خوش صورت آفریده شده کافهم گویند
 در حسن و زینت و صفات لطافت اولواکملون مراد به کویه
 در مصیبت که دست بجای ایشان رسیده باشد و سبب اهل
 خدای مبدل گشته از تاده نعلت که شخصی از حضرت پیغمبر
 که خادم چینی است خدمت چگونه باشد فرمود فضل محمد دم بر خادم و فضل ماه
 شب چهارده باشد بر جمع ستاره کان و نیز از آن حضرت مرویست که
 کمترین اهل بیت از روی مرتبه مرتبه گیت که خادم خود را بخواند از
 خادم در جواب اچونیک که گشت چینه در روایت آمده که همچنان اهل بیت
 از غلمان محفوظ شوند غلمان نیز از خدمتکاری ایشان در کار التذاد
 باشند چه آنجا در کسرت حجت نه سبای کلفت در تلبیس آورده که زکوة
 اولاد و شرکان اهل بیت باشند و ناسبت ایشان حواله
 و اولاد و متوسلین با پدران خود در همان آیین باشند که در دنیا بودند و این
 خویش القه الله بخت بر خشنمای زین در مقابل یکدیگر گشتند
 و اقل بعضی هم در روی آنه بعضی از ایشان علی ایضاً بر بری دیگر
 یکسانگون در حالتیکه پرسنه از یکدیگر احوال اعلا خود را که موجب استعجاب
 باشد قالوا انما کننا کویند بر سیکه ما بودیم قبل ایشان از این روز و این
 در میان اهل خود یعنی بودیم در دنیا و دنیا مشغولین و شرکان از عذاب و عقاب

مزان

میزان و بسبب ان بطاعت رحمن برکت شده از عذاب دور میشوند
 فَعَمَّا اللَّهُ عَلَيْنَا بِرِسْمَتِ بِنَا وَ عَدَايِ بِرَا بِلَطْفِ وَ رَحْمَتِ وَ تَوْفِيقِ
 در طاعت و اجتناب از معصیت وَ فَعَمَّا عَلَيْنَا بِرِسْمَتِ الشَّيْطَانِ وَ
 لَعْنَةِ يَدَيْهِ مَا رَا مِنْ عَذَابِ آتَشِي كَمَا تَدْبَارِيسْتِ از عذاب آتشی که
 که نفوذ گشته باشد در مشام و گوشت که سموم نام بیت و انما کننا قبل
 بدستیکه ما بودیم پیش ازین در دنیا ندانیم که چه رسیدیم بعد از این را بخند
 یا بخیانم او را در نجات دادن از آتش جیم و عذاب الیم پس او بجا
 دعای کار را که بدستیکه او هُوَ الْبَرُّ اوست نیکوکار به بندگان الهی
 بسیار مهربان برایشان و لهذا عابد و مناسبت و سبب از عذاب
 قبل ازین گذشت که جماعت معتقین بعقاب که گشتند حضرت رسول را
 نزد تو اهل عرب بکلمات و شعور منسوب میدهند و بخت بوطان
 ملول و غمگین میشدند و گاهی بخت نسی انقوده احباب از کلمات صواب
 ما و خطاب کرده میفرمایند که فکر کن پس پند ده بچهره بقرآن اهل مکه را چون
 مشرکان که در مدال بر خواطر خود راه داده و بسبب ان از عظمه و صحت
 متعاقب شده و همما انت بنعمته و نیکو بینی بی انعام پروردگار
 بر تو با عطای مرتبه بنویس که چون خبر رسیده از غیب بوسیله حق چون
 نزول حق و لا محذور و نه دیوانه که عقل او پوشیده باشد و بجا که انکار
 فریاد و چی تو میگویند چه قول ایشان باطلست و سخن آنها خفاقی و

کما ینفخت در کلمات انفتحت و دقت نظر و محزون عقل او کوشیده
 و در نهایت غایت خلاصه کلام آنست که بحدی که تود صدق نبوت از جهت
 عقل یکی ازین دو طایفه نیستی و عقیده کفار بچنین یکسان باعث برین قول
 کلیت بر تو بماند و جهت مستخرج شوند چنانکه سفها استرحمت می باید از
 نگذیرد اعدا و خود اتم یقولون بلکه میگوید مشرکان قریش که چه فایده
 شاعرت و آنچه از صادر می شود از زهدت و بلاغت بجهت توت شاعرت
 نقیصه است از نظر بریم و در این جنم اندازیم که برسد باد سرب المنون
 حادثه و صیبت روزگار که از غایت شدت نفس را مضطرب سازد و
 گویند سرب المنون یعنی موقت یعنی منتظر مرکبیم یعنی جوهر روحی غیر
 بوجود شاعرت پس انظر درک ساینده نامی که شوای دیگر که تا به روز
 و امثال ایشان بودند بسبب حادثه موت روحی شاعران بر طرف
 دی نیز بواسطه انقطاع حیات از روحی خود بیفتند قل یقولوا کما یوحی
 جواب ایشان انظر بریده زمان نکبت یا مرکب را فارغیت محکم پس
 من باشما من المتوکیین از جمله منتظرانیم منی من انظر حدوث
 طبیعت و اولاد شما سیکم چنانکه شما منتظرانید که صیبتی یا الی برین
 یا موت بمن طاری کرد و مراد ازین جمله اینست که نوع صیبت و طاعت
 برایشان پس بیان بطلان قول ایشان میکنند که اتم تا شریک بلکه از یکدیگر
 و میفرمایند ایشانرا احلایهم عقول ایشان که بیهک ان یقول متناقض

چه که در

چه کلمات تابع فطنت و محزون لازم زوال عقل و شکر کلامیت منق
 و حیل و موزون و ان باجنون میسر میشود این سخن ایشان در سر
 مقتضی عقل باشد پس ازین اعراف میفرمایند اتم هم قلم طالع
 بلکه ایشان کوهی اند از حد فر گذشته کان در کما بره و عناد و طغیان
 برین شروع در جهت دیگر کرده میفرمایند که اتم یقولون بلکه میگوید کفار
 قریش یقولون که برافتنه است حقیر قرآن را و از خود میگوید چنین نیست که
 میگوید بلکه یقولون بلکه ایمان خواهند آورد و درین باب است ایشان بر
 این قول اقرار دارند است بر نف و طغیان و اصرار بر عدم ایمان و اگر
 ایشان از سر یقین میدانند که قرآن منقول نیست بجهت هیچ وجه و
 بتنا از آوردن مثل این بد از ان جهت لازم ایشان میفرمایند که اگر
 قرآن برافتنه بر محمد باشد فلینا تو ایس که بیاورند بحال نیست بلکه
 سخنی مانند قرآن ان کما ان صدقین اگر بکنند و اگر سکویان
 و ران که قرآن را از خود میتوان رحمت و چون عاجزانه پس معلوم شود
 که قرآن کلام ملک علام است نه سخن محمد بد از ان بر این ان احتجاج
 می آورد بابت را بریزد که اتم خلقوا اما افریده شده اند من غیر حق
 بی چیزی یعنی آیا ایشان بی خالق مخلوق گشته اند و بجهت نیست که
 بعبادت شایسته باشند یا از ایشان مخلوق شده اند نه از برای خدا و
 یعنی جهت باینکه که امد قلم تکلیف برایشان نباشد و برای عمل ایشان

همه اتم هم الخالقون آيات ان آفرينه مكنات و مخلوقات اند
و چون اين براهين است بر البته عدم تصديق اينان بوجه خدا و استجاب
به انكه عقول اينان با درك ظاهره و معجزات بيسته نميكنند كه دارند
بر فوت حضرت رسالت و صفى دعوى او بيزر سبيل الازم حجت
ميفرمايد كه اتم خلقوا للتميز و لا فرق آيا آفرينه انه آسمانها
و زمينها را و چنين است بلكه بوقوع بلكه بيقين نبيانند كه فلان
جمع مكنات و هب الوجود است و بوسيط خدا و انكار چنينه بر
بر كردن ميكنند اتم عديل هم آيا نژاديك بيشتر حق است
و تلك خريشهاى فضل پروردگار تو تا نبوت بهر كه خواهي پذيرايان
علوم الهى در دست ايشان نماند كه لافى منصب نبوت
گيت اتم هم المصيطرون آيات ان غالبانند و مسلط
كان بر همه آيات تا بهر امور و بوليت نبوت و همچو چيز را برادر او
و مثبت خود نبوت بجهت ان هر چه خواهند كنند و منصب رسالت
بهر كه خواهند و منه اتم كه اتم آيات ايشان است مسلم نزد باي كه
بوسيله ان آيات بر آيه فيكلمون فيه بشنونه و را اظلام ملايكه
و انچه از علوم غيبيت كه بر ايشان وحى كرده ميشود با علم بما كان و يكون
پيدا كنند و عالم بشنونه بقديم موت محمد و ظفر بافتن ريشان برود
در عاقبت همچنانكه مظنه ايشان است و اگر چنين است كه ايشان

كان

كان ميزه قلبيات مستعده هم پس بايد كه بياورد بشنونه ايشان
كه بر آسمان رفته باشد و كلهم غيبى استماع نموده بسلطان غيبى
حقى روشن و دليلى بود كه كواهين بر صدق استماع وى چه هر كه
دعوى امرى كند كه مدعايهم عقل حكم نموده بران بر ولايت است كه افاضت
حجت نمايه بر صدق مدعاى خود پس بخريل اهل شرك ميكنند كه اتم
البنات آيات بر خدراست و قرآن و كلم البنون و مرثايت
سپهران بپي هر كه روى او دين خانه باشد كه اسناد بنات بخاني خود
و نسبت به بنين بخود و در نهايت مفاهت و حماقت خواهد بود
پس چگونه ايشان آيات كه بفرودان خود كرده بعلوم ملكوت بر آيد و بر
جمع غيب مطلع گردد اتم نشكلمهم آيات خواهي ايشان را به تبليغ رسالت
روى اخيرا فقم نژدى تا بسبب تاوان زده بشنونه پس ايشان
حق مقرر و محققون از كنون ان تاوان بر خود كران بار نشنونه
ان از اتباع تورهى بگويانند اتم عديل هم الغيب آيات نژديك
انچه غيب در و مكنوب شده مر لا نوح محفوظ است كه همه غيبات در و
مندرج است فقم بكنمون پس ايشان بپوشيده اند و نچه در و است تا كونه
كه خبر بجهت در و در و قبيك و بعبث و بخراب و بطلت و اصلي ندارد
يا قلم از رنجا نبوي كه موت محمد و ظفر بافتن ريشان برود
اتم بپي و ان ليقول آيات خواهند مگرى و تدبيرى در باره تو و مرا و مگرى است

که در دالانده میگردید با حضرت رسالت از قتل و جسد و اضرار فاعل الکفر
پس آنکه نگریه نه هم المکنون این نشکیده کرده شده کان یعنی
کشت که بال کید و مکر این باز کرد و مقتول کردند در هر دو کفر و کفر
عذاب ابدی یک خدا عاقبت از توبه برای او عیبی خود تابست آن
اعدای خود را مغلوب و مغرور کردند **أَمْ لَكُمْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَمْسُورُ**
ازضای یحیی یاری این کند حمایت نماید ایشان را از عذاب که مضاف
مکرات است پس در تنزیه و توفیر مایه که **يُنْزِلُ اللَّهُ سُحُورَهُ** و پاکست خدا
عما این کون از این بزرگ می آید بوی عبده آدمی که فرط عباد و طاعت
بعد آن فکر و توبه و بعد از توبه او سجد معترف نیستند بجهنم رسالت
میگفتند که یاره از آسمان را بر سر ما فرود آور اگر در وعده عذاب صاف
حققت و جواب فرمود **وَأَن تَكْفُرُوا مِنَّا لَنَنزِلَنَّهُ** و اگر بپسندید یاره از
آسمان که ساقط شود و آید به پشه بر سر اینان **يَقُولُ** آن گویند
از فرط طغیان و جحش استکبار میفند از آسمان یاره بلکه این سخنان
مکرر و توبه بر مردم است و هم چیده یعنی خدا و اینان تا عاقبت
که با وجود مشاهد آن عذاب از کفر باز نایستند چون حال اینان در
خله هم پس واکدار و دست مبارک اینان و یکا فاست کفر و عباد و این
از کتاب الهی **يَا أَيُّهَا النَّاسُ** که بر بپسند از روی مساویه و صفا
فیه از روی خود را که در وی تصحیف و تخریب کرده شوند بوقع صاف
مرا در تخریب اولست که درین موقع ان همه فدا می آید که شوند بایستی

از

از روی که نفع نه یعنی باز ندارد در اینان کیش هم مکر این مشیت
چیز را از عذاب و عقاب **يَا أَيُّهَا النَّاسُ** و نه ایشان یاری کرده
یعنی در اندوخته هیچکس یاری اینان نکند در دفع عذاب مراد از توبه توبه است
وَأَن تَكْفُرُوا و بپسندید که در آن رست که ستم کردند بر نفس خود
یعنی کافر شدند علی با حق **ذَلِكَ** عذابی غیر از عذاب
آخر که عذاب قبر است یا مؤمنان اینان بقول در روز بدر با نقطه
در دست نیست هر یک صاحب دنیا و **لِلْآخِرَةِ** و این چنین
این کفار **لَا يَكْفُرُونَ** نمیدانند وقوع عذاب و عذاب صاف
وَأَجْبِرُوا و شکستید اینان بجهنم که **يَكْفُرُونَ** هر حکم بر روی کار خود را
در باره ایشان که ان اموال ایشان است و در ایفای توبه و توبه
کشید از ایشان فایده است پس بر شکستید یا عیننا یعنی عبادت و
نگه داشت ما فی یعنی یحیی یعنی که توبه کنیم و نظر لطف و عنایت
تو میگویم از روی و ضرر اهل مشرک نیست بوی و توبه و توبه و توبه و توبه
خدا می خود را یاد کند **يَكْفُرُونَ** در حالتیکه ان مقترن باشد بجهنم
بر روی کار تو مراد از توبه و توبه و توبه یعنی تا آنکه از حیث توبه
چنانکه یک بر خیزی از خواب که نماز جماعت و کوبند و ادان است که کوبند
اللهم و بجهنم و در میانیک بر خیزی از جهنم در خبر آید که هر که در وقت توبه
از جهنم بگوید که سبحان الله و بحمد الله و لا اله الا الله استغفر و توبه و توبه

کفاره هر بخور و دهنوی باشد که در انجاس واقع شده باشد و اگر در جای غیر
 بوده خبر در زیاده کرد و هر که در انجاس بوده باشد آمرزیده کرد و بپوشد
 اینکلمات و از این عیاس حسن منقولست که مراد دو رکعت نماز نافله
 صبح است بعد از برخاستن از خواب و **وکیل اللیل** و در بعضی روایاتی
 از شب **فیتحتی** نماز گذاردن در ایام نماز شام و خفتن است
 و گویند مراد نافله شب است و شبیه نیست در آنکه صلوات لیل از زیاده است
 و بر نفس و تلوار تر است و از این جهت از آنکه کمتر است از صبح و آنکه
الخیر و نماز گذاردن در عقب برکتی نجوم یعنی بعد از خفا انبیا یعنی
 صبح و از حضرت امیر المؤمنین عقی و ولایت که دو رکعت نماز نافله صبح است
 و اینقول از ابی جعفر و ابی عبد الله نیز روایت که بخیر فرمود که ای دو
 رکعت بهتر است از هر چه آفتاب بر آن تابد و بر وایت حتی که مراد
 نماز صبح است و گویند مراد از این آیت نیز آنست که در وقت
 صبح و شام از آنکه برود و کار خود غافل نشود و در چه
 اوقات شب و روز شریک او سجده نماید
 که او از وی غافل نیست و غفلت او
 او است تمام شد تفسیر بود

و الطور در ماه
 حفر المظفر
 ۱۳۱۲

بسم الله الرحمن الرحیم
 و النجم اذا هوى
 و غروب نماید چه نوی هر دو معنی آمده بنا بر اول مشتق از هوى و بنا بر ثانی
 مشتق از هوى بضم که از مجامع نقلست که مراد هوى اسم جنس است یعنی گویان
 ستاره گان که موجب برکت است و در انجاس و در انجاس از این عیاس روایت
 شیطان از صعد و آسمان و جلدان و جلاله طین از این عیاس روایت
 که مراد برکت است که نزد بهار روی بخوبی بینند و نزد بعضی دیگر زهره گویند
 مراد آن که کلبه که در وقت صبح غروب نزدیک میشوند و انوار است و منجبت
 که با وقت تقدیم شد و نماز شب منقولست و در خبر است که علی بن الحسین
 چون وقت صبح رسیدی بلیان سر آمدی و نظر در آسمان روی و کشی که
 بار خدا یا ستاره آسمان فرو رفتند و چشمهای خلقت در خواب شد
 و بندگان را از آواز ساری گشت و تو گفدی که ترا خواب نبود و عامه از انما
 جعفر صادق روایت کرده اند که مراد ستاره وجود محمد است که در شب معراج
 از آسمان فرو آمد یا لا اوفت مراد است که بعد از عروج حضرت الوطی
 گفتند که چه از وقت نماز شام خفتن نماید شده و وی همیشه در مجلس
 حضرت بود و هیچ جا و بر انداخت و آنها در حجره او را طلب میکردند و انوار
 سحر شده بنویسند و شمع را که در او کند و خورد که اگر هیچ چه در آن نیاید هر روز
 و نوری بقیل رسا چون صبح نزدیک رسید ستاره از قطب آسمان جدا شد و نوری

و در وقت بزین نزدیک شد تا در خانه پیغمبر فرود آمد چون نگاه کرد
فنا گفت قله و انجم ادا هوئی و در بعضی روایت آمده که چون حضرت دعوت از کار
ایل شرک آغاز نموده که گفتند که محمد گمراه شده است ازین پدر در آن وقت
که احداث این دیگر از برای بنده آن خدا حقیقتاً آیت فرستاد و بعضی دیگر
از مفسرین گفته اند که میانه و جمعی دیگر از اعیان از حضرت پرسیده که آیا
بعد از تو وصی و خلیفه تو که خواهم بود فرمود که اینست سواره بام او فرود آید
امنه اهل که انشب با همای خانه خود را رفتند و منتظر بودند که بام خانه چه
کس فرود آید و هم طمع داشتند که گویند خشان بام اینک فرود آید که امیر المومنین
و فاطمه که اینک در در خود را از دست نداده و گفته اند که خانه ما فرود آید با چو
شکر از تقدیم رسیم اگر نه فرود نیاید بر ما چو می خواهد بود پس اینک در حجاب
خود بجا آمد متغولی بودند تا بعضی که سواره خشان از قطب کسان جدا شد
و گویند سواره نهاده بود بزین نزدیک می آمد که بام خانه فاطمه فرود آید
فنا گفت قله و انجم ادا هوئی که او ای از شما گفتند که لادن محمد قدس علی
محمد در حق علی گمراه شد چه بعضی که در خوار و بنود قیسی فرمود و حقیقت باور کرد
که بان سواره که خانه او فرود آمد که حاصل صلح شد که گمراه نشد و سواره
ای اهل قریش یعنی محمد که بجهت تبلیغ رسالت و هدایت مصیبت میکرد با اهل
قریش یعنی از حق عدول نمود و از هدایت بخلالت از فرمود و ما حقوی
و خطا کرد آنچه بشمار رسیده یعنی از انچه جواب گفت بخط و با بر باطل مرتکبت

و زرقیه علی بن مازنی که یکی از مشایخ اهل سنت است روایت میکند
که سواره از آن عباس که گفتند ابی ابراهیم از منی ما شدم در مجلسی که حضرت
بودیم که نگاه گویند از برای از کسان جدا شد و پیوسته نمود و آب در آن
حضرت رسول فرمود و نظر کنید که این سواره در خانه که پیوسته و سقوط کرد
و در کلام منزل نزول نمود اهل مجلسی شخص بزور سواره که یکی از جمعی
امیر المومنین حضرت رسالت اخبار نمود که آن کوکب در منزل خود نشیند
آسمان ولایت و حضرت روایت علی بن ابی طالب نزول کرد و حضرت
از این صورت بنایت خرم و خفا شد منافقان زبان طعن کشیده آغاز
تشیع انبیا کردند که محمد در حجت بر سر خود غلبه میکند و در آن میانه
نیایه و در طریق محبت و مودت علی خصال و گمراه گشته غبار غم بر خاطر
عاطر انحضرت نشست حقیقتاً برای تسکین خاطر مبارک آن مقرب از صاحب
اهل خواریب و ضلال این آیت فرستاد و عوده بنی بنیمر روایت کرده که
بعد از نزول این آیت عقبه بن ابی لهب گفت بخدا که محمد را از آزار رسوخ
پس نزد انحضرت آید پس بروی مبارک سپرد و از خدمت و گفت که
با انجم ادا هو انحضرت و لشکر شد و در بعضی که روایت ما خدا یاودی از
ودان خود بر دست گردان تا او را بخورد از این سخن کسی بر نیاید که باودی باقی
قریش تجارت میفرستد در راه مغربی فرود آمده و بجا را اهی بود و از او را و کردی
منزل و در آن و شیرانست بر حذر بنشیند او را گفت انشب با می که سواره

ای که در قریش که میترسم که از بس خورشید و در دعای به کرده این همه
بار که حج کرده و بر بالای آن جای عتبه را ترتیب داده و خود بر لمون
آن کفشته و شتران را و خود بخوابانیده نه چون کسی از شب بیدار نشد
و از آن شتران بگذشت و قدم بر سر آنها نهاد و بیک سبک بود و میگردانید
از بار آمد و عتبه را برپوشید نزد آن حال عتبه آواز داد که قتلانی رب من
محمد مرا بکش پس عتبه را بشیر سر او را برکنند و همه اعضای او از آن پاره
پاره کرد و بعضی از آن خود و باز گشت تفرقه و چکی دیگر نرسید و گویند
در حدیث که پیغمبر ما مورثه که با صاحب بگوید که در مای خانه های خود را که
بمسجد کشیده اند مسدود ساخته و گوی با و اقدام نموده و بعضی دیگر نه بخی
بلکه قرابت مانند عباس و حمزه و زین باب فعلل میگردانند و میگویند
که این خطاب با تاجا بود و اول کسی که قبول این امر کرد حضرت امیر بود
پیغمبر ما فاطمه گفت ای جان پدر این خطاب با تو و معنی نیست تو و علی
از منبیه و می از شما اگر در شما مسدود نشود همانست که در مسدود
پس از آنجا بگذشت و به چپای آن و حمزه این کفشته یا رسول الله
چه پیغمبرانی گفتند این فرمای که سده ابواب میگویند کفشته یا محمد
و حضرت پناه که روزی در آنجا بگذشت و تاروی مبارک ترا به پیغمبر فرمود
حضرت نبوت همه در آن مسدود شد و در امیر المؤمنین و رسول بر بالای
منبر برآمد و در جواب آنانی که زبان اعراض کرده کفشته چرا علی را تخصیص

کردی

کردی و از او را کدشتی فرمود و جدا کردی و شمارا مسدود نمود و علی را کفشتی
بلکه عتبه را فرموده می چاک کرد چون منافقان این را مشاهده کردند کفشته
محمد فضل فی علی خصما این آیت فرستاد که و انهم از او می ماضی میباشند و میگویند
و هالینطق عن الهوی و نمی گفت محمد از روی نفس و هوی
یعنی نطق او بقرآن و هیچ احکام ایمان هوا و از نفس او نیست این هوی
الآن و حتی یوحی و نیست نطق او که یوحی میباید که میباید از جانب
حق است نه از رای خود و حکم که مثل این الهوی آموزانید پیغمبر خود را
یعنی می فرود آورده و فرشته که سخت قوتی او مراد جبرئیل است و از آن
قوت بود که سر سران قوم لوط را از زمین برکنند و بر آسمان خود گرفت و همان
آسمان نزدیک گردانید که او را مکان آن بود و فرشته ان که از زمین
فر از آن از زمین منقلب گردانید و قوم خود را بیک صحه ملک رفت و نیز
بجست شدت قوت اوست بهبوط و صعود او بر آن بسیار بهتر بود از چشیدن
زردن مرویت که او در ارض مقدسه ایسی را دید که عیسی سخن میگردانید و خود را
متحرک نموده بودی که از باران متوجه شده بود او را با قهی چیل پیچیده انداخت
نیز در صفت او میفرماید که فو قی قیاس و زور است شدت در عقل و درایت
و خداوند متانت در دیانت و امانت و از این عباس میگوید که دومه ایضا
و در نظر است یعنی خداوند صورت نیکو و زرقاده یعنی دو خلق طوالت خداوند
بالای و از رویا یعنی مردگشتن بود و هوای طریقی مسدود و بهبوط فاشستوی

پس در کتب پیشین بر این مورد بحث نموده و هوای الانی را غلبه
 در کتب گذشته بر دو ان قضای دین است نزدیک مطلع آفتاب که نسبت باقی
 موجب ارض است چنانکه در علم هیئت مقرر شده و بقاری و سلم از این مورد
 نقل کرده اند که پیغمبر شریف را در اقیانوس اعلیٰ مثل ماهی در فرموده باشند و چون
 انحضرت او را دیده که با خطه خود که از مشرق تا مغرب فراگرفته بود و در پیش
 و بعد از آن خاتمه و بر این صورت بشریافت که نزدیک او نشسته بود و در
 سین جبارک او نهاده و در سینه بکفش حقیقتا باین اثر فرمود که من
 پس نزدیک شد به پیغمبر خدا را که او را دیده بود و در پیشش نشسته و گفت که ای
 او گفت از اقیانوس یعنی از انجا که فرود آورده خود را بر سر پیغمبر آویخته
 سخن کردن با وی یمن کلام مشهور است بر شدت قوت او و چون نزدیک
 پیغمبر آمد و مکانی پس بود مقدار قرب مسافت بسیار بود و پیغمبر قایل نشد
 مثل مقدار دو مکان اگر آنکه گفت یا نزدیک تر از آن نمی بروی پیغمبر
 نزدیک شد که اگر کسی مشاهده قرب مسافت بگوید این آن مترود میشد و اگر
 اثر مقدار دو مکان تقدیر کند معنی این تمثیل شدت اتصال و ارتباط
 بین آنها قاطع است پس وی که از انجا عبور می بنده خود که هرگز
 ما از انجا که می کردی که لای دار قرآن نفوذ است که ضمیر و ارجع به پیغمبر است
 و معنی اینکه در کتب است و در شریف در ظاهر است که پیغمبر در اقیانوس اعلیٰ بود یعنی در
 آسمان و بنا بر قوت رفق بزرگ و کونین جمیع ضایع کرده از قول علیه السلام

تابانی

تابان را چه بجز آن حدیث است پس مراد بشیبه القوی شدت قوت و قدرت
 سبحانه که جلالت قدرته و هوای لزدن ذوالقوه المبین و در انجا که حضرت
 رسالت مشیر است بر نعم مکانات او نزد حضرت محمدیت و مراد شد که
 او سبحانه جذب حبیب خودش است بحجاب حجاب خودی که شدت شدت
 نسبت بکثرت و معذرات اینست در ویت الهی در نیست حدیث
 معانی که تم دلی بجماری محمدی قندی منه قاب و بین او ادلی و از حدیث
 فضل در ویت که معنی آنست که محمدی که نزدیک شد پس او را که در
 دست بحجب و سرافقت عرضی از چون قدس را جای قرار نمودن
 بر و استاده صفا با و می کرد و نزد بعضی دیگر ضمیر شدنی را چه بقرب یک
 پیغمبر و حقیقتا ضمیر او را فی آثار به ارجع با و سبحانه یعنی در دست معانی حضرت
 نزدیک شد بحجاب احدیت از اقیانوس عرضی و مغرب در کاه الوهیت است
 مکان و حضرت پیغمبر حبیب قرب و مکان پس قندی شد یعنی خودی کرد
 سر فرود آورد و برای سجده عبودیت و شکر گفت قربت با و چه می گویم
 لایعنی که سبب زیارتی قرب شکر گفت و قرب میان حضرت رسالت خود
 عزت مقدار دو مکان بود بلکه کمتر از آن و ان کثرت است از آنکه قربیت
 شدت محبت بود عظمه تقرب با فهم و رضای آیت خودی شده چه عادت
 خطای حرب ان بود که چون در بین محمدی خواسته می که نقص بدان راه نیاید
 هر یکی از متعادلان همان خود را حاضر شده بیکدیگر انعام داده می و بیک بار هر

در کتب گذشته

چند واژه کشیدند و با تعانی یکدیگر تری از ان اندیشه ای پس از این
از این ان بدان معنی بودی که موافقت کلی میان ما تحقیق پذیرفت و موافقت
اصلی بر روی هم نهاد یافت که بعد از این رخا و خطی از ما عین و رخا و خط
ان دیگری پس درین آیت با عنایت اشراست باینکه محبت و
قرینت پیوسته با محبت متناهی و ناگسسته یافت که مقبول رسول مقبول است
احدیست و مردود او مردود درگاه صمدیت نبخشد و بگویند بود بر این
برسیه نه جواب داد که جانی که جبرئیل در سجده نوری گشت که از انسخی گوید
لهذا بعضی از علمای گفته اند که اولی الشک که تعرض باین می کنیم و از این جهت
افشا می کنیم اما آنچه در احادیث و روایات این می دارد گفته و در آن
این نقصان ندارد و ان اخبار منطوی بر سه چیز است اول آنکه مضمون می
ان بود که نه آنست که دوست می داریم معانیه با است و اولاد با هم
ایشان علی می گردیم و دوم آنکه محبت و خطاب با او که یکدیگر هم و تو ما سوای من
تو آفریده ام برای تو حضرت در جواب عرض کرد که ای پروردگار من تویی و تو
و من و ما سوای این را ترک کردم برای تو سیم آنکه امت تو طاعت من
بجای می آورند و عصیان نمیورزند طاعت ایشان را قبول میکنم اگر چه مقهور
فوتور است زیرا که اگر من و عصمت ایشان را در گذرانم اگر چه متعسف بگردم و حضرت
زیرا که میگویم و در تفسیر اهل بیت علیهم السلام مذکور است که عصا شایع می باشد
تقریر است علی بن ابی طالب فرمود و ما می ای عبده فی علی لیلۃ للعالم بران

طیحا
آقا جلیل

بجایان آنچه فرستاده بود و در شب مواج از جانب پروردگار خودت حق
علی بن ابی طالب یعنی در باب امامت وی القصة او سهام حجت حق
آنچه سینه مشاهده نمود و میفرماید مَا لَكَ يَا عَلِيُّ دروغ نگفتی
آنچه را که دیدی آنحضرت بعد از صورت جلی جبرئیل یعنی در و هم سید است که
آنکه چیزی که دیدی محض تجلی بود زیرا که آنحضرت یعنی بیمن و علم یقین خود را
با آنکه مرقی جبرئیل است و اصل او در آن ملک نبوت و بران قول که مرقی را
نموده در شب مواج مراد از رویت تجلی جبرئیل است چه او سینه از جبرئیل می نمود
بدلیل قطعی عقلیه و مؤید اینست که آنحضرت پسندیده که آیا دیدی پروردگار
خود را فرمود که دیدم او را دیده دل زنده می بینم ظاهر و این عجایب نیز فرموده
که رازی میگوید که خود را دیده خود را دیده دل باطن یعنی علم یقین است
خدای خود را بوسیله آنحضرت مشاهده نمود از آیات باهرات اگر چه قبل ازین نیز
باین عالم بود و این تجلی قول ابراهیم است که لیطمئن قلبی و ابرو العالمی است
که حضرت سوال رویت حق را کرده در شب مواج فرمود که در آنشب جوفی
از آب دیدم و در پس آنجی بوده و از این بوده بودی که غیر از این چیزی ندیدم
مسروقی پرسید که رسول در شب مواج خدای را دیده گفت سختی گفتی که موی بر
اعضای من زبانت شد پس گفت چیست این که در قرآن مذکور است که کذبت
ما را گفتی که بشی عقل تو کجا رفته انما فی فی صورت جبرئیل نیست که آنحضرت
در صورت اعلی خود دیده اندازان گفت هر که ترا گوید که خود را دیده دروغ میگوید

چه او سبحانه فرموده لاندک الا بهاء و فراد بی ماری بر طریق عموم از الاله
 بهشت و دروغ و هر چه را نیست مری او شده از ملکوت سموات و میاید در
 که جمیع علما و اکثر حکما و مجرور می افین و مالفین بر آنند که عروج انحضرت باستان
 باروم و جسد بوده نه بر عروج فقط و ملکوت سموات را که دید در حالت سید را
 بود به خواب در آن تفصیل را مود یعنی بر سر ایش مذکور شده مروت که چون
 انحضرت از صومعه و در دست فرمود و صحابا از دیدن ملکوت اخبار نور کفار قرشی
 که استماع این نمونه و در یک یک مقام حال و معال در آنند و انحضرت از هفت
 بیت المقدس خبر کاروان خود بر سینه نه خفتا بخت انکار این مجاهد فرمود
 که اَقَمَّا رُؤُوسَهُمْ اَیَّامًا مَلِكًا یَسْتَعِیْنُ فَرِیْشَ اَیَّامًا عَلٰی اَیَّامِیْ رَاجِعًا
 میسیده در شب صومعه و در شب عظیمه و مخلوقات مجید و کفایت سرانجام تحقیق کرده
 پیغمبر جبرئیل را بر صورت اصلی تو که اختری یکبار دیگر عینک سید را المنطق
 نزدیک شجره سدره المنتهی و آنه خفیت بر بالای آسمان هفتم در اصل یون
 و شام و بر کائنات بر سر همه عالمیان است و علم ملائکه و سایر مخلوقات عجز در این
 بان منتهی میشود و از آن در یکگز و در آنچه درای اینست جز خدا نداند و حضرت
 امیر المؤمنین علی فرموده که سلونی ما دون العرش مراد از یائین بر سینه تا انچه
 ان باین معنی است که نهایت عروج ملائکه است یا یا منعی که توفی ان الطاهر
 و او را بدست ای بان منتهی میشود و از آنجا که فرشتگان و ارواح نورانی
 بان صعود میکنند و انجا جمع شده از آنجا در یکگز نه و یک قدم از آنجا بیشتر
 بهارا

بهارا

و بنا بر آنکه مری او سبحی نه است معنی آیت است که حضرت رسول بخت دیگر
 او سبحی نه را جبهه بدل و تیشیک نزد سدره المنتهی بود و نموده این است که این
 عجبی نقل کرده اند که پیغمبر خدا را در شب صومعه و در دو نوبت دید
 در عالم التزیل آورده که ان حضرت را در شب عروج عروج رومی نمود و در شب
 دست داده و در آن عروج عروج این روایات ثانیه او را حاصل شده
 سدره المنتهی و در کشف مذکور است که سدره المنتهی و در شب سدرت
 که از این سخن نیز گویند و ان در کتب معتبر است از جانب رب است علی که
 ان مانند علمای و در آن ان مشابه کون فیل جمیع انهار بهشت از این
 جامع است و عظمت این بر وجهیست که سوار سراج الحیر در چادر باشد
 قطع مسافت ان نتواند کرد و انتهای آن باعتبار آنست که ان منتهی
 خست است یا منتهی ارواح شهبدا یا اعتبار آنکه به کس از مخلوقات رزق
 ان نیست که از ان در کف و در علوم ملائکه و غیر هم بان منتهی نمیکرد و در
 علم مبادی ان ندارد ابو هریره از پیغمبر روایت کرده که شب صومعه چون سید
 رسید جبرئیل بر کفایت سدره المنتهی بر کس است انست تو که بر عروج فرشت
 مرده باشد یا بنجا خواهد رسید پس چون حضرت فرمود که من نگاه کردم دیدم چهار
 جوی از زیر آن بیرون می آمدند آنک توله و انهار من ماه و انهار من جبل صغیر
 یکی از آب و یکی از شیر و یکی از عسل و یکی از شرب بود و عظمت آنه خفیت
 بود که اگر سوار شدند در وقت دسال برقی آن خورشیدی و از مقابل مرده است که بنجا

ان همه دنیا را سایه کند و ثمره ان انواع غنی و جلالت و همه ابدان میوه بر آن
 و لو اسیر صمد سل کبر ساق ان بر تونده آمد و در سایل عده اسلحه
 مذکور است که از رسول و صف سدره پرسیه م فرمود و خیریت بر کسما مقیم
 که او را صد هزار هزار درخت و بر سر شاخ می صد هزار هزار برگ بیشتر در
 برگها صد هزار هزار رومانق و در هر رومانق صد هزار هزار درخت و در هر درخت
 سده و طوبی هر دو یکست غنچه ها نزدیک سده است جنت المائمه
 برشت که آرا مکار متعین است و جنت خلعت است که در آن کسما مقیم است الفقه
 حضرت در ان شب جبرئیل با بدیه بصورت اصلی برای الهین با خدا بر آمد
 مشاهده نمود اف یغشی السدره انهم کما که پوشیده بود سدره و اما
 آنچه پوشیده بود او را این اشراست بفرع عظمی بر وجهی که هیچ و غنی و غنی
 بکنه ان نرسد و جسی ان نیتواند کرد و گوشت در او بدیه مجید و خواب بدیه
 اند که دلالت تمام دارند بر کمال قدرت و علم او سبحان و با جمیع کثیر از ملک که بر
 درخت جمع شده بودند و عبادت او سبحان مشغول و در حضرت پیغمبر و است
 و بعد بر هر رومی از اوراق ان فرشته ایستاده که سبحان و سبحان میگردند
 و بر وایت و بر هر برگی از برگهای ان صد هزار فرشته عبادت سبحان میگردند
 و گفته اند بر عوالم ان فرشتگان مانند پروانه های نرین بطران میکنند و از
 ان معروضت که فرشتگان را بطلد پوشانیده و انحضرت با وجود مشاهده
 ان عجب بابت و عوالم ملکوت بکجه حسن ادب و علو همت بر تو همت

والقاف

و القاف
 و القاف هیچ دره از درخت ان نیتواند دید ان جز مشاهده چهار عالم
 الهی نموده کما قال جل و کرم ما از انج البصر میل نگردیده خدای عز و جل
 بطریق قلعن خب در است لکما و کرم لکما بر چه استیلا خود در مشاهده
 کبریا فی مستقیم و مات قدم بود و طاف علی و در ملک است از حدی که کما
 شده بود ان یعنی تجاوز نمود و از موضع که کما بود و در سیه ان بان بلکه
 و حصول ان قرار گرفته قدم از ان بیشتر نموده و با زیاده از آنچه کما بود
 بدین آن لقلک علی بخدا که در حق در حق عوالم حق الیقین و کما
 از ان نهایی قدرت بر در کما بود که بزرگ ترین نشانی بود ان
 دلالات و انچه بر کمال قدرت حضرت عونت مانند دیدن جبرئیل با صف
 هر یکی از مشرق تا مغرب و در عرف اخر که از عرفان حضرت دانست
 عظمت سدره اتق نموده و دیدن سدره المنتهی و عوالم کرسی و سایر عوالم
 و بعد از ذکر آیات و اله بر کمال قدرت و علم تو به کما بناید بزرگ عبادت
 خانی جمیع کلمات و بر سیدن است و غنی را اف یغشی السدره و الخیر
و کلمات الثالثة الاخری آیات پس بدیهه است دعوی را و انرا که
 سیمین است که یکی دیگر از اصنام است ذکر ان دو صفت از برای ذات جسته
 تا کیست کقوله بطریق مجید و با شانی که نزد ایشان متاخر از ان و در است
 و در ضمیر و دایره ایشان رعایت حرمت است و غنی را از ان است
 بیشتر میگردند بدانکه است حق بود و در تعظیم را در طایفه با و لیسرا و در عوالم

الف

در آن لوی مشیت است بعضی علف که کفار طواف آن میکنند و نزدان مقام
 شده بود نه چه عوی و دینی بود که عطفان انرا می پرستیدند و آن نایت
 اعظم اعزبت یعنی عزیز تر و شریف تر و در زمانیکه اسلام توت گرفت
 حضرت حرامت خالدين و بعد را امر کرد تا انرا بشکند چون بشکست
 از میان آن شیطان چو آن آمد که موی خود را بر آکنده کرده بود و بر دوش
 گذاشته و دست خود بر سر نهاده و مردمان را بعبادت ان میخواند خاله
 شمشیر بر دوز و او را اهلک کرد و در سوراخ از این خبر کرد فرمود عزی این
 شیطان نبود و بعد از این هر که میگوید نشود و مناسبت صحیح بود که چیل
 و خراعه کردن طواف میکنند یا بتی بود سلسله که بنوعی عبادت
 ان میکنند و ان مشیت است از مناسبت بعضی قطعه دارا که چه کفار نزدان
 قربانی میکردند و بجهت تبرک خواند میبخشید و گویند که این سه است از آنکه
 بودند که در کعبه نهاده بودند و این را میپرستیدند حاصل معنی آنکه ایچر معاهد
 قریش را بگو که خبر دهید که این اقسام که شما انها را میپرستید نمیتوانند که
 مثل آنچه خدا آفریده یا فرستاده یا ضرر نفع شما را نرسانند یا بکنند آنچه موجب
 مسوئت شما باشد از ترک عبادت شما خدا را بعبادت انها و نیست که کفار
 این اقسام را بصورت تلاک که بر غم ایشان بنات اندام تصور کرده بودند
 و اسمای خدا را انرا می پرستفان کرده میگفتند لذت از ان لذت
 و عزی از عزیز و مناسبت از منان و معتقد ایشان چنان بود که خلیفای که در روز

این اقسام

این اقسام اند یا طایفه که بنات الهی و شفیق ایشان نزد خدا و با وجود آنکه
 بنات ایشان استوله میشد زنده در قبر میماندند و پیر از خاک میکردند و بجهت
 آنکه تولد بنات نزد ایشان عیب نبود و عطفان کفار را بعضی فرموده که
 اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَسْتَعِیْذُ بِكَ مِنْ اَنْ یُّرْسِلَ عَلَیْکُمْ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ اَصْحَابَ الْاُتُنِ
 این قسمت هرگاه که چنین باشد قسماً ضعیف است یا نسبت دارند و بجهت
 و در نزد سمع اعتدال چه آنچه بهتر است برای خود اختیار میکنند و آنچه خیرتر
 و برون تر نسبت نسبت خدا میدهند انرا یعنی نسبت این بیان
 که شما ایشان را خدای خود اعتبار کرده اید اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَسْتَعِیْذُ بِكَ مِنْ اَنْ یُّرْسِلَ عَلَیْکُمْ
 جندی است که نام نهاده اید بان اسم انکم فی الباقی و کلمه شما در این
 یعنی اینکه شما این اقسام را با الهه تسمیه کرده اید نیست مگر شما که مجرد از
 معبودیه اند چه ایشان از معنی الوهیت معاند پس اسمای بی شکی
 بخشنه با آنکه این بیان که شما ایشان را موصوف بسیارید یا اینکه بنات الهی
 و اله و شفای شما مجرد و اسمانه بدون تحقیق این معاد ایشان یا که شما
 اطلاق اسم لذت و عزی و مناسبت بر ایشان میکنند یا اعتبار از آنکه لذت
 مستحق نیست که نزد او مقیم شوند برای عبادت و عزی آنکه او را سزاوارتر
 دارند و مناسبت سزاوارتر از آنکه نزد او خون هدی بریزند و قربانی کنند این همه
 دون کما است بحقیقت معاد ایشان ما اَتُوْنِی اللّٰهُ یُجَاهِدُ سَاحِرَ
 خدای بان تسمیه حق مسلطان است چه عجبی نیست بر شما را از جانب

خدا بر شمس و ان دلیل غالب که چنانکه از ان خشم را مغلوب نماید بکلیه
محض هوا و آرزوی نفس نیست بدون دلیل ظاهری و از ان از خطاب
غیبتی التفات فرموده میگوید که ان یکتبوه پیروی کنند و بگویند
در بر شمس بنان الظن مگر کان را یعنی آنچه ایشان برانند از عبادت
ادنان و اعتقاد شفاعت در حق ایشان محض توهم است بدون حجتی و نسبتی
که مستلزم علم و یقین باشد و ما تقوی لا تقوی و دیگر مراتب نیستند
مگر آنچه آرزو میکند نفسهای ایشان یعنی تابع آرزوی طبعی و پیروی از
شیطان بجهت این که می آید از عقاید فاسده و داری باطل و کفر کجایان
در تحقیق که آنست بر این که من یقیم الحکم از جانب پروردگار را
انچه بسبب هدایت ایشانست مراد رسالت کنان که را می نای ایشانست
بر آنکه او مان استحقاق الوهیت و در مرتبه شفاعت ندارند و عبادت خود را
روایت ایشان با وجود وضع بیان هدایت ترک ان کرده اند و بجهت
برگشت باطل خود اصرار نموده و از ان انکار متنی ایشان شفاعت و انان
میفرماید که ان لا یزالن آیا آدمی است یعنی کافر را مآحق آنچه آرزو
برد مراد انکار نیست یعنی نیست مراد را هر آنچه آرزو کنند از شفاعت
اصنام و غیر ان از انچه اعتقاد باطل بان دارند قل لله الامر پس خدا
راست ملک آخرت و کمالی و جللی دنیا هر چه خواهد هر که خواهد و بهر چه
خواهد نه به کسی بر دهم پس بحکم آنکه چیزی نمیتواند بگوید ان او پس نه

الحکم

انکه بجهت آنکه انقول میفرماید که و کم من ظلمت فی السموات و الارض
در آسمان که مشرکان امید دارند شفاعت ایشان لا یستحقون شفاعت
سود کنند در خواست ایشان شیئا چیزی را الا من یقبل ان یأذن
مگر پس از آنکه دستور می دهد خدا در شفاعت لیمن یأذن برای هر که خواهد
یا برای هر که اراده کند از آدمی که فرشته همان از شفاعت کنند و یقین
و پسند و معنی مصطفی صلی الله علیه و آله را برای شفاعت کردن و هر که بگوید
علو نیست و در مرتبه تقرب و کثرت بدون اذن او پس مرتبه شفاعت
ندارند پسند او اگر چه من حیث المجموع در مقام شفاعت در آید پس علو نیست
که در نهایت عدد و اوقات قلت آنستحق شفاعت داشته باشند و حق بر
خود پس در حدت ایشان میفرماید که ان الذین لا یؤمنون بالاخرة
در سیکه آنکه فیکروند بسوی آخرت و اعتقاد ندارند به بعثت و نشوون
لیستعینون الملائكة نام بدینند و شفاعت را تستعینون لا یعنی نام
ما را یعنی میگویند که الملائکه نبات الصلوات لکم و نیست مریدان را
با چه میگویند از انوار ملائکه صفت علم هیچ دانشی و یقین ایشان لا یستعینون
در بی غیر و نه بدینکهار الظن مگر کان را ان الظن و در سیکه کان
لا یستحقون سود کنند به من الحق از حقیقت در شفاعت چیزی را به حق که حقیقت
از حقیقت کسی حدیث نمیتواند بگویم و حق و عل و توهم را اعتباری نیست و حقیقت
حقیقت زیرا که اعتبار ظنی مختص است در عملیات و چون کفار مصرع در توهم

بود مغفرت و بدان معاقبت خواهند گشت این آیه است و الصبح
 بدستیکه آید کار تو بسیار آفرین است و لهذا اعتبار را با اعتبار اگر بیا
 می آفرید و گنای را بر او بسپار تو به نیامی قبول ایمان مغفور می شود و گویند
 ذکر این کلام در عقب دعای سیدین و در عده تحنین ایاست با که
 صاحب کبره از رحمت واسعه او مایوس شود و تو هم در جواب عاقبت
 بی از احوال بر در مضاجعت گفته که بار خدا یا اگر همه عالم را بر من می خاگرد
 سوخته بشی و اگر همه عالم را میاوردی من می خاگرد آفریده بشی یا منی آفرید
 که ان الله یغفر الذنوب جمیعاً ان الله هو الغفور الرحیم منی یا بنو اوس شورا
 در واقعه دید از پرسید که خدایا تو چگونه رفتار کردی با تو چه کردی گفت
 مرا بیاورید بدو پیشی که گفته بودم و ان این است نعم انما عبد الله حتی اذا
 آتیه لیغفر لی ذنبی العفو یرحم من منی آدم تکلیف لایرجه من
 بجه کسی بهم من نذر خدا که اگر گناه کرده باشم گناه مرا نیامزد و مرا بران مؤخر
 کند و خطای عذاب نماید منی حقارت من پیش او بیجا پیشی از آن
 که مرا گناه مؤخر فرماید عفو مرحمت از آدمیان پس چگونه من امید دارم
 میام بر رحمت و مغفرت پروردگار خود آورده اند که بعضی از مردمان در
 زمان پیغمبر کثرت تقوی خود لاف میزنند و با علم صانع خود میزنند و
 میگویند که ما زود روزه و حج و جهاد ما بهتر است آیت آنکه حق اعلم میگویم
 خدای و نام ترست باحوال شما انشاء که در وقتیکه بیافیه شمار

این کلام را در عقب دعای سیدین و در عده تحنین ایاست با که صاحب کبره از رحمت واسعه او مایوس شود و تو هم در جواب عاقبت بی از احوال بر در مضاجعت گفته که بار خدا یا اگر همه عالم را بر من می خاگرد سوخته بشی و اگر همه عالم را میاوردی من می خاگرد آفریده بشی یا منی آفرید که ان الله یغفر الذنوب جمیعاً ان الله هو الغفور الرحیم منی یا بنو اوس شورا در واقعه دید از پرسید که خدایا تو چگونه رفتار کردی با تو چه کردی گفت مرا بیاورید بدو پیشی که گفته بودم و ان این است نعم انما عبد الله حتی اذا آتیه لیغفر لی ذنبی العفو یرحم من منی آدم تکلیف لایرجه من بجه کسی بهم من نذر خدا که اگر گناه کرده باشم گناه مرا نیامزد و مرا بران مؤخر کند و خطای عذاب نماید منی حقارت من پیش او بیجا پیشی از آن که مرا گناه مؤخر فرماید عفو مرحمت از آدمیان پس چگونه من امید دارم میام بر رحمت و مغفرت پروردگار خود آورده اند که بعضی از مردمان در زمان پیغمبر کثرت تقوی خود لاف میزنند و با علم صانع خود میزنند و میگویند که ما زود روزه و حج و جهاد ما بهتر است آیت آنکه حق اعلم میگویم خدای و نام ترست باحوال شما انشاء که در وقتیکه بیافیه شمار

رتبه ابتدای آفرینش شما کرد منی لا ادری از زمین می آید
 که او را پیش از خاک مخلوق کرده و یا آنکه هر یک از منی آدم
 از لطف آفریده و لطف از خداست و خدا از زمین خلاصه می آید
 که او بیجا در عین ابتدای آفرینش باحوال و افعال شما عالم بود
 و ان انتم در آن وقت بر که شما لجنه فی بطن امهات
 خود بودید و در شکمهای مادران خود هرگاه او عالم باشد شما قبل از خود
 از صلب آدم پیش ازین و ان شما از بطن امهات خود ملامت
 انفسکم پس نیست بزرگی و بزرگی نفسهای خود را منی منی خود
 بر بسیاری خیرات و طاعات و شهنیت در آنکه منی از ترکیه نفسی
 صوری است که ترکی در ترکی خود قصد انجام میدهد اما که اظهار
 ترکی کند بقصد آنکه قصد در اعمال طایفه از خود توفیق و شاید او بیجا
 اصلا با ان قصد مدح کرده باشند مذموم نخواهد بود در ان ترکی چه ترست
 بطاعت طاعت و ذکر ان شکر گذاری حضرت عزت بر توفیق
 عبادت و در لباس آورده که هرگاه گوید از یهودی که گفتی او
 صدیق حضرت رسول چون این باشند فرمود دروغ میگویند و
 نیست در شکم مادر خود بلکه او سید یا شقیقت و مقام ان این حال
 آیت نازل شد که حق و انما ترست باحوال شما در بعد خلقت در وقتیکه
 که گوید خود بودید در شکمهای مادران پس نبایدش خود کنید که گویم

این کلام را در عقب دعای سیدین و در عده تحنین ایاست با که صاحب کبره از رحمت واسعه او مایوس شود و تو هم در جواب عاقبت بی از احوال بر در مضاجعت گفته که بار خدا یا اگر همه عالم را بر من می خاگرد سوخته بشی و اگر همه عالم را میاوردی من می خاگرد آفریده بشی یا منی آفرید که ان الله یغفر الذنوب جمیعاً ان الله هو الغفور الرحیم منی یا بنو اوس شورا در واقعه دید از پرسید که خدایا تو چگونه رفتار کردی با تو چه کردی گفت مرا بیاورید بدو پیشی که گفته بودم و ان این است نعم انما عبد الله حتی اذا آتیه لیغفر لی ذنبی العفو یرحم من منی آدم تکلیف لایرجه من بجه کسی بهم من نذر خدا که اگر گناه کرده باشم گناه مرا نیامزد و مرا بران مؤخر کند و خطای عذاب نماید منی حقارت من پیش او بیجا پیشی از آن که مرا گناه مؤخر فرماید عفو مرحمت از آدمیان پس چگونه من امید دارم میام بر رحمت و مغفرت پروردگار خود آورده اند که بعضی از مردمان در زمان پیغمبر کثرت تقوی خود لاف میزنند و با علم صانع خود میزنند و میگویند که ما زود روزه و حج و جهاد ما بهتر است آیت آنکه حق اعلم میگویم خدای و نام ترست باحوال شما انشاء که در وقتیکه بیافیه شمار

او را تا مرتبت **عین الحق** بلکه تقوی و زود در عمل خالص بود در انجا که
 که دلید مغیره و عقوبت پیغمبر یافت و استماع کلام او و سکر و شکران و بر سر
 کردن که درین پدر انوار را میگردید و پیش از ان بطلان نسبت میداد
 داد که من از عذاب خدا میترسم یکی از کفار گفت این مقدار هر کسی ده
 تا اگر عذاب می بر تو نرسد بگو که در من تحمل آن نمود و لید با او شرط کرد و بگوید
 از مال با او داد و بیای مال پیشکش شد و نه در و مرتبه گفت آیت نامه که
اقرأت الذی توحی آیا دیدی اسرار که روی بگردانید از پیروی
 حق و ثبات قدم بران **و اعطی فی کماله و الکلی** و در اندکی از
 هر خود برای رتبه تحمل عذاب از او باز داشت باقی واقعه عظیم او نمود
 پس جل و جل با یکدیگر چه کرد و از این عباس و صدی نقلت که آیت
 در باره عثمان بن عفان که از شدت و سبب آن بود که دی هر خود را
 میکرد و بعد از این ابی سرج که برادر رضای او بود گفت در نقد مال
 تو عمل کنی که نزد دیگران رسیده که هیچ از آن باقی نماند و فقر و فاقه گرفتار
 شوی او در جواب گفت که مرا ذوق بیهوشی و خطیبات نیست اما بهر حال
 فرار از حرام و کفار و غیران از کبار پس این تصدیق برای آن بیکم تا موجب
 کفارت آن شود و گفت این شتر بر بار که از تو سبب من بخش تا حال که گمان
 تو نمود عثمان آن حمل بان حمل با بخشید و دو گواه بران گرفت و ترک
 صدقه کرد و بعد از آیت فرستاد که ای محمد دیدی انور را که روی برگردانید
 یعنی از جنگ احد پشت بنیت داد و فرار نمود از آن چیزی اندک داد

انوار و زود

برادر خود تا حال گمانان او شود و قطع تصدیق نمود و مساکر انجا که
اعین له علم الخلیف آیا نزدیک اوست دانش جزای پوشیده
تحوّل پس او میداند که صاحب او بیکدیگر در تحمل او در رتبه
 و ان و زود از او بر خواهم داشت اتم لم یکنه تا آیه خبر کرده شده است
بما فی صحف موسی انچه صحفهای موسی است یعنی نورانی و
انوارهم اللطیف و با نچه در صحف ابراهیم است ان ابراهیم که
 و ظاهر دینی ادا نمود بر وجه اتم که بان مامور بود از احکام الهی که
 تبلیغ رسالت و غیران از امور سر عظیم یا بدیهه نمود و در وفای کردن با نچه
 سبحة با و عهد فرموده بود و در امان منجی رستم و تحقیق نفی بخت
 آیت که او تحمل چیزی شده بود که غیر او تحمل نشده چون شتم نفس
 با و سبحة در وقت الهای اوقاتش نمود و صبر کردن وی بران و بگوید
 در انوقت جبرئیل و میکائیل و ملک سجاب و راج بوی طلاق کردند و
 کشفه آیت را حاجتی است فرمود حاجت دارم اما بشما ندارم و مانعید از
 در رنج و درد در راه او سبج و بطلد ضیف رفتن هر روز مقدار یک فرسنگ
 راه و او را با کرامت تمام بحمان خانه آوردن و بخودی خود بهمانی او اقام نمودن
 و در روز یافتن حمان بروزه گرفتند از پیغمبر مراد است که آیه خبر داد که
 چه اخصا ابراهیم اسمیه فرمود بالذی و فی کشفه بی بار و الاله فرمود بجهت آنکه
 هر چه خواست میگفت ضحاک اند جین متون و جین بجهت و له انکشی السموات

و در روز یافتن حمان
 و در روز یافتن حمان
 و در روز یافتن حمان

و تقدیم موسی بن جبرئیل است که حضرت موسی را از او خبر داد و از او پرسید که این کتاب
 حاصل معنی آن که لید یثمان خبر دارد با آنچه در صحف موسی و ابراهیم
 پس میفرماید الآن تجدون است که برین در صحف نفس برانده
و فی آخرها بارگناه نفس برین چنانست موافق شود بدین غیر
 خود پس چگونه ابا بر خود بدیگری حواله میکند و ان لی فی الدنیا
و الاخریة را در میرا الا ما سئی مگر ثواب آنچه سعی کند یعنی چنانکه
 بگناه دیگری بیکدیگر ثواب دیگر شتاب بیکدیگر و این که در حدیث آمده
 که صد حج و روزه و نماز منفعت نیست مگر برین جهت است
 که نادی آن بزرگ نیست در حکم منسوب عنه است در شرح و همچنین
 موکل بعمل صالح یا بر شتاب خود میشود پس اینجا نیز نیست ثواب
 کسی که نادی آن عمل باشد برای وی ثواب می باید و ان مسعیه
 و نیز در هر دو صحف است که ادی سعی خود را یعنی علی را که در آن سعی نموده
سعی یحی زود باشد که نموده شود در میزان اعمال در روز جزا هم
 یحیی یکنه پس باورش داده شود بان سعی خود الجنه الافی نام تر بر
 و فوق عمل ثوابی و تغییر خود آورده که بعد از آنکه در آن عمل خود را بران بود حسی
 فضل را طلبید و گفت براس آیت منکست حل آن تا فایده معنی الله و
 هرگاه ندیدم از ثواب موجب مغفرت باشد چه آیه توبه و دلالت صحیح برین
 پس بر او را قبول نیاید و سعی غرضش هم و ان لیس للانسان الا ما سعی
 پس اضااف وضاغف چه برینست کل یوم هو فی شان یعنی هر روز او

سجده در کعبه است و این منافی جفا القلم بیا هو کایست حسن بن فضل
 جواب آن را که نه است او بر قتل قطعی باطل بر عمل بدن او بود پس
 پس توبه از او ما در شده باشد و توبه و ان لیس للانسان الا ما سعی
 بر سبیل عدلست و اضااف ان از روی فضل و کل یوم هو فی شان
 مراد ششون و امور است که ابتدای آن کند نه شدنی که ابتدای آن
 و حدیث مخصوص است بر ثبوت اول یعنی اول حکم که باقیضا در اوقات
 مستقبله بجهت عمل هر روز نه است چه فعل کند و بعد از آن بروقی
 ان میکند تا بقیامت و ان لی فی الدنیا و الاخریة را در میرا
 است المنتهی نهایت کار و رجوع همه خلقی بعد از انقطاع عمل
 تا هر یک بروقی عمل خود مشغول خواهد بود و گویند مراد است که اینجا
 است کمال طاعت و منیت از موت نهایت آجال نیز به دست و نزد بعضی
 است که نهایت فکر است بوی است یعنی قوت فکرت قوت دارد
 بر تفکر در جمیع ممکنات اما چون باور مسیحی شود و بپایند که پیغمبر فرمود
 لا فکر فی الرب و نیز فرمود که تفکرو فی الله و الله دایم به هر هادی
 که او از حق کلام الی الله میگویند کلام منتهی بود و خدا پس بار استیلا
 ان در مکذبه و بعد از ان فرمود که ای فرزند آدم اگر منی بخور و دل ترا بر
 نشود و اگر چیزی مقدار سوختن سوزن بر دیده تو واقع شود تو را با هر که
 بپوشند و تو بخورای که باین دیده و دل بشناسی ملکوت است و این را که

و ان لی فی الدنیا و الاخریة

تفکر در کینه مخلوقات و بی تعدیه پس در ذات وی بطریق اولی و
 ششون حوالب از او بهره نقل کرده که یک روز بر بزرگوار حضرت
 صاحب را گفت در چکارید گفتند در ذات خدا تفکر میکنم فرمود تفکر
 در مخلوقات نه در خالق زیرا که تفکر بخلق بکنه او نرسد بعد از آن
 فرمود که چنانچه گفت آنکه آفریده که از هر آنکه با شما باشد ساله است
 و گفت هر آنکه با شما باشد ساله راه و در آنکه هفت در بابت که
 عفتش چند است که از زیر زمین هفت تالای آنکه هفت و خدا برادران
 زینب است که آب دریا با کعبش نیست و بر زمین طرق هفت
 زمین را آفریده پس شما را درین منابع غنیمه و منافع بجهت نظر آید کرد
 تا راه برید بوجو را و سخنان در کینه او تفکر کنید و آنکه در زیر آن دو
 آنست که هو اضحک و الکنی و بخندند و بگویند یعنی عشا کیه خنده
 از دست چه او خالی توت و کجاست یا سبب کیه خنده و خن
 و سر در دست از دست را که نفس می کشد و کجا فعل او میبودی امر و نوحی
 او نشدی و گفتی فلان شخص که قلیل بود و بس که کثیر او نیز نیست و کجا از آن
 ندادی و نفرمودی که تفکرون و لا تفکون و تو بعضی معنی است که خدا را بخندند
 اهل بهشت در بهشت و بگویند اهل دوزخ را در دوزخ و از زمین را خندان
 پس از دوزخ است و کجا را با نوار کبریا را میکشند با سطر و گفته اند که خنده
 و کیه بود و عید است یا طاعت و محبت ظاهر قدسی را بر سینه بند
 که ملائکه را خنده میشد گفت هر چه در زیر عرض است تا خدای دوزخ را میافزاید

طیلسه

نخندند الا یعنی آدم بهر که گذار استماع این است ابراهیم گفت خنده
 و گریه این کار حکیمان نیست فرمود یعنی آنست که اوست خدای
 ابراهیم گریه بیاران و با غر اخندان در برادران و بگویند های خندان
 و دلوهای عارفان را بخندند با قضا عارفان و دلوهای کافر را
 بگریه باد با زعفران و انکله هو امانات و احمیل و از کمال
 و زنده سازد یعنی قادر بر احوال و موات اوست و پس قابل
 مایه میکند و موت نزد اینها می شود و بفعل حضرت خست بر سبیل
 عارفان می میرانند و در دنیا بوقت اجل مستی را اجل بدو زنده و میگردانند
 در قبر یا قیامت بایر ده است زند کا فر را به نکرست و زنده بند زند
 بعوض چینی پیرانه کرده ای را از یاد خود بخنداند و چه عین زنده کند
 بتوینش عوفت و یقین و انکله خلقی لا یجیبون و آنکه بیافزیند از
 آن در و بر جوان و در وصف الکلام و لا یجیبون و زوداده اند
 صوت بطفله اذا اقمیخ از آب معنی مذکور و موت و معنی که جدا کرد
 شود از ایشان بدو ق و بخت گزیننده شود در رحم و آدم و حوا از آن
 مستغنی اند و انکله علیک النساء و آنکه بر خد است
 آفریدن دیگر بدار موت و در قیامت بخت و فاعل و آن بوعده خود و فر
 و اهل بنده گان بر سبکی و پیری چه خلاف و عده کردن و بفر او در آن
 بر دهام و رسالت و عملی ام ترسانیدن بنده مخالف طاعت و معصیت

الحج

که راوی سجد و اجابت پس بیست چهار در آخرت واجب و لازم است
 و آنکه هو اعنی در آنکه دست که توانگر کند با موال معوضه و انچه
 و بدید قنیت را و انچه نیست که بدید ساند و عازم شود که او را
 فرج کند مراد اصل نیست که انرا صرف کند و سر بایه گویند عی
 منزه و بدید با بقامت و راضی گرداند او را بوان و از این عیبی
 منقولست از اقصی پر سیدند فرمود انی از فی با اعطی ررضی
 گرداند بنده را با آنچه بدید با و مراد انست که رهای خود را سر بایه
 او گرداند با پیشیاز گرداند خود را از خلق و محتاج رخت این را بخود
 و آنکه و آنکه او سجد هو و رب الشعری اوست پروردگار
 و از بدید کار ستاره شود او گویند شعریانیت که روشن تر از عیضات
 که او را شعری گویند و در این در این مقام بجهت بیان بطلان شعری
 که او را معبود دانسته میادیت او دشمن بنده و میگفتند که این را بکار
 ان میرسد که مخالف جمیع نجوم خلک است که او از روی طول میرسد
 و گویند دیگر بر سیل عرفی خلاصه کلام که شعری مربوط و مخلوقست
 ندید و خالق و هر چه مخلوق بدید چگونگی لایت الوهیت و شسته
 و آنکه اهلک و آنکه الک که عباد لا اله الا الله قوم عادیان
 که است برود بودند و قوی از ایشان که بنویسند گفتندی و در وقت
 ملاکت عادی که مقام و ششندی بعد از ایشان ظهور گرداند و این عادی

افزاید

افزاید بخوانند و گویند سیمه ایشان بدار اوی جهنت است که اولی انی نیست
 از ام که در از نوم هلاک شدند ایشان بودند یا مقدم بودند در دنیا غیر خود
 و زینت و شکوه فما اتی و قوه نوح و خود نمود پس آنچه باقی ماند
 و هلاک کرد قوم نوح را پیش از قتل پیش از عادی و خود را از قوم کافران
 بدستیک بودند ایشان را حکما تر و از حد بنده تر و شرک عدوان از قوم عالم
 و خود چه قوم بسیار برینجا شدند و بر وجهی بنزد که اهل او را حرکت نمایند
 و در مان از جهنت او تغییر کردند و بسیار از اخذ بر نمودند از قبول قول او در
 عرفی خود و بجا نه اندکی بوی زدند و الموت فیکل اهوئی و سهرت
 قوم بود را یسکن بعد از آنکه میریل از اسر کون گردانید بود و این
 چهار شهر بودند موالیم و ادا و عا مور و سد و ما فتنه های پس بود
 شهر ما غشی آنچه پوشانیده در این کلام تبویل و نیم است بر چهار
 که با ایشان فرود آمد و انست کلامی نشاند و اد بودند که بر بلاد ایشان
 بارید و همه شهر و اگر است انبوی انست که پوشانید شدند فیکل
الا اله الا الله و آنکه الک پس بکلام از انتهای برود کار خود نکستند
 خطاب با حضرت اما مراد انست و امور محدود که چه نعم اند اما از ان
 حیثیت که شخص عبرت و موعظه و زو ابرانه مراد اهل اعتبار را و متقل
 بر ان مقام انبیا و مؤمنان از کافران و انشی عاظر عاظر سیه عالمیان
 از انجمله مسیح بنوع محمد بن حمید انش و انیکند از صالح و او از این جنبی

که چون حضرت پیغمبر مأمور شد که علی بن ابی طالب را نصب نماید و او را خلیفه سازد
 و بکلیان برسد که امامت حق اوست و نبوت را نیست آنحضرت است
 اینها را از قوم و اقربای خود اخفا فرمود تا باینکه رسید به آنکه اگر قریش
 و مساند عرب از این امر اعراف خواهند نمود و شدت حد و محبت
 ایشان را از تصدیق این معنی مانع خواهد شد و بهتر داشت که بواسطه آن
 امر آیهی باحضرت بر غنای پس میرا بر جبرئیل آمد و اخبار نمود وی را عظمت
 آنرا و ایندای قوم و این آیت با تهدید آورد که و ان لم تفعل بالمفیت رسته
 چون آنحضرت این بشارت بشنید دین تهدید استماع فرمود از هر چه جز
 برداشته در دست حضرت امیر را در ضم غدیر جانی مفصله که شدت خلقت
 و امامت تعیین فرمود و ولایت او را بر همه فرقی و لازم گردانید و بفرمود
 نصب هر دو رفیقین آن دین بر جبرئیل این آیت آورد که فبای الله
 و بکلیان پس شام بر میگذشت و رسالت میکند که فبای الله این آیت
 پیغمبر که محمد بن النبی که از جنس هم گشته کان تختی می
 همچنانکه پیغمبر اینکه قبل از او انداز قوم خود میکردند و نیز بهمان طریق قوم
 خود را انداز نماید و است خود را بهمان میفرماید که این میفرمودند پس پیغمبر
 تهدید میفرماید که از فیه از فیه نزدیک شد رعیت که نزدیک بودند
 مراد پیغمبر است که موصوفت بود و وعید که کمالیت مرا از این
 وقت رسیدن از اوصاف حقون الله کا شفا که بخوار خدای که ظاهر

سازنده

سازنده آن پس بدین نیست غیر از سبب نفسی که ظاهر و بین آن شود
 که قیامت در صحت قائم خواهد شد و لایحیه با لوقتها الله و نیز که پیغمبر
 بران اطلاع ندارد و هر چه حق آنکه خطاب بشیر کان عرب میکنند که آنجناب
هاتل الحلیث آریا پس از این سخن که قرآن است و محبت و کثرت
میدارید و تفحص کردن و بختید از روی استنزا و لا یستلکون
 نمیکرید از خوف و عید که در دست و از ترس عقوبت طاعت
 که از شما صادر میشود و از حضرت صادق بر دیت که مراد از حدیث اخبار
 سابقه اند یعنی آمد خبر اینکه شنیدید بجهت میکنند و بختید و نمیکرید
 از خوف آنکه بباد که مثل آن بر شما واقع شود و انکم ساءمذکر
 و شما با روی گشته گمانید و غافلان چه که مشرکان در وقت قز و عت
 سر و میگفته نامردمان را از استماع آن باز دارند از ام سلمه قدرت
 که چون این آیت فرود آمد اهل قبل بگریستند چون که آواز گویند ایشان
 بلند شد چون حضرت صوت گوی ایشان بشنید گریست و
 اصحاب هم گریه در آمدند رسول فرمود بدو فرخ نزد هر که از نزد
 خدا بگریه و هر که طاعتی شده بر محبت میرساند و اگر شما گناه کنید
 حصصا قیما یا فریفته گناه گشته تا این ترا بسبب گریه کردن بر
 و سیات بیامرز و بدو بهشت برود و حضرت که جبرئیل نزد رسول آمد
 در وقتی که مردی از اصحاب آنحضرت نزد وی بود و میگریست جبرئیل گفت

و گفت اشارت فرمود هر دو نیم هم بر سینه یهودی ایمان آورد و بجهل
 گفت که او چشم مار بسته است و بجهت آن قهر را تنقح نمایند از جاعت
 مسخران که از اطراف آفاق بر سینه یهودی تاربان دیده اند یا نه چون
 از آئینه در روند بر سینه نه همه جواب دادند که در فلان شب ماه را بدید
 نیمه دیدیم و ملائکه اینچنین ماهره ابوجهل بر جهل ایمان نیاورده و انرا
 بر سر حال کرد کفار قریش با او شده گفتند سحر کردی شمار ابی ابریکه
 و ابولکینه علی از بعد مادی انحضرت بوده و مؤمنان او را ابولکینه میگویند
 بجهت مخالفت انحضرت در دین انچه که او مخالفت کرده بود باین
 در عبادت پس گفت آیت فرستاد که و ان یرقا و اگر به سینه
 کافران ایکنه نماند از آثار قدرت که انهار محو آیت بر دست
 پیغمبر خواند دعوی وی باشد بقرض اعراف گشته انچه که در
 دران در وی گردانند از انقباض کردن بجهت انچه خدا و طغیان
 و صد و یقولوا و گفتند ان سحر است و ما جاد و نیست داریم و
 و مطروقی همیشه سحر از چهره ها در می شود و داریم بان از کتاب بنمایه از
 این معجزه و دیت که گفت حق آنس که نفس من بید قدرت اوست
 که می دیدم که حواری در میان او در طلقه قمر و جبرای معلوم نیز در رویت
 کرده که در عهد رسول قمر شکافته شد بر غبه که کوه خدادار میان رود
 شق آن نمود کفار گفتند که سحر کرد یا شخصی از ایشان گفت چگونه

لجانه

سحرینه که همه مردمان در اقطار عالم از دیده اند و بر رویت
 منقوله از این چنانی مشرکان اجماع کرده نزد رسول الله و گفته اند اگر تو
 صادق شق قمر کن برای ما حضرت فرمود که اگر قمر را شکافم شما ایمان
 آید گفتند آری و انشب لیل البدر بود پس انحضرت دعا کرد و قمر
 اجابت دعای وی کرده ماه را بدید و نیمه رخت انحضرت با و از لیل
 گفت که شهد و با وجود این مشرکان در صدد کفر و کفر و در آمدند و خفیه
 از این خبر میداد چون اهل عباد آیت با بینه انکار ان کنند
 و گفتوا و نگذیرند پیغمبر را یا مبعود را که از دیده اند و انشب قمر
 و پیغمبر وی گشته از زوای خود را اینی بخبر بر که شیطان در نظریان
 آورده بود از روی حق بد از ظهور ان و باجماع دعای نمودن دران
 و گفت انهم مستقصر و هر که را قمر از کینه است بجای خود یعنی هر چه که
 است البته منتفی بجای نهایی که بران استوار یاب چه بر مستقر اهل
 شریس مقرر و تنهای اهل ایمان در دنیا بدست و نصرت و در عجبی
 برشت با نواع کرامت و قرارگاه اهل کفر خدا ناست در درافنا
 و غدا بیزان در در بقا و کلی صبی غصه کرده که هر امری را حقیقت
 که مقاومت پس حقیقت امر دنیا و دین که ظاهر کرد و حقیقت کار
 انحضرت شسته نمود و لعل بجای انهم و تحقیق آن با اهل که در قرآن
 من لا یتابع از خبری از من ماضیه یا از اخبار امور خرویه حاقیه که

ایچوران باز در شقی است از مناهای وضع کفار از تیر و سرکشی
 حکمت باله حکمت تمام و امریت لواب که رسیده است
 بحد کسب خلقی در آن راه ندارد فما تفعی المنکر پس نفع
 ندهد و کوه در شقی بفران بیک کننده امتنان خود را در هدایت ایشان
 کردن یا دفع عذاب ایشان نمودن وقتی که سخن ایشان شنیده و نگذرد
 ایشان کنند و از بعضی نذر بعضی زواج و خیمه و آیات و عید است و چون صفت
 ایچ که حالت تو نیز بنیوال است فتقول عنهم پس روی گردان از ایشان
 یعنی ترک بفره و موعظه ایشان نماند و تنبیه بقتال مامور شوی و یاد کن فیکون
یلع اللع مردم را بخواند الی یثقی تنگی بخوری زشت و ناخوش مراد چیست
 و احوال قیامت یا عذاب آخرت تشتا البصا در حالتیکه در آن
 چشمهای ایشان و در پیشانکند و فراهم رفته از هول و بلیت آن فیکون
مین لاجل است پیرون آیند از قبر یعنی در وقت پیرون آمدن آن
 از قبور بر در پیشانکند نه ترسان و هراس که گویند معنی است که فیکون
 کن از نفع است ایشان در روز چنین که در نهایت خوف هر کس نهنگ کاظم
 جبر است منتشیر گویند ایشان طبع برانگنده اند یعنی از بسیاری و برانگنده کی و سرگردان
 مانند طبع هر یک و سرگردان بهم برآیند و هر طرف بزد و چاره پیرون شدن ازین
 بلیه نداشتند بینه طبعی در حالتیکه شب گذشته بینه الی اللع

لوی

بسی خواننده خود بینی با نظری که آور آید شتابند یا گردان کنندگان
 و نظر کنندگان با جانب قیول الکافرون گویند یا گردیده کان و از نور
هلک بود عیسای این زوریت که دشواری است و سخت بر ما و بعد از ذکر
 احوال قیامت بیان احوال اجم سابقه میکند جهت تنی خاطر بسبب عالم بقوله
لکنت قبلکم نگذیرد پیش از قوم لوقوه نوح کرده نوع صفت و صفت
فکذبا عینا پس بدو رخ در شقیه بنده مارا که قوم بود این تفصیل طرز
 اجمالت یا نگذیرد رخ کرده نگذیری بعد از نگذیری یعنی هرگاه قرنی پیروند
 قرنی دیگر که در عقب بودند اقتدا میکرد با بای خود باید و آواز مشغول میشدند
 یا آنکه قوم نگذیرد رخ کرده بعد از آنکه نگذیرد انبیا کرده بودند و قالوا انجوت
و انجس و کفشتند او در دیوانگی است و باز در شقیه شده از دعوت
 بانواع اذیت یعنی هرگاه و تنگی نوع ایشان را بر جمیع دعوت فرمودی او را
 کردند و بر جمیع تمذیه نمودندی و بعد از آن چندان سنگ بر روی که پیوست
 شدی و از دعوت باز ماندی چون از ایمان آنها امید شد بطاعت گشت
فکذبا پس بخواند پروردگار خود را که انی مغلوب فانتصر
 بدرستی که من مغلوب شدم یعنی قوم بر من غالب شد بهریت و حجت من
 از مفاد دست بایشان بطاعت گشتند و عا جگر گشت و نصرت ده مرا از ایشان
 و داد من از ایشان بشد و از حجاب نصرت که نوع در تنگی دعوت قوم نمودی
 او را بگرفتندی و کلوی دی بفرستدندی باینستادی و پیوستندی چون چو

آمدی کشتی بار خدایا از سر تقصیر ایشان بگذر که جاهلاند و نمیدانند تا آنکه کار خدای
در گذشت و طغیان تجاوز شد و دعای بد بر ایشان کرد که رب لا تعدنی فردا
فرمود خدایا و دعای او را اجابت کرد و ایشان را بطون هلاک نمود و طاق
فَقُتِلُوا الْيَوْمَ الْأَوَّلَ النَّامِيُّ پس بکشتیم برای عذاب ایشان در کشتی
و سواران و جمیع منافقین باب بزرگ نوحی بخشن ان در نهایت شدت
و کثرت بود مردیست که چهل شبانه علی الدوام از آسمان میرفت بطریق
و در نهایت اصلا منقطع نشد و فَقُتِلُوا الْيَوْمَ الْأَوَّلَ و در آن روز زمین را
عین و آنچه بهای نوحی چشمهای زمین را در آن زمین فَاالتَّقَى الْمَاءُ
پس ملاقی شد آب آسمان با آب زمین علی الفرقین و هر حال
اندازه کرده شده بود یعنی بر قدری که حصه تقدیر آن کرده بود و نسبت او تقدیر
بان گرفته بدون تفاوت یا بر حال که مقدور و مستوی بود و حکم الهی آن بود
که آبی که از آسمان نازل شود بر قدر آبی باشد که از زمین بیرون آید و یک قطره
تفاوت نداشته باشد و وَحَلَّلْنَاهُ و بر دوشیم نوح را با هر که ایمان بوی آورده
یعنی سوار کردیم همه اهل ایمان را علی کف الطاق بر کشتی که خداوند بوجهایی
تختهای بنهار دارد و کشتی را خداوند چنانکه کثیر ایمان بندگانشند و وَحَلَّلْنَاهُ
میرفت آن کشتی که بهر داشت تا با جوار است اولیای ماک که بر آن مومنان
بودند از فرشتگان جبرائیل برای ثواب و پاداشش لِيُنْفِیَ عَنْ كَيْفٍ برای کفایت
که کافرشده بودند و موماد بر او بد و نیکو دیده و یاکسی که کفران با کسی کرده بودند بر نیت

و جود او مراد نوح است مردیست که کفار همه در آن روز بطون هلاک شدند
الا عوج بن عقیق که آب نایز بر پشت و کمر او بود و گفته اند که سبب نجات او
آن بود که نوح چرخه سفینه کشتی بساج احتیاج داشت و نقل از بلاد شام
مستقیم بود و عوج بن امیه و چوبها که احتیاج بود بر کردن گرفت و نوح
او را در حصیای چرخه این تاخیر عذاب او نمود و او را غرق نشت و گفتند
قُلْ كَلَّا هَا آيَاتُ رَبِّي که گذشتیم این قصه را که متضمن هلاک کافرانست
و انجای مومنان الْآيَاتُ در دریای مردمان نازان عبرت گیرند یا کثرت
کشتی نوح را در زمین فردی که از ماضی جزیره است یا بر کوه جودی علامتی و
عبرت در قصص آورده اند که اوایل این است کشتی نوح را دیده اند و از آن
مردیست که کشتی را بعد رسول بود مردم از آن میدیدند و از آن عبرت میگرفتند
و بسیار کشتیها از چوبهای آن حصه اند فَقُلْ مَن مِّنكُمْ پس میگوید
گیرنده است که از این عبرت گیرد و فَيَكْفُرْ كَانَ عَلٰی بَنِي وَثَّانٍ پس میگوید
بود عاقبت من در دنیا که همه را بطون هلاک مستغرق کردم و بهم کردن من قوم
نوح را بعد از آب قبل از آنکه بر ایشان نازل شود و لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ
و هر آینه آسان کردیم قرآن را از اجس بیان و ظهور بر مانی لِّكُلِّ قَوْمٍ
یا کردن احکم ماضیه و پسند گرفتن بان جهان جامع انواع موعظه شایسته
و عبرت و آیه است یا برای حفظ کردن آن بجهت اختصار و عدول الفاظ
از مجامع نقلت که از کتب مسعودیه هیچ کتاب نیست که از آن بر خوانده باشد قرآن

فصل من مکمل بر کس هیچ قبول کننده هست تا آن بند که در حقیقت
 هر دو آیت را درین مورد مکرر ذکر فرموده تا آشکار باشد که کذب بر کسی
 مقتضی نزول عذاب است و استماع هر قصه مستغنی از الفاظ دیگر از ذکر
 بعضی از قصه نوع میان برخی از قصه عادی میکند که کذب عادی
 مذکور گردیده عادی و در بعضی را فکیف کان علی بن و نه
 پس چگونه بود عذاب من این را از باد صحر و ترسیدن من این را
 از عذاب بر بان بفرماید پس تفصیل این عمل میکند انا و اسلمنا
 که فرستادیم بر ایشان را بحکم صحر بادی نهایت گردید یا واری بود
 فی کف من حتی میسر در روز شوم که استقام داشت و قوی شاست
 یا استمرار داشت بر ایشان تا در ده شصت روز در شتاب ایشان را
 هلاک داشت یا استمرار در هیچ صحر و کبر ایشان هیچ یک از آنها را باقی نگذاشت
 یا سخت بود عذاب گردی این بر ایشان و آن روز چهارشنبه بود و آفر ماه
 آخر ماه صفر بود شنبه الثانی بر میکند آن باد مردمان را از موضع خود
 مردیست که این از خط است عذاب در صحرهای کوه و صحرهای فتنه و پنهان
 میشود و همه یکدیگر را در بنبل گرفته و بهم چسبیده اند باد همه ایشان را از
 اینجا برکنند و بیرون انداخت و هلاک ساخت حجر است که یک کوهی بود از آثار
 و زبده آن که در هفت کسی که از اقویای قوم عاد بودند و جمیع ترجمان عمر و بن خلوه
 و عادت بی شداد و بهقان بن ناخان که خود را در تبعی گرفته و خود بر ریش

بایستاده

بایستاده تا باد را دفع کنند چون باد گشته دریافت میکند از صحرای
 خود بر میکند و بر کوه میزد و باره باره سخت کاظم الحار و الحار
 گوید ایشان تنه های دراز در صحرای خود بودند که برکنده شده به این و آن
 افتاده از صحرای امام جعفر صادق بروریت کرده اند که باد بر میکند و در
 مردمان را از جای خود مردمان را و بگردن بر زمین میکوفت تا گردنهای ایشان
 در هم بینگفت و سرهای ایشان از ابدان ساقط میشد مانند شعله خور
 که پاره شده فکیف کان علی بن و نه بر کس چگونه بود عذاب
 کردن من ایشان را و وعیدی که بان هم کردم و فکیف کان علی بن و نه
 و بر سیکه ما آن را در خیم قرآن را لایک فصل من مکمل بر کس
 برای بند کردن یا حفظ نمودن پس آیا هیچ بند کردن نیست که ازین
 متعین شود کذب ثمود یا الکذبا مکذیب کرده قوم خود
 صالح را از برای بند دادن یا بازداشت و موافقه وی و فکالوا
 متابع بر گفته ایادی که از جنس است و اجل یکخانه هیچ معنی
 وحشی ندارد و تبعیله پیروی کنیم او را مردان و انکار این معنیست
 یعنی تابع شخصی شویم که هیچ فضلی و فزونی ندارد بر ما و یکس وی یاروی
 خویش و بنابر است انا اذ ابد سیکه ما اینها را که متابعت او کنیم
 لقی ضلالت و ضلالت در کارهای دور و در گشتهای نوزان اینکار صالح
 بود که در اول مرتبه با قوم خود میگفت که اگر تابع من نشوید از طریق حق گمراه

دور آفت بآتش سودان کفار ایشان ملکوی رفته باو کفشد که اگر
 مایع تو شوم در خلالت افتم و از استرا دو ریشم دور آفت بآتش
 سودان کفار کردم و گویند که معنی جودت معنی آنست که اگر بزرگ
 کنیم تا از طریق پدران محفوظ شیم شده ایم و در آن خطا کرده از عقل
 و ادراک بیرون رفته **عالمی الکفر علیک** آیا انکار کرده اند
 می بروین بین شما میان ما و حال آنکه در میان ما اولی و حق از
 یاف می شود در اختیار نبوت **کل هو یحیی** است که دعوی حقش شده
 باو بلکه او کتاب آتشش دروغ گویند خود پسند و متکبر و نخواهد که
 بخت این دعوی کاذب بر ما قیام کند معنی بخت رد قول ایشان بر سبیل عقید
 میگوید که سبعلی غل زد و در آنکه در زند فراد که عذاب ایشان باز شود
 یا در روز قیامت معلوم کنند که **کتاب الاشرار** کیت دروغ گوئی
 و متکبر القصد نمود در کذب صالح علو کرده بر سبیل شدت از طلب مجزه کرده و کفشد
 که از برای ما ازین سنگ بیرون آورد و شتر ماده آبتن دوسا که یکوز شتر
 باو ملق داشته باشد و با جوفی آن آب شیر را با ما شیم و آب از روز در تصرف
 کنیم و در دیگر مخصوص با باشد و ناله در آن حتی باشد حصص از روی انظار این
 مجزه را با ایشان نموده که **انا مرسیل الناقه** بدرستی که ما را کثیر اند و بیرون از
 شتر و در از سنگ به آن طریق که از صاحب درخواست بوده فتنه گاهم برای
 امتحان کرا ایشان را یعنی ما را عالمیان روشن شود که ایشان بسبب آن یان

میان آورده

می آورند خانه آنکه سنگان بدانند که سبب عذاب ایشان بود فتنه گاهم
 پس کما جیل ایشان پیش و پسین که با ناله چه میگویند و اضطراب
 و شکایت و در بر آزار ایشان بسبب فتنه خود و تحمل عین عذاب ایشان
 معنی از وقت مقرر و بیکه گاه که ایشان را آن الماء قیمه
 با که آب چشمه بخش کرده شده میگویند این یعنی روزی از ایشان در روز
 مخصوص ناله کل شتر آب هر نفسی از آن آب مختصر کرده اند
 شده نوزده صبتان یعنی هر یک از ایشان ناله که در روز نوبت
 خود حاضر شوند و از شتر آب نایند و در دیگر نوبت ناله باشد و دعوی
 جداان شیرایان دهد که در روز ایشان ناله از آب متعفی سازد پس ناله
 روز نوبت خود میاید و جمله آب را بخوردی و جوفی آن شیرایان در
 لایحه از آب بخوردی و آن آب را ایشان که ناله می دهد بکار از قیمت
 رسیده **فنا حدوا صلیحکم** پس بخوانند قوم شود صاحب خود را که ناله
 بن راهب اینهم بود می بود برای عقرا ناله و بخت بر می او را هر خود
 کفشدی و بر درایت دیگر اصغر شود فتنه اعلی فتنه پس بگرفت شتر
 خود را و بر سر راه ناله بر زمین نشست پس بی کرد ناله را بشنید و چون
 عقرا ناله دوزن بود نه بسبب آن بود که یکی از آن دوزن پیرم خود را چنان
 خود عده داد و یکی دیگر در حضور خود را ناله و قدر این سلف که هر دو بر سر راه
 ناله نشسته چون ناله از آب بازگشت اول بهد مع رسیده او تیر میگویند

و بای فاعدا را دم و دخت و قدر از کینه فدا آمد و بشمیت تارایی کرد
و او را باره باره از کین مردم منقسم ساختند و بچه او بگریخت و بکوه
برآمد و سه بار بانگ کرد و از آنجا تا میان رفت با هر پروردگار خود
فکیف کان علانی و کفری پس چون بود عذاب من مرقوم صاعدا
اَنَا اَرْسَلْنَا عَلَیْکُمْ هَذِهِ السَّيْلَ مَا فَرَسْتُمْ لَیْسَ بِرَیْثَانِکُمْ وَ لَیْسَ
بِکَافِرٍ اِذْ کَرَدَ کَیْ حَیْثُ لَیْسَ بِکَافِرٍ وَ لَیْسَ بِکَافِرٍ وَ لَیْسَ بِکَافِرٍ
مانند دخت شک در هم شکسته و یکسان شده خطره باشد برای حفظ
و جمع آن با مانند گیاه خشک که در جبهه خطره جمع کرده باشد از آنجا
برای علوفه خود و در دست آن را در زیر دست پای خود خورده
کرده باشد طحس سخن آنست که این که در بلاد شدن ریزه ریزه و خورده
مرد کشه مانند گیاه خشک خورده و مرده و کفک لیسنا القرآن و در شکله
ما آن کریم قرآن را لایزال مکتوب مکتوب برای پند دادن با حفظ
کردن پس هیچ یاد کننده هست مرا از آن از آن عبرت گیرند که بخت خود
نکند که بخت قوم لوط را با الفلک برآید پس کردن و پند دادن مرا این را این
و عید او را بدو پنداشته اَنَا اَرْسَلْنَا عَلَیْکُمْ هَذِهِ السَّيْلَ مَا فَرَسْتُمْ لَیْسَ بِرَیْثَانِکُمْ
برایشان بادی سنگ بانه که سنگ برایشان بیخاک تا همه را ببلک کرد و آلا
اَلْاَلِ لُوطَیْنِ لُوطَیْنِ و دختران وی را بختناهم لیسنا که ایشان را برانیدیم از عذاب
در وقت سحر و آن سدس آفتوب بود که عذاب برایشان واقع شد

میں

میں عیندنا انما می از نزدیک اَللّٰہِ بختنا که انعام کردیم بر لوط
و دختران او بختناهم مکتوب مکتوب پادشاهی میدیدیم بختناهم
و رحمت هر که بهاس در دخت ما را که از هر سل و از آنرا گفتند
یعنی بان ایمان و اطاعت امر ایشان نماید و گفتند اَنَّا اَرْسَلْنَا عَلَیْکُمْ
ترسید لوط قوم خود را بختناهم از شدت کفر و مابش ترا
بختناهم بختناهم بختناهم پس شک آوردند با الفلک برآید
بیم کردن یعنی تکذیب نمودند تا یا مرا فخر کردند با او باطن انداز و از
جدال و عذاب و کفک لیسنا و تحقیق که طلبینه لوط را این
از مهمان وی که ملایکه بودند یعنی طلب را خود کردند از لوط و گفتند
ایشان را با تسلیم کن و لوط از آن با نموده ایشان را پند میداد و ایشان
طریق عذاب و جدال از دست نداده و بر سرای وی بختناهم و در خانه
که ملایکه بودند و در آنند قطعنا اَعِیْنُہُمْ پس جو کردیم چشمها
ایشان را بادی ایشان را با هموار کردیم چنانچه ایشان را چشم بر روی ایشان
نماند مردیست که لوط در مقام جدال در آمده میگفت که در گذرید از آنجا
طلب میکنید ایشان از آن امتناع نمیکردند و او حماله میزدند چون کار از
صدر گذشت چیرشیل بالوط گفت ما را بایشان و اگر از پس این بختناهم وی
در آمده چیرشیل بر خود را بر روی ایشان زدیم که رشنه و چنان کشیدند
چشمهای ایشان را روی ایشان مجازی و برابر شد پس از آنجا را نمیدیدند

در پیشوایان می افتادند و برنج می شدند و فریاد میکردند که لوط قوم سرور را بکش
 خود آورده و ما را بجا دوی کور کردند و عقوبت ایشان زبان فرشتگان
فَقَالُوا عَلَیْهِمُ الْكُفْرُ الْاِیْمَنُ و گفتند بر اینها کفر است و عقوبت مراد از این هم میکردم شما را
 لوط از وقوع عذاب و نزول عذاب و گفتند **صَحَّحْهُ** و بدین
 صحیح کردند قوم لوط بگویند در اول روز یعنی در وقت صبح بدین آمد عذاب
 عقوبتی فرار گرفته و در ایام بویسته عذاب آخرت عذاب از ایشان رفع
 شد تا همه را هلاک و بکش و دروغ متعل خست و عقوبت ایشان بپای
 ملایکه **فَقَالُوا عَلَیْهِمُ الْكُفْرُ الْاِیْمَنُ** و گفتند بر اینها کفر است و عقوبت مراد از این هم
 مراد یعنی عذابی که لوط بفرمان من هم میکرد شما را و چه کار است که اول نزد
 و در روز وقت هلاک و گفتند **لَا یَسْتَرِیْنا الْقُرْآنُ** و بدین سوره تسبیح
 کردیم قرآن مجسمی را که عوی زبانشند **لَا یَسْتَرِیْنا الْقُرْآنُ** و بدین سوره تسبیح
 کردن معانی و در وقت اخبار گذشتگان پس هیچ پند نشنوده است را
 تا از آن عبرت گیرند و گفتند **لَا یَسْتَرِیْنا الْقُرْآنُ** و بدین سوره تسبیح
 و قوم او هم کردن و ترسانیدن از عذاب ایام گذشته یعنی موسی و هرون
 ام سابقه همه ازین بگذرید و خود را کرده اند و کذب ایشان را نموده اند و کوشا
 و هرون نیز ایشان بودند و ایشان کذب آنها نموده **لَا یَسْتَرِیْنا الْقُرْآنُ**
 کردند همه آیه های مادیان کردند مراد آیات نه کانه اند با جمیع آیات پیغمبران
 چه کذب بعضی موجب همه است **فَلَعَلَّاهُمْ** پس شیم ایشان را عذابی که عرق

شدن

آیت را که در این سوره است در این سوره است در این سوره است در این سوره است

شدن ایشان بود و بدین **لَا یَسْتَرِیْنا الْقُرْآنُ** و بدین سوره تسبیح
 نکرد در کفر عذاب نمودن ایشان و بعد از ذکر اخبار گذشتگان و بیان نوع
 عذاب ایشان اهل کفر را تهدید میفرماید **مَنْ كَفَرَ** از روی قتل در آفتاب کفر
 آیتا که دیدگان شما ای مشرک عرب حقیقتا بهتر از در وقت شدت و عذابا که
 دولت **مِنْ اَوَّلِ الْاِیْمَنُ** ازین که مذکور شد از قوم نوع و هرون
 و لوط و بطیان استقام برای آنها رسیده یعنی ایشان در وقت و سلط و کثرت
 دولت بهتر نیست پس بحکال عقوبت و عذاب کفر را خواهند شد
 آنجا که هم مذکور شد **اَمْ لَمْ یَاْمُرْنا بِاِیْمَنٍ** ای مشرکان پس آیه **اَمْ لَمْ یَاْمُرْنا بِاِیْمَنٍ**
 برای در کفرهای سماوی یعنی برای آنکه نوشته باشند برای شما که هر که
 کافر باشد و کذب پیغمبر کند این باشد از عذاب و عقاب که بر او میاید
 و اعتقاد **اَمْ یَقُولُونَ** آیا میگویند که عذاب عیب است **یَجْعَلُ**
 ما کرده جمع شده ایم یعنی ما همیم و جمیع در وقت و شوکت و عظمت و کثرت
 عدد و عدد انتقام کننده از عذاب یا مجتمع از آنکه کسی قصد کند و طلب
 و داشته باشد در دفع بلا از یکدیگر مراد است که ابو جهل در روز بدر با یک
 و از صف کفر خود بیرون رفت و گفت ما را در انتقام خود از محمد و احباب
 او بکنیم **اَمْ لَمْ یَاْمُرْنا بِاِیْمَنٍ** زود باشد که هر عیب کرده نموده بکنیم
و یَقُولُونَ و بر گردانند پستیهای خود را از عذاب و فرار نمایند
 یعنی هر یک از ایشان پشت خود را از عذاب بر گردانند این آیت از دلالت

خوشت و مخرجت بنویسید کشف از غفلت کرد که چون این آیه
من ندان که مراد حق تعالی از این چیست تا آنکه روزی در رسول دیدم که زره مطبوعه
و میگفت که کبر از جمع دیوگون الذی در دوشم که این آیت داشت بترفته
جمعیت مشرکان و منزه شدن ایشان و غلبه ما بر ایشان بعد از آن حقیقتا
میفرماید که بهیچ قتل و اسیر و دزدی نمیگفتند که نخواهد شد بل الشاعة مؤمنین
بلکه روز قیامت وعده گاه عذاب اصلی میآید و آنچه در دنیا دیده اند
مؤنه از آیت وَالشَّاعَةُ أَهْلًا وَآخِرًا و قیامت تحت قطع و طبع میآید
و ناخوشتر در شدت قطعت پس در تبیین احوال کفار میفرماید که این الْحَمِيمُ
به ستمیکه مشرکان که نامه اهل خود را بجزایم شرک عذاب رسیده اند و فی ضلالت
وَسَعِيرٍ و گمراهی اند از حق در دنیا و در آتشهای سوزان در آخرت لِيُحْمَرَّ
لِيُحْمَرَّ روزی که کشته و شون و فی النار علی و وجهه هم در آتش فرو
بر دیوهای خود یعنی ایشان را بر روی انداخته بکشند و در آتش افکنند و روز قیامت
بایشان که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا و قوا امسى الشقرى و در آتش فرو
آتش و اهل آن و قسط طبقه الیت از طبقات و در آتش پس در بیان عدل خود
میفرماید إِنَّا كُنَّا نَعْلَمُ و خلقه که بدستیکه ما هر چیزی را آفریده ایم در دنیا و آخرت
یقینا با اندازه خود یعنی بمقدار و مرتبه که لایق باشد با و بجز مقتضی حکمت
و دینی مصلحت بدون نقص و مزیت در آن مرتبه تا موجب خلاف حکمت
نشود پس خلق عذاب و تقدیر آن برای مشرکان و اهل عصیان نیز بر قدر

المحقق

استحقاق این نشان خواهم بود تا از دایره حکمت خارج نشود یا هر چیز را حلی کردیم بر
طریق که بقدر و مکتوب بود در لوح محفوظ طبع و زیاد و کم یا هر چیزی آفریده
باجل معین و مقرر که تقدم و تاخر نیاید یا برای هر چیزی و صورتی و هیئتی
که موافق دلائل اوست بیا فریدیم هر چیز را آفریده ایم بر قدر معلوم چون
برای تکلم و دیدن برای بطول و در جل برای مشی و عین برای بصر دادن برای
استماع و سوره برای طعام و غیر آن که اگر زیاد و کم باشد عوضی که با آن متعلق
تمام نشود و ما اشرفنا و نیست فرمودن ما هر چیز را که گوییم آن کنیم لا اله الا
ما بلکه واحد که لفظ کجاست که انما امر او او است و انما لعل که کنی فیکون
و نیست امر کن کن کردن بدون لبث و در آن تفکر و محال که لا اله الا البصیر
چون فکر نیست چشیم در بسیار سهولت از این عیان عز و نیست که مراد
امر وقوع قیامت در سریع زمان آنجهان که در جای دیگر فرموده که و ما امر
الا کلیم لا اله الا یعنی اگر خواهیم قیامت را در یک چشم زدن بیا فریدیم بلکه کمتر از آن
و کفنا اهل کتنا و بدینکه ما را که مییم در قرون ما ضیعه اشیا الحکم بر دان
شمار یعنی چینی که در کفر و عناد مثل غاب و نه چنانکه در بنو هاشمی و فصل الحکم
پس هر چند بیزد که از حال ایمان عبرت گیرند بنده و کلماتی و فصل
در چیزیکه کرده اند که از نشانه مکتوبت فی الزمیر در نامه های اعمال این نشانه
بدست حفظ نوشته شده یا جمع کنده اند از یک وجه بر اینان در لوح محفوظ
که موضع مکتوب همه ایست و کل صغیر کبیر و هر خرد و بزرگی از او

و افعال که از ایشان در جمیع احوال و در هر حال صادر شده و خواسته و مستطاب
نوشته شده است در لوح محفوظ و پیران پادشاه خواهند یافت یا هر صغیر
بکبیر از انوار و آفات از حیثات و محلات و غیر آن مکتوب در لوح محفوظ
لذا ذکر حکایات و کلمات و از کار بیان هر مکتوب بر پیرکار میکنند ان الله یفهم
بدینست که بر پیرکاران و بر سکاران روز قیامت در جهنم و قیامت
در لوح محفوظ است که معلوم است از انوار متبوعه دارد در جوهری در همه که آب و شیر
و عسل و شراب در آن جاری باشد و قیامت در آن در مجلس
و مکان پسندیده باشد که در آن نمودارند باشد امام جعفر صادق فرموده که
حقاً که از این صفت گفته است پس غیر اهل صدق در آن مکان نخواهند بود
و مسلم گفته که آن مکان است که حقاً در آنجا راست گرداند و عده که با او یک
خود کرده که متقیان در آن مقام باشند عینک مکتوب مقتدر و تریاقت
که بهرست امر او بر جمیع افهام و عاجز از درک آن ظنون و اذهان صاحب
اقتدار و توانا بر همه چیزها بر روی که هیچ شیئی نیست که در تحت ملک او خارج
باشد پس کدام منزلت اکرم و عظم از منزلت ایشان و ارجل و اشیاء و غیر آن
و بهر نیست در آنکه مراد لقب قرب مکان نیست و منزلت پس مراد است
که اهل نفی در کتب و جوار آفریدگار خود بهر چینی که مستغرق خویشی رحمت و
انعام و جلال او باشد در کتب الاسرار آورده که کلمه عند مستقر است تقریب
تخصیصی که اهل قرب فردا در آن سرآمدان اختصاص خواهند و حضرت

بجز

در لوح محفوظ است که معلوم است از انوار متبوعه دارد در جوهری در همه که آب و شیر و عسل و شراب در آن جاری باشد و قیامت در آن در مجلس و مکان پسندیده باشد که در آن نمودارند باشد امام جعفر صادق فرموده که حقاً که از این صفت گفته است پس غیر اهل صدق در آن مکان نخواهند بود و مسلم گفته که آن مکان است که حقاً در آنجا راست گرداند و عده که با او یک خود کرده که متقیان در آن مقام باشند عینک مکتوب مقتدر و تریاقت که بهرست امر او بر جمیع افهام و عاجز از درک آن ظنون و اذهان صاحب اقتدار و توانا بر همه چیزها بر روی که هیچ شیئی نیست که در تحت ملک او خارج باشد پس کدام منزلت اکرم و عظم از منزلت ایشان و ارجل و اشیاء و غیر آن و بهر نیست در آنکه مراد لقب قرب مکان نیست و منزلت پس مراد است که اهل نفی در کتب و جوار آفریدگار خود بهر چینی که مستغرق خویشی رحمت و انعام و جلال او باشد در کتب الاسرار آورده که کلمه عند مستقر است تقریب تخصیصی که اهل قرب فردا در آن سرآمدان اختصاص خواهند و حضرت

و افعال که از ایشان در جمیع احوال و در هر حال صادر شده و خواسته و مستطاب
نوشته شده است در لوح محفوظ و پیران پادشاه خواهند یافت یا هر صغیر
بکبیر از انوار و آفات از حیثات و محلات و غیر آن مکتوب در لوح محفوظ
لذا ذکر حکایات و کلمات و از کار بیان هر مکتوب بر پیرکار میکنند ان الله یفهم
بدینست که بر پیرکاران و بر سکاران روز قیامت در جهنم و قیامت
در لوح محفوظ است که معلوم است از انوار متبوعه دارد در جوهری در همه که آب و شیر
و عسل و شراب در آن جاری باشد و قیامت در آن در مجلس
و مکان پسندیده باشد که در آن نمودارند باشد امام جعفر صادق فرموده که
حقاً که از این صفت گفته است پس غیر اهل صدق در آن مکان نخواهند بود
و مسلم گفته که آن مکان است که حقاً در آنجا راست گرداند و عده که با او یک
خود کرده که متقیان در آن مقام باشند عینک مکتوب مقتدر و تریاقت
که بهرست امر او بر جمیع افهام و عاجز از درک آن ظنون و اذهان صاحب
اقتدار و توانا بر همه چیزها بر روی که هیچ شیئی نیست که در تحت ملک او خارج
باشد پس کدام منزلت اکرم و عظم از منزلت ایشان و ارجل و اشیاء و غیر آن
و بهر نیست در آنکه مراد لقب قرب مکان نیست و منزلت پس مراد است
که اهل نفی در کتب و جوار آفریدگار خود بهر چینی که مستغرق خویشی رحمت و
انعام و جلال او باشد در کتب الاسرار آورده که کلمه عند مستقر است تقریب
تخصیصی که اهل قرب فردا در آن سرآمدان اختصاص خواهند و حضرت

القبر

پس بر این سرانجام بان بود اینست عند ربی و چون رتبه که فردا خواهد
بان نازند ادنی بر رتبه او بوده باشد پس از رتبه اعلای فردا که از آن نوز
عبد الله بریده گوید که اهل بهشت که مکان و منزلت ایشان در لوح محفوظ
صدق باشد هر روز بان آیند و در آن اجتماع قرآن کنند و از آن التذکره
تمام یافته فرحان و نازان بمنازل خود باز روند و در حضرت که روزی موسی
بمناجات میرفت بپیران که گفت ناله از آن خواب بگوش او رسید چون
نگاه کرد دید که بر رتبه خفته و خستی زیر سر گرفته و عورت خودش را بپلاس
پوشیده میزند و در آن ناله چیزی میگفت موسی نزد دی رفت میگفت
تری خوبی و در حدی و توقف فقیری و فاقتی پس موسی بمناجات رفت
و چون اراده مرخصت نمود از مناجات خطاب عزت بوی رسید که ای موسی
پیغام آن درویش را برسانیدی و احوال او با عوف نکردی گفت بار خدا را
تو عالمی که دی حکایت و حدیث خود میکرد و شکایت فقر و فاقه میکرد
حقاً فرمود که او را از من سلام برسان که تو نهان نیستی من که خداوند من
تو ام تو غریب نیستی من جلیس تو ام تو در ویش نیستی من وکیل با حق و تو ام
موسی بیاید در بالین آن درویش بنشیند و پیغام خدا بگذارد و گفت ای موسی
مراد نیست آن هست که خدای عالم حدیث من ننمود و جواب من در پس
نوه نزد جان بحق تسلیم کرد موسی بهر طرف منی برسانیل بیاید تا ویران شود
چون بان ویرانه آمد بپلاس عورت او را دید که ای افشاده درویش پنداشت

در لوح محفوظ است که معلوم است از انوار متبوعه دارد در جوهری در همه که آب و شیر و عسل و شراب در آن جاری باشد و قیامت در آن در مجلس و مکان پسندیده باشد که در آن نمودارند باشد امام جعفر صادق فرموده که حقاً که از این صفت گفته است پس غیر اهل صدق در آن مکان نخواهند بود و مسلم گفته که آن مکان است که حقاً در آنجا راست گرداند و عده که با او یک خود کرده که متقیان در آن مقام باشند عینک مکتوب مقتدر و تریاقت که بهرست امر او بر جمیع افهام و عاجز از درک آن ظنون و اذهان صاحب اقتدار و توانا بر همه چیزها بر روی که هیچ شیئی نیست که در تحت ملک او خارج باشد پس کدام منزلت اکرم و عظم از منزلت ایشان و ارجل و اشیاء و غیر آن و بهر نیست در آنکه مراد لقب قرب مکان نیست و منزلت پس مراد است که اهل نفی در کتب و جوار آفریدگار خود بهر چینی که مستغرق خویشی رحمت و انعام و جلال او باشد در کتب الاسرار آورده که کلمه عند مستقر است تقریب تخصیصی که اهل قرب فردا در آن سرآمدان اختصاص خواهند و حضرت

مناجات که که ما را خدا یابان در پیش بکشد و زمین و آفرین را که او را
 چرخش کند و گفت ای موسی این چه کجاست خداوند عالم میفرماید که تو در حق او
 که دوست نیست میری این در پیش بود که در دنیا او را شیطان طلب کردی است
 و ملک الموت در وقت نزعش طلبید راه باو نبرد و منکر و مکیه در قبرستان حسنه
 نیافتند رضوان در پیشش ملاقات او نمیداد مالک دروغ طلب او کرد و او را
 ندید حضرت موسی عرض کرد بار خدا بس کی رفت خطاب آمد دوست بلند خیز
 دوست فی مقدمه صدق بخند ملک مقتدر شعلی در کتاب خود لفظ را که تفسیر آیت
 کرده و فرموده که حاضر رویت که روزی حضرت برکت داشت و میخواست برون
 اعیان از احوال بشت پرسینه فرمود که حدیث را بگو ایست از نور و دعوی از نور
 که آنها را آفرید پس از آفریدن آنها بعد از هر بار بر دای این لوازم که خدا
 نیست که متقی بر بندگی مکر او میجا و محرم فرستاده خداست و آنچه بهتر
 آفرید که مانند علی صاحب کواکب امام جمیع مردانست تا میرزا علی ابن ابی طالب
 برین او و بیست و چهار نفر از حضرت فرمود که یا علی ندانسته که هر که ما را دوست دارد
 و خود را بجهت ما نسبت دهد دعوی مودت ما کند و حق او را جای دهد در درجه
 جنان و ما با رفیق و صاحب بندگی این آیت تلاوت فرمود که فی مقدمه صدق
 صدق بخند ملک مقتدر تمام شد تفسیر بقره القمر بکون و باری خالق من
 در یوم الثلثین من ثم نزل به الا که عید شیدا است بحسب رفق عمر بقدر
 ارا که بصره و کوفه از ذریع حجه هجری تا هجری ۱۳۱۲

هر که خواهد بداند که چه کجاست
 در آن صفت که در کدام است
 از شهادی ماه لوده بر آن
 کند را معلوم کند که حق است
 غایب که بقدر دارد پناه اگر دارد
 معلوم

ش	صفت ندارد
۱	صفت ندارد
۲	تفسیر بر علی
۳	صفت خوبی دارد
۴	صفت شکر دارد
۵	صفت ندارد
۶	صفت ندارد
۷	صفت بر علی
۸	صفت ندارد
۹	صفت خوبی دارد
۱۰	صفت خوبی دارد
۱۱	صفت خوبی دارد
۱۲	صفت ندارد
۱۳	صفت ندارد
۱۴	تفسیر بر علی
۱۵	صفت خوبی دارد
۱۶	صفت خوبی دارد
۱۷	صفت خوبی دارد
۱۸	صفت بر علی
۱۹	صفت بر علی
۲۰	صفت دارد
۲۱	صفت ندارد
۲۲	صفت ندارد
۲۳	صفت ندارد
۲۴	تفسیر بر علی
۲۵	صفت بر علی
۲۶	صفت ندارد
۲۷	صفت ندارد
۲۸	صفت ندارد
۲۹	صفت ندارد
۳۰	صفت ندارد

حکایتی که هر که خوابی دیده باشد
 بداند که اول آن چه حرف است از
 حرفت بی علم از آفرین عدل
 معلوم زمین سایه عدل آن است

دلیل بر یافتن مراد
 ب روح و بدینه
 ت دلالت دارد بر راحت
 ث از کسی دلشک کرد
 ج شادی و فرح و درو پناه
 ح دلالت دارد بر دشواری
 د دلالت دارد بر غفلت مال
 ذ بر کسی و سعادت پناه
 ز غفلت و دولت پناه
 ح غرض و معرفت پناه
 ت دلالت دارد بر غرضی حکم
 سی منصب زار و سکود
 ش رنجی و امانت پناه
 می حوائج و امانت تمام کرد
 می حوائج و سعادت پناه
 می حیر و امانت بر سر
 خ برینانی و ستم جبهه
 ح دلالت بر صفتی و امانت
 خ خوشی و سعادت پناه
 ف برینانی و ستم بیند
 ق صدق و امانت پناه
 ک کارآمد و دست پناه
 ل اوجاف و عدا نمود
 م از غم و پروان آید
 ن از غم و پروان آید
 و مطلب خود پناه
 ع کارآمد و خوشی کرد
 ع اوجاف و عدا نمود
 ع دلالت بر صفت و امانت

و مولای من و پروردگار من صبر کردم بر عذاب تو پس چگونه صبر کنم بر جدائی تو و جفا
که هم که صبر کردم بر گریختن تو و جفا کردم بر گریختن تو چگونه صبر کنم بر جدائی تو و جفا
و امید من بخشش تو است پس بخت تو ای سید من و مولای من قسم خودم
از درستی اگر دانی که من تو را به هر چه بخواهم بسوی تو می آورم و هر چه بخواهم
با امید تو کنم بسوی تو تا در دست تو بمانم و هر چه بخواهم بر تو بکنم و هر چه بخواهم
کم کنندگان و دشمنان ترا تو ای دوست تو منم ای سیدهای آزادی عارفان ای
وادرسی و ادو خان ای دوست قلب راست گویند و ای خدای جهان آفرین
یعنی خود من تو ای خدای من و جبهه تو مشغول که بشنوی در آن صدای بند و صبر
زند آن بند محالفت او و بخت من عذاب از آن محضیت او و محسوس شده مرا
طبیقت ختم حکم او و گناه او و خوش کنه بسوی تو خوش ایامه و از هر جهت
ترا بر زبان اهل یکتا نهیستی تو و توسل جوید بسوی تو پروردگار من تو ای آقای من
پس چگونه باقی میماند در عذاب و او امید دارد آنچه پیش دیده از پرده ماری و جفا تو
در جنت تو چگونه باقی میماند از دور آتش و او امید دارد فضل تو را در جنت ترا
با چگونه بسوزاند او را زبانه آتش تو و مشغولی صدای او را و میانی او را با چگونه
مشغول شود بر آن زبانه او تو امید است ضعف او را با چگونه مضطرب شود میان حق
جنت و تو امید است برسی با چگونه زجر می کند او را زبانه جنت و او بخواند تو را ای پروردگار
با چگونه امید دارد فضل تو را و آزادی او از جنت پس و امید کناری او را در آن وقت
این مکان تو نه شش از فضل تو نه شصت مرا بگردانده اند با و یک نه برین
از نیکی تو و رحمت تو پس بقیه قطع دارم اگر این بود که حکم کردی بآن از عذاب
شکران تو و حکم کنی با و که بعینه بداری در جنت منانه تو ترا بر آینه میگرداندی اگر چه
انرا سر و سلاطین و بنو و مرا حدیث را در آن قرار دهنده اقامتی لیکن تو پاکیزه است و جفا تو
قسم یاد کرده که بر منی جنت را از کافران از میان و آدمیان همه دانیک جادیه ای در آن
و شفا ترا و تو بگزینش شای تو کفایت است که بشنوی که در شفا که گشته ای با پس که
نوم من شکی نیست که به نام تو ای یکتا نیست خدای من و آقای من پس بخوانم ترا
بتهنایی که مقدر کرده از آن حکم که حکم کرده او را و حکم کرده او را و غایب شده که در آن
جاری کرده از آنرا بیک بخشش مرا در آن شب و در آن صبح است از گناهی که کرده ام انرا تو هر

کنای

کنای که گسب کرده ام از او هر که از ششیکه بوش نیدم از او هر که از ششیکه بوش نیدم
که کرده ام از او ششیکه بوش نیدم از او ششیکه بوش نیدم از او ششیکه بوش نیدم
کردی بوشن آن بر تو که از آن بوشنه کار که مکل کرد اینده که خط کشند آنچه
از من و کرد ایندی انهارا که بوشنه با جوارح من بودی تو که بوشنه بر من از پس این
و که او را بکش از اینها است از این ن و بر جنت تو بمانم و بفضل تو بوشنه ای
و بیک و از اینجی هر چه مرا از هر یکی که فرستادی یا احسن که یادانی دادی یا کسی که
کردی یا در دنی که بکش یا کنای که سیاه منی او را یا خط که پوشش از ای پروردگار
ای پروردگار ای پروردگار ای خدای من و آقای من و مولای من و مالک من
من ای انکه بدت است سوی پیش من ای دانا بفر من و تقیری من ای انکه
بفر من و احسن من ای پروردگار من ای پروردگار من ای پروردگار من بخوانم ترا
بجی تو و پای تو و بزرگی محبت تو و دناهای تو انکه کردانی اوقات مرا و شرف
و روزیاد تو آبادان و بخت تو بوسه و کردار من نزد تو پذیرفته باشد که در آن
دور دای من همه آن یک روز و حال من هر در جنت تو بوسه ای
من ای انکه بر اوست اعتماد من ای انکه بسوی او شکست یکم انوار ای
پروردگار من ای پروردگار من ای پروردگار من تو انکه کردان کردان در جنت
جوارح من سخت کن بر من سده که دل من و بخشش مرا ایتام در ترس تو و دعوت
و بر بوسه بخت تو و خدای تو و بسوی تو و در میان پیش رو و در بخت بسوی تو
و پیش گیرنده که در و ششیکه نام بسوی تو و در ششیکه نام و نزدیک نام از تو
نزدیکی مخلص و در ششیکه ترس یقین داند که تو و ششیکه نام و در میان تو و ششیکه
خدا یا هر که کرده کشته بر من بسوی پس از او که او را هر که بکشند مرا پس بکش
و کردان مرا از یکو تر نه که در خود هر چه نزد تو و نزدیک ترین ایشان از او راه فرستاده
و خصوص تر این تر از تر نزد تو پس بر بیکه بکشید این را بیک فضل تو و بخشش را خود
خود و هرانی کن بر من نیز بر کوی خود و دناهای مرا بر جنت خود و کردان زبان مرا
بیاد خود و کایا دل مرا بدوستی خود و بیتاب و منت گذار بر من بیک اجابت تو و کردار

کرده ام
کردی

بمستقبل اشارت بدوام تفریه همه اشیاء موجود که متغیر
بدایع ملک و عجیب صنعت اند و ال اند بر وجهیست و بر
و بر دین و علمیت و قادیات او سببی پس در صفت خود
میفرمود **الْمَلِكُ الْقَلْبُوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ** پادشاهی که ملک
دائم است که در ال پاک از سمت عیب و صفت مسئول
از همه و غالب بر همه احوال هیچ کس بر او علمیت نکند و کرد
بر دامن بر پاشا و نشیند صواب کار و دست کرد از درج انوار
که هر چه کند بر وفق ملک و صفت **هُوَ الَّذِي بَعَثَ** او است
آنکس که بر اینجست **فِي الْأَمْثَلِ** در میان ناخوانده کان و نا
که اهل مکند **رُسُلًا مِنْهُمْ** فرستاده از جمله ایشان یعنی ناخوانده
و ناویسنده کان مثل ایشان تا رسالت او از تحت دور باشد
چه در غیر اشیاء توأم آن میشود که معلی تعلیم او کرده باشد و اخبار اعم
ناضیه با و آموخته بخلاف اشیاء یا اشیاء با نسبت یعنی جنوب بامیه
عجب چه اگر ایشان خواننده و ناویسنده نبودند بخلاف اعم

دیگر

دیگر و یا جنوب بام القری که مکند یا جنوب بام الکتاب
که قرآن است و قول اول اصح است هر است و گفته اند که آیت
انقضت بجهت آن است که کتب مقدم بر اینجه بوده که حکم الای
اشیاء و جمله در کتب شریف مذکور است که در سبب بعثت
خواهم کرد اشیاء در میان جهات اشیاء و با هم میفرمان خواهم کرد و
تقدیر یقتلوا علیکم میخوانند مران رسول اشیاء بر اشیاء که مکند
إِنَّا أَنزَلْنَاهُ آيَاتٍ كَوْنِ خَدَايَ رَاقِيْنَ كَلِمَةٍ وَبَآكٍ مِّنْ آيَاتِنَا
از در کتب و بعثت عقیده و رداة اخلاق و تعلیم
و می آموزد ایشان را قرآن و الحکمة و احکام شریعت را
و این و در نبوت نبوت او همین پس که با وجود آیت تعلیم
و آیت بر ایشان خواند که بسبب صلاح دنیا و عقی است باذن از ایشان
ناید چون این دلالت صریح دارد بر آنکه آنچه میخواند و میگوید وحی الهی
و آن کاف و بدینیک بوده اند آن کرده که حال قرآن خوانان و با
و آموخته اند محبت قبل بعثت محمد یعنی صلاح ایشان

در کمالی اشعار و هوی که شرک بود و تبع ملت جاویدت و
 اخیری منعم و مبعوث سخت او را در یک جماعت دیگر
 از ایشان که لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ که هنوز لاحق نشده اند ایشان
 اما لاحق خواهند شد و در عقب ایشان خواهند آمد مراد تابعین اند
 و هو العزیز الحکیم استوار در اقوال و افعال و در وایت صحیح
 که بعد از نزول این آیه اصحاب پر سینه که یار رسول الله آنها چه
 باشند انحضرت دست مبارک بر دوش سیدک نهاد و فرمود که
 ایمان بشریاست بهند هر آینه فرا گیرند مراد اینکه از این جماعت
 باشند یعنی اهل عجم از سهیل مدی مردیست که رسول فرمود که
 اصحاب مردان است من مردان و زمانی باشند که به حساب
 بهشت روند بعد از آن این آیه تلاوت فرمود از باقر علیه السلام
 متفولت که پیغمبر مبعوث است بهر که مشا هه او کرده و بهر که
 ایشان باشد از عرب و عجم تا در قیامت ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ
يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ این عجم که بعث پیغمبر بآن ممتاز گشته از دیگران
 خود مرتبت نعمت وافر و فی کرم خداست میدهد انرا بر سبیل

تفضل

تفضل و عطیه هر که را بخواهد از بندگان بر مقتضای حکمت و مصلحت و الله
ذَلِكَ فَضْلُ الْعَظِيمِ و خدا ای خداوند فضل بزرگست که نعم دنیا و آخرت
 در جنب آن محقر و منجصر نماید همان ابو عبید از چشم این عالم بروایت
 کرده که تفری اهل اسلام نزد سید امام آمده و گفتند یا رسول الله غلبا
 مال است که تصدق میکنند ما را ما نیست و حج میکنند و ما را استغاثه
 دهنده آرد میکنند و ما را بده نیست فرمود که صد بار تسبیح گوئید
 افضل از آن و اگر آن بده باشد هر که صد بار تسبیح گوید بهتر از صد بار
 باشد باز این و کلام که در راه خدا تصدق کنند و هر که صد بار تسبیح گوید
 افضل تر از جمیع مردمان باشد و عمل هر که تسبیح او زیاده از دویست
 پس فقرای این عمل مشغول شدند چون این خبر با قیاسیه ایشان رسید
 عمل آشتن تصدق تا ثواب عمل بدنی و ما داشته باشند فقرا چون چنین
 بجانب جناب نبوت قایم آمده گفتند یا رسول الله آنچه ما فرمودی
 اغنیایز بد آن موفقت میکنند همان مرتبت فضل بر ما داره رسول
 فرمود ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ و الله و الفضل العظیم بعد از
 ذکر آن رسول مذمت حاصل آن تورات و انجیلان و حافظان

ان بنوعیه بجهت گمان نعت حضرت رسالت باین ضرب المثل مثل
 الَّذِينَ حَمَلُوا الصَّوَابَ مِثْلَ نَأْتِكُمْ بَارِكُوا شَيْءٌ مِنْهُ لَنْ يَنْفَعَكُمْ
 ما مكرشته اند بآنكه توبه را بجا نموزند و بخوانند و بار تکلیف ان را بر دارند
 و بان عمل کنند و این عمل ان شده بآنچه حق و قرارت کردن
 ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوها بعد از ان بر نه اشتبه بآیه توبه را یعنی چنانچه عمل ان
 حال ان شده چه آنکه حفظ کردن و خواندن ان کرده و بعد از آن
 نفع گرفته عمل بآیه نفع نماند ان اهل دست حضرت پیغمبر بود و خبر داد
 بآدم او مَثَلِ الْحِمَارِ مَثَلِ دُرِّ كَوْشٍ که حیوان است که حیوان است
 در حالتی که بری از دار و گنایای بزرگ کران بار از علوم یعنی در عمل
 ان هیچ نمیکشند و در کشیدن ان تعب بسیار میدهند ولی دانند که آنچه
 بر سر پهلوی او حمل کرده اند چه چیز است بغیر از شفت و تعب نفعی و فایده از
 ان با و نمیرسد و شبه نیست آنکه هر که حفظ قرآن کند و در دست ان
 نایه و معنی انرا تفعل کنند و از اعراض ان اعراض کنند در تحت این حدت
 همچنین است که مسائل علوم را به اند و بان عمل کنند بچیزی مثل القی
 پیش کرده است مثل آنکه کذب کرده اند الذِّكْرُ لِلَّذِينَ يَأْتُوا بِاللَّهِ

بانهای

بانهای خدا و جهتهای او که داند بر صحت نبوت سید بعینه مراد است
 توبه و قرآن و الذِّكْرُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الضَّالِّينَ
 و خدا ای راه طالع و روشنی را می بیند که گشته اند که بسبب
 خدا و خدا بر نفس خود ظلم کرده اند و از طریق حق تجاوز نموده اند مراد
 ان است که حقیقتا بسبب عباد و طاعتان طاعتان این عمل می کنند و بجهت
 خود دل و امید دارند و الطاف سبب که در حق توبه انرا است بفرمایند
 از ان محروم می سازد و راه بهشت می نماید باین که مراد است که رسول
 کتاب پیرو مدینه نوشت که اسلام آورید و نبوت من اعتراف نماید
 و این کتابی پیوسته فرستاده که همه ما را بدین خود بخواند اگر در امتناع
 و منعت با جاز میاید با خبر دهید که ما با شما متفق الکلمه ایم این را با جوار
 نوشته و در انجا تمیز و کفر آنها نموده و اعلام باین نمودند که نبوت
 با دشمنان ساز و در ترتیب از چهار زیر که بسط موسی کلیم الله یوم و انبیا
 خدا و احسانی او چگونه بغیری ایمان آوریم که در میان قوم او نبوده حقیقتا
 این آیه فرشته که علی یا ایها الذِّکْرُ هَذَا و ان رَحْمَةً لِّكُلِّ
 حَرِّکٍ زیرا که ملت پیوسته اختیار کرده اند اگر دعوی میکنند بفرمود
 انکم اَوْلِیَاءُ لِلَّهِ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ و انما دوستانند خدا را

بدون مردمان دیگر از عیب و عجم که گزیده اند فَقَمُوا الْمَوْتِ
 پس آنرا بکشید از خدا مرگ را تا بر چند روز و در این زندان عباد
 خاکدان بلا خلاص شده بسر منزل گرامی رسید که حقیقت برای
 خود مقرر فرمود اگر سینه راست کویان در آنکه شهادت خدا
 یعنی اگر در این دعوی صادق و انرا از سر اقامه و میگوید پس
 موت سینه تا از مقرب درگاه او شود چه هر که دوست خدای پسر
 سرای آخرت خواهد بود و مرگ آنقدر روزگار خود خواهد بست و از آن
 نخواهد رسید چنانکه حضرت امیر المؤمنین فرمود که بگزارم که مرگ برین
 واقع شود یا من مرگ ملاقات کنم و در وقتی که آن علم علیه السلام بفرق
 مبارک آنحضرت از حضرت امیر فرمود که فرست بر برب الکعبه که باز بستم
 و فروری یافتم مجرای کعبه بد از آن حقیقت از کتب ایشان خبر میدهد که
وَلَا يَمْنُونَهُ أَبَدًا يَا قَدْ مَتَّ أَيْدِيكُمْ بسبب آنکه پس فرستاد
 دستهای ایشان یعنی بواسطه عملها که کرده اند از تحریف تورات و تغییر
 وصف سینه نبیا و غیر آن اگر خود را بر میهای و یقین میدهند که لایق
 مرگ بدان احوال نبویه عذاب خواهند شد وَاللَّهُ جَلِيمٌ بِالْإِطْعَامِ
 و خدای دانات بستمی دان احکام که در گذشته اند از طریق ایمان
 و فرود شده اند در طریق عباد و طاعت پس ایشان را معذب خواهد ساخت

بروایت که در تورات یهود از کتب کجی انکس که نفس من میدقت
 اوست که بچشمی از شما تمنای مرگ نکنند الا که مرگ بر او واقع شود
 تمنای آن کردند پس اگر در صدق نبوت آنحضرت یقین میزدند
 میکردند و لیکن سینه بستند که اگر تمنای کند در عت میمیرد و لهذا
 ابدی گرفتار میزد و بجهت این بچکدام حجت نکردند پس آیت یکی آنحضرت
 آنحضرت زیرا که در آن خبر داده که چکس از این تمنای مرگ کند
 بجهت معرفت ایشان بعد از آنحضرت قُلْ إِنَّ الْمَوْتِ الْحَقُّ مُكْتَرَمٌ
 بدستگاه آن مرگ است لَا تَقْرَفُ الْفِتْنَةَ میگزید از آن فَإِنَّكَ مَصْلَقُهُمْ
 پس تحقیق که آن سینه است بشما یعنی البته بشما رسد و فرار شما فایده
 ندهد فَمَنْ تَرْفَعُونَ إِلَىٰ عَالَمِ الْغَيْبِ وَالنَّعَادَةِ پس باز گردانید
 شوید بسوی دانی زمان و از شما رَفَعْتُمْ كُمَّ يَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ پس خبر
 شما را با آنچه همیشه که عهد میکنید بان بروی آن شما را جرده و جدا از
 احوال این کتاب که اهل عباد و اهل طاعت اهل ایمان را بعبادت
 و طاعت که سر مایه وصول است به عیم خود و نهی این نمایه از شتمن
 و شیوه فانی که مانع رسیدت بعبادت باقیه و فرماید که يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکه گزیده اید با حکام شریعت مصطفی إِذَا قِيلَ

روایت کرده که هر که ترک جماعت کند سه جمعه پیاپی به روایت
 و مانع پس از آن وقت و در مظنه لغت و از جابر انصاری روایت
 که هر که سه جمعه نماز کند بی ضرورتی خدای عزوجل او را
 خداوند کند و مردی است از پیغمبر که بهترین روزی که آفتاب در آن
 طلوع میکند و در جمعه است و درین روز بود که حضرت آدم را آفریدیم
 و درین روز او را بهشت برد و درین روز او را زمین فرستاد و در
 روز قیامت و او که در این روز قیامت قائم گردد و این روز
 خدای تعالی آن یوم المیزیت است و فرشته حیوانی باشد از وحش طوطی
 و سباع و انعام و غیر آن الا که در آن روز است و در آن روز
 حین طلوع ماه و بیکه ترس و قیامت در آن و در آن
 عتبت که هیچ در آن دعا کند مگر که مسجی شود و اوقات
 که امام از خطبه خواندن فارغ شود و متوذن قات بگوید و بروی آن
 که از کعبه در آن روز است نیم ساعت تا غروب و گفته اند که در آن وقت که نماز
 رفته باشد و نیمی باقی مانده باشد و عمر احمین روایت کرده که هر که
 غسل روز جمعه کند گناه او مکن شود و چون قدم در راه مسجد بگذارد
 گامی که بر دارد و دست را بر عمل می کشد نویسد و چون از نماز فارغ
 شود و دو روایت کرد از بکر در نامه اسرار او ثبت کنند ان شاء الله

که در این روز است و در آن روز است و در آن روز است

از پیغمبر روایت کرده که فرمود شب جمعه را با کمال شوق و شوق
 و در هر روزی که در آن روز است و در آن روز است و در آن روز است
 تسبیح و تهنیل میکند و میگفتند خداوند ایام را از آن که نماز جمعه
 مشغول می شود و ایام را از آن که غسل جمعه میکند و در جمعه جاری از آن
 چیزی نقل کرد که پیغمبر فرمود که هر که غسل روز جمعه کند و جامه پاکیزه بپوشد
 و بوی خوش بخورد و در آن روز خود را با وضو و ایام را از آن که نماز جمعه
 میکند این جمعه و جمعه آینده کند و ایام را از آن که نماز جمعه
 از او صادر شود و سیلانی از جابر روایت کرده که حضرت پیغمبر
 شست هزار بار در آن روز و از آن روز است که هر که در آن روز
 باشد و در روایت دیگر آمده که حضرت در آن روز جمعه صد بار
 بنده آزاد میکند که همه از اهل عقیقت باشند و نیز فرموده که هر که
 روز جمعه بپوشد و وضو کند و در آن روز است که هر که در آن روز
 ایام را از آن که نماز جمعه آمده که چون روز جمعه برسد ملائکه با او
 مسجد می آید و در کسبه ای می آیند و در آن روز است که هر که در آن روز
 بوقت کعبه کانی مسجد می نویسد تا که مرد آخر مسجد در آید و از این
 حدیث معلوم می شود که مبارک است تا که است و نیز فرموده است
 و انس از پیغمبر روایت کرده که آنحضرت فرمود این روز نزد خدای تعالی
 است و در آن روز است و در آن روز است و در آن روز است

که در این روز است و در آن روز است و در آن روز است

بهترین روزهاست و قابل بهشت این روز را روز نبرد خوانند
 یار رسول الله در چه پند فرمود و در بهشت و ادیت و سبحان الله
 از شک و شکوه و چون روز جمعه رسد و بفرماید تا کسی از روزی بپزد
 بفرمان بران کسی نشسته و صدق و توفیق پیرامون آن نشسته
 از جانب این خطابت که ای بندگان هر حالت دارید بخوابید
 گویند یا خدا یا رضای تو یا ایام گوید رضای منم از همه شما بازند آید
 که جنت و عوالمی کنید پس هر کسی که حاجتی داشته باشد بخوابد و بگوید
 حاجت فرماید و بگوید که ای خداوند آنچه بخواهی بفرستی و هیچ
 نشسته باشد و در هیچ خطای ظهور نکرده بداران هر کسی مقام خود
 باز روند تا جمعه دیگر در انوادی و ادیت محو که هیچ بفرستد و
 فرشته مقرب او را ندیده باشد چون روز جمعه رسد ای کافران خطابت
 کند که بسجده در آید و گوید قد افق المؤمنون من امت محمد المحققون
 علی ذکر الله المؤمنون فرائضه پس فرشته بفرستد و برایشان
 دهد که خدا ای کافران در روز جمعه سه بار نظر فرماید بامان تو به نظری از
 کینه کار با شما نزد او بعد از جمعه ای روزیست که چون روز جمعه باشد
 خدا بفرماید تا منبری در بهشت المومنین و فرشتگان گردوی
 حاضر شوند و جبرئیل بانگ نماز گوید و میکائیل امامت کند و فرشتگان
 و اعتبار این شب لیلة الرغابت است پس در آخری

این روز را روز نبرد خوانند
 یار رسول الله در چه پند فرمود
 از شک و شکوه و چون روز جمعه رسد
 بفرمان بران کسی نشسته و صدق و توفیق
 از جانب این خطابت که ای بندگان هر حالت
 گویند یا خدا یا رضای تو یا ایام گوید
 که جنت و عوالمی کنید پس هر کسی که
 حاجتی داشته باشد بخوابد و بگوید
 خداوند آنچه بخواهی بفرستی و هیچ
 نشسته باشد و در هیچ خطای ظهور نکرده
 بداران هر کسی مقام خود باز روند
 تا جمعه دیگر در انوادی و ادیت محو
 که هیچ بفرستد و برایشان دهد که خدا
 ای کافران در روز جمعه سه بار نظر
 فرماید بامان تو به نظری از کینه کار
 با شما نزد او بعد از جمعه ای روزیست
 که چون روز جمعه باشد خدا بفرماید
 تا منبری در بهشت المومنین و فرشتگان
 گردوی حاضر شوند و جبرئیل بانگ نماز
 گوید و میکائیل امامت کند و فرشتگان
 و اعتبار این شب لیلة الرغابت است پس

در عقب دی نماز بگذارند چون فارغ جبرئیل گوید ثواب این اذان بخوان
 امت محمد بخشیدم میکائیل گوید که ثواب این امامت با نام آن محمد
 بخشیدم فرشتگان گویند ثواب این نماز با نام آن محمد بخشیدم حقیقتا
 فرماید شما از من سخی تر نیستید چه من اولی ترم بودم و گرم شمارا که اگر بشنم
 که گناه است محمد تمام بخشیدم پس بنشیند تا جمعه دیگر و هم از این عجب
 مرویت که در بهشت حوریت نام او لجه نریت فضل او بر دیگران چون
 نریت فضل او بر جمعی رسد و دیگر ستارگان چون روز جمعه رسد
 حورالعین بر کرسیهای در و جواهر بنشینند و تسبیح و تمسک کنند تا آنکه
 از نماز فارغ شوند و در انشای تسبیح ایشان نوری از بر عرش پدید آید گویند
 ای عنوان این چه نور است گوید لجه می آید تا کاه لجه هر نو و بهشت هزار
 بردست راست می صلی او بر گرفته باشند و بهشت هزار از جوی حلال او برشته
 و بهشت هزار از بهشت محمد در دست گرفته و بهشت هزار از پس او آیند کلماتی او
 برداشته بیاید بر سر بنشینند و آن سر بری باشد از نور و آواز تسبیح
 تمسک بر آورد و چون از نماز عصر فارغ شوند بر خیزد و جامه از تن بپوشد
 حورالعین گویند جامه را از تن فرو کن که اگر اهل دنیا بر من تو می بینند از
 شوق تو در این مقامت کند پس گویند یا لجه حقیقتا توانگری که آورده
 ای شایسته از ثواب میگذرد و جمیع فرشتگان آسمان در زمین در کعبه و جوار

این روز را روز نبرد خوانند
 یار رسول الله در چه پند فرمود
 از شک و شکوه و چون روز جمعه رسد
 بفرمان بران کسی نشسته و صدق و توفیق
 از جانب این خطابت که ای بندگان هر حالت
 گویند یا خدا یا رضای تو یا ایام گوید
 که جنت و عوالمی کنید پس هر کسی که
 حاجتی داشته باشد بخوابد و بگوید
 خداوند آنچه بخواهی بفرستی و هیچ
 نشسته باشد و در هیچ خطای ظهور نکرده
 بداران هر کسی مقام خود باز روند
 تا جمعه دیگر در انوادی و ادیت محو
 که هیچ بفرستد و برایشان دهد که خدا
 ای کافران در روز جمعه سه بار نظر
 فرماید بامان تو به نظری از کینه کار
 با شما نزد او بعد از جمعه ای روزیست
 که چون روز جمعه باشد خدا بفرماید
 تا منبری در بهشت المومنین و فرشتگان
 گردوی حاضر شوند و جبرئیل بانگ نماز
 گوید و میکائیل امامت کند و فرشتگان
 و اعتبار این شب لیلة الرغابت است پس

افسر

عمر بن الخطاب و قد اشتهر بالبر والعدل و كان من اهل البيت الطيبين

اجابت نكند زير كه حلاق زن در دست مرد است اگر خواهد او را رانگند
دويم مردی كه او در حق در دست کسی باشد و بران كوه كيرد و دی منكران
و او ویرا دعای بد كند درین صورت نیز دعای او بخیرا اجابت نمیشود
ترک مامون خود سیم كه شخصی مثل الماس داشته باشد و از آن طلب بکند
و در خانه بنشیند و تمام بخورد و بعد از آن از دعای طلب روزی كند و دعای
دعای او را نیز مستحب كند زیرا كه میفرماید خاشته و فی الارض و بقوتها
وَاذْكُرْ لِلّٰهِ كَثِيْرًا مِّمَّا تَعْبُدُوْنَ و یا كنیه ضرایر بر جان او و شك
نماید بر خشت او و بر قوتی حاجت و ادای فرعی او یا كودن بسیار
یا در وقت بسیاری یعنی در جمیع احوال بذكر او استند نماید نه بی در
غایت بذكر شمار است كه بنویسد و بخیر داری تا فرموده اتمام اصول و جمله
و طلب روزی از او اكثر اوقات بذكر او مشغول شدن موجب حجت
ظاهر و باطنی و بسبب نجات دنیا و آخرت است امر باكثر ذكر كردن
انتشار در وقت فراغ از غایت جمله آن است كه تا باشد كه آن تتمه خود را
حالات معروف ندارد بر طلب دنیا و بسبب آن از بابا و خدا غافل
نشوند از حضرت بهر قدر متفلسف كه هر كه با خدا می فكر خدا كند در بازار
و شیشه كه مردمان غافل شوند و مشغول به بیع و شری حشمت هزار حبه از دست
او بنویسد و در خطرات تیرت او را بیاورد و نذرش فرماید بر وجهی كه در خط
بهر کسی ضرر نرساند و بنده آورده انه كه حضرت سبقت خطبه جمعه خواند تاگاه
و در خطبه جمعه فرمود كه ای خداوند منم و ای خداوند منم و ای خداوند منم

حرف

ایشان را خیمت کردند مردی از اشراف ارضیه که عباد این صفت
رسید و بر آنان آنکه از جمله گفتار است و او را حج و رخت و دین
ایشان نزاع واقع شد در انشای اجماع خطاب که نام او جرج بن
قید بود و از بنی الفهاست عمر را می کشید چون بر سر آب رسید
بجسته انبوهی بر آب با سینه چینی که خلیف بن عمرو بن عوفی
خروج فریاد برآورد که منظر المهاد پس مردی فقیر از جرجی که کلاه
نام داشت با عانت جرج آمده عبد الله بن ابی زریق چون او را دید
که حمایت جرج آمده بر سبیل است ترا گفت ای کفایت تو اینجا
دی و در خیمت به جواب داد که چه چیز است که مانع حمایت تو می شود پس
سخن درشت بعد گفت عبد الله گفت خبر کن تا بدینم بری
که تو را چندان کر سبکی باشد که بیادت نیاید که خصوصیت و نزاع
چه چیز است و نزد عبد الله جماعتی از قوم او ایستاده بودند که جمله ایشان
زید بن ارقم بود و باینکه گفت این از شماست که اگر از فضل
خود باین نوع که نمیدادید ایشان قوه ان نبود که امر در باطن
کنند بخدا سوگند که مثل ما و مثل ایشان نیست الا آنچه قابل گفته که سمعی
الکلب یا ملک فیه کن یک را تا تو را بخورد و الله ان رجلا المکرم
یخرج من الاعراب فنهضوا الذی یخذه اکر بدینم مراجعت کنیم عزیز تر و
ذیل تر ایشان را از بدینم بیرون کند مراد او باحوال نفسی خیمت خودی

بود و باذل نفس طیب حضرت پیغمبر زید ارقم از این در خیمت به آن خیمت
در نهاد و او مشغول گردید و گفت توفی خوار بقدر در ذیل قوم خود محمود
و مضروب و بی اعتبار و محمد دروغ و از جسد است از جانب حق
و در مودت و دوستی از طرف قطع بخدا که من بعد این و تو دوستی باشد
گفت خاموش باش که من باری میگویم زید انحضرت را از پیغمبر داد
عمر حاضر بود گفت یا رسول الله بفرمانا که روش نرم رسول فرمود کن
سزاوار نیست چه جی از سزاوار با و از سزاوار الله و دیگر مؤمنان
گویند که محمد هیچ است یکشده پس بخت تسکین گفته در کرم کاه روز
بکوچ کردن امر فرمود کسی الطیب بن ابی فرستاد و او را فر کرد
و فرمود این سخن تو گفته گفت بخی انکه که قرآن بر تو فرود آورد که
من هرگز اینرا نگفتم و زید دروغ میگوید جی از انصار گفته یا رسول الله
عبد الله سید و شریف قوم ماست و مردی عقلت گفت اگر کوه را حقی
قبول مفرمانا تو اندو که سخی او را فهم نکرده باشد و یک نشیده غلط نوعی
رسیده باشد انحضرت عذر او را قبول کرد و این سخن در میان ایشان و انصار
منتشر شده زید را ملاست کردند زید از ان سخی برین من و برین گفت
و مردم از اینجا کوچ کردند اسیدی خبر گفت یا رسول الله بیعت که دروغ
چنین برخلاف عادت کوچ فرموده گفت ای اسید شنیدی آنچه صاحب

شما گفت که چون بدین رسد خبر تر ذیل تر را افواج کند گفت
 یا رسول الله اخوتی و اذل او اگر خواهی وی را افواج کنی گفت
 یا سید انبیا بر بادی طایفی که در آن وقت که تو بدین شهر رسیدی
 قوم او برای وی حاجی میخواستند تا بر سر او نهاده وی را بپوش
 خود را نه چون تو آمدی این کار در کون شد و اعتقاد او آنست
 که تو هارت و ریاست او را از او جدا کردی و مانع پادشاهی او شدی
 پس وی بعد از آن ابی پیش آمد و گفت یا رسول الله همه منی خرج
 میدادند که بچاکش ^{ای را} از من دست ترند اما در کار این
 و مدار او فعل ندارد و اگر در کشتن او حاجی امر فرمائید من او را بکشم
 نیز سم که اگر بدیگری فرمائی تا او را بکشد من تاب او را ندارم که
 نظر در روی او کنم و نفس اماره مرا بران دارد که از او انتقام و چون
 موافقی برای کار می گشتم بشم منسوب بشم و در حق مردم رسول فرمود
 برو با و مدارا کن ما دایم که با ما نیستند و در حقیقت از عرصت دارائی
 خود گذرانند از اینجا کوچ کرده اند و از ان شب میفرستند تا روز دیگر وقت
 حاجت که آفتاب گرم شد بیه بخور و کوفت ناک شدند و فرمودند که
 کوفت و ماندن راه همه در شمار رفتند و بسبب تحمیل این منقلب این
 آن بود که بعد از آن ابی از او این برود و از نماز از اینجا کوچ کرده میفرستند
 تا بحواله رسیده و آن وضعیت قریب به قریب کن رآب حجاز را فرود
 آمد چون باران بکشد و نه بادی سخت بر خیزد که همه این خائفند

و نیز اول

و نیز رسول در آن کم شریف فرمودن این باد عظیم آنست که در
 مدینه و مکه آمد و گفت که یا رسول الله فرمودن ز فاعله و یکی از
 بود و شایسته و پشت شاه اینک و در نهایت شفا و نفاق شفا
 اهل نفاق گفت عیبت از محمد که خبر رسیده که در مدینه واقع حادث
 شده و خبر از شتر کم شده خود را از شتر شل باز شد و سخن آن
 منافق ابوعبیده و در شتر و موضع شتر را بوی نمود پس حضرت
 با هم گفت دعوی میکنم که غیب میدارم و لیکن حقیقت قول اینست
 و موضع شتر همین جاییست که در کتب یا رسول الله موضع شتر که فرمود
 که در آنجا سفت نام او در ساق فلان درخت پیچیده بعضی بجا افتاده
 همچنانکه آنحضرت مشاهده کردند و شتر را گرفته بیکر آوردند از غنای
 ایمان آورد و علت نفاق از دل او زایل شد و چون بدین نزد
 شدند تا بوقت ز فاعله را دیدند که بنی قریظ بر داشته بودند و پیچ
 می آوردند تا بجای دفن کنند و مردیت که چون سپاه نصرت
 پناه نبوی بودی بعضی سینه سپاریدند ابی بر جی معطری تو قتل
 تا پدرش بر سید شتر او را اینجا بجا بیاورد و پای بر رست شتر نهادند
 جدا بگویند که ترا بدارم بدین دژ می تا وقتی که بهیتر اذن فرماید و
 که اذل توئی و عزاد است بعد از آنکه حکایت پسرش رسول فرمود

را کسی از ایشان فرستاد که بدو را بگوید که در این راه که میروی
 چون آمد رسول چنین گفت تو را واکند شتم و در این روز چهارشنبه درخت
 بداد بخراکشید و زین را در قم چون بدیدید رسید بجهت نرفتی و ملت
 انصار را و معصوم و معصوم و ده خانه بنیشت حقیقتا برای تصدیق زید و
 مکذیب بن ابی برسول خط کرد که چون بیایند نزد تو منافقان
 یعنی ابی و فرات بنی و قاتل انشد کویند کوی میسیدیم که
 انک ترشون الله بدستیکه تو فرستاد خدائی یعنی منافق
 نیستم و بدل زبان رست ترا معتقدیم شهادت اخبار است
 از علم بشود چه که ان حضور و اطلاع است و لهذا تصدیق مشهور
 نموده و مکذیب بنی در شهادت بقوله والله لیحکم و خدای میدانه
 یعنی کوی میسید هر انک ترشون که تو رسول اوئی بچی میست
 که ترسلت والله لیحکم و خدای کوی میسید که ان
 لنا فیقین کما فی ذلک انکه منافق هر آینه دروغ کویانند در کوه
 خود بجهت عدم موافقت اعتقاد بنی و در آنکه دل ما معتقد رست
 است دروغ بنیه لیحکم و ایما لهم جنة فرا گرفتند ان منافق
 سوگند ان خود را که دروغ بخوردند یا شهادت خود را که جاری جاری
 قسمت دریا که حبه پیری یعنی وقایع خود را شنید تا بسبب
 ان از قتل و سبی این نموده مانند اهل حرب که سپر را است حفظ

نفس

نفس خود را ندانند و صد و اعین سبیل الله انهم کما فی الخلقون پس
 باز میدارند مردم عوام را باقی شهادت باطل و کلیت و ایه از زور
 که طریق اسلام بجای که فعل مبتدع است بدستیکه این بدعلیت
 هستند که میکنند اظهار ایمان و اظهار خلاف ان و ازین مرد را ایمان
 ذالک بانهم امنوا من قول شیخ که است بهت بر بدی اعمال این
 باین حال که کور و از انجا و کذب سبب ان است که این کوریده اند بران
 یعنی بیک شهادتین نام حق شدند و خود را در زمره مسلمانی نموده اند و علم
 کفر است پس کوریده اند بدل یعنی که از ان خط هر شد کفر این بقیست
 اتفاق بنی که از ان بنی که مثل بنی که میفهمند که اگر بنی که میفهمند
 پس خرافات و دروغ و عیوض میفهمند که چه در است که این مرد طع دارد
 که فتح ظهور کردی و غیر کند و انشائی که عبادت خدای هر است بر لاف
 قطع علی قلوبهم پس هر چه است بر دانی این سبب این عبادت
 تا که انک را از اهل ایمان اعتبار کنند و بران کوی شهادت که حق عبادت
 الطاف و دینه از ایشان با گرفت و بخاک این کرد و در با و دینه عبادت
 و خذلان این را باز کند است بجهت تقوی ایشان بر کفر و عدم تفکر در کفر
 با وجود منافق و محبت علی هر دانه صدق بنی که قسولا یفقهون
 پس بنیان نمیده اند که در با و طاعت و خذلان ایشان را که است
 بجهت انحراف از این کفر و عباد و عدم تفکر و تدبیر در آیات و دینی
 از اهل اعتبار کنند و دین که این با مردی جسم و نیکو صورت بود و شیرین

المنافقون

سخنی فصیح زبان چندی کبر از منافق نیز باین قریب بود که چون مجلسی
رسول آمدند بی بکلاف و بیان بیخ حکیم نمودند و از حضرت اینها را حکیم
و اقوال فصیح اینان بگوشت می خوردند و از آنرا بقیه می خوردند
محمی منافق را بچندک احضار نمودند گفت می آید و در آنجا
این بجز جهت صحبت این و آن میگوید و آن میگوید و در سخن گویند
فَسَمِعَ لِقَوْلِهِمْ كَثِيرًا بَلْ كُنْتُمْ مُخِلِينَ عِلْمَهُمْ وَ حِلْوَاتِهِمْ
فَصَحَّتْ وَ بَلَائِكَ كَلَامُكَ بِسَبِّهِمْ كُنْتُمْ كَذِبًا كَانُوا كَانُوا
بایمان خود غیر این باور میکنند که آنهم خشت مستند و صراطی است
در عدم تعقل و قلت مدحبر که باینکه چو بهای خاک شده اند به دلاری
باز نهاده یعنی اسبابی اند که از اعلم و نظیر و عاری از ایمان و صیغه
می پندارند و گمان میزند که فلان میگوید علیهم السلام هر چه بگوید که بر آید در بیان
شکر و بر آوری که بشنید پسندارند که بر این واقع خواهند و از این
ضرری باین خواهد رسید و بملک خواهند شد یا هرگاه صیغه بشنید علی این
اینکه که آیتی نازل شد که کاشف احوال ایشان است بجز این تعنی
ایشان بر ستم و دشمنی ظاهر شده و رسوا خواهند شد هم القاف
ایشان دشمنی که مانند ترا و همه مومنان را قاتل کرده پس صدای ازین
ایشان و بر هر چه از این ایمن بشناس قاتلکم الله و بملک گردانند خداوند
و صفت کند بر این و این تر از رسوای دنیا و رفعت گردانان
تعلیم مومنانست که بدین کلام بر این دعا کنند اَنَّا يُؤْمِنُونَ

چگونه برگردانیده میخونه از طریق حق با وجود دلالت کثرت تأیید تفسیر
از حسن و صلاحت شایک که از طریق این آیه قوم این ابی ویر گفتند این آیت
در باره تو مانده نزد پیغمبر و ما برای تو آفرینش طلبد انما فی سر را بچید و
روی برگردانید گفت مرا گفتند که ایمان آور ایمان آورد و تکلیف کردند که
تو که ابدید و آدم همین ماده که محمد اسجد بهر کد آیت آمد و اذ قیل
لهم تعالی و چون گویند ضابطه را یعنی این ابی و در جواب او را که سید
بطریق استغفار **يَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ** تا آفرینش طلبد برای شفاعت
خدای تو و سر و ستم پیچید برای خود را یعنی روی برگردانید و کرد
بر تانید ضابطه کسی از امر گروهی روی برگردانید یا سر را برکت در آرد و
ببخشاند چنانکه استغفار استغفار و سر استغفار یصلون و می بینی
ایش را که روی میگرداند و افاضی میکند از ان استغفار و هم میگرداند
و این کار کردن کنند از اعتدال حق نزد پیغمبر و طلب مغفرت از او اظهار
کنند که ان عدم جناب این ماد **سَوْءٌ عَلَيْكُمْ وکیلست برین**
استغفرت لهم آفرینش خواهی از برای این آن که **لَمْ يَسْتَغْفِرْ لَهُمْ**
یا آفرینش خواهی برای ایشان یعنی سوائست استغفار عدم استغفار تو برای
ایشان آن نمی یغفر الله لهم هرگز نیامزد خدای سبب از حجت روح این بر حق
و عباد از حسن تعلقت که سوائ برای ایشان استغفار میکرد سبب از حق این
یا بشر تو سبب که بر ایشان مثل باطنی باشد پس حقا اخبار ان نمود که این بر
صفت سخن خواهند در حضرت که استغفار ان نمود از ان الله در سبب

لا يضل القوم الفاسقين راه فلا يهايد كره برون رفته كارا
از دايه صلاح بني نظر لطف و توفيق از ايشان باز ميگردانند و طاعت خدا در سجده
كفر و نفاق ايشان با وجود ادله داله بر حجت ايمان هم الذين اذن
آنانكه يقولون يكسونه انصار را كه لا تفتقروا الفقه كنيه يعني علماء
و لباس هم عليه علي بن عبد الله رسول الله بر كسي كه بزرگوار است رسول
خدا ايند از فراقی جبار و حق بنفص و انما تشرق نوبه بجهت كرسني و تشرق
يعني غلطان نزد خدا همان روند و پسران بهر دان طي شوند حاصل كه
انصار را منع ميكنند از انفاق بر فراقی جبار و فقه حق يعني التفتق
و الكافين و حال كه مراد از ايت خزانهای آسمانها در زمينها يعني مفتاح
از اتي كه از اتيك يا نيزي يرسيد بقدست اوست و در حجت حجت
و مصطفی هرگز نخواهد ده غني گرداند اگر چه اهل مدینه اما داشته باشند از
انفاق نمودن جبار و كيون المنافيين و ليكن منافقان حجت فوط
عنا و در نهايت و ضلالت لا يفتقرون فقهائهم كه رزاق علي
او سبب است نه آدميك يقولون كيون حجتا ميكنند منافقان يعني
اي بن كعب كه بن كعب اويند در احوال و انصار بزرگواران از اين سفر است
المدینه يخرجهم الا عن هذا الاذل بوي مدینه طبعه بر اینه
پسرون كند و غرض از اينجا خوار تر ا مراد اين ابي از او نفس نفس
او بود و از ان لغز ابر حضرت شرف و اظهار مخلوقات جبار پس حجتا
رد قول او نموده فرمود و لله العز ولا سؤل و عليه صلي

معدن ابر

مرحله اي رست عظم قدرت در بويست و در احوال او را عظم قدرت
و شفاعت يا عز اعلی دين او بر سر اديان بقم و نفرت و مكر و كيد
عز ايمان و طاعت يا عز خلقه ايان و حجت بچنانكه مذلت و هوان
مرشيا طين رست و اتباع ايشان از كافران و منافقان و كويند
عز خدا پنج رست عظم قدرت و عز عظميت و كبريا و عز بدل و عظم عز
جلال و بها و عز رفت و عظم عز رسول پنج رست عز سبب و است اعز
اذن و ندا و عز قدم و صدق بر ايشا و عز اجنا و صطفيا و ظهور بر ابد
و عز مؤمنان پنج عز اخبر كرسني و لا فزون اب بقون عز عيسر كه و اخبر
القرآن للذكر و يريه الله بكم اليسر و عز عيشه كه بسد المؤمنين بان هم
من الله فضلا كبير و عز توفيق كه و انتم الاعلون و عز كفيت كه انكم اكثر الامم
مرويت كه امام حق را كفيت كه مردمان در تو كبر كه ان ميمنه فرمود ان
كبريت بلكه عز است پس اين آيت عذرت انهم از امام جعفر صادق
روايت كه بويست بيفتي من مثلي و رب العرش مجود و مثل مجود
من كيت كه آفريد كار عيشي مجود و من مثلي و انيت لي كه تو خدا و
منی و كويند عز خدا بولايت است كه بهر ملك الولاء يعني عز رسول بلفيت
كه انما كفيت المستورين و عز مؤمنان بملوك و من الله الاعلون
ان كنتم مؤمنين و ليكن المنافيين لا يعلمون و ليكن منافقان تير
ضمير فبما انهم حقيقت عزت و حقيقت از او بجهت فوط جليله
جهلت و ضلالت مظنه اين ان سبب كه عزت بر اين ان رست
و در از بيان حال منافقان خطيب بن عثمان ميكنه كه يا الذين
اي ك نيكه كه كرويه ايه لا تلهيكم اقوالكم بايد كه منقول شود از بهر

ای که بجز خداوندی که در دنیا از غرق در بحر صراط میجوید و عذاب لوم
 و لعن عذاب الیم و مرایش زهرست و در آخرت عذابی در رست
 ذالک بایده کائنات نماندیم این دنیای عذاب عقاب
 است زیرا بسبب آنست که شان و قصه این بود که آمدند بایشان
 یا ای کیمیا بهر آن فرستاده بدایت محبتی روشن نقالی انبیا
 پس گفتند بروید و بهر شما عذاب و عذاب را آید میانی مانند راه غلله مار
 و نهشته اند که اگر رسول از جنس ایشان نبود البته بصورت ایشان بود
 تا مرقی شوند که کوه تل و لوهلله ننگ و جملله و خلا و کفر و قتل
 پس کافر شدند بر سولان و روی گردانید از ترویج ایشان و
 ندیدند و بجزارت که بایشان بود پس حقیقت این تراست اصل حقت
 و استحقاق الله و بی نیایش رضای از ایمان و طاعت ایشان مراد
 آنست که طاعت استغنیای اوستی نزد توالی ایشان حجت آنکه این
 طاعت و مضطر حقت با ایمان با وجود قدرت کامله اوستی بر آن
 نیکی چنین اغراضی ایشان عفا او وجود پیدا کرد چه او غنی بالله است
 پس بکلمه این بجهت نفع است بایشان نه ملک میان و الله غنی
 و خدای مینا است از عبادت آفریدگان و غیران ستوده بستودن نیکی
 کنند که با وجود هر یک از مخلوقات را آنست بر عهد او و حکم
 الذین کفروا دعوی علم میکنند آنکه کافر شدند آنست که یقیناً
 قل علی آنکه هرگز بر آنجهت نخواهند بود و در حقول ایشان آری

الحق و البیضاء

و الله اعلم

بر آنچه خواهند و صفت القیظین میگویند بر دور کار من که البته میو
 گردید در دروغینت هم گفتن شما علمم پس خبر داده از یونان
 کرده آید در دنیا یعنی البته شمار ارباب کینه بخار و سزا بر سر نه و کینه
 علی الله و سیر و این بر آنجهت و جزا دادن بر خدای آسان بجهت
 قبول داده و حصول قدرت تا به چون مال حال نایض خواهند تا قاصدا
 یا الله و سیر و این آیه و بگویند بخدای و بفرستاده او که هر چه
 و الله انزلنا ربان روشنی که فرستادیم بر محمد مراد قرآن است که
 خط هرست در انجا و خط حقایق احکام صلا و عوام است و الله اعلم
 چنین و خدای با نجهت شایسته از اقرار و انکار و راست پس فراد
 یوم یحکمکم در روزیکه خدا شما را بجمع کند لیو القیظین برای روزی که
 آنچه در روز محبت از صاحب و جزا و غیران یعنی روزیکه جامع
 و جزا و صاحب یا برای روزیکه خلق اولین و آخرین در انجا شوند یا از
 حیثیت اجتماع نفسیا یا هم یا ظالم یا مظلوم یا اهل نار و اهل جنت
 و شهران است که بوم جمع با اعتبار آنست که در آنروز ملائکه حق و باطل
 جمع شوند ذالک یوم النفاثین از روزی که در میان آوردن
 بریکه میریزند نزول سدا در منازل انقیاد که در بهشت و دوزخ نشسته اند
 الله سدا میبوند و نزول انقیاد در منازل سدا که در دوزخ نشسته اند

روایتی از امام رضا علیه السلام که فرمودند که این قرآن را بخواند هر کس که در روز قیامت بخواند

دل او را بر ایمان یا مرتبت لطف را بر او کرم فرماید یا طاعت او را
 او را زیاده کند و بر دست این عیبی در راه نماید دل او را بکمال استیجاب
 تا در وقت محاسبه بقول آتید و اما الیه رجوع قائل شود و در غایت
 داده خود را تسلیم او نماید یا راه نماید دل او را بصبر و شکر نماید
 شکر کند و در مصیبت صبر کند **وَاللَّهُ يَكْفِيكَ حَاجَتَكَ** و خدا ای بر من
 دانست پس میداند قلوبی را که لطف او در آن موثرست و بجهت آن
 عطا لطف میفرماید یا مانع و علم دارد بقلوبی که لطف او در آن اثر ندارد
 و بسبب آن منع لطف میکند از آن و مانع است بصاحبش که در جرح
 و کفر و همه را بر وفق ان فرماید **وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ**
 و اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید مرا و در جمیع ماموریت و فرمان برید رسول را
 و همه چیز که شما را بران بخواهد و از آن نمی بیند **فَإِنْ كُنْتُمْ**
 پس اگر روی بگردانید از طاعت پیغمبر از زبان باو میسر نیست زیرا که طاعت
 شما را او مکتوب نموده تا ما علی اثر سؤالنا البلاغ المبین
 پس خدا این نیست که بر دستاده ما رسید نیست بود و او تبلیغ
 را بران کرده و شما را وظیفه بلاغ بجا آورده پس شما را امر است
 نشود بلکه دینا نولی مولى را چه کرد **لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَى اللَّهِ**
 خدای یحیی اوست نیست هیچ معبودی بجز او و هر خدای نه غیر
 او و لیکن توکل المؤمنون باینکه که توکل کنند مؤمنان چه ایمان و قناعت

این است مصطفی از پیش نشان نماند از جلال کرامت او این را چه بگویم

ان باین

ان میکند که کار خود را و او گذرانند و در کفایت حیات نیکه بر کم او کنند
 از این عیبی منقول است که گذران بجهت پیغمبر جمعی از اهل اسلام که در کمال
 بودند و عینه جوارحت کردند بعد از منتهای در زمان نباه و دارای و در کمال
 این را نمیکند شدند و بکفایت ما اینجا ضایع و سرگردان میشود و این نیز
 از غایت هر چه شافقت بدین از جوارحت متعاقب شده و حقیقتا
 این آیت فرستاد که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَوَّلِكُمْ**
عَدُوًّا لَكُمْ یعنی ای کسانی که ایمان برداشتید از زمان شما و فرزندان شما
 مانع بجهت شوند و در امر دینی شما قنای میکنند و تو را حقوق منور
 و دشمنان اندر شما را از راه غیرند و از جهت که منکر حصول روضت
 باز نمایند این آیت که بایشان رسید بجهت کردند و چون بدیده آمدند
 دیدند که بارک جوارح آن که پیش از این بجهت کرده بودند هر یک نفسی
 و دانی فاضل شده بودند قصد عقوبت زن و فرزند خود کردند و فتنه
 که با حجت شما از علم فضل بی بهره مانده ایم و بدین سبب از این تفقد باز
 گرفتند و در رسم شفق و رحمت خود گذارند حقیقتا فرمود **وَأَنْ تَعْقُوا**
وَتَعْصُوا وَتَعْفُوا و اگر عفو کنید از دلوپ ازواج **وَاللَّهُ دَرَسُكُمْ** حقیقتا
 این را وادی بگردانید از عتاب این در آنچه از این صادر بود و بجهت
 این را و عذر بپذیرید **فَإِنَّ اللَّهَ عَفُوٌّ رَحِيمٌ** پس بدینکه خدای آمرزنده

این را و عتاب و تادیب و توبیخ این را و فتنه هر چند شما را از

و محراب است از ایشان که در دوزخ است همان مامله کند که بایشان بجا آید
از عفو و صفح و مغفرت و مودت و انکس بر تبت فضل بر شما که مت فرماید
و گفته اند که خوف این مالک استجیبی صاحب اهل و عیال بود چون خواهی که لغز
رو در ازواج و اولاد و دردی آویخته اند و آغا رخصه کردند که ما را که
میکنند اری و ما بی تو چگونه زندگانی کنیم خوف در صد دان شد که اینها
و اذیت آنها بر منه حصص باین آیت است و نمودار اینها و در ازان
فرمود که انما الله اکبر و انما لکم فتنه جز این نیست که مالدی
شما و اولاد شما فتنه اند یعنی آزمایشت تا با هر که و که کدام از شما
محبت حق برای این اختیار میکنند و کدام در مال بسته آید
و از محبت الهی نزدیکی پیدا کند اینان موجب بلا و محنت اند و سبب
ریاضت و مشقت و درجه این تکلیف زیاده میشود که مقصود از محبت
عذر الهی میگرد و هیچ بلا اعظم از این نیست و الله عینه اعظم
و خدا یکی نزدیک است نزد بزرگ کسی را که محبت خدا و رسول
و اطاعت ایشان را اختیار کند بر محبت اموال و اولاد و دنیا
که روز قیامت بر وی را حاکم کنند و گویند اهل اعمال او جنات او را
خود و اند یعنی بواکله مشغول شدن باین محبت را بگذشته اند و محبت
الهی را از دست داده اند و از بعضی کتب منقول است الجنان سوس الطاعات
یعنی عبادان مطهره عیند و معنی عبادت بجا که کرده ای خود پرستیده را
ضایع میکنند و غله را بخورند فانقوا الله ما استعظمتم پس ترسید از
او عذاب خدا ای پیر بنیزه از بر محبت عذاب او آنچه توانید و طاعت

الحمد لله

درشته بشید و جنیت از حضرت عزت این آیت منافی آیت و انقوا الله
حق تقاضا نیست زیرا که هر یک ازین مستلزم ترک جمیع معنی اند پس چه
از جمیع قیام برکنار است از عذاب الهی برکنار است و امری که حصصا نیست
میکنند با چارست از آنکه مشروط باستطاعت باشد پس کینه و انقوا الله حق تقاضا
مشروط است بقدر طاعت و انقوا الله طاعت و انقوا الله حق تقاضا
و بشنیدید و عطفه خدای را و فرموده اند و انقوا الله کینه اموال خود را
در دوزخه اگر بکنید بر آنکه بهتری افعال باشد و نیکوترین اعمال با تقوی
مارا انقوا فی نیکوترین خالصات و یا غیر معنی هر یک معنی انقوا کینه
ما لا تقسم و معنی یوف الشیخ برای نفسی خود چه نویاید
این اعمال نفسی را مع خواهد شد که آن درجات عاست و مراتب
باقیه در درجه و درجات و در بعضی ضوابط و هرگاه کینه باشد و از بعضی نفسی
یعنی خود را باز دارد و از بعضی و حقوق مغفرت و انقوا الله کینه المظالم
پس اگر چه منفعت این است که در دنیا از دانات و در بعضی
از حقوق و سبب بر دستان جنت از حضرت صادق مرویست که هر
زکوة را او داد کند او کینه پیدا شده است از شیخ نفسی انقوا الله
قرضا حسنات یا عطفه ککم اگر قرض دهید خدای را امر او انق
حقوق و جهیز است که عوی این بر خدا و جهیز قرضی و صرفی میگو
یعنی مقرون با خدمت باشد یا بهر ریاضت زیاده کرد اند خدای را
که داده بشید برای شما یکی را داده تا مقصود با غیر حیات و بعضی ککم

سجده را بعد از این زبان ترا و در است دارد در وقت و آن دم
 مکتبه ترا و در این مکتبه تا بوقت وضع میزان قیامت شمرده شود
 که علت وضع میزان تسویت و در کتب اوایل مذکور است که ای فرزند
 آدم عدل کن اگر خواهی که با تو عدل کنند و فانی با مردمان اگر اراده آن
 داشته باشی با تو فانی کند که لفظ میزان جنبه بنا نیست و سعادتی نیست
 توصیه و تقویه امر است میزان و لا تفرق و صفها و زینتها و برادر
 آب و کسب رسیدن لایق نام برای آدمی برای هر ذی روحی که بر سر
 آن است از جن و انس و سایر حیوانات و آن همان است که برای آن
 بنشیند و جنبه و بر خیزد و بخواهد خود قیام نمایند فیها فاکه
 در آن انواع چیزها است که با آن مشغول و مشغول از اشیاء
 و انشغال ذات الکام و فراموشان خداوند غلاف اند چه فرما
 که هنوز منشین شده در غلاف است و تخصیص هر مایه به هر چه تفضل است
 و سعادتی که با آن دارد در شمال و جنوب و قطب و جفاف بعد از قطع
 اعضا و غیر آن و الحوت و العصف و الخفا و غیر در زمین
 و آنکه خداوند بر هر یک است برادر و جهت که خود را نشانه از کرم و
 و از آن و غیر آن و عصف که می است که در آن از آن جدا می شود و خود
 در آب می بیند و دیگر بر زمین است که آن که در ابوی می کنند و خود
 اکثر مفسرین بیان می رود از این است حاصل که بیان لغتی می شود
 که با آن مشغول و مشغول از انواع و اقسام که بیان آنچه جامع است و نقدی که مشغول
 و اگر کسی نقدی می جوید که چه است که بیان لوی که مخصوص
 بان که بیان است قبایح که در دنیا است که بان پس بکار از نعمتهای

اولادها

در این مکتبه تا بوقت وضع میزان قیامت شمرده شود
 که علت وضع میزان تسویت و در کتب اوایل مذکور است که ای فرزند
 آدم عدل کن اگر خواهی که با تو عدل کنند و فانی با مردمان اگر اراده آن
 داشته باشی با تو فانی کند که لفظ میزان جنبه بنا نیست و سعادتی نیست
 توصیه و تقویه امر است میزان و لا تفرق و صفها و زینتها و برادر
 آب و کسب رسیدن لایق نام برای آدمی برای هر ذی روحی که بر سر
 آن است از جن و انس و سایر حیوانات و آن همان است که برای آن
 بنشیند و جنبه و بر خیزد و بخواهد خود قیام نمایند فیها فاکه
 در آن انواع چیزها است که با آن مشغول و مشغول از اشیاء
 و انشغال ذات الکام و فراموشان خداوند غلاف اند چه فرما
 که هنوز منشین شده در غلاف است و تخصیص هر مایه به هر چه تفضل است
 و سعادتی که با آن دارد در شمال و جنوب و قطب و جفاف بعد از قطع
 اعضا و غیر آن و الحوت و العصف و الخفا و غیر در زمین
 و آنکه خداوند بر هر یک است برادر و جهت که خود را نشانه از کرم و
 و از آن و غیر آن و عصف که می است که در آن از آن جدا می شود و خود
 در آب می بیند و دیگر بر زمین است که آن که در ابوی می کنند و خود
 اکثر مفسرین بیان می رود از این است حاصل که بیان لغتی می شود
 که با آن مشغول و مشغول از انواع و اقسام که بیان آنچه جامع است و نقدی که مشغول
 و اگر کسی نقدی می جوید که چه است که بیان لوی که مخصوص
 بان که بیان است قبایح که در دنیا است که بان پس بکار از نعمتهای

بر در دکان خود که مذکور شد مذکور می کند و انکار نماید و می گوید که این
 این کلمه درستی و یک موضع از این کلمه که در این کلمه است که این کلمه
 بر ذکر نعم الهی بعد از ذکر نعمتی این لفظ مذکور شد پس بدان که این کلمه
 بر کثرت نعم و تعدی نمایند بر یک از آن با تکرار برای دفع غفلت
 و تاکید جهت و تقویت و تاکید در تذکر آن فرموده که جهت شما
 که خاموش می شوید چنان از شما می گویند در در جواب می چه بجا
 بخوانم که خدای الودیع که این کلمه را در جواب گفته که این
 می نمک رسا لا تکتب فلک الحج یعنی چیزی از نعمتهای خودی
 بر در دکان ما که مذکور می کنیم پس تراست ثنا و شایستگی
 آفریده آدم را که پدر انس یعنی آدم است می صلوات الله
 از کل غفلت از غایت جفاف مصوت شده است که کل آتش خفته
 یعنی فعال و آفریده که چون دست بر وی زنند صدا کنند و زود یعنی
 برادر و این است باعتبار آنکه اصل عینه که آدم است از صفا
 و خلق الحان صوت ما در این میان و آفریده جان را که در این
 و آن از آتش و زود یعنی خلق جمع حیوان را از زبانه صافی
 که متحرک و مضطرب از آتش و گوشت مارچ آتش است که زبانه سرخ
 و زود و سر آن بیکدیگر آمیخته بود و بعد از بلند شدن و تیری آنها را
 نعم از سفر غنائی فتوحات مذکور است که مارچ آتش است که

در این مکتبه تا بوقت وضع میزان قیامت شمرده شود
 که علت وضع میزان تسویت و در کتب اوایل مذکور است که ای فرزند
 آدم عدل کن اگر خواهی که با تو عدل کنند و فانی با مردمان اگر اراده آن
 داشته باشی با تو فانی کند که لفظ میزان جنبه بنا نیست و سعادتی نیست
 توصیه و تقویه امر است میزان و لا تفرق و صفها و زینتها و برادر
 آب و کسب رسیدن لایق نام برای آدمی برای هر ذی روحی که بر سر
 آن است از جن و انس و سایر حیوانات و آن همان است که برای آن
 بنشیند و جنبه و بر خیزد و بخواهد خود قیام نمایند فیها فاکه
 در آن انواع چیزها است که با آن مشغول و مشغول از اشیاء
 و انشغال ذات الکام و فراموشان خداوند غلاف اند چه فرما
 که هنوز منشین شده در غلاف است و تخصیص هر مایه به هر چه تفضل است
 و سعادتی که با آن دارد در شمال و جنوب و قطب و جفاف بعد از قطع
 اعضا و غیر آن و الحوت و العصف و الخفا و غیر در زمین
 و آنکه خداوند بر هر یک است برادر و جهت که خود را نشانه از کرم و
 و از آن و غیر آن و عصف که می است که در آن از آن جدا می شود و خود
 در آب می بیند و دیگر بر زمین است که آن که در ابوی می کنند و خود
 اکثر مفسرین بیان می رود از این است حاصل که بیان لغتی می شود
 که با آن مشغول و مشغول از انواع و اقسام که بیان آنچه جامع است و نقدی که مشغول
 و اگر کسی نقدی می جوید که چه است که بیان لوی که مخصوص
 بان که بیان است قبایح که در دنیا است که بان پس بکار از نعمتهای

که از راهی مشغول گویند پس جان آتش و آرزو خاک و باد است و جعفر
 آفریده که جعفر آتش هویت و آدم آفریده شده از جعفر که خاک و آب است
 و چون آب و خاک هر دو در هم شوند از این گویند و چون هوا بران وزید
 و خشک شد از خاک گردید آن را باد خوانند و چنانکه تناسل در این
 باقی آب و خاک است در هر تناسل از دی هویت در هر تناسل
 آفرینند که آدم علیه السلام بلکه شصت هزار سال پیش قیامی که در آن
 پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که شمار از خاک آفریده بماند بگوئی و
 زمانی که حسن تر از جمیع حیوانات و خلاصه گوشت و جمیع صورت گردانید
 و دولت از دلی فرمود و گوشت و استخوان و استخوان و استخوان و استخوان
 که از این خدای بخشنده آفریدگار و در وقت برای آفتاب
 یکی مشرق صیغی و دیگری مشرق شتوی پروردگار و مغرب برای
 شمس یک است و دیگری زمین و در اقلیم مشرقین انواع توپ
 مندرجست از اختلاف فصول و حدوث آنچه به فضل خلق
 دارد و منه ذلک شروق آفتاب موجب معلومت و مغرب سبب
 آسایش و جهت قیامی که در آن است پس از اینها که پروردگار
 خود بخود میفرماید و منکر میگوید شمس و استخوان و استخوان و استخوان
 صفت و در یاری میسرین و دیگری تلخ و شور و در حالتیکه میگوید
 بر سر و سطوح از اینها که از تناسل میسرین است و در وقت
 که در حیطه یکدیگر ملحق میگردند بلکه با سراج لایق میان میان هر دو
 دریا جاری و پرده است از قدرت خدا باقی از خوار که بسبب
 افزونی بچوبید بر یکدیگر بکدام بر دیگری غالب میگردند و جهت و

اطلال

و اطلال ضایعت بگوید پس بسبب این جابر عذبت در یای عذب
 جابر عذبت بگوید پس بسبب این جابر عذبت در یای عذب
 مستحق قیامی که در آن است پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که در آن
 بماند بگوئی و چنانکه تناسل در این باقی آب و خاک است در هر تناسل
 از دی هویت در هر تناسل آفرینند که آدم علیه السلام بلکه شصت
 هزار سال پیش قیامی که در آن پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که
 شمار از خاک آفریده بماند بگوئی و زمانی که حسن تر از جمیع حیوانات
 و خلاصه گوشت و جمیع صورت گردانید و دولت از دلی فرمود و گوشت
 و استخوان و استخوان و استخوان و استخوان که از این خدای بخشنده
 آفریدگار و در وقت برای آفتاب یکی مشرق صیغی و دیگری مشرق شتوی
 پروردگار و مغرب برای شمس یک است و دیگری زمین و در اقلیم مشرقین
 انواع توپ مندرجست از اختلاف فصول و حدوث آنچه به فضل خلق دارد
 و منه ذلک شروق آفتاب موجب معلومت و مغرب سبب آسایش و جهت
 قیامی که در آن است پس از اینها که پروردگار خود بخود میفرماید و منکر
 میگوید شمس و استخوان و استخوان و استخوان و استخوان صفت و در
 یاری میسرین و دیگری تلخ و شور و در حالتیکه میگوید بر سر و سطوح
 از اینها که از تناسل میسرین است و در وقت که در حیطه یکدیگر ملحق
 میگردند بلکه با سراج لایق میان میان هر دو دریا جاری و پرده است
 از قدرت خدا باقی از خوار که بسبب افزونی بچوبید بر یکدیگر بکدام
 بر دیگری غالب میگردند و جهت و

پس بگویم از این جهتی بود که در کتب شما می بینم که گفته اند که در این دنیا
 دو درخت یکی دریای نجات که قرآن است که هر که بشک بان شود از غرق
 آب نجات یابد و یکی دریای هلاکت که دنیا است هر که بان
 بشک غرق در دریای هلاکت شود و اینها نیز میگویند که در این دنیا
 دو درخت یکی دریای هلاکت و دیگری دریای نجات است که قرآن است
 و در علم حلال چه را می بیند و در این دنیا و عقیقت و اینها
 نیز میگویند که یکی دریای نجات و دیگری دریای هلاکت است
 و یکی دریای هلاکت و دیگری دریای نجات است و در این دنیا
 یا خوف و یا حبس یا قفس یا اسیر یا اسیر یا اسیر یا اسیر
 می باشد و در این دنیا و در این حالت صافیه لطیفه و اینها
 میگویند که در این دنیا و در این حالت صافیه لطیفه و اینها
 که یکی دریای علم است و دیگری دریای حلم و یکی دریای نجات و
 دیگری دریای ستم است و یکی دریای وفاء و یکی دریای حیاء و یکی دریای
 دویم دریای عصمت و یکی دریای امان حضرت رسالت است و در این دنیا
 که از آن دو دریای بیرون آید حبس و محبس و در این دنیا و در این دنیا
 از این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا
 روایت کرده که مراد از این علم و این علم و در این دنیا و در این دنیا
 علی و فاطمه و از این جهت و مودت است که در این دنیا و در این دنیا
 که هرگز منقطع نخواهند شد و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا

اینها در کتب شما می بینم که گفته اند که در این دنیا
 دو درخت یکی دریای نجات که قرآن است که هر که بشک بان شود از غرق
 آب نجات یابد و یکی دریای هلاکت که دنیا است هر که بان
 بشک غرق در دریای هلاکت شود و اینها نیز میگویند که در این دنیا
 دو درخت یکی دریای هلاکت و دیگری دریای نجات است که قرآن است
 و در علم حلال چه را می بیند و در این دنیا و عقیقت و اینها
 نیز میگویند که یکی دریای نجات و دیگری دریای هلاکت است
 و یکی دریای هلاکت و دیگری دریای نجات است و در این دنیا
 یا خوف و یا حبس یا قفس یا اسیر یا اسیر یا اسیر یا اسیر
 می باشد و در این دنیا و در این حالت صافیه لطیفه و اینها
 میگویند که در این دنیا و در این حالت صافیه لطیفه و اینها
 که یکی دریای علم است و دیگری دریای حلم و یکی دریای نجات و
 دیگری دریای ستم است و یکی دریای وفاء و یکی دریای حیاء و یکی دریای
 دویم دریای عصمت و یکی دریای امان حضرت رسالت است و در این دنیا
 که از آن دو دریای بیرون آید حبس و محبس و در این دنیا و در این دنیا
 از این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا
 روایت کرده که مراد از این علم و این علم و در این دنیا و در این دنیا
 علی و فاطمه و از این جهت و مودت است که در این دنیا و در این دنیا
 که هرگز منقطع نخواهند شد و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا

در این دنیا

محمد بن حنیف از ابی بکر را و از ابی بکر را و از ابی بکر را و از ابی بکر را
 آیت پرستید گفت مراد از این علم و این علم و در این دنیا و در این دنیا
 حضرت رسول و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا
 صحیح معلوم می شود که آنجا بجا رحمت انفعال الهی و در صفت و در صفت
 و صفت بیست و نهم و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا
 ضلالت خلاص می شود و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا
 جهالت بر منزلت خود و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا
 ستمت و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا
 انس این ملک شنیدم که گفت از حضرت رسالت شنیدم که فرمود من از
 هر که آتش را بیاورد و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا
 میگوید و اگر زهره را بیاورد و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا
 آتش و زهره و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا
 بمنزلت ماه و فاطمه بمنزلت زهره و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا
 این حدیث نیز مشهور است بر آنکه نجات از ظلمت که برای موقوف است
 باشد از آنجا که از راه و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا
 ناخیز این از وظایف و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا
 به خسته اطمینان با هم و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا
 و الله اعلم بالصواب و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا
 که بر او است و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا
 در رفتن و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا
 گردانیدن آن با اینها و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا

محمد بن حنیف

اینها در کتب شما می بینم که گفته اند که در این دنیا
 دو درخت یکی دریای نجات که قرآن است که هر که بشک بان شود از غرق
 آب نجات یابد و یکی دریای هلاکت که دنیا است هر که بان
 بشک غرق در دریای هلاکت شود و اینها نیز میگویند که در این دنیا
 دو درخت یکی دریای هلاکت و دیگری دریای نجات است که قرآن است
 و در علم حلال چه را می بیند و در این دنیا و عقیقت و اینها
 نیز میگویند که یکی دریای نجات و دیگری دریای هلاکت است
 و یکی دریای هلاکت و دیگری دریای نجات است و در این دنیا
 یا خوف و یا حبس یا قفس یا اسیر یا اسیر یا اسیر یا اسیر
 می باشد و در این دنیا و در این حالت صافیه لطیفه و اینها
 میگویند که در این دنیا و در این حالت صافیه لطیفه و اینها
 که یکی دریای علم است و دیگری دریای حلم و یکی دریای نجات و
 دیگری دریای ستم است و یکی دریای وفاء و یکی دریای حیاء و یکی دریای
 دویم دریای عصمت و یکی دریای امان حضرت رسالت است و در این دنیا
 که از آن دو دریای بیرون آید حبس و محبس و در این دنیا و در این دنیا
 از این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا
 روایت کرده که مراد از این علم و این علم و در این دنیا و در این دنیا
 علی و فاطمه و از این جهت و مودت است که در این دنیا و در این دنیا
 که هرگز منقطع نخواهند شد و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا

نسبت بخوشی که مآدون این اند و صادق فرموده که نشسته
 بشقلان باعتبار آنست که گران بارند تکلیف کوبند بان اعتبار
 که بسیار گناه گران مانده اند بآنجته ایضا موتی آنها زمین گران بارند
 و منه قوله ثانی و خرجت الارض انما لها قیامی الایه و یکنان لکذا بان
 پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که تهدید شما نموده می تازد عمار
 نیز فرمودید و عظیم خطب فرموده تا بکرم می خدا و امیدوار باشید بکبر
 بلنایه یا مفسر الحق و لا ینسی ایگروه پیران و آدمیان آن
 ان تنفکوا اگر توانید که بیرون رودی من خطای التمسوت
 و لا ینسی از گناههای شما و زمین تا بکریزید از گناه از عذاب
 فانتفکون و لا تنفکون الا بسلطان پس بیرون رودی و در
 نماید بیرون نتوانید رشد و قادر نیستید بران مگر بتسلط و غلبه
 و بقدرت من که شما عطا کنم و حال آنکه شما را زمین تسلط نیست
 هر جا که روید مرک لازم حال شما خواه بود با از عذاب هیچ جا نمیتوانید گریخت
 و گویند که روز قیامت چگونه کرد که اهل محشر صفت شوند و باقیه از
 و در فرج برآید هر یک مانند هزار آتشین و آب نرا و چهار کینه و شادی
 ندانند که ای ایمان این عرصه محشر است اگر توانید که بیرون روید
 بروید و یکی نمیتوانید رفت مگر بخت و بران و شمار آن نیست و در حدیث
 واقع شده که چون قیامت قیام نماید فرشتگان از آسمان نزول کنند
 و جمع خلایق را احاطه نمایند و اهل قیامت روی بگردانند بهر جانب که

اینست بخوشی که مآدون این اند و صادق فرموده که نشسته بشقلان باعتبار آنست که گران بارند تکلیف کوبند بان اعتبار که بسیار گناه گران مانده اند بآنجته ایضا موتی آنها زمین گران بارند و منه قوله ثانی و خرجت الارض انما لها قیامی الایه و یکنان لکذا بان پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که تهدید شما نموده می تازد عمار نیز فرمودید و عظیم خطب فرموده تا بکرم می خدا و امیدوار باشید بکبر بلنایه یا مفسر الحق و لا ینسی ایگروه پیران و آدمیان آن ان تنفکوا اگر توانید که بیرون رودی من خطای التمسوت و لا ینسی از گناههای شما و زمین تا بکریزید از گناه از عذاب فانتفکون و لا تنفکون الا بسلطان پس بیرون رودی و در نماید بیرون نتوانید رشد و قادر نیستید بران مگر بتسلط و غلبه و بقدرت من که شما عطا کنم و حال آنکه شما را زمین تسلط نیست هر جا که روید مرک لازم حال شما خواه بود با از عذاب هیچ جا نمیتوانید گریخت و گویند که روز قیامت چگونه کرد که اهل محشر صفت شوند و باقیه از و در فرج برآید هر یک مانند هزار آتشین و آب نرا و چهار کینه و شادی ندانند که ای ایمان این عرصه محشر است اگر توانید که بیرون روید بروید و یکی نمیتوانید رفت مگر بخت و بران و شمار آن نیست و در حدیث واقع شده که چون قیامت قیام نماید فرشتگان از آسمان نزول کنند و جمع خلایق را احاطه نمایند و اهل قیامت روی بگردانند بهر جانب که

ادام

روند فرشتگان را بینند که احاطه ایشان کرده اند و هیچ جا مغزی نیست
 که ایشان فرار نمایند و نیز از اما عجل الله نفلت که روز قیامت حقیقتا
 جمع عباد را بر بالای تلی جمع کند و ملائکه هفت آسمان را فرماید تا نزول
 کنند و بر بالای آن تخت بهفت صفت شوند هر صفتی بحد صفت دیگر
 و هفتمین و اسی احاطه نمایند و ایشان در میان هفت صفت ملائکه قرار
 شوند که هیچ مغزی نداشته باشند در آنوقت ندا می ندانند که این استظم
 ان تقدوس اقطار السموات و الارض فانتفکون لا تنفکون الا بسلطان
 قیامی الایه و یکنان لکذا بان پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که تهدید
 کرد که شما عاجزید و در دنیا و فرموده در آنوقت ندا می ندانید که در هر دو
 سه بار و در دگر شما نیست مگر اوستی تا روی تو صبر بدگاه او آید
 مکتوب میکنید و انما یرسل علیکم الماشواط من ناهیا
 فرستاده شود بر شما که عای و مشرک شیعه زیاده سبب خالص که منقطع
 شود از آتش و در فرج شما را از صحرای قیامت دفع کند و
 حاکم فلامنته و هوای سیاه گویند که نحاس روی که در آن
 که بر سر ای این خود نیزند از مقابل نفقت که نحاس نیز بر سر
 از پس که چشم که از زیر عرش جاری گرداند و بر سر اهل و در دو دوجای
 در روز و صبحی در شب و روایت این مسود نحاس در روی زمین
 حاصل شمارا نوبتی زیاده آتش عذاب کنند و نوبتی با دو دیار روی که در
 یاد روی زمین جوشان پس صحرای نمائید کرد و بیکدیگر را در دفع آب آتش هم

اینست بخوشی که مآدون این اند و صادق فرموده که نشسته بشقلان باعتبار آنست که گران بارند تکلیف کوبند بان اعتبار که بسیار گناه گران مانده اند بآنجته ایضا موتی آنها زمین گران بارند و منه قوله ثانی و خرجت الارض انما لها قیامی الایه و یکنان لکذا بان پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که تهدید شما نموده می تازد عمار نیز فرمودید و عظیم خطب فرموده تا بکرم می خدا و امیدوار باشید بکبر بلنایه یا مفسر الحق و لا ینسی ایگروه پیران و آدمیان آن ان تنفکوا اگر توانید که بیرون رودی من خطای التمسوت و لا ینسی از گناههای شما و زمین تا بکریزید از گناه از عذاب فانتفکون و لا تنفکون الا بسلطان پس بیرون رودی و در نماید بیرون نتوانید رشد و قادر نیستید بران مگر بتسلط و غلبه و بقدرت من که شما عطا کنم و حال آنکه شما را زمین تسلط نیست هر جا که روید مرک لازم حال شما خواه بود با از عذاب هیچ جا نمیتوانید گریخت و گویند که روز قیامت چگونه کرد که اهل محشر صفت شوند و باقیه از و در فرج برآید هر یک مانند هزار آتشین و آب نرا و چهار کینه و شادی ندانند که ای ایمان این عرصه محشر است اگر توانید که بیرون روید بروید و یکی نمیتوانید رفت مگر بخت و بران و شمار آن نیست و در حدیث واقع شده که چون قیامت قیام نماید فرشتگان از آسمان نزول کنند و جمع خلایق را احاطه نمایند و اهل قیامت روی بگردانند بهر جانب که

[illegible]

ای طهر زنده و حیات تو هم مضایق کانی نیست تو
سر دل خایس بر کویم با تو چون طالع و الحیف توئی

چهارم

که بترسد از ایستادن نزد پروردگار خود یعنی از توقف حساب و
بجسته آن ترک معاصی کند و در پشت است و یا را با مقام قیام او بجا
بر عبادی کسی که بترسد که او بجا نشاید و حفظ اعمال اوست و بترسد
آن بمعصیت جنت نماند او را و در پشت است و مؤید این است که
صادق در تفسیر آن فرمود که هر که بداند که خدا افعال او را میبیند
اقوال او را میشنود و او از رجعت این از حاصی دور شود او را در پشت
و آن در پشت یکی جنت عدن است و یکی جنت نعیم و گویند یکی بخی
النسی است و دیگر خلیف چنی را یا یکی از برای ادای طاعت و
دیگر برای ترک معصیت یا یکی بر وجه عدل و دیگری از روی فضل و گویند
خشتی از طلا باشد و دیگری از نقره یا یکی از ثروت سرخ و دیگری از زبرجد
سبز و خاک آن کافور و عنبر و گلشن از مشک از فرود موضع آورده که
او را دوبار دهند از باغهای بهشت که هر یک سه ساله راه پدید و درین
هر باغی سراسرای خوش و حور و دلکش باشد حیای از یکدیگر ندارند
پس یکدم از نعمتهای پروردگار خود که داشته باشند بجا میآورند و بعد به نیکو میگیرند
خدا و تا اوقات آن جنت خداوندان مشاهده اند که موجب اروق
و اغراق کننده است و بحث حسن اشجار و غنای است و او طفل که مستلزم
است جنت است و در بحث آن و از این عباس منقول است که از آن عینی
الوان نیست یعنی در بهشت مثل بر انواع نعمتها قیام کند و در بهشت
پس بگویم آن نعمتهای پروردگار که بهشتی مثل بر اشجار بر بنده میدهد

بسم رب حق در دی بی بی اوست نعمت حق را فدای تو ای صاحب سحر

و اما در دنیا حکم باشد و گویند که استحقاق جوی جنت است که میان غلیظ
 و رقیق است و گویند که هر آن از سندس که در بیای قیامت است یا
 هر دو در یک جنس باشد و جنات الجنین و ان دیوانه ای
 در جنت که چیده شود نزدیک است برین برشت بر در یک است
 قائم و قاعد و غلیظ و رقیق بدان سه مرد است که نیکه کننده و خوش
 برشت چون آرزوی میوه کنند شرف در جنت بر خود آورده و آن
 میوه که خواهد بدین اورد پس آن را بدست بیاورد و فرایند بکند
 الا و تکیه آنکه آن پس بکند از نعمتهای پروردگار خود که شمارا بر جنت
 و فرشتهای با دست نماند و میوه لذت و لطیف و هر آنکه رسیده
 فیض قاصد الطرب در این شمای محدود و با برشت
 مشتمل از قعود و منازل کوتاه چشمتان باشد یعنی خود را که چشم خود خواند
 باشند از کربتی غیر شوهرا خود از این عیسی نقلت که در آن
 خود را گویند که بخت و جلال خدا که در برشت هیچ چیز بهتر و زیاده تر از
 نیستیم شکر خدای را که ترا جنت من گردانید و مرا جنت تو که هیچ
 اینی قتلکم و لا جان نوده باشد این را یعنی دست بایست
 نکرده باشد و بکارت این نکرده آدمیان پیش خائفان که در برشت
 شوهرا اینان باشد و نه جنیان یعنی جویانی که برای انس مقرون است
 آدمیان بدین ایشان رسیده باشد و آنکه برای جی باشد جی در میان

انما

و اما در دنیا حکم باشد و گویند که استحقاق جوی جنت است که میان غلیظ
 و رقیق است و گویند که هر آن از سندس که در بیای قیامت است یا
 هر دو در یک جنس باشد و جنات الجنین و ان دیوانه ای
 در جنت که چیده شود نزدیک است برین برشت بر در یک است
 قائم و قاعد و غلیظ و رقیق بدان سه مرد است که نیکه کننده و خوش
 برشت چون آرزوی میوه کنند شرف در جنت بر خود آورده و آن
 میوه که خواهد بدین اورد پس آن را بدست بیاورد و فرایند بکند
 الا و تکیه آنکه آن پس بکند از نعمتهای پروردگار خود که شمارا بر جنت
 و فرشتهای با دست نماند و میوه لذت و لطیف و هر آنکه رسیده
 فیض قاصد الطرب در این شمای محدود و با برشت
 مشتمل از قعود و منازل کوتاه چشمتان باشد یعنی خود را که چشم خود خواند
 باشند از کربتی غیر شوهرا خود از این عیسی نقلت که در آن
 خود را گویند که بخت و جلال خدا که در برشت هیچ چیز بهتر و زیاده تر از
 نیستیم شکر خدای را که ترا جنت من گردانید و مرا جنت تو که هیچ
 اینی قتلکم و لا جان نوده باشد این را یعنی دست بایست
 نکرده باشد و بکارت این نکرده آدمیان پیش خائفان که در برشت
 شوهرا اینان باشد و نه جنیان یعنی جویانی که برای انس مقرون است
 آدمیان بدین ایشان رسیده باشد و آنکه برای جی باشد جی در میان

انما

نصف کرده بپایان وَلَا تَكْفُرْ بِاللَّهِ پس کدام از نعمتهای پروردگار
 خود که حوران بدین طاعت برسد کان سینه بپایان میکند
كَانَتْ الدِّينَارُ قُوتٌ وَالْحِجَانُ كُورِيَا که حوران یا قوت آن
 بر سرخی و صفای و در جان الله در سفیدی و روشن حرویت که
 صفای حوران از صفای یا قوت و بیاض در و در جان پیش تر
 در نقل آنده که حوری صفای و حوری پوشیده شد مغر ساق او
 در پس آن حله و مشابه توان کرد مانند رشته سفید از وای آن
 و بر وایتی مانند شرب سبزه در آب گشته سفید و در آمده که در آن
 اهل دنیا نیز در پشت مانند حوران نشسته در عدم طس و در صفای و در
 پس آن نیز باین صفت بشود و آن خود طاعت کند ضایع
وَلَا تَكْفُرْ بِاللَّهِ پس کدام از نعمتهای آفریده که حوران باین
 دریب و بهر ازینت بشمارد است کرده تکریم میکند هک
حَوَاءُ الْاِحْثَانِ که نیکویی کردن بخواه استقامت
 بجهت تقریب یعنی آیه برای نیکویی نیست لایبکی پس برای طاعت
 بدرجاست و مکنات شکر بزیادتی نعمت و تقرب بفرج و توبه
 بقول دعا با حاجت و سوال بپایان استغفار بفرقت و خوف دنیا
 باین آفت انس و ایت کند که حضرت رسالت بعد از تلو
 ای آیت فرمود رسید انبیه که خدای شما چه نیکوید گفتند الله و رسول

الحامه

اعلم اند فرمود نیکوید که نیست خدای کسی که توحید را بر و انعام کرده ایم
 مگر نیست مرد توحید و عمل کردن بآنچه حضرت از نزد حق تعالی آورده چنانکه
 این عیسی فرموده که منی بل حواء الاحسن الله من قال لا اله الا الله
 و عمل با حواء حمزه الا بحسنه و نزد بعضی معنی آن است که نیست خدای آن
 خدائی که نیست نیکوید بر شما انعام کرده الا الله احسان نماید در حق
 او بشکر که اری و بپای داری از او بوجد الله مرد است که حکم این است
 مطبق است یعنی مل جمیع عباد است از کافر و مؤمن و نیکوکار و بدکار
 نیست خدای کافر بدکار مگر مثل انبیا و عیسا و پادشاهش مؤمن نیکوکار
 نیست مگر آنچه فرمود انبیه از توب در در حساب بعد از آن فرمود
 که هر که نیکوکار و حق کسی کند بر آن کسی لازم است که مکنات آن باور
 و مکنات آن است که مثل آنچه او کرده باشد در حق او بجای آورد که زیرا
 که انیس فریت است از او بعد از دست بر او پس بپای که خدای آن
 از فعل او در فعل او بقدیم است پس مرد از معنی آیه آن است که هر
 نیکوئی کند در حق او هر که بدی کند بدی کند بدی کند بدی کند بدی کند
 نیکوئی ضایع وَلَا تَكْفُرْ بِاللَّهِ پس کدام از نعمتهای پروردگار
 خود تکریم میکند و حق و در فیما بین و از نیکوکاران و بدکاران
 که موعده اند برای خاتمه و در آن دیگر است یعنی این دوستان
 و قربت بقصه و اما کن خاتمان که در آن دوستان دیگر داشته
 داشته باشند تا بسبب استغفار ایشان از و در حقیقت اولین باین

ایضا در حواله ای بار است

حورم این در معنی با عمار

و جنت دیگر سرور و فرح اینک است که هر چه ان بعد خواهد بود از عالم
و کمال که لازم است از این است و اکثر آنست که در آن عینی پس
مرتبه است پس معنی است که فرد و تر و دست تر از آن و جنت
اینکه در خواست و جنت دیگر است که در مرتبه از این است که
پیشند و معنی اینست آنچه در دست واقع شده که در کمال
اول از دست برای معارف و گاه احدیت که از این است
و این دو است از توفیق برای هیچ بین صفای این
پس که از این است که از هر چه که این است نامزد شده
بر قدر مرتبه و کمال معنی است که از خود از او بر دست
که از او بعد از آنکه فدی تو کردم ضرر و در از هر دو من که او را
زوجه من شده است و از دست میان این توفیق شده است که او را
خدا این عالم است و حکیم هر گاه مرد افضل از این شده و از
در توفیق پس اگر از آنرا اختیار کند که از جنت زوجه
بهر از او شده و از آنرا کرد و در آن توفیق پس اگر شوهر خود اختیار
و توفیق او شده که از آن فرمود که که در دست یک است زیرا که حق
فرمود و من و دنیا جنت و که در جنت یک درجه و دیگر مرتبه است
زیرا که حق اینست که در جنت بعضا فوق بعضی و آن مرتبه بعد از آن
اختیار است که از آنرا شود چون مؤمنان و در دست معنی از آن
یعنی دیگر است که از آنرا در دست یک دیگر در دست شده چگونه است که

افغانستان وطن منار است
دولت و مردم آن را میسر
از روز و در دوران
بخار کم تو نیست نه آن میسر

فرمود انکه فوق از او باشد تواند کمتر است او بهبوط کند و انکه تحت و پیرا
و پیرا رسد که منزل او صعود نماید زیرا که نسبت انکه ان شایسته
میل ملائکه یکدیگر داشته باشند بهم ملحق شوند بر موضع نیکو و ملائکه
سبابة گوید که ابو جعفر رحمه که یابن رسول الله در همان میگویند که
قوی از بهشت روند در این با اولیا آمدند پس فرمود ای علامه
فرموده کنی و در نماز خجسته بخوانی که با اولیا باشند زیرا که
الوجه ایمان داشته باشند اما از فضل و احیاء اهل ایمان بوده باشد
و این دو بهشت ملاهاقتان بسیار باشند که از عایت
سبزی بسیارهای زنده باشند آیت شریف بر آنکه غالباً
درین دو بهشت بنا نمائدت و یا جایی مبطور در روی زمین
و غالب در آن دو بهشت دیگر اشجار و نوکه فیضی از آنجا نکلد
پس کدام از نعمتهای پروردگار و از این بوسه نهای سحر و حرم
که بوجه روشن است شایسته است اعطای میکند تکذیب میکند
فیهما عینان نضاختان درین دو بهشت دو چشمه هستند
بر وجهی باشند چون که بچشند سنگ سیزه و دیگرهای که در آنجا باشد
بر خواهد اندازد و این دو لایق بر قوت مرتبه این دو چشمه نسبت
به چشمه که قبل از این مذکور شد برین قیاس است آنچه بداری است
فیضی الا و تکانکدان پس کدام از نعمتهای آفریننده خود که جوی
و چشمه هستند بنامید که تکذیب نمائند فیهما ما حله و فضل

من دوستی صادقانه دارم اینها را به شما می‌بخشم و از شما به هم می‌بخشید و با اینها

درین دو بهشت میوه های و خرمایان و اشجار را درختان
 به کثرت و تفصیل لذت اینهاست بر سایر نو که در بهشت که درختان
 بهشت از اصل شرف آب شرف انواران چه بهر یک از
 ان میوه مثل سبزه و هر که انرا بچینه انداخته در موضع ان میوه دیگر
 بهر آید خوشه های انکو درش و دانده که نه ابو سعید از حضرت
 پیغمبر روایت کرده که فرمود چون شب مورخ بکشتا براند درختها
 انرا دیدم هر اناری چون شتر مغیب مرغای مانند شتر باختی
 و نیز دیدم از او پرسیدم که از ان کیستی گفت زیدی عمارت
 زید را بان بهشت دادم و در بهشت چرا دیدم که هیچ چمنی انرا
 ندیده هیچ کوشی نشیده و در خاطر هیچ شتر نگذاشته فباکی لا و بیجا
 پس بگفتم از نعمتهای پروردگار خود که چنین میوه بدهد که ان خود را
 میفرماید نگذرد بیکسینه فیهن خیرات حیاتی در این چهار
 زمان میبندد فاعلک الافلاک و الخلق انیکو اند در صورت و بهر
 یعنی حسن خلق چه رسیده و آراسته فباکی لا و بیجا انک ان پس بگفتم
 از نعمتهای پروردگار که شما را چون عطا فرماید همه زیبا صورت
 و نیکو سیرت انکار میکنند و گویند این زمان زمان اهل دنیا
 که در بهشت که از دوزخ و خود شوند و این در حسن و خلق از خود
 در پیش نه مرویست که چون بهشت گسترده ای که یک بهشت یکند و
 با دوازده صنف صفت دل کشی بر روی که هیچ مثل ان آواز نشنیده
 که خواهی ره یابوی ان
 با شکر و طوبی و نیکوئی

در این دو بهشت میوه های و خرمایان و اشجار را درختان به کثرت و تفصیل لذت اینهاست بر سایر نو که در بهشت که درختان بهشت از اصل شرف آب شرف انواران چه بهر یک از ان میوه مثل سبزه و هر که انرا بچینه انداخته در موضع ان میوه دیگر بهر آید خوشه های انکو درش و دانده که نه ابو سعید از حضرت پیغمبر روایت کرده که فرمود چون شب مورخ بکشتا براند درختها انرا دیدم هر اناری چون شتر مغیب مرغای مانند شتر باختی و نیز دیدم از او پرسیدم که از ان کیستی گفت زیدی عمارت زید را بان بهشت دادم و در بهشت چرا دیدم که هیچ چمنی انرا ندیده هیچ کوشی نشیده و در خاطر هیچ شتر نگذاشته فباکی لا و بیجا پس بگفتم از نعمتهای پروردگار خود که چنین میوه بدهد که ان خود را میفرماید نگذرد بیکسینه فیهن خیرات حیاتی در این چهار زمان میبندد فاعلک الافلاک و الخلق انیکو اند در صورت و بهر یعنی حسن خلق چه رسیده و آراسته فباکی لا و بیجا انک ان پس بگفتم از نعمتهای پروردگار که شما را چون عطا فرماید همه زیبا صورت و نیکو سیرت انکار میکنند و گویند این زمان زمان اهل دنیا که در بهشت که از دوزخ و خود شوند و این در حسن و خلق از خود در پیش نه مرویست که چون بهشت گسترده ای که یک بهشت یکند و با دوازده صنف صفت دل کشی بر روی که هیچ مثل ان آواز نشنیده که خواهی ره یابوی ان با شکر و طوبی و نیکوئی

درین

گویند که ما خوش بودیم که هر که خشم کنیم ما بقیانیم که هر که از انجا بگذریم
 ما در بسته ایم بخصال و جمال و عجاوین شد ما بمرکز هر یک بزرگوار چون
 حورن این اند و در بهشت از ان میوه گویند ما تا زکانه که کانیم و
 شمانه و زوزه داریم شمانه و ما صدقه و بینه کانیم و شمانه و
 ما و ضو سازنده کانیم شمانه بدر ان راوی گفت بخدا سو کنید
 ایشان بر حوریان غالب بکنند در حسن و خصایر و زینت و صاف
 در ان چهار بهشت باشد حورن مقصود است فی الخیار حورن
 باز دانسته شده یعنی بهر آنکه گشته و در جمیع که خوف بکنند
 یا حورانی که جشای خود را مقصود داشته باشند بر اذاع در خصایر
 از این سو و نقلت که هر فی و در بهشت بهر که طول ان نعمت میل
 و از پیغمبر روایت که چینه یک در بهشت که طول ان در آسمان شصت
 مایه در هر یکی از ان چینه زنی باشد از برای نوسن که غیر از ان نوسن
 که دیگر او را نه بینه از ان همای رو بهشت که چینه یک در بهشت
 یک فرسخ در یک فرسخ در ان چهار بهشت در بهشت و در بهشت از اطلال
 چهار صد هزار در انی روایت کند از حضرت رسالت که در شب
 معراج در بهشت نری دیدم که در اطراف ان خیمه ها مرجع بودند از انجا
 یعنی ندانی رسید که اسلام علیک یا رسول الله گفت ای میرسل اینها چه
 کسند گفت حورالعین که خدای خود از ان خواسته اند که بر تو سزا
 کنند و بعد از سلام گفتند که ما همیشه در بهشت هستیم و هر که در انجا
 میریم و با ما نزد پیغمبر هر روز میبای بارانند شمانه و زوزه و ما در جمال

از برای

چون

و نه اند چنانکه عجب میگوید فلان منی با انشمال در وقتیکه صفت کی کشند
 بدانت این بواسطه است این است بشمال پس اوجای بستانند
 شوند چه اشتیاق است که در صحبت تو میبارند بر نفس هر دو آن
 جاس که بیکه این جمعی اند چه بوقت احوال در جانب شما آدم بودند با کرمی
 که نامهای اعیان این بدست جیب این دهنده یا هفت که جای این بزرگ
 عیش بند چه در هزار و در شده که دروغ در جانب عیش است
 بدانان بیکه که وَلَا تَقُولُوا لِمَا يُقُولُونَ و پستی کینه کان کان
 و طاعت از طوطی بدون تلبست و تار و آن که اند که جای ایشان
 به بخت هر نو و اخلاص و مال ایشان بر تو لایح و یاس تو ای یامان
 طاعت پستی کینه کان بر تو اتم بخیر تو است محبت و پستی پندول
 جنت با عظم کرم و اعلای مرتبت و بقی بر آنند که سستی که در حدیث
 سن بفعل غیر اقدام نماید بدان مدار است که تا از دنیا بیرون رود و حجاب
 بین شخصی اعیان هر لوده منقول بوده بند محبت و خطیبه معلول غفلت کرد
 آیت ناز این صاحب شمار آنکه او عمر تا آخر عمر نفس و خورشته نماید و نزد
 این جاس سابق فی اینه که در وقت سبقت کرده اند بر غیر خود از امیر المومنین
 مرویت که این است که اند که پستی کرده اند بصلوات غم و پستی از همه
 بتکبر اول ان افتخار و نه اند و نزد بعضی مراد است این حضرت رسل است و سایر
 انبیاء و اهل قرآن یا آنکه بدو قبله نماز کرده اند و این کتاب که مراد
 است وقت در وجه مأمور است الهی یا سبقت در جوارت علوم الهی و فضایل کمالات

لحم برین

شبهت در آنکه جامع این هر سه سابق درت است حضرت امیر المومنین
 علی است صلوات الله وسلامه علیه سبقت با سلام و ایمان جمیع علمای
 در آنکه از رجال اول شخصی که تصدیق حضرت پیغمبر نمود و لوی ایمان آورد
 حضرت بود و از زمان اول کسی که ایمان آورد یعنی خدیجه کبری بود و از
 غفاری از حضرت پیغمبر روایت کرده است و خطاب حضرت شد
 کرد و فرمود یا علی تو ای اول کسی که ایمان آوردی و من و اول کسی که مصحح
 با من در روز قیامت و تو تصدیق کبری و فاروق اعظمی تقوین کرمی
 از باطل و تو پیوست مسلمانانی و مانع عیب ظلماتی و انانی سبقت
 دی در نماز قول حضرت پیغمبر است که ملائکه هفت سال صلوات بر شما
 بر من و علی و بر آنکه درین ملت نماز هیچکس از زمین مرتفع نشد مگر
 من و علی و اما سبقت او در جهاد از هیچکس پوشیده و پنهان نیست
 و با جماع جمیع امت یکسکه بدو قبله نماز گذارد با حضرت رسل او بود
 و بعد دوی چند از تائبان او و اما و فرمود علم و فضل او همین قدر کافیت
 که سیدی ما و در عرش مرویت که روزی اوصاف امیر المومنین
 از عبداللہ عباس پرسیدند فرمود بخدا سوگند که امیر المومنین علی از
 ثقلین است که پیغمبر در حین وصیت فرموده که ای ماک فیکم ثقلین
 کتاب الله و عترتی و او سابق بود بر همه کس تصدیق نمودن پیغمبر
 و نبوت و نماز گذارده با حضرت رسلت بدو قبله که حبیب المومنین
 و کعبه معظمه بود و دو بار سبقت نمود با پیغمبر که ان سبقت العقبة و سبقت

در آنکه جامع این هر سه سابق درت است حضرت امیر المومنین
 علی است صلوات الله وسلامه علیه سبقت با سلام و ایمان جمیع علمای
 در آنکه از رجال اول شخصی که تصدیق حضرت پیغمبر نمود و لوی ایمان آورد
 حضرت بود و از زمان اول کسی که ایمان آورد یعنی خدیجه کبری بود و از
 غفاری از حضرت پیغمبر روایت کرده است و خطاب حضرت شد
 کرد و فرمود یا علی تو ای اول کسی که ایمان آوردی و من و اول کسی که مصحح
 با من در روز قیامت و تو تصدیق کبری و فاروق اعظمی تقوین کرمی
 از باطل و تو پیوست مسلمانانی و مانع عیب ظلماتی و انانی سبقت
 دی در نماز قول حضرت پیغمبر است که ملائکه هفت سال صلوات بر شما
 بر من و علی و بر آنکه درین ملت نماز هیچکس از زمین مرتفع نشد مگر
 من و علی و اما سبقت او در جهاد از هیچکس پوشیده و پنهان نیست
 و با جماع جمیع امت یکسکه بدو قبله نماز گذارد با حضرت رسل او بود
 و بعد دوی چند از تائبان او و اما و فرمود علم و فضل او همین قدر کافیت
 که سیدی ما و در عرش مرویت که روزی اوصاف امیر المومنین
 از عبداللہ عباس پرسیدند فرمود بخدا سوگند که امیر المومنین علی از
 ثقلین است که پیغمبر در حین وصیت فرموده که ای ماک فیکم ثقلین
 کتاب الله و عترتی و او سابق بود بر همه کس تصدیق نمودن پیغمبر
 و نبوت و نماز گذارده با حضرت رسلت بدو قبله که حبیب المومنین
 و کعبه معظمه بود و دو بار سبقت نمود با پیغمبر که ان سبقت العقبة و سبقت

و او را در بطن داده اند بطن علم و در بطن جسم و در بطن برای او باز کرده اند
 بعد از آن که خوب کرده بود و در وقت تنگی بر سر نه کرد و آن
 تنگی را در بطن برای تأویل و خداوند و سکوت بود و در وقت تنگی
 در ایات عجیب و علامت غریبه مثل ذوالقرنین است و این عجایب
 که آن شخص که منقوت مذکور منقوت و بصفت مراد می شود که
 منت علی بن ابی طالب از او حق منقوت که سالها چاره
 با بیل مقبول که بر او است و در بطن که مومن آل فرعونت جفیه خا
 که مومن آل یس است و ابی طالب که در می سید المرسلین است و این
 احمد بن حنبل در مسند خود از ابی یسلی روایت کرده و او از پدر خود
 خود و او از سید انیس فرمود صدق آمان که در صدیق انیس بقیعت
 نموده اند که کس اندکی مومن آل یس که حبیب بخارست و مومن
 آل فرعون که در بطن است و دیگر علی بن ابی طالب و هر اخصام
 و او بهترین ایشان است ثعلبی نیز در تفسیر خود آورده پسند و از حدیث
 عجایب که او فرمود که من از حضرت امیر شنیدم که فرمود منم بنده خدا
 و بر او حضرت مصطفی و منم صدیقی اگر در هر که غیر از من باین کلمه بگوید
 او دروغ گوئی و فتری باشد پس غیر از این دعوی نرسد و مرا رسد
 زیرا که من بوقت سر همه خلفان بقیعت نموده ام و ایمان بکفرت
 رسالت آورده ام و با حضرت ائمه اموره از ما که کرده ام و دیگران
 بحدادت اضمنا منقول بوده اند و بر سرش عثمان میگذرند و حافظ المصنف

اصولها

باب بیست و نهم در بیان احوال حضرت امیر علیه السلام
 در بیان احوال حضرت امیر علیه السلام

اصولها در کتاب روایات خود آورده که پسند از مسلم ابن احمد است
 و از زبیر که گفت بر او از سیدی و او از ابی طالب از ابن عباس
 که او فرمود از حضرت رسالت شنیدم که باین است در ایمان
 علی بن ابی طالب و خطب خوارزمی که علی از اعظم اهل بیعت
 در کتاب اربعی حدیث روایت کرده پسند از انس بن مالک که او
 گفت من از حضرت رسالت شنیدم که فرمود چون قیامت شود
 علیه ایابی بوقت تمام او اگر گشته که با صدیقی یا دال یا عابد یا عابد
 یا عسندی یا فنی یا علی مرتب بشفقت که بجهت گذر تو با و من
 بسوی من است سابقان روایات و در مرتبه اعلی و درجه قصوی
 باشند در جبر است که چون یکی از سابقان در بهشت از سره ای خود
 آید از روی او چندان نور تابد که اهل بهشت از آن میخیزند و بگویند
 او از سابقان است و صفات از علو جنت و سمو مکان ایشان
 میدید که اولئک المقربون انورده سابقان نزدیک کرانه است
 از روی درجه و مرتبه یعنی درجات ایشان نزدیک است بعضی خدا
 فی جنة النعیم و در برستانها با انواع نعمت و کرامت یعنی این
 در انواع درجات که از رفیع مراتب آن خواهند بود که نزدیک
 عرش او بسیار است و این سابقان که متصفین باین صفات بلکه
 من الاولین که در می بسیارند از پیشین یعنی از اتم انبیا سابقان

باب بیست و نهم در بیان احوال حضرت امیر علیه السلام
 در بیان احوال حضرت امیر علیه السلام

مانند مردارید پوشیده در صدف که خمار بران نشسته بهشت و دست افزاران
 رسیده ابوابه از رسوای روائیت کرده که در بهشت بهشت مکر که افکار از
 بهشت از حورالعین از عید اندام و رویت است که از حضرت رسالت شنید
 که نوری در بهشت دیده آید اهل جنت که بیند این چه نور است گویند نوری
 دندان حوریت که در روی شوهر خود شنیده و مجاهد گفته که جوهر ابخته آن
 گوشت است که حیران مانند در او دیده و گفتا این همه با شما گرامت فرماید
 جز آنکه ما کافوا بقلوبنا بهر باو اشی و ادان این بد بسبب آنچه بود
 و عمل میکردند با اعمال ما لا یستحقون فیها الخ و تا شما شنیده
 در بهشت هیچ سخن پیورده که فایده بران مرتب نشود با ناک و فواید و کثرت
 دروغ نشوند با در شرب سخن پیورده گویند و گویند بیکدیگر که نه بیاور
 شرب آن بختا که در خرد دنیا پیورده و نه نسبت و ادان به شام بخشی
 که گفتی آن موجب گناه به چون خوش و شام الا فیتلوا سلا
 مگر قوی که این است یعنی در اینجا استماع سلام کنند که عبارت از در استماع
 غم دانه و حصول دوام نعمت و بعد از ذکر حال سابق بیان حال و حال پیورده
واقضای الیمین ما الیمین و باران دست راست چه اندازان
 دست راست این نوبت از اعظم و بزرگی مرتبه ایشان یعنی ایشان معظم
 کرم بهشت فی سجد و در بهشت کنار بخار از خاک منقولست
 که چون اهل سلام بنظر بر وجه کردند که آن وادیت از طایفه مثل بر وجه
 سدر گفته

سید بن طاووس در معراج
 سید بن طاووس در معراج
 سید بن طاووس در معراج
 سید بن طاووس در معراج

سدر گفته چه بودی اگر کار مثل این بودی این آیت آمد که اهل بهشت را
 سدر بخوار دهند و طایفه منصوص و در بهشت موز و درخت ام غیلان
 که سگوفهای بسیار بنیت خوشبودار که برهم چیده میوای آن بیخیل
 تا اعلای درخت همه میوه با یا سگوفها باشد که هیچ از ساق آن نمایان
 از سدی منقولست که طایفه بهشت و خجیت مانند طایفه دنیا لیکن میوای آن
 شیرین تر از اصل است یعنی این دو سوره ذکر بهشت آن است که نزد احوال این
 هر دو درخت بیشتر و اشی ایشان بان زیاد تر است و طایفه منقولست
 سایه کشیده و گسترده شده که هرگز کم نشود و از اهل مکر و بد که بهشت است
 بهشت و خوب چه بر آنکه منقطع نشود و گویند که بهشت که در بهشت خندان
 باشند که سوار شوند و در بهشت همه در از زیر ساق آن پیورده شوند و در بهشت
 در وادیت آیه که جمیع اوقات بهشت چون ابداد و در دای تابستان باشد که
 گرم بود و نه سرد و در اسیه عرش و طایفه مشک و آب پیورده
 یعنی آبی که از قبه عدنان به بوستانهای دیگر بران شود یا آبی که فدای
 جاری گرداند بر وفق مدد عالی بهشتین و کیمیت و کیفیت آبی که در اجماع باشد
 و هرگز منقطع نگردد و با بریزند در شمع ابرهای ایشان و بان مخوف کنند بهشت
 آتش سید آنها و در آن زمانند مرگم این را و گفته که مرگ ابراری هیچ بود که مرگ
 مادر و سگوف و شتی و در و طایفه طایفه و در و طایفه طایفه و در و طایفه طایفه
 او را در واقع دیدیم که غم ای برادر بهشت که ندانم که چه صحرای و در و طایفه طایفه

الواحه
 سید بن طاووس در معراج
 سید بن طاووس در معراج
 سید بن طاووس در معراج

فی سدره منور و طالع سفود و ظل محمد و دوام سکوب و فالحه کثیره
 و میوای بسیار از هر جنسی باشد لا مقطوعه ولا ممنوعه تیره
 شده و فای گشته یعنی در هیچ زمانی نقص نیابد بکلی میوای دنیا
 که در فصل باشد و فصلی نباشد و قطع و نه منع کرده شده یعنی انرا از خود بیخ
 نوع منع کنند و در خلاف میگویند که بر طین و خط بر حفظ آن میکنند
 و از مردمان منع نمایند و بسبب بعد و اذیت بود از آن محتاج بود
 از طبیب بنظر کثرت که بهر سو از دست برست بختند مگر که در وضع آن
 و در مثل آن روئیده شود و در بعضی مشرق و غروب و کثرت در فی برای
 استراحت که بر داشته باشد یعنی وضع القدر یا بر بالای یکدیگر نهاده تا بعد
 از ارتفاع رسیده مرودیت که ارتفاع آن سید کز باشد و در صحن اراده چنان
 بران متوقف شوند تا بران نشیند امیر المؤمنین فرمود که فرشی هر نوعی
 منبت که فرشهای بر داشته شده بر بالای سیر بر افکنده و بقول
 بعضی کنایت از زمان چه عجب وجه را فرشته میگویند و نه قول
 نبی الولد الفرائس و للعالم بحر انا انشاءناهم انشاء بدستیکه ما انشاء
 بسته ای بسبب ولادت مراد بان زمان زمان دنیا اند که ایضا
 اعاده ایشان را در روز محاد و نزد بعضی مراد حور علینه که بی ولادت بر
 پشت مخلوق شده اند فجعلناهم الکاسر پس گردانیده ایم آنها
 و خزان و دشمنه یعنی هرگاه از دایم تر دایشان روند ایشان را بکریا بیند

ای که بگوید که این کلام را در کتب معتبره و در کتب معتبره و در کتب معتبره

عرشا انرا را دوستان عاشق شوهر خود با غنچ دماز و شیرین سخن هزاران
 سستی ساله در شهران نیز بهین سخن در حدیث آمده اهل بهشت که بهشت
 در آیند همه امودا و در بهشت سفید اندام و جدموی و چشمها بسته کرده در
 سخن سخن سبکی و ابو حریره از حضرت رسالت روایت کرده که ایشان
 سسی هر سال بهشت بر طول آدم شصت کز باله و هفت کز پهنای و خدا ایشان را
 بر صورت بنگوت و در بسیار آفریده باشد در تمیسان آورده که صید را چون بهشت
 آرد بدین سخن برستند و بشوهر دهند و عجزه را نیز بایست در کنند پس
 اگر در دنیا مؤمنه باشد او را بعضی از این سخن است و اگر نه باشد و اگر
 از اهل بهشت باشد چون آتیه که زن فرعون بود او را یکی از بهشتیان دهند
 و اگر زوجه ادبستی بود او را زنی دارند و اگر زیاده از یک شوهر داشته باشد
 و بهشتی باشند همه او را زوج آخیری که امت کنند ام سلمه از خواص
 روایت کرده که این زمانی باشند که قبض روح ایشان شده باشد در دنیا
 در حالتی که میر لویه باشند موی سفید شده و چهره دریم بکنج چشم آنها باشد
 خدا آنها را باله از بهی هم ام سازد و در وجه استوار یک دلالت باشد
 هرگاه شوهران پیش ایشان آیند ایشان را بکریا باشد چون عایشه را شوهران
 فرمود و ادعاه مراد او و جمعی بود که در حین از آنکه رت سبک میکردند
 فرمود ای جمعی و در وی باشد در خبر آمده که رسول عجزه دید که نزد عایشه
 نشسته بود فرمود ای عجزه کیست عایشه گفت از خادرات بهشت

حضرت فرمود خورده او را که عجزه در بهشت نود و نون بکریست در کشت
خورد میسکه در آن روز بهر خواهر بود بلکه همه را خلعت جوئی بپوشانند و حسن
و جمی مظهر سازند و بهشت در آن پس این آیت تلاوت فرمود و حال که میفرمود
که ما زمان اهل بهشت را باین صفت ان کنیم لا یحزنهم فیها الحزن و لا یبکیهم فیها البکا
و است ثلثة من الاصلین که گروهی اند پیشین و ثلثة من
الاخرین و گروهی از پسینان مردیت از حضرت پیغمبر که از آدم
تا من یک ثلث است و از من تا قیامت یک ثلث و ثلثه من تمام نشود و میگویم
این سیالان که در میان منتر میجویند و میگویند لا اله الا الله و لا اله الا الله
و از این جا معلوم میشود که هیچ کس از روزگار از امت مروجه نخواهد بود و در
در حدیث آمده که امید دارم که شما نصفی از اهل بهشت باشید و قبل از این
گذشت که اهل بهشت حدیث هفت باشند هشتاد و از آن است من
این معبود و است که بشی با حضرت رسول الله بودم و آنحضرت اخبار را
ماضیه میفرمود چون مجلس تمام شد برخواستند و هر یک جان خود رفتند و در آن
آنحضرت فرمود که دوش پیغمبران گذشته و اتباع ایشان را بر من عوفی کنید
بعضی از اندبیار ادبیم که است بسیار که از کثرت ایشان منبج شدیم و کثرت
خداوند این کلام پیغمبر خطاب رسید که این برادرت موسی این عزیز
و اینها یعنی اسرار ایشان که کفتم بار خدایا امت من کی میاید کفتم بهشت است
مگر چون که کردم صحرا را که را دیدم که چندی که چشم کار کند مردمان بودند و کفتم

اینها

اینها کفتم ما آنچه که انما تراه را نمی بینی یا نه لغتم بی در می شدم فرمود و حق
جب خود مگر چون نگاه کردم از کثرت ایشان افق آسمان پوشیده بود و کفتم اینها
کیستند فرمود اینها نیز امت تو اند خوشنودندی کفتم آری خوشنودنگشتم
فرمود که در میان ایشان هفتاد هزار کس باشند که بی حجاب بهشت را
عکاسه این اهل محض این اهل اسد برخواست و گفت یا رسول الله دعا کن
که من از ایشان بشم رسول فرمود اللهم اجعله منکم دیگری برخواست و بین
التماس کرد رسول فرمود عکاسه در این التماس بر تو سبقت نهاد عبد الله
مسعود گفت یا رسول الله کجا ما ان است که این هفتاد هزار آمانند که بر سر
زادند و بران ایستادند گفت چنین نیست بلکه آمانند که در دی نگینند
و تکبر و تطبر نمایند و بر خدای تو کل غایت تخصیص این به چیز حجت ان بود
که عرب عادت کرده بودند برای رسالت پس امید دارم که امت من
اربع اهل بهشت باشند ما کثیر گفتیم فرمود امید دارم که ثلث اهل بهشت
باشند ما همه کثیر گفتیم بعد از آن گفت که امید دارم که نیمه اهل بهشت باشند
این آیت آمد که ثلثه من الاولین و ثلثه من الاخرین و اصحاب الشمال ما
اصحاب الشمال و اصحاب دست چپ همه اند اصحاب دست چپ این
تعبیر از قطعت منزلت است و خاری ایشان یعنی در آن روز در نهایت
خاری در سوای بهشت حق سموع و حمیم در بادی نهایت گرم و حرارت
ان در مشام و منزلت ایشان نفوذ کند و در آبی گرم که حرارت متناهی باشد

و هلاک می شود و بعد از آن از غلبه طبیعت انقیاد کرده میفرماید بر سبیل که
 هَذَا تِلْكَ قَوْلُ اللَّهِ الرَّبِّ الْعَلِيِّ إِنَّ مَالِكًا وَشَرَّوَبَ يَشْكُرُ لَيْسَ
 در روز جزا آنچه که ما حضرت که برای پیمان حاضر سازند بعد از آن جنتی
 که میفرماید بر زمین جنتی است که هیچ خلقی را در آن نیست مگر آنکه
 ما آفریدیم شما را و رایت را و شما را با معرقتید پس چرا با او زمینداریه آفرید
 ما را و در آنجا چه بر سر چه از آب حقول و اضمحلال و محنت که هر که بر آید
 قادر باشد بر اعاده نیز توانا خواهد بود و بعد از بیان اجماع تنبیه ایشان
 میکند بر وجه استدلال بر بحث بقوله أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُفِّرُوا بِلِأْسِهِ
 و چیزی که میزید در رحم یعنی خبر دهید از آب منی که در رحم میزید آفرینم
 خَلَقْنَاهُ مِنْ نَارٍ ثُمَّ مَبْسُورًا فَتَرَى بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْعَذَابِ الْفِجَارَ
 آن که میزید آنم خَلَقْنَاهُ مِنْ نَارٍ ثُمَّ مَبْسُورًا فَتَرَى بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْعَذَابِ الْفِجَارَ
 با آنکه خالق آن ما نیست چه شما بر آن نوع و بر آن وجه فرزند که میطلبید متولد
 نمیشود بلکه بروقی اراده و مشیت ما متولد میشود پس البته قادر خواهیم بود
 بر اعاده نیز که اعاده بعد از طایفه است بلکه ایمن و اسهل است از آن
 بعد از آن قدرت کامله خود میکند در خلق را با اعاده میگوید که خَلَقْ
 فَلَمْ يَكُنْ لَهُ مَمْلُوكَةٌ مَابَدَ الْأَوَّلَ فَمَنْ تَقَدَّرَ كَرِيمٌ مِثْلَ
 یعنی مقرر شدیم زمان موت هر یک از شما و قسمت آن کردیم بر شما مانند
 قسمت از زوال و در اختیار خود و حق مشیت پس اعمار شما نیز متفاوت است
 در طول و قصر و طاعت حق و عیب و تقوی و میبینیم مایهی کزنده شده

نمایانی

شما یعنی هیچکس را در بهشت نتواند کرد علی ان تَعْلَمُ لَأَفْعَالًا
 بر آنکه خبری که نمی بیند که مثل شما بکشد که مثل شما باشند و ما را عجز
 کنند از آنکه خبری که نمی بیند شما را و دیگران را بعد از شما بیاوریم حاصل سخن
 که هیچکس را از غلبه نتواند جنت بر آنکه بیاوریم بر آنکه بیاوریم ایشان را و تنبیه
 فَيَمْلَأُ الْعَالَمِينَ بر آنکه بیاوریم دیگر باره شما را در صورت و مبنای که
 نمیدانید از مثل صورت قرده و هزار و غیر آنها و گویند مراد است
 یعنی آنکه قدرت داریم که اعاده شما کنیم بهیست محضه یعنی کافران
 در زشت ترین صورتی خلق کنیم و شما را در بهترین مبنای مخصوص سخن
 که ما داریم بر خلق مثل شما و آن شما در صورتیکه معلوم و مفهوم شما نیست
 و چون هیچکس را را عاجز نتواند جنت در این دو امر که خلق مائل و غیر
 مائل است پس چگونه عاجز شویم از اعاده شما پس بجهت تاکید در باب محنت
 و قوع اعاده میفرماید که وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَى وَبَدِئْتُمْ بِهَا
 شما دانستید آفرینش نخستین را که آن انتقال نقطه است بملقه و علقه
 بعضی و ضعف بعضی و عظام و لحم و اعصاب و اوتار و ارباط و تصویر آن
 آن و اطلاع روح در آن و شما مقید که خالق آن ما نیست مگر آنکه
 پس چرا یاد نمیکشید توانائی ما را و آن استند لال نمیکشید بر قدرت ما
 بر شما از این چه هر که بر آن قادر است از این عاجز نخواهد بود پس اسهل از
 آن خواهد بود بجهت حصول مراد و تخصیص اجرا و بسنی مثال أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُفِّرُوا بِلِأْسِهِ

آبایی و بیدار بخت گشت یعنی خبر رسید از آنجی که در زمین می افکند و بیدار
 میاید آخر شما تو سحر خواند آیه شما بیدار بیدار در زمین افکند را
 و نشود و نای ان میدیدید اَمْ حَسِبْتُمْ اَلْوَارِثُونَ بِاَمْوَالِهِمْ اَنْ يَدَّوْنَهُمْ
 و نشود و نای دهنده و از انجا که خود رسیده و چون در این آب
 نزارند بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار
 انکس که قادر بر انبات نزار ازجه صغیره و بجا و خوب کثیره از ان
 قادر خواهد بود بر اعاده خلق بران هیچیک بده باشد و ابوهریره از رسول
 روایت کرده که فرمود که باید یکی از شما گوید که زرع کردیم مگر بیکه
 حراشت نموده ایم زیرا که زرع عبارتست از انبات است و ان فعل
 خصا است و حراشت شق ارض است و القای تخم در ان از فعل شق است
تَوَسَّلُوا لِحُفْلَتِنَا حَطَامًا اگر او هم یعنی صلیت تا قفا کند که بخت
 گشته اید از ادر هم شکیم و شک کردیم قبل از رسیدن هر آینه کردیم
 از انجا که در هم شکستیم پیش از رسیدن ان که متوقع بنشیند در مطعم یاگاه
 بیدار کردیم فَطَلَمْتُ فَلَاحُونَ پس همه روز بخت گشت از ان
 قضیه بیدار بیدار کردید از قضیه که در حراشت ان گشیده بشود و قافیه
 از انجا که در ان کرده بشود و بهر بسته بر پیل قیامت بخت گشت نماید
 در ان گویند بیکه بیکه اِنَّ الْمَعْصُومِينَ ایما را تمام کرده شده کاین حراشت
 و حراشت اتفاق ان نکردیم یا بگویند کاین بسبب بخت و حراشت

از ان

از ان و حراشت انان بخواند بطریق خبر یعنی البته ما و ان زده کاین در ان
 از ان حراشت نموده بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار
 کاین از ان و بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار
اَفَلَمْ يَحْمِلْهُمُ الْمَاءُ فَلَاحُونَ آیه بیدار بیدار آیه بیدار بیدار بیدار بیدار
 یعنی خبر رسید از آب شیرین لطیف که بخت گشت بخت گشت بخت گشت
 می آید بیدار بیدار اَنْتُمْ كَمُوهٌ مِنَ الْمَرْوَةِ آیه و نشود و ان را که
 می آید از ان بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار
 از انجا که بیدار بیدار اَنْتُمْ كَمُوهٌ مِنَ الْمَرْوَةِ یا ما فرستاده ایم ان ابرو را
حُفْلَتَنَا اَجْلًا و اگر او هم هر آینه کردیم ان ابرو را بخت گشت یا بخت گشت
 نموده که شرب ان گشته از عایت تخم و شوری فَلَاحُونَ
 پس چنانکه بیدار بیدار را بر امثال این نعمتهای ضروری و غیره
 استدلال نعمتهای بی نعمتهای خود میفرماید که اَوْ اَنْتُمْ اَنْتُمْ
 آیه بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار
 از انجا که بیدار بیدار اَنْتُمْ اَنْتُمْ یا شما بیدار بیدار بیدار بیدار
 که بیدار بیدار اَمْ حَسِبْتُمْ اَلْمُنْشِقُونَ یا ما بیدار بیدار بیدار بیدار
 نقض که اهل با و بیدار بیدار از انجا که بیدار بیدار بیدار بیدار
 عفا که انشی بخوانند بیدار بیدار و حراشت بیدار بیدار بیدار بیدار
 خود از انجا که بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار
 که ای اهل عفا و بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار

از ان و حراشت انان بخواند بطریق خبر یعنی البته ما و ان زده کاین در ان
 از ان حراشت نموده بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار
 کاین از ان و بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار
 از انجا که بیدار بیدار اَنْتُمْ كَمُوهٌ مِنَ الْمَرْوَةِ یا ما فرستاده ایم ان ابرو را
حُفْلَتَنَا اَجْلًا و اگر او هم هر آینه کردیم ان ابرو را بخت گشت یا بخت گشت
 نموده که شرب ان گشته از عایت تخم و شوری فَلَاحُونَ
 پس چنانکه بیدار بیدار را بر امثال این نعمتهای ضروری و غیره
 استدلال نعمتهای بی نعمتهای خود میفرماید که اَوْ اَنْتُمْ اَنْتُمْ
 آیه بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار
 از انجا که بیدار بیدار اَنْتُمْ اَنْتُمْ یا شما بیدار بیدار بیدار بیدار
 که بیدار بیدار اَمْ حَسِبْتُمْ اَلْمُنْشِقُونَ یا ما بیدار بیدار بیدار بیدار
 نقض که اهل با و بیدار بیدار از انجا که بیدار بیدار بیدار بیدار
 عفا که انشی بخوانند بیدار بیدار و حراشت بیدار بیدار بیدار بیدار
 خود از انجا که بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار
 که ای اهل عفا و بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار

که معترف شود بقدرت بران دبان استلال کسبه برانکه ما قادریم
 بر جمع امور ممکنه که ان بعث و نوبت غنی جعلناها لک کبریا
 ما کردیم آتش را با گردنی یعنی چون از این پسندد و در خواست کرد
 و از این جهت همه اسباب معایش را با ان خلق کردیم و همه شمار احتیاج ان
 تا از اکثر اوقات نزد ان حاضر بشیبه و انرا منظور داشته بشیبه و از ان
 و در حق منکر نشود یا انکه این آتش انبصره شمار چشم نا اهل بصیرت بشیبه
 که هر که قادر بر احداث آتش از درخت سبز و تر که تنه ان اجزاء داشت
 که در کیفیت ضد آتش است هر آینه قادر بود بر تاراه سخن نه وجود
 ان که بد از خلق و مردکی ان وَقَالُوا لَمَّا نَسُوا و کردیم انرا بر خود
 یعنی سبب نفع گرفتن مرغان را که نزول کنند اند در خواست که ان بیانات
 که از ابادانی قایم بشیبه انرا منفعت مسفران کردیم یعنی منفعت کسب
 کردیم که اندرون ایشان از قوه خایسته و نیاز بر منی اول انکشاف کرد
 الضیق از قبیل سبب ایل تقییم انرا و البر در اهر بر پست یعنی انی اسب
 انتفاع جمیع مردمان کردیم تا در تار یکی بر خلقی ان می شنید در سبب
 بان که بشوند و در طبع و غیران بدان نفع میکنند و چون این امور را که در اول
 با تمام خلقان و علم قدرت او بر عالمیان در عقب و میفرماید وَمَا يَشْعُرُونَ
 پس شیخ می نامد بر در در کار خود که بزرگ است یعنی در است او را بیانی یا یکی
 چه اطلاق اسم شیخی و کران شیخی است در در است آنه که چون آیت
 نازل شد حضرت عیسی فرمود که مَرَدُّنَا إِلَهُنَّ و در کج خود یعنی ذکر رکوع

فلا ینب

خود سازند و بگویند سبحان ربی العظیم و بجهه بد از ان بجهت تا یک حقیقت
 که قرآن که متفق و قبح بعث و نوبت است و وضوح صدق ان بر ما یه
فَلَا اقْتُمُوا و کما فی القرآن لام مریده برای تا یک است یعنی البته سوگند
 بخودم بر آنچه بد از این مذکور خواهد شد از حقیقت قرآن و بر گردانی ان و میخا
 ان است که سوگند بخودم از حقیقت قرآن زیرا که امران اوضح از آنست که ضعیف
 بقسم داشته باشد یا ذکر البجهت بخیر یا بد فخالف معنی عید یعنی نه بجهت
 که گفتار میگویند که قرآن سخن یا غریبا که است بلکه سوگند بخودم بمواقع وقوع
 یعنی بغارب مسقط آن و تخمین بغارب بجهت آنست که خودب دلیل را
 بر دال اثر استلال توان کرد بر وجود متواتری که تا اثر زوال نیست با انکه باید
 در نبوت عبادت معلوم است و با بجهت آنکه از وقت زمان قیام میهند
 و عوف نیاز محتاج و نزول رحمت رحمان بر ایشان فلما سوگند بمواقع الخیر
 ان خورده و دستخط نموده بقوله وَلَا تَقْصُرُوا و لَوْ تَعْلَمُونَ عظیم و بدیهه
 بد آنچه خدای بان سوگند خود را بر آینه سوگندیت اگر داند بزرگ قدر خود
 عقل بسیار معتبر از این بجای نقلت که مراد مواضع آیات قرآن است که
 بخیر متفرقه نازل شده یعنی با و است نزول ان جوار است که لَا تَقْصُرُوا
 بدیهه که آنچه بجهت بر شما بخواند هر آینه قرآن این است بزرگوار و بسیار نفع
 انچه چه مشتمل بر اصول علمی که در باب معاش و معاد ضرورت با ان
 نزد حضرت عزت و ملائکه و مؤمنان یا حافظ و غاری ان مکرم اند و مؤثر است

ای در صفت ذات که از هر دو جهت در کار است
 فلان کوکب باران بارید گفت یا رسول الله این وقت تاثیر ستاره است
 تا نسبت بان دهم رسول و در کتب معتبره از او و دعا کردادی بر آمد و ابری
 پیدا شد و بارانی عظیم بارید تا آنکه جمع بادیه پر آب شدند و اینان هم
 مشکما و طر فضا پر کردند رسول مریدان دید که بقدح آب برسد و می گفتند
 این باران بجهت فلان ستاره است حضرت فرمود سید انهم که از شما بعضی چنین
 بسجده و دعا این آیت فرستاد در اخبار آمده که سیدان عبد الملک را گفته
 که بعضی از علوم نجوم می آموزان از ان علم نری نصیب بشی گفت مرا از ان
 منع کرده اند مرا که رسول الله فرمود که خویشی کنی خبری که بر من خود خبرم
 است چه نسبت یکی علم کردن بر ائمه هدی و تو هم قدر سیم ایمان نجوم و باران
 ان یک اتفاق منافق و تحذیر ایشان میکند بقوله قل لا اذنب لکم شیئا
 پس چون این بینه چون بر سر روح مکتوب در وقت مرگ و انهم خفتند
 تنظیر و نشانها می کند بحال محضر از روی تحیر و توانید که
 جاره ان کنید و سخن اقرب الیک منکم لا تبصرون و ما تری
 قریم از روی قدرت و مافروشگان ماکه بگویند که بر بعضی روح نزدیک ترند
 بدان محضر از شما ای اهل بهشت و یکی شما عیبیه یعنی عید اند اینها
 شود بران محضر بارید می باید بلکه را که قاصد و هنده فکروا ان کنتم غیر
 صلیبیه پس چرا نه اگر هستی غیر از او داده شده کان در قیامت
 یا غیر مقهوران و ذلیلان تو خجسته ان کنتم صادقین باز گردانید

روح بچند ان محضر اگر هستی در دست کویان تعطیل و ایما خدا را
 در انکار هست و نه از قرآن نقل کرده اند که این خطب بجهت عتیت که می گفته
 ما مرگ از خود باز تو انیم و شت به سپرد و بلام حتما بر سبیل تقی گفت
 اگر راست می گویند چه چون جان مرده بجای رسد او را در مکتب بهشت
 و حاجت معلوم است که چه چاره ندانید در ان مرگت گفته که تغییر زمین
 معنی ان است که خود و انکار شما در اخر خدا و آیات خدا بر وجهی که
 که اگر کتب بر شما انزال می فرماید می گویند که ان از فلان کس است
 و اگر از هر رسل میکند می گویند که سحر است و کذاب و اگر باران غیر
 که سبب حیات شماست می گویند که ان از فلان ستاره است انج
 مذ هب شما رحمت با همال و تعطیل بر حدیث شما که در روح نمیکند
 پس ان بردار رسیدن او بخلق و ان شما را تدبیر و تعطیل امور و انکار
 در انکه او سبحا می حدیث و چون قادر نیست بر این پس اعتقاد کنید
 که ان از تقدیر مقرر حکمت جل ش و از تدبیر مقرر علم لدار ان
 اصفاء عباد کرده می فرماید که فاما ان کان من المقرین پس ما
 باشد محضر از نزدیک گردانیده شده کان بدرگاه ربانی یعنی از شما
 که از از او ج نموده که و اند فر فرج و شجاعت پس مراد است رحمت و
 استراحت از تکلیف و نیاز و شاق ان یا مراد است رحمت که سبب
 حیات و اعی مرحوم است یا با افعای هوای که نفس از ان سلازم شود و هم

در انکه او سبحا می حدیث و چون قادر نیست بر این پس اعتقاد کنید که ان از تقدیر مقرر حکمت جل ش و از تدبیر مقرر علم لدار ان اصفاء عباد کرده می فرماید که فاما ان کان من المقرین پس ما باشد محضر از نزدیک گردانیده شده کان بدرگاه ربانی یعنی از شما که از از او ج نموده که و اند فر فرج و شجاعت پس مراد است رحمت و استراحت از تکلیف و نیاز و شاق ان یا مراد است رحمت که سبب حیات و اعی مرحوم است یا با افعای هوای که نفس از ان سلازم شود و هم

بسم الله الرحمن الرحیم
 سبح لله ما فی السموات والارض تسبیح و تخریم گفت بر خدا
 از آنچه بدین کلمات و خاسته جلال حق نیست صفات و نقص و مبادی
 و پاکیزگی یاد آورده اند از آنچه در کتابهاست از حدیث و نجوم و شمس و قمر
 و غیره از آنچه در زمین است از حیوانات و نباتات و جمادات و جز
 آن حاصل که تسبیح او سبحانه عام است در هر چه خلق آن فرموده که و ان
 شئ فی الاشیع بحمده ذوی القول بزبان است تسبیح غیر این تسبیح
 کقولہ و ظلالهم بالقد و الاصل یا با آنچه در دست از او آید و آیه برو
 و بر صفات جلال و مقوت کمال او که بان از جمیع خلق مباین گشته و از
 جمیع با هر چه بر عدل است او خلق و گویند ما یعنی حق است از قبل و
 نفس ما و ایها که یعنی من سوایست یعنی تخریم کرد با نماز که از او مرخص
 هر که در کتابهاست از فرشتگان و هر که در زمین است از مؤمنان حق و من
 و هو العزیز الحکیم و ادست غالب هر چه خواهد و اما بر چه فرایه
 له ملک السموات و الارض مراد است پادشاهی آسمان و زمین و
 موصوفه آن است و مقرف در آن و همه در قبضه قدرت او بهج کسرا
 که نماد نماید از تصرف و از هر چه پادشاهی عظیم القدر و جلیل الشان
 یحیی و یمیت و هو علی کل شیء قلیل زنده و میگرداند هر که را که خواهد و
 یمیراند هر چه را در دنیا اموست بیکند یعنی لطفه را که جمادات حیوان

بسم

در بیان صفات حق تعالی

بسم الله الرحمن الرحیم
 یس از و یمیراند زندگان را نزد القضا آجال و او بر همه چیز مالم قدرت
 یعنی قدرت تمام دارد بر معدومات تغییر و اف و بر اقوال عباد و معذرت
 ایشان بقدرت دادن بران بوسبب قدرت نمودن از آن
 که هر چه خواهد کند از امارات و دریا و غیره اوست پیش از جمیع موجودات
 و بدیه آئنده همه ازهاست یعنی قدیم ازلیست که اولیست او از بدیست
 و پس از فنا ی ممکنات یعنی باقی ابدی که آخرت او از نیست نیست
 این درست بر فانی جمیع جواهر و جسم و روحانی و الظاهر و الباطن
 و آشکار است وجود او بکثرت دلائل و نهائیت حقیقت زرت او
 از تنقل بر عاقل و کونین خط هر معنی غالبست بر هر شیء و باطن معنی
 بیاطن بر چیزی یا عالم با ظاهر و عالم با بطن در کتب آورده که درین کتاب
 حضرت عزیزان لطف و رحمت از روی است میگوید ای آدم
 تو در دنیا بچهار طایفه هستی یا در اول گروهی که ترا در اول کتاب
 چون پدر و مادر و دویم جمعی که ترا در آخر زندگانی دوست گیرند چون اولاد
 و اخفاء سیم زمره که آشکارا با تو باشند چون دوستان و یاران چهارم قریه
 که پنهان با تو معاش کنند چون زنان و کنیزان رب العالمین میفرماید
 بزنان مکن و کار ساز خود پیش ترا پسندار که اول منم که ترا از عدم بوجود آوردم
 و از منم که باز گشت تو بمن خواهی بود و منم که صورت تو بخیرت میگردانم
 باطن منم که سرایر حقایق و در دل تو بود و حقیقت نهادم و باقی درجه و اقوال

درین بر بستی تمام درین چهار اسم شریف در پنج الصادقین مذکور است
 در خبر است که روزی رسول الله با صحابه نشست بود بری برآید فرمود که شما
 میدانید که این چیست گفتند خدا و رسول اعلیٰ فرمود این را عبادت
 خوانند زمین را سیراب کنند و نباتات را بسز و خرم گردانند و حقیقت این را
 باز دارد از قومی که او را ندانند و سکر او کنندند و دیگران خوانند بعد از آن
 فرمود که میدانید که بالائی وی چه چیز است گفتند خدا و رسول بهتر
 میدانند فرمود آسمان دنیا است که از ارضی خوانند و آسمان هفتم
 هر یکی نیز دیگر است از یکی نایکتری با نصد ساله راه است پس گفت
 میدانید که در زیر این زمین چه چیز است گفتند خدا و رسول اعلم اند
 فرمود زمین دیگر است و از زمین نایکتری با نصد ساله راه است پس گفت
 با خدائی که جان محمد با مراد است که اگر شما او را بخوانید جواب دهد
 پس این آیت تلاوت فرمود هو الله اوله و الاخر و الظاهر و الباطن
 وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ و او به همه چیزها دانست و اول و آخر تر
 علم او مساویست و ظاهر و باطن نسبت به ذاتش یکسان است و هو
 الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِيَاخِرَةِ آسَمَانَهَا وَزَيْنَهَا رَاقِي سِدْرَةِ
 اَيَّامٍ در مدت شش روز بر وقتی اراده و صلیت نماید که هر چه
 صد و شصت آنها کنند و شش را در شش دیگر و یا بجهت تکلیف بخواند
 در اخبار ثابت شده و اگر بجهت این میبود در سرعت واحد ایجاد آن

بسم الله

سفر موجوده او قادر بالذات است هم استوی علیٰ العرش پس
 مستولی شد بر عرش با قصد گردن بر میان و بعد از کمال قدرت درین
 علم میفرماید که یَعْلَمُ مَا يَلْجِئُ الْاَرْضَ مِنْ اَيِّهَا يَخْرُجُ
 تنهایی پنهان کرده و قطرات ابرها و کنجها و مردگان و غیر آن و صلیت
 میفرماید آنچه بیرون آید از زمین چون نباتات و مذهبیت و برخی از زمین
 در دنیا و سایر کنوز و تمامی موفی در عقیبا و صَافِيَتُكَ مِنَ السَّمَاءِ وَخِمْ
 فرود آید از آسمان چون باران و برف و بکری که سبب از ارض و عقیبه
 و احکام مأموره و مسمیه و مَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَنَحْنُ بِالْاَرْضِ وَدُرِّ آسَمَانٍ
 چون ارواح و اعمال عباد و دعوت ایشان و ملائکه که اعمال بندگان را میبینند
 و تجارت زمین و غیر آن حاصل که هیچ چیز از احوال و اعمال شما را در حقیقت
 وَهُوَ مَعَكُمْ اَيْنَمَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ و او با شماست و علم و نظر
 عموما و بفضل و رحمت خصوصاً بر ما که پیغمبر چون معینه علم و قدرت همه کارها
 منفکیت پس هیچ چیز از شما را او پوشیده نیست پس بجهت تاکید این میفرماید
 که فَعَدَّ الْاَبَاحِجَ مَا يَكْنِيهِ زُفْرُهُ شَرِّ بَنَاتٍ و بران جزا و جزا خواهد
 لَهُ صَلَاتُ الْمَسْمُومِ وَ الَّذِي مَرَّ بِهِ رُبُّهُ حَمَلٌ كَذَّابٍ فَرَمَانِ رَدِّهَا
 و زمین و اَللّٰهُ يَخْلُقُ الْاَمْوَاسَ و بسوی خدا باز گردیده شود و عوالت
 کار و بَوَاحِشِ الْبَيْتِ فِي الْاَنْهَارِ و در روزی از زمان است در روز
 اقرب و بَوَاحِشِ الْبَيْتِ و در روز از روبرو است یعنی از زمان روزگار

زیاده کند باطل است حصول جنت عباد و هو علیکم بذل الصلوة
 واداناست آنچه در ولایت از امور مکتونه از اعتقاد است و عوام و ارباب
 در کات و هیچ چیز از اینها بر او حقی نیست و چون کسی حق فایز است
 و عالم و قادر بر همه آنها پس ای اهل کفر و عناد در باب خود و انکار انبیا
 یا الله و رسول الله بگردید که خداوند تعالی کسی که بگوید انیت وی را
 که محمد است و انفقوا مما جعلکم و به هید از آنچه گردانیده است
 شمار از متخللین چه بخواهد کرده است و کان از رحم سابقه یعنی
 خلفا و پس ایشان پیشین گردانیده بملک شدن در اموال و
 و بیویم و تصرف کردن در آن و اتفاق نمودن از آن یعنی از مالها که
 گشتار خلفای پیشین گردانیده بملک در آن و بدو ز موت ایشان از
 بشمار رسیده و شمار از آن متمتع و بر خورار گردانیده از اتفاق کسیه
 بفرموده و موهبی که بان مامور شده اید و بهر یک از آن که از آن خود را
 بگردید و روح کشیده و از آن نفع ندیده و همه بشمار کشیده بدو و عقب
 و عقب و اینها بجای که بعد از شما نباشند منتقل خواهد شد پس بشمار از آن
 بدیدری رسد هر گسیه در حق الله با آنکه این مال را تحقیق مال شماست
 بلکه از ادب شما است از حیث خلق و انش و شما بتصرف در آن بمنزله خلفا
 و وکلانید از جانب خدا و این که اتفاق مال بر شما هر آینه آسان پس اینها که
 صرف آن آسانست بر یکدیگر و بیکل نایب غیر است و چون اجر ایمان و بار
 با اتفاق

اینها را که از آن خود را بگردید و روح کشیده و از آن نفع ندیده و همه بشمار کشیده بدو و عقب و عقب و اینها بجای که بعد از شما نباشند منتقل خواهد شد پس بشمار از آن بدیدری رسد هر گسیه در حق الله با آنکه این مال را تحقیق مال شماست بلکه از ادب شما است از حیث خلق و انش و شما بتصرف در آن بمنزله خلفا و وکلانید از جانب خدا و این که اتفاق مال بر شما هر آینه آسان پس اینها که صرف آن آسانست بر یکدیگر و بیکل نایب غیر است و چون اجر ایمان و بار با اتفاق

با اتفاق رخداد و حیت از اینجه امر ایمان و اتفاق میفرماید که نا الذین
 استوا بینکم و اتفقوا علیکم لعلکم تفرحون پس اهل کفر و عناد که از این
 از شما و نفقه کرده اند در خود را بزرگوار و محسوس و غیر این از وجه خود و در سایر چیز
 مراد ایشان است نزدی بزرگ و توانایی عظیم و بزم است و طاکم لا یؤمنون
 یا الله و حیت بر شمار ای اهل کفر و عناد که نمیکردید بخدا و بفرستاد
 انما یستوفی منکم و در هر آنکه پیغمبری که فرستاده است و از آنکه میگویند و استوا
 بینکم بخواند شمار را بخت و بر آن تا ایمان آید با فوید کار خویش و قد
 و قل احکم مینا فکم ان لکنم مؤمنین و در سبب که فرستاده است
 از شما ایمان شمار را ایمان قبل ازین دعوت که ان نصب اوله عقلیه
 و بکن شمار و تفکر و از ارضه علی و چون شمار را از اوله عقلیه و نمیه
 رسولی عذری و علی نیست پس حیت شمار را گردید و نصیبی نمودن
 بخدا و رسول و یا برادر و زانست یعنی خدا و فرستاده است از شما ایمان
 و در ذرات برقرار بر بویست و نفی از شرک اگر بپسندید با و ز نماید
 و تصدیق کند که کمال حق پس احوال که ظاهر است علامت حق و محبت
 بر این ان پس چرا ایمان نمی آید یعنی اوله عقلیه و فیه است نبوت
 و از ارضه علت و ارتفاع شهبه و تصدیق نمیکند بخدا و رسول و نیز
 بخت تبیین آیات و البر و عجب ایمان میفرماید که هو الذین یؤمنون
 علی عینهم است و از آنکه که فرستاده بر بنده خود که حضرت انبیا

اینها را که از آن خود را بگردید و روح کشیده و از آن نفع ندیده و همه بشمار کشیده بدو و عقب و عقب و اینها بجای که بعد از شما نباشند منتقل خواهد شد پس بشمار از آن بدیدری رسد هر گسیه در حق الله با آنکه این مال را تحقیق مال شماست بلکه از ادب شما است از حیث خلق و انش و شما بتصرف در آن بمنزله خلفا و وکلانید از جانب خدا و این که اتفاق مال بر شما هر آینه آسان پس اینها که صرف آن آسانست بر یکدیگر و بیکل نایب غیر است و چون اجر ایمان و بار با اتفاق

آیات بیست و پنج که در حق الظالمین فی التوراة و انجیل و انجیل
 یعنی قرآن با محراب است و یهود و نصاری و کفار و مشرکان و کافران و کفار
 پیغمبر از تبار یکدیگر کفر بر روشنی ایمان یا از ظلمت جهل نور علم یا از ظلمات
 هدایت از خفا لغت بوضوح یافت و ان الله یعلم کفرکم و ان الله یشهدکم
 و یدرسکم فی اشیای بسیار است و هر یک از اینها که رسول را دعوت
 امر نماید و اقتضای نمیکند منصب اوله عقلیه بر وجهانیت خودش ضم طلاق
 بانفاق نموده میفرماید که **وَمَا لَکُمْ اَلَّا تَتَّقُوا فِی سَبِيلِ اللَّهِ یَا
 اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا وَلاَ تُؤْتُوا عَصْرَ الْیَوْمِ** و در آنکه نفقه
 ماهی خود را در راه خدا بپای در آنچه سبب تقرب میشود بحد از حقوق
 واجب و مندوب و حال آنکه مرد ایرست بیست آسمانها و زمینها را
 هر چه در گشاید و زمین است بدان افشای اهل ان بسوی او باز خواهد گشت
 و فی الحقیقه روزی نیز مراد است و لیکن خلق از ادران حضرت تصرف راه
 و با اله فرود دست تصرف ایشان گواه شده با و سبب باز خواهد گشت یعنی
 در بنیاده که این اموال شما باقی خواهد ماند پس انفاق از ان حقیقت
 که مستحق عرصه و ثواب است که با خواهد ماند و او را خری خواهد بود و
 امر با انفاق تبیی تفاوت میکند منصفین با فاسقین احوال از سبق قوت
 یقین و شدت محبت مردمان بان و از علوی ان اختیار حسن و فضل
 ان کند و میفرماید که **لَا یَسْتَوِی فِی السَّعَیِّ مَنِ اتَّقَى مَنِ اتَّقَى**

الان

برادر نیست از شما ای اهل ایمان هر که نفقه کند پیش از رفع مک
 قبل از عز اسلام و قوه مسلمان در عدد و عدد و قاتل اولی است
اَعْظَمُ وَ حَقِّقْ و کارزار کند با دشمن خدا یا کسیکه انفاق نماید
 و قتال کند از رفع مک مال بسیار خواهد بود و انفاق و مقابله چند
 اعیان و انفاق خواهد افتاد و اگر چه منفق و قاتل قبل از رفع مک
 از حجاج و ان و انصار که حضرت پیغمبر در شان ایشان فرموده که
 کند یکی از شما مثل کوه احد طلار انرسد بانفاق یکی از شما مثل
 و انصار بر نصف است بزرگ ترانه از روی و درجه و مرتبه می باشد
اَتَّقُوا از انکه نفقه کنند **بَعْلٌ یَّقِلُّ وَ قَاتِلٌ یَّکْثُرُ** و کلاً و عدلاً
 الحسنى پس از رفع مک و کارزار کند و همه را که نفقه میکنند و
 قتال نمایند قبل از رفع و بعد از رفع و بعد از ان وعده داده است خدا
 مثبت بگوید که **ثُمَّ تَبْتَ** اما بانقاوت و رجاء **وَاللَّهُ یَعْلَمُ**
 خیر و خدا میباید میباید انفاق و قتال بر وجه اخلاص یا با دانات
 بطاهر و باطنی و ان همه را بر وفق نیات ان خواهد داد و اهل
 خلاف این آیت را تخصیص میدهند با لو بکراجه میفاد و کثرت و شدت
 آورده اند که کثرت فی الی بر لانه اول من کسب و اول من اتقى
 فی سبیل الله و ان محض عناد است زیرا که در آیت **اَتَّقُوا** بقول ان
 کثرت که امیر المؤمنین اسبق همه بود در اسلام و سخاوت و سخاوت که سبب

بیان احوال اهل ایمان میکند در روز معاد بقوله يوم توفى المؤمنون
 والمؤمنات يوم ياتيهم ربهم واما علم ما ذکریم روزی که به بینی مرآت
 مؤمن و زمان گزیده را بر هر کس که بخواهد بداند روشنی ایمان ایشان
 در پیش ایشان و بجای نهاده است ایشان را در هر چه که بخواهند آن سبب
 نامه اهل سعادت در آن روز پیش روی و جانب راست ایشان و در هر چه که
 نامه اهل عذاب در آن روز پیش ایشان و در هر چه که بخواهند آن سبب
 خواهد بود که ایشان را بهشت سعید و بعضی عذرا و بعضی عذاب و بعضی عذرا
 و بسبب این نور بر آن صراط بگذرند و هر چند در رفتن سرعت کنند
 نور ایشان نیز در جانب راست و در پیش ایشان سرعت کند تا آنکه
 بهشت در آیند از آن سعادت و مقولست که نور هر کس بقدر عمل
 او باشد نور که از صفای او تا عدن و از دیگری برابر که می و از کسی دیگر
 بمقدار تجلی و ادنای نور آن بود که صاحبش موضع قدم خود را بهشت
 و بعضی مؤمنان باشند که نور ایشان بمرتب رسیده باشد که آتش دوزخ را
 فرو نشاند و چون از صراط گذرند از دوزخ آواز آید که ای خرمی بگذر
 که نور تو آتش مرا فرو نشاند القه بیه مردمان بر قدر مرتبه خود نور
 ایشان و از دست راست ایشان میروند تا در بهشت آیند
 استقامت ایشان کرده گویند که انتم اهل ایمان و حق است
 تحتها لا اله الا الله محمد بن عبد الله با و شمار اهل دوزخ است و مؤمنان

از انوار

بر از انوار و انوار که میروند از زیر نازل یا انوار جوهری است در حدیث
 جاوید باشد در آن خالک هو القوت العظیم این روشنی ایشان
 جاوید ان آن سبب است که بزرگ چه ایشان درین حدیث است
 قیامت بخت باشد بدار بختان نزول نمایند ابوالناسه فرمود که نور
 بر صراط نور و در هر چه که بخواهند آن سبب
 و این سبب است که صراط روشن شود پس منافقان از ایشان اقتضا می کنند
 و با ایشان نرسند بقوله يوم ينفقون المنافقون والمنافقات
 یعنی مرد منافق و راست اگر کسی که در روزی که گویند منافقان از مردان
 و زنان منافق لِلَّذِينَ آمَنُوا أَظْفَرُ مِنْ أَظْفَرِ الْيَوْمِ که
 مرآت آنرا که گزیده اند یعنی اهل ایمان التماس نور کنند که منافقان
 نور و با این سبب تا گیریم روشنی از نور شما چون بماند یا منتظر باشد و نور
 کثیفه تا کسب نور کنیم از شما و این را بجهت آن گویند که نور صراط
 گذرند مثل برق لامع همه بر کوههای خوش شمار و منافقان پیاده شده
 و گویند که مؤمنان و منافقان چون از قبر برخیزند هم محسوس شوند و منافقان
 بروشنی مؤمنان در راه روند و چون مؤمنان را از ایشان متحیر سازند
 مانند بی التماس گویند که مؤمنان در وقت است که مؤمنان در وقت است و در وقت
 گاه آیند و نور اهل ایمان بر او چون برق چینه گذرند منافقان در دنیا
 چون بگذرند از ایمان با مؤمنان بوده باشند و بعد از ترک آن نور ایشان

همچنین در عرصه گاه قیمت بروجه خرای مکرر و ضعیف با مؤنل کرده
 و در هر حرکت که نور چنانکه بخا و خون الله و هر خدا و هم دال است بر آن
 طریق باین سلوک گشته یعنی چنانکه کیه افریب و هند ایشان را
 نوری ضعیف بدینند که گاهی روشن شود و این رفته و زمانی تاریک
 شود و توقف نمایند گاه بادی بر آید و نور ایشان را فروخت و نذر
 ایشان را با مؤنل گویند انظر و ناقصی از کم مؤنل چون این حال
 برینند گویند نهاد با ما نیز این معامه رود و بر حجت خوفی گویند
 و بنابر حق لنا و زنا القصر چون منافق طلب فر کنند قیل و حد
 و سائرکم گفته شود یعنی مؤمنان با طاعت گویند ایشان را باز گردید
 بپس خود یعنی بدینا رجوع کنید قلتم سوا الله ما یستعبدون
 در اینجا تحیل بسبب آن که ایمان است زیرا که در حجت کسب نور
 نمیتوان کرد از دنیا با خود باید آورد و یا رجوع بموقف کنید که این نور
 اینجا با داده اند مؤمنان اینکار را بر وجه تجنیف و نور بر حجت این
 گویند از نور زیرا که دانسته باشند که در پس ایشان نوری نیست منافق
 فهم این معنی نگردد تصور آنکه نور و عقب ایشان است روی باز پس گشته
 فخر باینکه یسوع که با ایشان رسیده شود و یعنی ملائکه که حکم حق
 برینند میان مؤمنان و منافقان و یواری بلند چون باره شهر گویند این
 اعوان است مران و در پی باشد که مؤمنان در آن در آیند با طاعت و خیر

و ظاهره من قبله الخدای در در رحمت بود زیرا که از یک
 برشت باشد و خارج آنکه منافق باشند از نزلان عذاب باشد زیرا که
 نزدیک و درج باشد و منافق چون باریس نکرند و نوری باشند باز
 متوجه مؤنل شوند و یواری باشند میان خود و ایشان حاضر شده از
 بیرون در نگاه کنند مؤمنان بدینند خرامان و نازان متوجه ریانی
 چنانند بنیاد و نعم الله تبارک و تعالی معکم بخوانند ایشان را با و بلند
 و زاری که ای میان آید با خود و با شما در دنیا که بجهت شما غار بگذرد
 و موافقت شما روزه بدیند و با شما مناسبت و مشاشرت میکردم
 قالوا لی گویند آری بظاهر ما بودید و لکنکم فتنتم أنفسکم
 و فتنتم و انتم یقین و لیکن شما در حجت و ملاکت فتنه بدیند
 خود را بسبب فتن و انفس را مصایب و دوا بر میگشاید که بر حجت
 فرود آید و شک آورید بنوت بغیر ما و غیرکم الامانی و بغیر
 شما از روی یعنی علمای دور و دراز و انقدر از حجت یا غیر آن در
 وقوع مصایب بر اهل ایمان و پیش گرفته یعنی زبانی با پدیدار شما را
 فریفته خود است و بسبب آن از احوال عقبی غافل شده آمل اعتبار
 در دل گرفتید حتی جاءکم الله و تسیم که بیاید حکم خدا بقضی روح شما
 یا بعد از شما یا امر خدا در حضرت نبی و غلبه دین او بر سایر ادیان
 و غیرکم بالله الغر فیما و فریب داد شما را بجهت یعنی با کلمه خدا جلیم

و کرم است و عذاب شما کند و شما را دوزخ بپوشاند و این است
که در روزی حضرت رسول با صاحب موعظه بنمود در سنای آن خطبه
برینک کشید و بعد از آن یک خط دیگر بر سر آنها فرمود و میفرمود این
گفتند نه یا رسول فرمود این خطی مثل آدم است و این خطی
مگر است که برایشان واقع شود و همه مال و امانی ایشان را باطل سازد
چنانکه حق تعالی میفرماید حتی کلام امرنا احد و عزم ما الله العزیز القوی
لَا يَخْلُقُ مِنْكُمْ قُلُوبًا پس امروز فرمود که شما را میماند این
که فدای خود کنید از عذاب بر سید و لَا مَنَ الْكَفَرُ گفتند
و نه آنکه بگویند که این خطی بر ما باطنی است و ایام الذَّاهِبِ میفرماید
جای همه ما و ایشان و فرمود است این آتش سزاوارتر است شما را
وَبَلَدٍ الْخَبِيرِ و بعد از آن گفت که من صاحب کشف که مولا
اول و آخر است و گویند موعظه حضرت یعنی آتش باری و همه است
نه غیر آن مراد یعنی حضرت مرثی را در آن آفت آورده اند که خوش
در مکه با وجود فقر و فاقه بجزای تمام قواعد طاعت تعهد میکردند و بعد از آنکه
از مکه به مدینه هجرت کردند مال بسیار بدین رسید و وقت بزرگ
فرمان گرفت مشغول آن شدند آنرا فرو فرمود و در طاعت طاعت
و عبادت ایشان ظاهر است آیه أَمْ آتَيْنَا لَكَ الْبُلْغَ
ایا نیاید مرا آنرا که گویید اند أَفْ خَلَقَ قُلُوبَهُمْ و نه

و ای این

و مهرای ایشان لَا يَخْلُقُ اللَّهُ مَا تَلَافَى بَيْنَ يَدَيْهِ برای یاد کردن
خدا یعنی برای آنچه خدا را یاد کنند از موعظه و باطنی فرمود
خدا از کلام حق و صدق قول آن است که نزارم و محکم میان شما
پیدا شد این آیه نازل شد از این عجبی مرویست که حق تعالی
بعد از سیزده سال از نزول قرآن در محراب فادی یافت ایشان را
باین آیه معاتب رحمت و گویند در شان منافقان است
آیا وقت آن شد آنرا که زبان ایمان آوردند که دل ایشان
ترس کار شود و بخل و اعتقاد و صدق تمام ایمان آوردند که فضل
عباس مروی راه زن بود و تجارت از دست او پیش آمده بودند و چاره
بنا شده بودند و در محاوره او چیزی بود که وی را دوست میداشت یعنی
خواست که نزد او رود و بر بالی بام برآمد از آن سر آوازی شنید
که یکی این آیه بخواند الْمَالُ بَانَ لِلَّذِينَ آمَنُوا آخر فضل چون این را شنید
گفت الهی وقت آن آمده که دل من نرم شود و ترس کار کردم بسیار
بکویت و بزرگشت و در خواب رفتم که بخوابم جمعی از کاروان دیکه
با هم میگفتند که شب پناه میشی که فضل در راه است مبادا که
زنی کند فضل با خود گفت که ای نفس شریک من که خلق خدا از تو
چگونه ترسند پس قیام کرد و با خود قرار داد که تا نهد هجرت محاوره
بشد بعد از آن آواز داد که ای قوم فضل عباس منم يَسْمِعُ که توبه کردم

آنچه کرده بودم پیش از این که بگفت و اینجا می باشد و از جمله
 محل اولیا کشت فلاکتوا کا الدین اوتوا الکتاب
 و وقت نیاید مؤمنان را که باشند مانند آنکه داده شده اند کتاب
 من قبل قطال علیهم السلام پیش از این یعنی بود و نصاری
 میباشند که این را تورات و انجیل داده بودند و در برابر حق
 خاضع و مطاع بودند پس در از شد برای آن زمان یعنی عمر و از
 و اهل و در پیش گرفته در از شد برای آن زمان شتوت میان
 ایشان و انبیای ایشان یا زمان جزا و ادول ایشان بطول
 انجامید و گفت فلویهم پس سخت شد و ای ایشان و
 این ضوع نماید پس روی بکنایه آورده و شریعت خود را فرمودند
 از این معهود و دینیت که بود آن از تورات و آنچه مقبول طبع را بود
 نفسان دوران تکلیفی نبود بلکه رشتند و آنچه نواهی و زواجر بود
 خفته کفر و تافوق الکلم من مواضع و آنچه هوای نفس را بود و بجا
 آن نوشتند و بعد از آن گفته که این را بر قوم بنی اسرائیل عرض نماید
 کرد هر که قبول نکند روی را بپاکت پس اتفاق کردند که اول از حریف
 روند که علم ایشان بودند و صورت حال با آنها اعلام کنند اگر آنها
 قبول کنند و بیکران رد شوند و اگر قبول نکنند آنها را بکشند
 خبر یافته آری می چند روزی نوشت و آن ورق را بر باد می ریخت

ایشان نادر

ایشان نهاده و گفت این کلام خدای است و تورات موسی است
 پس رشتند که کتاب منحرف است از امیکوید است و رشتند و بعضی
 از خاص جبراین را میداد رشتند چون وی وفات کرد این خبر
 رشتکار شد و اختلاف در بنی اسرائیل پیدا گشت و در مقام
 دو فرقه شدند فرقه که هر حق بودند تابع جبر شد از مقابل نیست
 که مراد از این آیت مؤمنان اهل کتاب اند که قبل از بعثت بود
 ایمان داشتند چون رد کار آمدن انحصار در از شد و برای ایشان
 سخت گشت و بدعت در بهانیت وضع کردند و صوامع بختند
 کفر را و در بهانیه آید عود و آنکه کی بر دین عیسی مانده نه قال جل
 و کثیر ضیقهم فایسحقون و بسیار از ایشان خارجند از دین خود
 و تارک احکام کتاب بنی حجت فرط قسوت از بعضی اکابر مشغول
 که نتیجه قسوت دل غفلت و نشت نه نمری دل توجه بطاعت
 در بنی عیسی ما تورات بسیار کرد اندید کلام را بغیر از خدا نماند
 غلط و سخت نکرد اندید دلهای خود را و دلی که قسوت دارد و دور
 از رحمت خدا و بعد از آن فرمود که نظر در ذنوب عباد مکنید زیرا که
 معبودان نیستید و نظر در گناهان خود مکنید زیرا که بدام بند خدا آید
 و مردمان برداشتمند صاحب ابتلا و خداوند غایت بر استلزام
 کنید و بر خداوند غایت سباسب داری مانع از علموا ان

حجتی که بر اینست ای اهل فساد یا سکران بخت آنکه خدا
 زنده میگرداند زمین را بعد از موتها پس از مرگ رفسر که یعنی بخت
 خدا اعیای زمین مرده میکند بپاران بهمین منوال حیای قلوب
 قاسیه کند بگر تلوت قرآن یا اموات را زنده سازد و قتل بلیا
 لکم الایات لعلکم تعقلون بدرستی که روشن گردانیدیم برای
 شما حج و اعیان و دلایل با برات را بقدرت خود پس باین آیت
 استدلال کنید بر قدرت ما بر اعیای قلوب و بر اعیان بخت
 و نورش که ظاهر و سترش یعنی کامل شود و عقول شما در افکار
 بطاعت و آنچه اهل کتاب بر کتاب ان شده اند از تبدیل و
 و تحریف احکام ما در کتاب بیان نمایند و جمع و امر و نواهی تصدیق
 ان المصطفی و المصطفی بدرستی که مردانی که تصدیق کنند
 قول خدا و رسول را و در کتاب ما و در اندیشه آنها که قهار است و حفص
 بشیبه صادر میخواند یعنی مردان و زنانی که صدقه دهند و آنرا
 قرض خدا و مردان و زنان که وام دادند بخدا و اعیان بیکو بیایند
 و حسب احوال خود را در راه خدا بر وجه قربت بدون شایسته یا
 و سبب با برقرشت حفص ذکر اقرض بعد از تصدیق حجت و دلالت است
 بر آنکه معتبر در تصدیق آنست که مقادیر اخلاص به یضا عطف
 زیاده کرده شود و لکم و لکم اجرکم مراشانرا مردان از ده

تا مقصود

تا مقصود زیاده و مرایشان رست نزدی گرامی و پاداشی بزرگوار که
 بهشت جاودان است و الا ان یؤمنوا و یصلوا و انما که گردیده اند خدا
 و مرگ تنهان او و تنگ نیامورند در اخبار و جهام ایشان انما که
 انکوره است صدق و انما که حینک عظم و شریک نزد پروردگار
 خود یعنی مؤمنان ثابت قدم در ایمان و طاعت بنزدیک فی الله که بخت کرد
 باشند بصدق خدا و رسول و شریک شده باشند در راه خدا منهای کتاب
 روایت کند که ابی عبد الله را کفتم یا بن رسول الله دعا کن ما خدای که
 شهادت روزی من کند فرمود ان المؤمنین شهید بعد از ان آیت
 تلاوت فرمود عارث بن عمر روایت کند که ما نزد امام حفص و آنرا
 بودیم و حضرت احادیث و اخبار از حدیث بزرگوار خود نقل میفرمود در این
 حدیث گفت بخدا سوگند که هر کسی از شما عارف باشد به امر مستقر یعنی
 الامر مثل کیست که با قایم ال محمد در راه خدا بشیبه جدا نموده پس فرمود
 بلکه بخدا سوگند که مثل کیست که با یغیر خدا جدا کرد بعد از ان فرمود بل و الله
 کن استشهد مع رسول الله فی قسط طه بلکه بخدا سوگند که او مانند کیست
 که شریک شده باشد با رسول خدا از همه گاه او پس فرمود که در این شما
 ایتی است در کلام خود شریعت بر اینکه گفتیم کفیم که امت یا بن رسول الله
 فرمود قوله ان الذین آمنوا بالله و رسوله اولئک هم الصادقون و شریک الله
 بهم بعد از ان فرمود که هر کس و الله صادق شهادت عند ربهم بخدا که شهادت

و کندیده و آما پسیده که او در بر می بخور خود بخور کند که دنیا نزد حق تعالی
حقیرتر از آنی که در عالم است امیر المؤمنین علیه السلام را گفتند ما را وصف دنیا کن فرمود
دنیا او شکر کریم است و میانش خم و دانه ده و آخرش فناء است بن سید گفته که
دنیا چون عقیقت که در دنیا بود و جزو نیست هر که رسد بزمه و بکریانه
پس بی اعتباری دنیا و سرعت زوال آن تمثیل فرمود که مثل دنیا
مثل غنیمت است غنیمت الکفار مانند باران است که بر زمین گشته بار
و چکه که در دست زود برود و دست بایستد و بجهت نصارت و
طراوت بخت آورد و نزار عاثر را دیده شده باران مبنی آنچه بسته
دنیا شده از باران تا بخت سازد تا کیمه ناکر وید کار که تجربه نشان نیست
دنیا بیشتر بر خلاف موندن زیر انوسن امر محبت که شد بدست
فکر استقل بشود بقدرت صانع او پس سبب فحش او در این است
قدرت الهی می شود و طراوت و نفادت آن و کافر فکر او در
آرزو که حس می شود بلکه مستغرق آن امر محسوس شده فکر خود را مقصود
سید او در برنج کردن و در آن و اصلا در عالم آن فکر نمیکند حاصل
که دنیا مانند شربت که در دیده شده بآبی در کمال تری و تازگی هم
بیطبع فتور و ضعف است که در یکی از آفات سماوی و آری
پس مبنی از آن در بعد از سبزی و خرمی هم یكون خطا ما یس
بعد از آن روی شکسته و در آن ریشه و ریزه گشته یعنی مال دنیا نیز
کفایت اول زمانه چون آنچه کفایت آنرا چه حاصل است بگو
کفایت مال و جای چه کفایت بخت هم و طراوت چند

چنین است

چنین است که روزی چند بر دهم باشد و بعد از آن که حرارت آفتاب است
خشک کرده و ریزه ریزه گشته بیا حوادث مشکلی و برکنده شود
با درمک در آید و آن حیات ضعیف و بر آن کثبات طبیعت و بی است
پیری خشک که دانه و مالی او را افشاند سازد بر عی و دیگر که بشمال
البحیل مجاد است او و ارب و فی الاخرة عذاب مثلی
و در آن سرای عذاب سخت بر دشمنان خدای را که بر خود
در طلب دنیا گذرانیده اند و از حق فراموش کرده و مغفره من الله
و در آخرت آفرینش است از جانب خدای موعظه
اهل ایمان را و خوشنودی بر او است حق را بجهت مشق بطاعت و عبادت
مولی ترک دنیا کرده باشند و صا الحیوة الدنیا الا متاع الفیء
و نیست زندگی دنیا مگر تسامع و لغزش که بغیر سید و باقی مانده و این تسامع
خود نسبت بکسیت که مغیر شود بان و از اوست آید بر حصول
نعم اخروی سازد و بجهت متلذذات نفس هم بکاران نبرد از او اما که
صاحب دوتی است دنیا را در اسطه تحصیل عبقی نماید و آن از امر حق بیک
بهره بر دارد و دنیا نسبت با تسامع سرور خواهد بود و نه تسامع عفو و عفو
این است حدیث نبوی که لعم المال القلج الوجل القلج و بعد از تحقیر دنیا
و حش و ترغیب بر مسامت نمودن بر اسباب مغفرت است که سأفقر
الی مغفره من ربکم پیشی گیرید بر یکدیگر یعنی مساعدت نماید مانند

کفایت اول زمانه چون آنچه کفایت آنرا چه حاصل است بگو
کفایت مال و جای چه کفایت بخت هم و طراوت چند
کفایت اول زمانه چون آنچه کفایت آنرا چه حاصل است بگو
کفایت مال و جای چه کفایت بخت هم و طراوت چند
کفایت اول زمانه چون آنچه کفایت آنرا چه حاصل است بگو
کفایت مال و جای چه کفایت بخت هم و طراوت چند

اِنَّ خَالِكَ عَلَى الْاَلْبَابِ كَيْفَ يَدْرِيكَ اَنْتَ مَصِيبٌ بَرُّوهُ مَقْطُوعٌ
 اِجَادَانِ دَرَانِ باوجود بسیاری آن بر خدای آسمانست چنانچه خدای
 رو در آن از حدت و مدت اگر چه دشوار است بر عباد و این مصیبت
 نازل در لوح محفوظ است لَيْسَ لَنَا سُوَاعِلُ مَا نَأْتِيكُمْ ما ندانیم که
 نشوید و هم بخوید در آنکه فوت شده باشد شمار از مال و از رفی و رعایت
 و محبت بسیار سال وَلَا تَقْرَحُوا اَعْمَاءَ اَنْبِيَاكُمْ و شمار ما نکوبید با کوفه
 شمار از نعم مذکوره چه هر که عالم باشد یا نباشد که اندوه از اقرار است
 و زعفران از اعتباری بنظم او بر او است و بشود و بنعم آن فرمان و مال
 غنی و بختی اگر دوست که آنچه فوت شده عوف آن بر خدا و حبیب
 که در دنیا و بعضی باورست محزون خواهد شد از آن و اگر عالم شده
 یا نباشد یعنی باورست مستلزم تکلیف است بر آن و القای حقوق
 و چه از آن فضا خواهد شد بدان که این آیت مشرب بر چهار صفت
 اول حسن خلقی زیرا که هر وجود و عدم و نیاز و اوسا ویت حد و ممانعت
 و نزاع که از اسباب سوء خلق اند از او مستلزم خواهد بود چه اینها از آن
 حب دنیا اند و دریم که عطف دنیا و عمل آن بجهت عدم فرع بودن
 و عدم خزن بعد از آن سیم تقیم آخرت بجهت اتم رسیدن مصیبت
 مشرب و آب و بریدت که خالیت از لواحق شوائب جهام اتم
 و شمار بجز این اسباب دنیا از امیر المؤمنین بر ویت که هر که با این آیت
 کار کند هر آینه زهد بهر و طرف قرار گیرد یعنی زاهد تمام شود و اتمام برین

چنانچه سر سر سال
 و از سبب صواب عالم
 که در حق است که در حق است

العابدی

العابدین فرمود که در حق و یقین رضا که از لوح است زهر است مندر حبیب
 آیه کریمه لَيْسَ لَنَا سُوَاعِلُ مَا نَأْتِيكُمْ و لا تقربوا بالانکم و لا نام حفر صادق که ای
 فرزندان آدم چرا عذاب کشی بر کم شده که اندوه تو از نیاز دارد و چرا شمار
 میشوی بیکدیگر که مرگ تو باز دارد و قیامت این معبد گفت در بعضی ایهای عرب
 رسیدم در محرابی مشران بسیار دیدم که مرده بودند و پیری و بجا ایستاده
 گفتیم این مشران که است گفت آن پیر مردی که بر آن بسته شده است
 بپایه نژاد و رفتم و گفتم ای مرد این همه مشران از تو بودند گفت بنام من
 بودند گفت ای پسر چه رسیدی گفت ای پسر که پیش از داده بود ما گرفت حبیب
 فضل گفت که حقیقت علف را با این آیت فرموده بر آنکه برایت خبر کنند و بگو
 خوشی بنشیند و دست از هر دو جدا کند و نقضی خدا نوسند شوند و چون
 حب جاه و مغرور شدن بجهت دنیا و خوشی شدن بطنع آن ممتز
 اشعار و تکریم است که بدترین خصال ذمیم است از بخت بهر از این مغرور
وَاللّٰهُ لَا يَجِبُ كَلَّ مَحْتَمِلًا لِّخَوْصٍ و خدای دوست نمیدارد در تکریم
 که بخت دنیا بر دیگران تعلل کند و بفرستند و مانده به نعم دنیا بر کفار
 اقران و چون محبت مال عطف آن در عیون مستلزم بخل است و حقوق
 واجبه آن چنانچه میفرماید الَّذِينَ يَخْلُونِ یعنی خدای دوست نمیدارد
 آنان را که با وجود دنیا داری و محبت یا جمعیت اسباب فیهوی بخل
 بخل میکنند و مال را در راه خدا صرف میکنند و یا مرقن الْمَنَاسِبِ بِالْبَخْلِ

که در حق است که در حق است
 عینی بختی که در حق است

با وجود بخل خود امر میکنند مردمان را بخل کردن و گفتن بخلی و هر که
 روی بگرداند از انفاق اموال در مواضع مفروضه و احواف نماید از انفاق
 و نواهی الهی باز نایسته از بخل شدن بر نایب و خوشحال گردیدن
 بر وجود نعم عاجله و کبر و بخل در زمین بسبب این میروی قاتل الله
هو الفی المحیط پس هر یک که خدای اوست پندار از او و انفاق
 او ستوده در ذات و صفات که طول و احواف مردمان او را
 نکند و بدنی از بخل و بکر و بیان لطف خود میکند بر بندگان بقوله
لقد انزلنا من السماء ماء فیه حیاة و انزلنا من السماء ماء فیه حیاة
 خود را اینی طریقه را بر پیغمبران بختهای روشن بر وجه نبوت یا با نبوت
 بود بر صدق دعوی نبوت یا با شریع و اضمه و انزلنا من السماء
 الکتاب و فرد فرستادیم بایشان کتاب چهار تائمان حق از ابطال بیک
 شود و در این خط تمیز کرد و مشخص احکام حلال و حرام بود چون تو دانی
 و بخل و فرقان و التیزان لیقوم الناس و التیزان و التیزان و التیزان
 در وقت محاسله و انزال میزان در زمان نوع بود چنانکه در روایت
 آمده که میریل میزان را از آسمان فرود آورد و بنوع داد و فرمود قوم
 خود را امر کن که بان وزن بشیاء کنند تا در میان ایشان ظلم
 نشود و بعد از درستی قیام نمایند و نزد بعضی مراد بان عدلست

باینکه بخلی از انفاق اموال در مواضع مفروضه و احواف نماید از انفاق
 و نواهی الهی باز نایسته از بخل شدن بر نایب و خوشحال گردیدن
 بر وجود نعم عاجله و کبر و بخل در زمین بسبب این میروی قاتل الله
 هو الفی المحیط پس هر یک که خدای اوست پندار از او و انفاق
 او ستوده در ذات و صفات که طول و احواف مردمان او را
 نکند و بدنی از بخل و بکر و بیان لطف خود میکند بر بندگان بقوله
 لقد انزلنا من السماء ماء فیه حیاة و انزلنا من السماء ماء فیه حیاة
 خود را اینی طریقه را بر پیغمبران بختهای روشن بر وجه نبوت یا با نبوت
 بود بر صدق دعوی نبوت یا با شریع و اضمه و انزلنا من السماء
 الکتاب و فرد فرستادیم بایشان کتاب چهار تائمان حق از ابطال بیک
 شود و در این خط تمیز کرد و مشخص احکام حلال و حرام بود چون تو دانی
 و بخل و فرقان و التیزان لیقوم الناس و التیزان و التیزان و التیزان
 در وقت محاسله و انزال میزان در زمان نوع بود چنانکه در روایت
 آمده که میریل میزان را از آسمان فرود آورد و بنوع داد و فرمود قوم
 خود را امر کن که بان وزن بشیاء کنند تا در میان ایشان ظلم
 نشود و بعد از درستی قیام نمایند و نزد بعضی مراد بان عدلست

بسم

بسبب انقطاع امور است و یا مراد نزول امر است و یا مراد بقیام
 نمودن قبر از آنکه مستحق استیفای حقوق مردمان است بعد از
و انزلنا من السماء ماء فیه حیاة و فرد فرستادیم آیه را با آدم از آن جنگ
 مردیت که چون آدم از بهشت به دنیا آمد سه و صله آیه با او
 بود انقباض و تنگ و سندان و نزد بعضی دیگر چنانکه این و تنگ
 و کما نزلت و تنگ بودن این عمر از حضرت سالت و در تنگ
 که چنانچه چنانچه برکت از آسمان بر زمین فرستاد آب و تنگ
 و آیه و نزد بعضی از علما یعنی میمانای یعنی حیاست ختم از برای آید
 آیه را فیه حیاة باینست که در آیه کما نزلت و تنگ و تنگ
 که در کار از برای آید از دس از دس برای دفع دشمن چون
 دشمن و بیکان و تنگ و دشمنان آن و خواه برای حفظ نفس
 زده و خود و جوشن و غیران و بیشتر مفسران بر این آیه که
 باین شمشیر است در تفسیر اهل البیت آمده که مراد از انفاق
 که برای رسول از آسمان نازل گشت و حضرت از آن حضرت ایستاد
 تا آن با دشمنان خدا قتالی میکرد و در این است که بنوع
 دوسه از دس بگرفت با میرالمؤمنین داد و گفت باین جهاد کن
 چون در دست گرفت از قدرت خدا و از مجتهد و حضرت و بنوع
 تنگ و دس شد بان جهاد میکرد و دشمنان خدا را میکشت حاصل که چنین

بسبب انقطاع امور است و یا مراد نزول امر است و یا مراد بقیام
 نمودن قبر از آنکه مستحق استیفای حقوق مردمان است بعد از
 و انزلنا من السماء ماء فیه حیاة و فرد فرستادیم آیه را با آدم از آن جنگ
 مردیت که چون آدم از بهشت به دنیا آمد سه و صله آیه با او
 بود انقباض و تنگ و سندان و نزد بعضی دیگر چنانکه این و تنگ
 و کما نزلت و تنگ بودن این عمر از حضرت سالت و در تنگ
 که چنانچه چنانچه برکت از آسمان بر زمین فرستاد آب و تنگ
 و آیه و نزد بعضی از علما یعنی میمانای یعنی حیاست ختم از برای آید
 آیه را فیه حیاة باینست که در آیه کما نزلت و تنگ و تنگ
 که در کار از برای آید از دس از دس برای دفع دشمن چون
 دشمن و بیکان و تنگ و دشمنان آن و خواه برای حفظ نفس
 زده و خود و جوشن و غیران و بیشتر مفسران بر این آیه که
 باین شمشیر است در تفسیر اهل البیت آمده که مراد از انفاق
 که برای رسول از آسمان نازل گشت و حضرت از آن حضرت ایستاد
 تا آن با دشمنان خدا قتالی میکرد و در این است که بنوع
 دوسه از دس بگرفت با میرالمؤمنین داد و گفت باین جهاد کن
 چون در دست گرفت از قدرت خدا و از مجتهد و حضرت و بنوع
 تنگ و دس شد بان جهاد میکرد و دشمنان خدا را میکشت حاصل که چنین

بسم

قتال شدید با دشمنان و ضایع الکنار و صفای بسیار برای توفیق
 چه قوام ضایع و حرب با این باز بسته است و شجاعت که این در آن دخل
 ندارد و نظم نفع او آنست که کفار و از ترس شمشیر توفیق بر سر انداخته
 حقیقتا ارباب رسول فرمود تا حق را از باطل متمیز گردانند و ترس و فرستاد تا
 دوزن بر پنج استی فیصل باید و آبی فرستاد تا از اعدای دین منصرف گردند
 و نفع کلی از آن معلوم است و **وَلَا تَقْرَأُ الْقُرْآنَ حَتَّى تَغْتَسِلَ**
 و نباید از خداوند آنست که نصرت میدهد بر دین او و یاری میکند
 و بر باستانال اسلمه در جادویی تا علم او تعلق گیرد بر وجود معلوم وی و ظاهر
 برود و چون آنکه نصرت پیغمبر میدهد در حالت خفیت بودن پیغمبران یعنی
 در وقتی که پیغمبران حاضر نشده این نصرت دین کنند و در یاری پیغمبر
 کوشش نمایند بر خلاف منافقان که در حضور پیغمبر و کاری بنمایند و در غیبت
 یار و مددکار نیستند یا مومنان که یاری خدا و پیغمبر میدهند در حالت که
 عقلیه و تعلیه تصدیق نموده اند بوجدانیت خدا و چون مشاهده آن از الله
 قوی میگردند و بدینکه خدای توانست بر ملاک گردانیدن دشمنان غالب
 بر همه بحکم و فرمان و جبر و نصرت هیچ مامری ندارد و او بر کجا و جهت آنست
 که تابندگان بان منتع نشوند و مستوجب ثواب دینی گردند در امثال
 امر او در آن و چون نوع و ابراهیم افضل انبیاء بوده اند از جهت آنکه پیغمبر
 پیغمبر است و جمله انبیاء از آنها پدید آمده اند از اینجهت بود و ذکر ارباب

که برین دوزن و ترس و فرستاد تا
 دوزن بر پنج استی فیصل باید و آبی
 و نفع کلی از آن معلوم است و
 و نباید از خداوند آنست که نصرت
 و بر باستانال اسلمه در جادویی تا
 برود و چون آنکه نصرت پیغمبر میدهد
 در وقتی که پیغمبران حاضر نشده این
 کوشش نمایند بر خلاف منافقان که
 یار و مددکار نیستند یا مومنان که
 عقلیه و تعلیه تصدیق نموده اند
 قوی میگردند و بدینکه خدای توانست
 بر همه بحکم و فرمان و جبر و نصرت
 که تابندگان بان منتع نشوند و
 امر او در آن و چون نوع و ابراهیم
 پیغمبر است و جمله انبیاء از آنها

رسول

رسول علی اجمال تخصیص بکلیت نموده فرمود و **وَقَدْ لَمْ يَسْأَلْنَا عَنْهَا**
وَابْتِغَاهُمْ و تحقیق که فرستادیم نوع نجی را بر نیا تا بیل و ابراهیم را
 بنمود و بیان **وَجَعَلْنَا فِيهَا دِينَكَ لَهَا بَيْنَ يَدَيْكَ** و گردانیدیم یعنی بویست
 نهادیم در میان فرزندان ایشان پیغمبر را بطریق حق و **وَالْكِتَابَ حَقًّا**
 و کتاب را که ما نزد ایشان بود پس بعضی از ذریست ایشان بعضی از امتنان
 نوع و ابراهیم و **وَكُنْزٍ لِّكُلِّ مَعْشَرٍ** رده یافتگان از طریق
 یعنی گردیدند با انبیاء و کتب ایشان و بسیار از ایشان بهر روشه گشته
 از طریق حق نمایی گردیده اند بکتاب سلیم **فَقَدْ عَلِمْنَا عَلَى الْآثَارِ**
 و آردیم بر اعقاب نفع و ابراهیم و هم ایشان و یار آثار نوع و ابراهیم
 و پیغمبران که حاضر ایشان بودند **بِسُلْطَانٍ وَقَدْ عَلِمْنَا فَتَرَاكَ** که بیکدیگر
 یعنی آنرا پس نوع و ابراهیم را و غیب ابراهیم و رحیل و کحق و یقوت و کحق
 و از پی و آردیم این رسول یعنی نام گردیم انبیاء یعنی سراسیل را بجهت
اَنْ يَّسْأَلَكَ وَتَقْبَلَهُ و انجیل بعدی که بر سر پرست و عطا گردیم او را
 کتاب انجیل **وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ** و گردانیدیم بر بعضی
 وضع فرمودیم در دلهای آنها که هر وی گردنه عیسی را یعنی احوال عیسی
 سراسله و **وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ** و گردانیدیم بر بعضی
 یعنی شفیق و مهربان گردانیدیم متابعان و مودع و مسلمانان بر یکدیگر یاری
 وجه که ایشان را با نامور گردانیدیم و غیب ایشان نمودیم در آن

که برین دوزن و ترس و فرستاد تا
 دوزن بر پنج استی فیصل باید و آبی
 و نفع کلی از آن معلوم است و
 و نباید از خداوند آنست که نصرت
 و بر باستانال اسلمه در جادویی تا
 برود و چون آنکه نصرت پیغمبر میدهد
 در وقتی که پیغمبران حاضر نشده این
 کوشش نمایند بر خلاف منافقان که
 یار و مددکار نیستند یا مومنان که
 عقلیه و تعلیه تصدیق نموده اند
 قوی میگردند و بدینکه خدای توانست
 بر همه بحکم و فرمان و جبر و نصرت
 که تابندگان بان منتع نشوند و
 امر او در آن و چون نوع و ابراهیم
 پیغمبر است و جمله انبیاء از آنها

بوعده ثواب یا خلق آن فرمودیم در دلهای ایشان و طریق رهبانیت
 نبود آوردن و پیدا کردن انرا از نزد خود رهبان کسیت ترسی کاری
 و پیریز کاری او نهانیت بسیده چندی مشتق از رهب یعنی خوف
 خشتت نهان چون که میفرماید بهانیت یعنی کمال خشتت و عبادت
 و ریاضت و انقطاع از مردمان مَا كُنْتُمْ بِهَا عَلِيمِينَ نوشته بودیم
 و فرنی نکرده رهبانیت را بر ایشان بلکه ایشان انرا لازم نفس خود
 ساخته بچنانکه با عبادت را لازم خود میکردند و بسبب این خدایت
 بود که بعضی از امت عیسی بعد از دفع دست از احکام انجیل بازگشت
 کافر شدند و بعضی که برین عیسی مانده بودند از میان ایشان قرار
 کردند و کوهها مترتب و متعجب شدند صاحب کشف آورده که جبار
 بعد از دفع عیسی بر زمین متواضع شده و سه بار بایشان در مقام
 محاربه و مقاتله در آمده نه و بسیاری از ایشان را بقتل آورده و اندکی که با
 مانده و کوهها مترتب شدند و با خلاقی تمام و عبادت حقیقتا اشتغال
 نموده و مشقهای کلی در ریاضت عظیم از ترک مطعمه و شراب و
 و کمال لازم خود در خشتت و در نهانیت این رهبانیت برایشان فرغ شده
الْاِبْتِغَاءُ رِضْوَانِ اللَّهِ لیکن ایشان ابتداء ان گرفته بودند که
 خدا عید الله مسود در وایت کرده که بروی بروی حضرت پیغمبر بودیم گفت
 که ابتداء رهبانیت ترسیان چگونه بود گفتیم الله و رسول را علم اند فرمود

که دراز

الاستی حداد عالم

که بعد از حضرت عیسی چهاران در کون کنان معاصی و منق را از انکار کردند
 ایشان را از هر کردند و سترجیک شدند و ایشان سه بار جدا کردند تا بسا
 از اهل ایمان کشته شدند و محدودی چند ماندند گفتند که عبادت خدا
 اشتغال بنماییم باین وجه تا بعد از آن زمان که عیسی وعده داده است
 مبعوث شود چون من مبعوث شدم بعضی بمن ایمان آوردند و بعضی
 کافر شدند چنانکه میفرماید فَمَا تَرْجُوهُمْ عیسی عیسی عیسی
 نکردند و کافر شدند چنانکه عیسی ایشان را مبعوثیت را بچنانکه ستر اوار
 نکرد ایشان ان بود بلکه اکثر تملیکت قایل گشته و بعد از آن را منکر
 شدند و اندک از ایشان از منبر متابعت مسیح مکرر شده حضرت
 رسالت در یافتند و بعد از اسلام آورده بشرف متابعت پیغمبر انام
 سرفراز گشته و گویند معنی ان است که نهدی در رهبانیت کرده
 رعایت نکردند و ایمان نموده بلکه در ان تقصیر کردند و بران ثابت
 قدم نشده معقوی قول اول است اینکه در حق ایشان میفرماید که
قَالَيْنَا اَلَّذِينَ هُمْ يَحْكُمُونَ داریم آنان را که ایمان آورده بودند از
 جماعت رهبانان حضرت رسالت نزد ایشان که متوالت بسیار
 و کرامت بسیار است و گفتیم قَالِمْقُونَ و بسیاری از ایشان
 مبرور آید مانند از دایره ایمان و نیز از ان مسود و اوست که از
 نذر رسول رفتم فرمود باین مسود جماعتی که پیش از شما بودند بهفقدار خود

یک فرقه ایشان را می دانی هلاک کننده یکی از آن فرقه بوده که بسیار
 مقابل گردید برین عیسی و فرقه دیگر آنها بودند که طاعت می کردند و در
 نقش شده مترجم شده ایشانند که حقیقتا در حق ایشان فرموده که در
 اینده خود را بکتابت علم نه از آن فرقه هر که بمن ایمان آورد و تصدیق من نمود
 تابع من شد حق حیات و بهر نهایت کرده و هر که ایمان نیاورد از جمیع کائنات
 و خاصه این است پس فرمود لا اله الا الله فی الاسلام درین اسلام رجوع
 نیست بلکه بهر نهایت امت من چرتست و جهاد و نماز و روزه و زکوة و حج
 و عمره و غیره کفایت بر بلندها در حق و حرام و نه از احوال و عاری نیست
 میکند باطل کتاب که ایمان آورده بودند بقولنا انما الله و ما
 اتقوا الله و لا تنوا بوسوله ای انما الله کرده ایم بر مولا آن گذشته
 بر سر سیم از خدای و ایمان آورده بقوله او که محمد رسول الله
 من احبته و اطعته و اتقوا الله و لا تنوا بوسوله ای انما الله کرده ایم بر مولا آن گذشته
 از بنی امیه و فرقی برای ایمان بنی سیدی گذشته و یکی برای ایمان بنی
 و دیگران یعنی مقرر کنند برای شما روشنی که بر رویه آن بر مراط و نیست
 رسید و یغفر لکم و الله اعلم و لا تنوا بوسوله ای انما الله کرده ایم بر مولا آن گذشته
 سابقه شما را از کفر و معاصی و خدای آمرزنده است مؤمنان را امرها
 برایشان و در تغییر اهل البیت آورده که مراد بکفایی حسن حسین اند
 و بنور علی بن ابی طالب یعنی ایمان آید بر رسول خدا تا او سبحانه و تعالی

می

اسلامی خوانده نام

حسن و حسین کرامت فرماید و بنور علی از مراد بگذرید از سید خرد
 مردیست که حضرت پیغمبر جعفر بن ابی طالب را با مقدار سوار برین
 فرستاد تا او را بدین اسلام دعوت کند پیغمبر جعفر بن ابی طالب
 اسلام ترغیب نمود وی اجابت دعوت کرده اسلام آورد و در جنگ
 از اهل محبقت آنکه ایمان آورده بودند از اذن طلبیده که بشرف
 صحبت حضرت رسالت مشرف شوند وی ایشان را از آن داد و پیغمبر
 بعدینه آمدند در وقتیکه حضرت پیغمبر جنگ احد مشغول بود و چون فرود
 احتیاج اصحاب و تعداد بسبب قتال ایشان شده بودند از جانب
 نبوت تاب اذن طلبیده که مرجمت کنند و اموال خود را آورده
 صرف مسلمانان نمایند حضرت نعمت ایشان داده و سوار و پیغمبر
 و اموال خود را آورد با اهل اسلام قسمت کردند حقیقتا در حق ایشان
 این آیت فرستاده که الذین آتیناهم الکتاب تا آخر پس کفار اهل
 کتاب بعد از سماع یونون ابراهیم مرتین فخر کردند بر اهل اسلام که هر که
 ایمان بکتاب تا و کتاب شما دارد او را دور و از جرئت و اما اگر ایمان
 بکتاب شما دارد و بکتاب تا ایمان ندارد او را یک ابر پیش نیست
 چگونه شما را مرتب فضل داشته باشید بلکه با فضیلت و مرتب است
 پیشم حقیقتا این آیت فرستاده که ای کسانی که ایمان آورده ایم از خدا
 بنرسید در ایمان آوردن تجدید ثابت قدم باشید تا خدای بدید شما

نا خدای بد پرستان آنچه وعده داده است بمنزله اهل کتاب از عطا
 کفین یعنی اجر ثواب که از اجر ایشان کم شود زیرا که سنا مثل ایشان
 در قول لا نفرق بین احد من مسلم و بعد از آن فرمود لکن لا یعلم اقل
 الکتاب یعنی خدای مؤمنان را در بخشش نود و هفت سید و سادات
 بداند اهل کتاب آنکه یقولون ان علی بن ابی طالب
 که بتجسس و زنیست بر بنی از فضل خدا یعنی از ان که ستمهای مؤمنان
 مذکور شده بران قادر شود زیرا که رسیدن بای کر منافع اهل
 ایمان است پس بد کاینات و این باین سعادت مستعدند

پس این عملیات محروم باشند و ان الفضل بیک الله یتلوه
 من یشاء والله ذالفضل العظیم و خدای خداوند فضل بزرگ
 یعنی مالک نعمت تمام و عطا مال کلام که فرارسیده بخواس و عوام از
 حجاب منقولات که اهل کتاب میگفتند که نزدیک شد که پیغمبری پیدا
 شود که همه دین دستها و پاها بر طبع کند و هم ایشان ان بود که ان خبر
 از ایشان چون از میان عربیت بر صدر بردند و بوی ایمان پیاورد
 و حق آیت لکن لا یعلم فرستاد یعنی تابدا شد که امت نبوت و منصب
 رسالت که محمد افشاید یافته در تحت قدرت ایشان نیست
 تا بر که مدعی ایشان باشند و هند تمام شد تفسیر سوره حدید و سوره

و اما سوره که در این آیه از او فرمود که اهل کتاب را خبر داد که پیغمبری پیدا شود که همه دین دستها و پاها بر طبع کند و هم ایشان ان بود که ان خبر از ایشان چون از میان عربیت بر صدر بردند و بوی ایمان پیاورد و حق آیت لکن لا یعلم فرستاد یعنی تابدا شد که امت نبوت و منصب رسالت که محمد افشاید یافته در تحت قدرت ایشان نیست تا بر که مدعی ایشان باشند و هند تمام شد تفسیر سوره حدید و سوره

الله الحجاب

آورده اند که روزی خلد بنت ثعلبه که از انصار بود از قوم بنی نضیر
 چون حجیم بود شوهرش اوس بن صامت که برادر عباد بود در
 رکوع و سجود و در نگاه کردن شربت بر و غلبه و چون از نماز خارج شد
 خوست تا با وی خلوت کند وی از برت مانی از استماع امتناع نمود
 اوس چون که از خفت عقل جان خود را از منی در غضبش و او را گفت
 انت کظراتی تو بر من چون پشت مادر منی و این را طرا رکوبه
 و منحرمت و طی است تا لا وقتیکه کفارت بدهند و جا بلیت
 طلاق بطرا و دلا واقع میشد اوس بعد از لفظ پیشان شده خوله
 گفت کمان من چنان است که بر من حرام شدی خوله گفت از رسول
 استغفر این منی کن گفت مرا حیا مانع میشود پس خوله بجنب
 نبوت عاب آمده در چینی که عایشه سر انحضرت میشست
 و گفت یا رسول الله اوس در وقتی که مرا اینک حاج خود در می آورد چون
 بوجوم و خداوند مال عسیرت بسیار و کار که مال مرا خورده و خورده
 بسیار از من آورده و شب جوانی من بصر پیری مشرف شده و
 اهل من از من متفر شده اند مرا مثل مادر خود در اندیشه و من نمیدانم
 که با فرزندان چه چاره کنم اگر با و گذرم ضایع نشود و اگر نرزد یکسوی خود
 نگاه دارم بسبب جوع و هلاک نشود حای او را از نام و ایشان گفته آیا

و اما سوره که در این آیه از او فرمود که اهل کتاب را خبر داد که پیغمبری پیدا شود که همه دین دستها و پاها بر طبع کند و هم ایشان ان بود که ان خبر از ایشان چون از میان عربیت بر صدر بردند و بوی ایمان پیاورد و حق آیت لکن لا یعلم فرستاد یعنی تابدا شد که امت نبوت و منصب رسالت که محمد افشاید یافته در تحت قدرت ایشان نیست تا بر که مدعی ایشان باشند و هند تمام شد تفسیر سوره حدید و سوره

آیا درین باب هیچ تدبیری هست که موجب اجتماع و موافقه ما شود و حضرت
فرمود که گمان نبرم مگر که تو بروی حرام شده خواهی گفت از کثرت اظهار
و خودی ایشان و مخالفت اوست که بدنی مدید اینست بود نهایت
عصیان شد دیگر باره با پیغمبر اعاده انکلام کرد و همان جواب داد
گفت پس شکایت در پیشی و برپا و پس کسی خود بخدا عرض میکنم
رسول فرمود بظا هر شرح بروی حرامی و خدای در باب تو خط
نفسشاد پس خوله روی نیاز را با هم رسان کرده گفت اللهم انی استغفر
الیک ظاتی و صدق فائز علیسان بنیک فایقه غلامی در حق
یعنی مادر خدا ببرد پیشی و برپا کسی من نظر کن و آنچه صلاح و رحمت
من در دست بر سپرد خود اخبار غامی این میگفت عایشه سر رسول را
میشت پس دیگر باره بار رسول گفت یا رسول الله در کار من فکری
کن و بر حال من عایشه گفت محال و ایجاب را گویا که
و بی بر رسول نماز گشته علامت دمی نبود که در آنوقت مانند آنجا
و بر عارف میشد چون عایشه نیمه سرانند و در پشت با خود آمدند
و خوله را امر کرد که شوهر خود را حاضر کن بعد از آن این چهار آیت را تلاوت میکنند
که قُلْ مَتَّبِعُوا اللَّهَ قَوْلَ الَّذِي خُشِعَ لَكَ فِي ذَوِّهَا وَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ
و تحقیق که شوق خدای سخن آن زن را که محال میگردد با تو در کار شوهر خود
و شکایت خود را بر رسید است بخدای تا و خدای بدست در جفت کلام شما

و عایشه

عایشه سر رسول را میشت
پس دیگر باره بار رسول گفت یا رسول الله در کار من فکری کن و بر حال من عایشه گفت محال و ایجاب را گویا که و بی بر رسول نماز گشته علامت دمی نبود که در آنوقت مانند آنجا و بر عارف میشد چون عایشه نیمه سرانند و در پشت با خود آمدند و خوله را امر کرد که شوهر خود را حاضر کن بعد از آن این چهار آیت را تلاوت میکنند که قُلْ مَتَّبِعُوا اللَّهَ قَوْلَ الَّذِي خُشِعَ لَكَ فِي ذَوِّهَا وَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ و تحقیق که شوق خدای سخن آن زن را که محال میگردد با تو در کار شوهر خود و شکایت خود را بر رسید است بخدای تا و خدای بدست در جفت کلام شما

و عایشه در خطاب بنی باز گردانیدن سخن یکدیگر را و جواب یکدیگر گفتن
در باب لفظ ظاهر که تو میکنی با زن که بر شوهر خود حرامی و وی میگفت
مر اطلاق نداده است الله متبع بیست که بدست که خدای شوکت
اقوال مردمان را پس بنا بر احوال ایشان مردیست که چون عایشه است
بشنید گفت نزد کار خدائی که هیچ از آن پوشیده نشد و در آن
مقدمت در حکم عطا سیف را به که الَّذِينَ يَظَاهِرُونَ مِنكُم مِّنَ النِّسَاءِ
آنان که ظاهر کنند از شما از زنان خود یعنی زن خود گویند که تو
بر من چون پشت مادر منی مَا هُنَّ أُمَّهَاتُكُمْ أَفَلَا تَعْلَمُونَ ایشان
و حقیقت مادران ایشان و چون میان این زنان و مادران ایشان
عظمت و بگفتن اینکلمه مادر ایشان نیستند أَفَلَا تَعْلَمُونَ
اللَّائِي وَلَدَهُنَّ يَتَّبِعُهُنَّ مَادَرِ اَن يَشَاءْنَ که زاده وند
ایشان را پس در حمت مشایخ ایشان نیستند مگر آن زنان که آنها
طبق ایشان گردانیده از وراج بنی در مضامین پس نشسته مذکور و زوج
مادر میشود و لَا تَقُولُوا لِمَن كَفَرَ مِنكُمُ السَّوْءَ الَّذِي كَفَرَ که مردان
ظاهر گویند هر آینه میگویند انکار کرده شده از سخن بنی یا شایسته
و مادرانست در شروع چه احکام شریعت منکر است و دروغ باطل و خلاف
از بی نیز که اگر زن و چه مادر نشسته وَ اِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌ غَفُورٌ چه بگوید
خدای عفو کننده است سرگناه تو بکننده و کان را اینقول آمرزنده

از بی بر عایشه سر رسول را میشت پس دیگر باره بار رسول گفت یا رسول الله در کار من فکری کن و بر حال من عایشه گفت محال و ایجاب را گویا که و بی بر رسول نماز گشته علامت دمی نبود که در آنوقت مانند آنجا و بر عارف میشد چون عایشه نیمه سرانند و در پشت با خود آمدند و خوله را امر کرد که شوهر خود را حاضر کن بعد از آن این چهار آیت را تلاوت میکنند که قُلْ مَتَّبِعُوا اللَّهَ قَوْلَ الَّذِي خُشِعَ لَكَ فِي ذَوِّهَا وَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ و تحقیق که شوق خدای سخن آن زن را که محال میگردد با تو در کار شوهر خود و شکایت خود را بر رسید است بخدای تا و خدای بدست در جفت کلام شما

مرایش را با بجای کفاره و احکام متعلقه درین باب وسایل
منفرقه بران حواله بمنج الصاوقین است و بدینسان انکار ظاهرین
حکم ان میفرمایند که اگر بگویند یظاهرون موت لیسوا و انما که در
جایبیت عادت ایشان این بود که مظهر کرده باشد از زمان خود
پس ان را قطع نمایند باسلام ثم یعوذون لما قالوا بعد از ان
باز کردند بسوی آنچه گفته اند یعنی باز دیگر از اعاده نمایند درین
اسلام فتحی رقیبه بالذین پس برایشان است آزاد کردن
بنده و میخوانند بود که مراد اهل ایمان بنده و مراد پیچودون رجوع باشد
بان بروجه ندارد و معنی آنکه مؤمنانیکه مظهر کنند زمان خود و بگویند
ان باز کرده بتدارک و تلافی آنچه آن قول مقتضی ان بود و نقص ان
میل نمایند پس برایشان است آزاد کردن بنده و مذهب اما اینکه
که مراد وجود اراده و طیت بالنقص قول ظاهر چه دلی و ابطال قول ظاهر
بسیج کدام جایز نیست مگر بعد از کفارت و جمیع علمای قایلند بشرطه
ایمان در آن بنده یا در حکم ایمان از اطفال و ثمنین و آزاد کردن
چنین و وجیب من قبل ان یثما شاذ الکم تو عطفون به
پیش از آنکه مس لیکن کنند مرد مظهر هر وزن مظهر و متعیر کنند از
و مراد از مس جماع سب بر مذهب حق این حکم بکفارت که مامور است به
بان که پسند داده میشود بدان تا بازاریستیه از لفظ بعین لفظ منکر

و انما

و انما یظاهرون موت لیسوا و انما که در جایبیت عادت ایشان این بود که مظهر کرده باشد از زمان خود

و الله یمّا انقلون جبر و خدا می بایم میکند در وقت و در
پوشیده و پنهان نیست و وجوب آزاد کردن بنده درین
قدرت مرد مظهر است بران فمن لم یجد فصیام
مقتضای عین هر که نیابد بنده پس بروت روزه و ثمن
بی در پی یعنی اتصال ماه اول با ماه دیگر پس اگر یکماه دیگر در بیاید
روزه دارد و بعد از ان باقی متفرق می تواند که روزه میدهد و در ای
دوماه روزه می بخشد و وقت قبل ان یثما شاذ الکم
یتطع پیش از آنکه بگوید که اس کنند میباشند پس هر که توبه
روزه داشتن بر طریق مذکور بجهت مرض یا کسر سن فاطعام
میکنند پس بروت طعام دادن نصف مکین هر یکبار
ست نصف صاع از غلب قوت و اگر قادر باشد مدی از ان
به حد ذالک لتومی بالله و سوله فرض کرده
خدا این بیان با تعلیم احکام یا تصدیق سید محمد و فرستاده
در قبول شرایع و ترک آنچه بران بودید در زمان جاهلیت
و قلات حکم خدا لله و لا کافر من عذاب الیمین
حکما خدا می خدا میست که از ان در نتوان گذشت و مرنا و قید کان
ست که قبول حد و در الهی کنند عذابی در دناک در آخرت
آورده اند که بعد از نزول این آیت پیغمبر اوس را بجز عتبت

طلاق و مساکی او را مساک اختیار کرد و حضرت فرمود بجهت
 کفاره وی رقبه آزاد کن گفت خیر ازین رقبه رقبه ندارم و ازین
 بخود که رسول فرمود رقبه بخ گفت یا رسول الله من انکست فخر
 اکران بر ما رسول فرمود که تو ای که دو ماه پی ایی روزه بداری گفت
 طقت ان ندارم زیرا که اگر من در روز نماز و بار طعام بخورم بخور
 میشود و چشمم تاریک میشود و فرمود میگوید که شصت میکی را طعام
 دهی گفت لا والله درین دیار هیچکس از خود میکی تری نمیخورد
 از نماز کوفه پانزده صاع بوی داد و امر کرد تا باهل استحقاق روزه
 گفت یا رسول الله فدا فقه من پیش از ان جماعت است این را از
 رفع خوابی که حضرت قبسم فرمود و او را امر کرد باستغفار بعد از ان
 ایشان را موصفت داد و این کلام در آن است بر آنکه در حق عجز
 از کفارت ثلثه استغفار کا نیست این موافق بذهب است
 و منقول از حضرت صادق و بعد از این حد و نظار انداز که میفرماید
 که از حد در شرع تعدی نمیباشد بقوله ان الله یخافون
 و سهو که گشتوا کما کتب اللہ من قبلکم بدستیکه ان
 که شقاق و خلاف میکنند با خدا و رسول او و او امر و نواهی ازین
 بیکس براده اند و اختیار حد و دی میکنند که غیر حد و دیان باشند
 و غار کرده شوند بچنانکه دلیل و غار کرده اند و شدن اما که پیش ازین

خود

در حد و دیان
 و استیجاب خداوند

بودند از کفار یعنی همچنانکه کفار را هم مایه که او ای رسل بودند
 گردانیده شدند و بعد از آنکه الهی گرفتار شدند ایشان نیز بکشت
 دنیوی و دهر وی گرفتار شوند و قل انکم الا ایات بکینات
 بتحقیق که فرستادیم آیتهای روشن که قرآن است و سایر چیزها
 و الله بر صدق نبوت پیغمبر و لیکما فریت علی اب مضیق
 و مر کافران راست در دنیا عذاب می خوار کنند و رسوا سازند
 که عورت و بکر ایشان در هم شکنند از قتل بسی یا مر ایشان است
 عذاب می خوار سازند یوم یبعثهم الله یبعثهم الله یبعثهم الله در روزی که
 بر آنکه از عذاب ایشان را که یکی غیر نبوت مانند یقین عظم
 یما علیکم پس ضرر و عذاب ایشان را بر دوش ایشان و با آنچه
 کرده باشند بجهت شریع حال ایشان و تو پیغمبر و تحویل ایشان و توبه
 عذاب ایشان و ایشان بسبب این محال است در سوختن آنها
 کنند که بر عت ارجح تمام تر بدو رخ روند اخلاص الله و
 شمرده و نگه داشته شد خدای عمل خود را طایع جمیع عذر و عمل
 ایشان نموده که هیچ چیز از ان از علم او غایب نباشد و فرمود
 کرده باشد ایشان ان را بجهت کثرت ان با تهاون نمودن
 بان و الله علیکم شقین و خدای بر همه چیز از او آگاه
 بندگان حاضر است یعنی عالم جمیع آن پس همه را بر وفق عمل

مکافات دهد در کثاف آورده که روزی رستم این ۲۰ هزار و صییب
 برادر او باصفوی بن امیه مکالمه میکردند یکی گفت آیا خدا میداند
 ما میگوئیم دیگری گفت بعضی را میداند و بعضی را نه و ثالث گفت اگر
 بعضی را میداند همه را میداند زیرا که مافی ندارد و در دست چپ او
 غالب است **ثبت رسول الله** معلوم خواهد بود آیت که **الله تران**
یعلم ما فی السموات وما فی الارض یا ندانسته انرا که خدای
 میداند آنچه در سماوات است از ملک و نجوم و ارواح و غیر آن و آنچه
 در زمین است از معدنیات و حیوانات و سایر حادثات **ما یلکون** یعنی
مخوفی تلیق الا هو را بفهم نباشد یعنی واقع شود در راز کفین
 کسی مگر که خدای چهارم ایشان است در علمیت او بان راز
 یعنی علم او رفیق آنهاست و محیط و مطلع بر ایشان **ولا یخفی عن**
هوا سوادهم و نه راز کفین هیچ کسی مگر که او شنم ایشان است
 بدانش و پیش از آن بخوبی ایشان را شناسد **ولا اذنی**
میر خلا لک ولا انش الا هو معهم و نه گذارنده عدد و
 بیشتر از پنج کسی مگر که او ایشان است بعلوم خود با چیزی که در میان
 جاری میشود **اینها کانوا ثم یکنسهم بما عملوا** و **لوه القیلة**
ان الله یکنسهم بکمال علم هر جا که بنده خواهد در اقطار السموات
 خواجه در نوامی زمین زیرا که عالم او با شیا مکانی نیست با اختلاف

المنه

انکه تفاوت کند پس خبر دهد ایشان را باینکه کرده اند در دنیا و در
 رست خبر بجهت تقصیر و تشبیه ایشان و تحقیق آنچه مستحق آن اند از
 خدای اعظم بدینکه خدای بر همه چیز از کفر و کردار و کثرت چشم
 بهمه ملوکات یکست پس حالات اهل آسمان را چنان دانند که حال
 اهل زمین را و علم او تحقیقات امور بران وجه احاطه کرده بحکایت
 تخصیص عدد این بیکر بجهت تخصیص وقت یعنی متناهی است
 بودند چنانکه گذشته یا بجهت آنکه خدای و تراست و محبت و ترشده
 او تارست از این عباس مردیست که جهودان و منافق را رعایت
 بود که چون حضرت پیغمبر سر برافراشت و خبر ایشان برآمدی
 راه مؤمنان یا نزدیک ایشان نشستی و با یکدیگر راز گفتندی
 بکوشه چشم بد آنها که در میان آنها توحی و نشستی گفتا که زده
 بجز در میان آورده ای و مؤمنان در کمان افتاده ای که مکران
 کاری افتاده از قتل هر عیت موت و نهایت اند و پیکر نشسته
 ای خبر با سرور رسیده ایشان را از این خبر نمود آنها دوسه روزی
 اجابت کرده دیگر باره بهمان سوال بتناهی مشغول شدند آیت
 که **الله تران الذین یخفون** یا غمی یعنی و غیبتگری
 بسوی آنانکه باز درشته شدند از راز کفین با یکدیگر یعنی ایشان را
 کردند از ان **ثم یعرفون لما عملوا** غنله پس باز میگردانند

در این کتاب از کتب معتبره است و در این کتاب از کتب معتبره است و در این کتاب از کتب معتبره است

در این کتاب از کتب معتبره است و در این کتاب از کتب معتبره است و در این کتاب از کتب معتبره است

که نمی کرده شده بودند از آن و یکنه الجوز بالانتم والعنک و
 و معصیت الرسول و از آن میگردند از روی عذاب و کوفته با یکدیگر
 تا تم میسازد از آنرا مومنان و عیبیشان و متدی نمودن و ظلم
 کردن در حق اهل ایمان که آن اندوهناک ساختن ایشان است و آنرا
 پیغمبر بیکدیگر وصیت کردن می گفت قول او و پاک نداشتن از کلام
 او آورده اند هر دو آن نزد پیغمبر می آمدند و می گفتند که ای ام علیک
 و سلام در لغت ایشان موت یا قتل یا شمشیر و اینست در جواب
 فرمودی که علیکم روزی اسیر و رانده و چنین گفتند عایشه گفت بر شما
 سلام یعنی ترک در و چشم خدا و دوری از جهت خداوند و از یکدیگر
 و غضب او و رسول خدا فرمودای عایشه آهسته باش و نرم خوی شو
 که خدا رفیق دوست میدارد عایشه گفت یا رسول الله مگر نشیدی
 که چگونه فرمود که نشیدی که در درم سخن این را بر ایشان و کلمه
 بر شما و هر چه سخن گفتید کلام من درباره ایشان می باشد نه از ایشان
 درباره من پس حضرت آیت فرمود که و اذ اجازت و چون میانه
 جودان بسوی تو حیوان که بخت گویند ترا بماله حیوان که الله
 با چیزی که بخت گفت تا آن خدا ای یعنی که خدا گفت ترا که هم
 علی عباد الله الذین اصطفى و ایشان میگویند که ای ام علیک
 و یقولون فی انفسهم و میگویند در میان یکدیگر که لا یعلی الله
 الله چرا عذاب نمیکند خدای ما را و اما انقول با آنچه میگویم نیست

پیغمبر

پیغمبر و مینی اگر نمی بودی بایستی که بر این امانت که با و میرساند
 خدای ما را عذاب کردی حضرت در جواب ایشان میفرماید که بختهم
 جحیم پس ایشان را و زور از برای عذاب نصیب آنها در
 آیند در آن قبضه المصیر که با و کشید و زور چه آن سخن
 انواع عذاب و نکال است بعد از آن مومنان از آن نمی میکنند
 که یا ایها الذین امنوا ای کس که گزیده اند از امتنا جحیم
 چون لازم گویند بایکدیگر فلا تکتفوا بالاحواء الا انکم و العکول
 پس از آن گویند بکناه و تقدی و بیدار و معصیت الرسول
 و بنا فرمائی رسول چنانکه منافق و جودان میگویند و تفتاحوا البتر
 و التقوی و از آن گویند بیکوکاری و بر نیز کاری از این خیر
 مسلمانان در آن باشد و موجب مصیبت رسول نباشد و انفقوا
 و بتربیه از خدای در هر کاری که کسبه الذین ائمه که الله
 محشر و بسوی او محشر کرده خواهند شد و شمارا بر گردان
 خواهد داد و اما الجحیم جنین نیست که آن را از کفن
 با تم و تقدی و عصیان من الشیطان از و موشه و نیت
 که آن را در نظر شما می آید و شمارا بران میدارد و و سوره میگوید
 لیخرج الذین امنوا تا اندوهناک گرداند مومنان را و لیخرج
 و بدست شیطان با تاجی ایشان بیضار هم شیعاً ضرر رساند

مؤمنان چیزی الا اذنت الله مکر بفرمان خدا و عثیت او
 و مصلحت او که ضرر و حادث از ترک و غیر آن با قارب و غریک
 ایشان رسد باین وجه که در عزا مغلوب شوند و نزد آن حال
 موت برایشان منقضی گردد و موجب عزت مؤمنان شود و گویند
 اذن بمنی علمت بمنی ذات خدای بوقوع موت برایشان از کثر
 عزت شناسست و علی الله در خدای نه بر غیر او فکینو کل المؤمنین
 پس باینکه توکل کنند مؤمنان شود و هم خود را با حق گذارند و از ازار
 کفایت جوید و منافقان که کردار ایشان را اعتباری نیست با گذارند
 این مسود از حضرت پیغمبر روایت کرده که هرگاه شناسه کسی شبیه یا
 که دو کس از کتوید بدون و صاحب خود که شخص سیمین است که موجب
 عزت و اندوه او میشود و اگر چهار پایه یا بیشتر را از کفایت رود بجهت
 آنکه دو کس را و دانند که از هر یکی از ایشان رو میکردند از قناده نقلت
 که اصحاب انس در بجهت یکدیگر ضربه میخوردند و هرگاه میدیدند که کسی
 نشستن دارد او را جای نمیدادند و در جمعه پیغمبر در صف میخوابید
 و آنجا چندان و سعی نمیداشت جمعی از اهل بیت بر که از جمله ایشان است
 قمیسی بن شامی بود و مجلس حضرت را ندیده که اصحاب گرد آمد
 آنحضرت را فرود گشته اند گفتند السلام علیکم یا اباها النبی و رحمه الله و برکاته
 حضرت جواب سلام آنها باز داد پس سلام بر اصحاب کردند ایشان نیز

باب

در بیان فضیلت اهل بیت

جواب دادند و چون جا خاستند دیدند در میان مسجد برای پیستانه
 و انقطاع و سبک نشینند که ایشان را جای دهنده کسی ایشان را جای نداد
 و حضرت اصحاب بدر را نکو داشتی بجهت سبقت ایمان و علم ایشان
 چون دید که هیچکس ایشان را جای نداد و تمیبه بر این حال بروزت قیام
 و فرمود که ای نادان و نادان بر خیزید ایشان از روی کراهت برخاستند
 جای با اهل بدر بگذشتند منافقان جمال فتنه در پیشتاب آغاز گفتند
 دشمنانیت کردند که شما میگوئید که صاحب عادتست حال آنکه جمیع مرتب
 بر خیزانید و جماعت مسبوق را بجای ایشان نشاندند مخالف
 عدلانت و نه انستند که سبقت در نفس اندر ایمان و علمت نه
 با سابق مجلس حضرت عزت است و بجهت خود کرده آیت
 فرستاده که یا ایها الذین امنوا کس یکم که دیده اید بخدا و رسول
 اخذ اقبل لکم هرگاه گفته شود در شمار انفسه حق اقبال الی
 جای فراخ کشید در مجلس از برای یکدیگر در نشستن مراد اسم
 جنس است و عام مجلس خوانده است برین دلونید مراد مرکز
 عزت است کقول الله للقتال حاصل که هرگاه شمار گویند که فخر
 کشید جای یکدیگر را بجهت ذکر خدا یا تعدد یا نماز یا جای حرم را
 ففسحو بر جای کشیده کشیده بر مردمان یفسح الله لکم
 ناکت ده کردند خدای برای شما و قبر ما در بهشت منزلهای باو

بادلهای شمار منشرح گردانده باز آن تضاوی و تراجم با هر چیزی که
 در آن اراده نفس داشته باشد از مکان و رزق انشراح صدر
 و غیر آن در موضع آورده که جمعی در مجلس پیغمبر میشدند و چون
 از ایشان را بعضی میپرسیدند که این آیه که هرگز در هیچ
 از ایشان خواستی آخر کسی باشد که از مجلس بیرون آید آیت است و آن
 قیل و چون گویند شمار ای اهل ایمان که انفسی را از مجلس بیرون
 بر خیزد و در بعضی تفسیر آمده که معنی آیت آنست که چون ندانند
 که بر خیزد بشمارید بنابر جمعی پس بر خیزد و بشمارید بنابر جمعی
 الذین آمنوا اما برادر خدا ای آمانرا که گردیده اند از آن سبب
 استند او امضا و رسول و الذین اتوا العلم و از آنکه داده
 علم با احکام شرع ایمان در جهات و درجهای ارجمند و مرتبهای
 تخصیص اهل علم مذکور آنکه از جمله مؤمنان اینجهت زیاده و نقصانی
 ایشانست بر نوع درجات از قبیل و ملائکه و کتبه و درجهای پس گویا
 چنین فرموده که بر خیزد الله المؤمنین خصوصاً المؤمنین درجات یعنی بلند
 گردانده درجات مؤمنان را نصرت و حسن و کرم و در دنیا با عطای عزت
 جان و بعضی خصوصاً اهل علم که درجات ایشانرا بلند تر گردانده اند
 مؤمنانی که به علم باشند پس مؤمن عالم افضل باشد از مؤمن بی علم و لهذا
 حضرت پیغمبر اهل علم را مقدم بایشانید بر غیر ایشان مرویت که چون
 حضرت پیغمبر از آن فرموده که بر خیزد الله المؤمنین

سوره

که در این آیه از آن فرموده که بر خیزد الله المؤمنین
 که در این آیه از آن فرموده که بر خیزد الله المؤمنین
 که در این آیه از آن فرموده که بر خیزد الله المؤمنین

مسعود این آیت بخواند میگفت پیغمبر این آیت را و عزت کنید علم
 و این پیغمبر متقوست که فضل عالم بر عابد چون فضل ماه بدست برساند
 و نیز فرمود که در تفسیر آنست که در آنحضرت شفاعت دهند بسیار
 بعد از آن علم را بعد از آن شهید را پس چه بزرگست مرتبه علم که چون
 نوشت و شهادت و افضلیه علم بر شهادت ازین حدیث نیز معلوم
 توان کرد که مدار العلم افضل من دماء الشهداء یعنی مدار عالمان
 از خون شهیدان و نیز فرمود که فضل عالم بر سایر مردمان چون فضل
 منبت بر ادنای ایشان از این عجب مرویت که علم را همقدار
 بر بالای درجهای مؤمنان که میان هر درجه پانصد ساله راه باشد
 و از این در نقد است که حضرتشان در مجلس عالم افضلت از آن
 رکعت بخوانند و عبادت هزار مرتبه کردن و نیز هزار بار
 شدن گفتند یا رسول از قرأت قرآن نیز افضلت فرمود
 قرأت قرآن نفع نمیدهد مگر بعلم و نیز از این عجب مرویت که
 سیدمان پیغمبر را میخواستند میان علم و ملک و بی اختیار علم را
 پس سیرکت و هیبت علم را و ملک نیز با و از زانی در شیشه و
 نیز آنحضرت فرمود که من عالم و همه عالم را دوست میدارم و با او
 اما نه با اهل از آنحضرت نقل کرده که صلوات میفرستند ملائکه و
 جمع اهل آسمان و زمین تا آنکه موچهار در سوراخهای خود و ماچهار

که در این آیه از آن فرموده که بر خیزد الله المؤمنین
 که در این آیه از آن فرموده که بر خیزد الله المؤمنین
 که در این آیه از آن فرموده که بر خیزد الله المؤمنین

در آنگاه که مردمان را تعلیم میداد با موعظه و تفسیر و هر که بجهت
طلب علم در راهی رود حق تعالی راه جنت را با وی نماید و نزد رفیق مومن
در طلب علم ملائکه ای بفرستند تا او را بر آنجا نهند و در و جمع علی
آسمان و زمین برای او استغفار کنند و همچنین نیز ماهیان در آب
نیز از ما ثواب است که هر یک مسئله را تعلیم غیر کنونی حق تعالی در وقت آخر
تقدیر نور در گردن او بیاورد و نیز از شهر در بهشت از برای او بنا کنند و
بر موعظی که در بهشت دوست حق و معز برای وی نویسنند از امیر المومنین
منقول است که علم بهتر است از مال زیرا که علم گهسان توست و تو گهسان با
و این دوست از منقول شعری رضی الله تعالی عنهما لعلنا علم و لا علم
و ان المال یفنی عن قریب و ان العلم باقی الایمان و در فضیلت
همین قدر کافیت است که حقیقتا خطیبه فرموده بحسب خود که در وقت
علماء و از کلام بعضی حکماست چه چیز را در باید انکس که از علم فوت شود چه
چیز را فوت کند انکس که علم را در باید در کشف الاسرار از این مدعور نقل کرد
که گفت او را عیاد در خواب دیدم که فرموده از علی که بهترین اعمال چیستند
منقول شود مجد گفت هیچ درجه بلندتر از درجه علم ندیدم و از آنکه در این
درجه اند و بهنگامان و از این معلوم شد که علمای دین هم در دنیا عمرت
مرتبت و شرف داشتند پس با اقصای دارنده و هم در عقبی درجه
و مرتبه و در وقت الصفا و الله ما نتمنون و ضای با نچه نمایان

در آنگاه که مردمان را تعلیم میداد با موعظه و تفسیر و هر که بجهت طلب علم در راهی رود حق تعالی راه جنت را با وی نماید و نزد رفیق مومن در طلب علم ملائکه ای بفرستند تا او را بر آنجا نهند و در و جمع علی آسمان و زمین برای او استغفار کنند و همچنین نیز ماهیان در آب نیز از ما ثواب است که هر یک مسئله را تعلیم غیر کنونی حق تعالی در وقت آخر تقدیر نور در گردن او بیاورد و نیز از شهر در بهشت از برای او بنا کنند و بر موعظی که در بهشت دوست حق و معز برای وی نویسنند از امیر المومنین منقول است که علم بهتر است از مال زیرا که علم گهسان توست و تو گهسان با و این دوست از منقول شعری رضی الله تعالی عنهما لعلنا علم و لا علم و ان المال یفنی عن قریب و ان العلم باقی الایمان و در فضیلت همین قدر کافیت است که حقیقتا خطیبه فرموده بحسب خود که در وقت علماء و از کلام بعضی حکماست چه چیز را در باید انکس که از علم فوت شود چه چیز را فوت کند انکس که علم را در باید در کشف الاسرار از این مدعور نقل کرد که گفت او را عیاد در خواب دیدم که فرموده از علی که بهترین اعمال چیستند منقول شود مجد گفت هیچ درجه بلندتر از درجه علم ندیدم و از آنکه در این درجه اند و بهنگامان و از این معلوم شد که علمای دین هم در دنیا عمرت مرتبت و شرف داشتند پس با اقصای دارنده و هم در عقبی درجه و مرتبه و در وقت الصفا و الله ما نتمنون و ضای با نچه نمایان

از انوار

از افعال و اقوال خجسته را راست پس همه را بر وفق عمل جزا و سزا داد
و از این حواس و مقادیر منقول است که مردمان بسیار نزد سید خجسته
میکردند و رسول خدا میفرمودند و سخنان که موجب طلال اخلاص میشد در مجلس گفتند
و از آنجا که خلق عظیم وی بود منع ایشان نمیشد و از جمله انبیای آمدند و
صحبت طویل با خجسته میکردند و بجهت شستن ایشان در مجلس برای نفری
مصابه جای در مجلس بنامند و بجهت نیز آن حضرت کرامت و شرفی و اظہار آن
نکردی حقیقتا خواست که پیغمبر خود را از بدین شرف طلال برساند و آن کثرت
بجفت تبدیل نماید این آیت فرستاد که یا ایها الذین آمنوا اذا نجاکم
الرسول فقلوا بیکم یکتبکم ای کوه آنکه ایمان آورید و چون
را از کوشید رسول را پس شش ارباب میان دو دست را از آن صدقه داد
صدقه دادن بمسکین این صدقه دادن قبل از بنوی خجسته که در آن
بهتر است مر شمارا در دین و پاکیزه تر برای آنکه بان از گناهان پاک شود
علی بن علقمه از حضرت امیر المومنین روایت کرده که چون این آیت نازل شد
و حضرت رسول بر اعیان خواند همه مردم از نزد وی پر کشیدند و در کف
تغیر مامند و آن از دعای مخلوق است و رسول خدا مرا طلبید فرمود و من
میشی که تقیین کنم هر یک مردمان یکبار صدقه دهند که من را رسول الله
این ندانند فرمود پس چه بدهند گفت همه یا شیعه از دنیا فرمود که تو حظه
تو از دنیا اندکیست پس اینحال بر ایشان دستور داد که فقیر بجهت عسر و غنی بسبب

بخل ترک ملازمت رسول کرده و من از مال دنیا یکدینار در شصت هزار نوبه دارم
که بم دهر روز درمی صدقه میدادم و بار رسول را زیکتم و سایل میبوسیدم
و در خلوت با و حدث حضور بر اسرار علوم و اوقاف شدم و در کشف آن رده که
عبد الله عمر کوئی از بند خود رویت کرده که او گفت علی سپه دار در که اگر کسی از
ان دو شصتی مرادوست برودی از شتران اسیر موی یکی تزیج ظاهر مسلم ^{عظیم}
و دریم خطای رویت بوی در درو خیزد و در این حدیث در حق وی که لا عظمی
را بیت خدا ایچ الله و رسول له و چه الله و رسول له که را غیر فرورسیم آیت بخوی جان
فرود آمد که چکس بران عمل نکرد الا علی موافق و مخالف از امیر المؤمنین علی
روایت کرده اند که ان حضرت فرمود که از کتاب خدا آیتی فرود آمد که بکسی
از مسلمان بران کار نکر و قبل از من و بعد از من و بسبب عمل کردن من بآن
حق تا تخفیف نموده از امت و از سرایان حکم در گذشت و جامع صحاح نیز آورده
که چکس از صحابه عمل نکرد باین آیت بغیر از علی و این دلیل روشنست بر تفصیل
او بر سایر صحابه و تفصیل این سمت در منبع الصادقین تجرید و پذیر فرمود گشته
و بعد از ان حقیقتا این حکم منقضی شده بر فقرا و غنیان را رجعت داده بدو
صدقه بار رسول بخوی گشته اول در حق فقرا فرمود که فَإِنْ لَمْ يَجِدُوا
مِيسْرًا یا باید خبری را که صدقه بدید فَإِنْ لَمْ يَجِدُوا مِيسْرًا یا باید
خدای آمرزنده است یعنی در گذشته از کسی که بی صدقه را که بدید مِيسْرًا
مهر بانست و بنده را بکلیف مالا یطیق نفرمایند و از ان اختیار را بطریق

خط ب میفرماید عَزَّ وَجَلَّ أَتَا تَسْبِيحَهُ أَرَادَ تَسْبِيحَهُ أَنْ تَقْلُدُوا
اَلْكَثْبَةَ بِدَعْوَتِهِ يَدْعُوَكُمْ لِمَصْرَفَاتٍ تَزِيدُكُمْ خَيْرًا
صَدَقُوا بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ فَإِنَّكُمْ تَقْلُدُوا بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ
اِبْكُوا رَأَوْنَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ دَسَّ اِبْرَاهِيمُ خَدَايَ بِرَأْسِهِ
حُكْمَ صَدَقُوا شَارِعًا مَذْهُورًا دَرِثَ وَارْتَقِيرَ شَارِدُ كَدَشَ فَأَيُّكُمْ اَلصَّالِ
بِسَ بَيَايَ دَارِيْدَ عَاذَ فَرِيضَةَ وَالتَّوَالِيَةَ وَبَدَّ هَيْدَرَ كَوَاةَ مَعْرُوضَةَ
وَاطِيعُوا اللَّهَ وَاسْتَوْكُوا وَفَرَّانَ بِرَبِّهِ خَدَايَ رَاوَسُوهُ
دَرْهَمَهُ جَالِ كَلَامُهُ تَارِكُ دَلَارِي انْ كَسَنَدَ وَاللَّهُ جَبْرِ هَالِكِ
وَحَدَايَ دَانَسْتَ بَايْجِي مَكْنِيضَ هَرَاوَا طَلَا وَجَزَايَ شَارِبُوقِ
لُؤَابِ شَارِسَةِ آوَرْدَه اَنَّهُ كَعَادَتِ مَنَافِقَانِ اَبُو دَكْبَرُ وَرَاوَسِي
كَوَرْدِي وَارْتَسُوْنَاكُ بَايْشَانِ اَفْتَمُوْنَدِي وَارْجَلِ اِيْشَانِ
بَنِي اِيْ مَنَافِقِ بَارَسُوْلِ خَدَايَ نَسَبَتْ وَبَرَزَاوَسَتْ كَرْدِي وَخَنَانِ
بَايَسُوْرَا كَفْتِي رُوْزِي بِغَبَرُ دَرْجُوْ اَرْجَوَا طَلَا هَرَسَتْ لَوْدُوْجِي اَرْجَابِ
اَنْجَاوَدَنَدَ فَرُوْدَكُ شَارِدِي بِرَشَا دَرَايِدَكُ دَلِ اَوْچُونِ دَلِ سَكْرَانِ
وَبَنَظَرِ شَيْطَانِ نَظَاكَه كَسَنَاكَ اَبِيْ نَبِيْلِ دَرَاةَ وَاوَاوَزَقِ بُوْدَ حَضَرُ فَرُوْدِ
جَوَاوُوْدِ اَحْمَدِ اَشْرَامِ مِيْدَ هَيْدَرِ اَوَكُوْنَدَ فَرُوْدِيَارَانِ خُوْدَرَايَزِ اَوُوْدِ
سُوْكُوْدَ خُوْرَدَنَكُ هَرَاوَايِ اَبِيْ نَكْرَدَه اِيْمَ اَيْتِ اَمَدُ اَكْمَرُ كَرِيْمُ اَلْمَكْنِي
اَلْحَيُّ الَّذِيْنَ تَوَكَّلُوْا بِيْوِيْ اَنَّا كَمُ دَسَّ كَرْتَنَدَ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ فَاَيُّكُمْ اَلصَّالِ

کرده قوم غضب الله عليهم کردهی دشمن گرفته خدای بر ایشان
 بود که درباره ایشان فرود آمد که لعنة الله و غضبه عليهم ما هم متین باشند
 ان منافق از شما که مومنانید و لا منتم و نه از جهود انده تعالی اما
 مذنبین زانکه لا اهل هنو لا و لا یحلفون علی الکذب
 و گویند بخورند بدو رخ در دعوی اسلام و احترام سید انام و هم یحلفون
 انکه ایشان میدانند که منافق اند و آنچه گویند بران بخورند بدو رخ در
 اسلام که نیست مانند یکم گویند بنفوس بخورند هم انکه الله تعالی آگاه
 کرده است خدای بر ایشان عدل باشد و اهل عدلی سخت در دنیا
 و دروائی و در آخرت آتش و دوزخ انهم ساء لما کانوا یحلفون
 بدو سبکه بدو چیزی بود بپوسته میگردند یعنی پس از این زمان عمل بدتران بود
 و بران چه را بگویند لا یحلفون و الا یحلفون فاکتفه سوکنه ان خود را که
 بخورند بجهنم سپری یعنی انرا ذاتی تحت خود خشنه و صیانت خون
 و مال گردانیده تا از دست مسلمانان در امان بماند فصله پس باز
 مردمان را در حین اینی خود عن سبیل الله از راه خدا بپوشان امر مسلمانی
 و تحیین ایشان از عجاوه کاخران و باز در شده ایشان را از ملاقات با اهل
 اسلام و از مصاحبت با سید انام قلهم علی اب صلی الله علیه و آله
 عدلی خواگشانه مرویت که مردی از اهل نفاق گفت که ما بواسطه اموال
 کثیره و اموال متعدد در روز قیامت منصوب بریم از عقوبات و ملاقات

ان را

ان روز خیزد در شکایت آنکه که لکن لغتی هر دفع کند و بار دارد
 از ایشان در روز قیامت انهم ما هم ای ان و لا اولادهم
 و نه فرزندان ایشان من الله شکیما از عذاب خدای جزیرا انک
 انکه منافق انک انک الناس یار ان و ملازمان و دوزخند هم منافق
 و ایشان در آن جا و پانده گانند یعنی منافقان در دوزخ و مارا کاخرونی
 بود که ایشان نیز تر خواهند بود و عذاب ایشان سخت تر و یسیر
 حیضا یاد کن ان روزی که برانیز اند خدای همه منافقان را از نور و اهل
 گوید چرا ایمان نیاوردید و تصدیق نکردید بچنان فحلفون که
 پس گویند خورند برای خدای برایان و اخلاص خود کما یحلفون که
 انچه الله گویند بخورند برای شما ای اهل اسلام و میگویند که ما با شما نیست
 و یحلفون و پندارند ایشان در انروز انهم انکه ایشان علم
 بر چیزند یعنی پنداشت ایشان ان به که میدان گویند بدو رخ نفاق
 در آن روز بایشان خواهم سید مراد آنست که نیک نفاق و نفوس ایشان بروت
 که در آخرت نیز بایشان باشد و زایل نکرد بجهت ان تصور کنند که حق
 علم ندارد بایمان کا و نه ایشان نمیچنانکه در دنیا مومنان تصور میکردند و نظیر ان
 و لور و لیا و لیا نوعه و انهم کما یرون و قوله و الله ما کان منکم کبیر
 ایشان از این گفتار ان پندار مومنان بر حراطه و تفتشند تا اقتضای نور
 ایشان کنند و از حق نقولست که در قیامت مواعظی متعدد باشد در حق

مواظف منافقان بر قبح کذب خود واقف شدند و هیچ نمیگویند و در روز
دیگر چون مدحیوشان و تحیران بشنیدند مانند حیوان بکلام دروغ تکلم
نمایند و در بیخود موضع سکند بخورند و پندارند ایشان بر چیزی بوده اند و
صاحب طبعی آورده که اینکارم وصف ایشان است در دنیا بی اهل
لغاف پیوسته اند که ایشان براه راست اند آگاهانید ای اهل ایمان
اینها را که منافقان هم الکاذبون ایشان دروغ گویند و دروغ
ایشان بغایتی رسیده که با خدای عز و جل در کار دروغ میگویند و
ان سکند میخورند این عیسی از حضرت رسالت روایت کرده که چون
روز قیامت بشنیدند خدای ندا کند که این خصم الله کجاست دشمنان
خدا قدریان بر خیزند بار و پاهای سیاه و چشمهای کبود و دهنها و دندانها
کج شده و آب دهان ایشان روان گردیده شده گویند که و الله بدو
تو معبود را پرستش نموده ایم و خدای که بغیر تو باشد از صنایع و شمس و قمر
و کواکب و غیران فرا گرفتیم پس عبدالله گفت که ایشان درین قول صادق
باشند اما شرک از جانبی در دل ایشان حلول کرده باشد که ندانستند باشند
و ندانند از این آیت قدوت فرمود و یحیی علی نبی الا انهم هم الکاذبون
پس گفت که اینگونه که ایشان قدر باشند استحقاق علیکم الشیطان
متوجه شده و علیه کرده بر ایشان دیوسس کن و بوسه ایشان را بچسب
مایل سخت فاکت یهتلم پس فراموش گردانید ایشان را ذکر الله

باز دارند

توضیح در بیان این حدیث

یا کردن خدای تا او را یاد کنند نه بدل و زبان او لکنت نکند
فراموش کار حزب الشیطان لشکر دونه و متابعان او آگاه
بدانیدای بندگان که این حزب الشیطان بدستیکه سیاه
دیو هم الحاسرون ایشان زبان کار اند که نیم نمیدانند
داوده اند در عذاب محله افتاده اند الذین بدستیکه آنان یحیون
و سسوا که خلاف شفاق کند خدا و مولی او را اولیای الله
مخالفان فی الکفر و در جماعتی خواهند بود و داخل دوزخ آگاه و بدست
خلی خدا باشند چه در دنیا بخاری و قتل و سب و کفر و در بعضی رسوا
سیاه و مذهب بنابر مردیت که بعد از فتح خرق قری که در حد و دانه
بوگفتند الله خدای تا ما را موفق سازد بر فتح بلاد و مردم و فارسیان
عبد الله ابی سلول غیر از منافقان که این سخن شنیده گفتند که
شما چنان است که فارسی و مردم مثل بعضی قری باشند که بر شما مقهور
آیت الله لکنت الله نوشته خدای در لوح محفوظ و درین باب حکم
ممود علیکم انا و رسلی هر سینه غایب بود من فرستادگان
من علیه خدا بجهت و نصرت دادن پیغمبران و مسلمانان بر دشمنان
علیه رسول که مأمورند بحرب بهتر و در جراحادیت اگر نه بدلیل
ان الله یوحی عن رسولی بدستیکه خدای تواناست بر نصرت انبیاء
خود غالب است در هر حکمی که خواهد کسی بر من ان قدرت ندارد آورده اند

که روزی عیسی بن رسول نزدیک حضرت رسول آمد رسول آب بنوشید
 بقیه از آن آب بازمانده گفت یا رسول الله دستوری است تا بقیه آب بنوشم
 و به پدرم و امم بنوشد و برکت و یمین این دیش از شرک بکشد و
 حضرت فرمود چنین باشد وی آن آب نزد پدر خود برد وی گفت ای آب
 چیست گفت این رسول خدا این آب است تا مدت از شرک و نفاق بکشد
 کرد گفت من از این آب هیچ نخورم وی باید و صورت حال عرض آن سرور
 رسید و گفت یا رسول الله اجازت فرما تا نوشم زخم رسول فرمود برو
 و با او رفیق و مدارا کن حق کتاب این آیت فرستاد لَا تَجِدُ أُمَّةَ نَبِيٍّ
 نشاید که بیابی این از آب بنوشد یعنی باید که چنین بنوشد که می
 محبت که نیابی قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و می
 که میگردند بخدا و روز باز پسین که ایشان يُؤَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ
وَصِرَ لَهُمْ سَوَدَةٌ سودت کنند و دوستی و رزقند کایر که خلاف کنند خدا
 و رسول یعنی هرگز دشمنان اهل کفر و نفاق و سیر اهل خلاف را دوست
 ندارند و كُلُّكُمْ لَنَا أَوْيَاءٌ مُطِيعٌ لِمَا نَأْمُرُكُمْ بِهٖ و عیسی بن
 و اگر چه بنشیند آن مخالفان خدا و رسول که پدران ایشان چون بوالهوس
 که در حد و قتل پدر خود بود یا پدران ایشان چون روزی که پسر خود را
 را بجا از دست خود طلبید و پیغمبر نکند است که وی بجز پسر خود و دو یا برادر
 خود چون معصوب بن عیسی که برادر خود عیسی را در روز احد بقتل رسانید یا نوح

ایشان

ایشان اگر چه اقرب فرمایند چون امیر المؤمنین و همزه که اقربای خود را
 مثل عتبه و جیحک بدر کشیدند أُولَئِكَ أَنْزَلْنَاهُ آنکه که با دشمنان
 دوستی نکنند كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ و دوستی
 ایشان در دلهای ایشان ایما را بوسیله الطاف خود یا جمع کرده
 از اهل بولند آن از اهل کلام و استقامت و گویند مراد بکتابت علامت
 ایمان است تا ملائکه بان علامت بر ایمان ایشان گواهی بدهند و ملائکه
 منافقان را علامتی ثبت کرده تا فرشتگان بوسیله آن علم نفاق
 ایشان حاصل کرده برایشان گواهی دهند که قول حق و طبع علی قلوبهم
 و تقویت کرده است و قوت داده ایشان را بر روح بخیزد که دل ایشان
 زنده شود از رحمت یا نصرت تا نور هدایت که حجت و برانستند
 از روی خفا و گویند مدد داده ایشان را بچراغ ایل باقران وَيُخَلِّقُهُمْ
 در آورد ایشان را لِجَنَّتٍ مُّجْتَمِعَةٍ و بهشتیکه جاری شود و منتهی بجا
لَا تَهْتَكُهَا از زیر دشمنان آن جو بهای آب و شیر و خر و عمل خال الدین
 فیها در حالتیکه جاوید ماند مانند دران وَصَلَّى اللَّهُ وَخَوْشَنُودَ
 عنهم از ایشان و اهل ایشان را پسندید وَصَرَّوْا عَنْهُ و خوشنود
 از ایشان از خدای بکر میستند کرده ایشان را در عقب أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ
 آنکه و شر خدا و ما صردین وی اند أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُتَّقُونَ
 خدای هم المظنون ایشان اند رستگاران در دنیا و عقبی از تعلقی

بایشان کرد بعد از آن حق تبار از وی امتنان نمونان میکرد که ما ظنتم
 کمان نداشتید ای اهل ایمان آن پیشتر چون آنکه بیرون روند بی نصیر
 از مدینه بجهت بسیاری عدو دشمنان و شوکت ایشان و ظنوا انهم
 و کمان بودند ایشان ما نعتهم خصوصاً منع کنند است و این
 دادند ایشان را چهارماری استوار ایشان یعنی کمان ایشان آن بود که چهار
 ایشان باز خواهد داشت ایشان را حق الله از عذاب خدای و صلا
 بخلاف ایشان نمیکند که جزو و مقهور کردند فانهم الله پس بیاید
 بدین عذاب خدای می جئت له محسبوا از اینجا که کمان
 نمیدهند و تصور آن نمیکردند بجهت محسبون و قد کفی قلوبهم
 در دلها ایشان ترس هم را بجهت شدن کبک پشوی ایشان بود و بجهت
 آن دل بر جلالی وطن نهاده میخواستند بجهت خراب میکردند خانه های
 خود را یا یکدیگر بجهت بدستهای خود بجهت ضربه آن بر کمان و انکسار المؤمنین
 و بدستهای مؤمنان یعنی ایشان بود وطن آن را خراب میکردند مؤمنان ظاهر
 و باعث بر خراب شدن ایشان یا احتیاج ایشان بود که خراب و چهار تابان خواه
 از خانه را که مواضع هجوم مؤمنان بود بر ایشان مسدود سازند و یا بجهت آنکه
 بجهت بلا میخواستند بر بقای آن اما دواعی مؤمنان بر خراب کردن آن را که تخصیص
 تمتع ایشان بود و امتناع محال بود برای ایشان و برودیت این
 همگی مسلمانان از پیروان سوار خدای میکردند تا مانند و نروند و اموال ایشان را
 غنیمت گیرند و ایشان از اندرون دیوار میماندند و بیرون میرفتند و
 مرویت که چون پیوند دل بر جلال نهادند و میخواستند که منازل ایشان بدست

لوزن

مؤمنان می افتاد و خانه های گنبد و هر چه ایشان را خوش می آمد از در و چوهرات
 سنگهای نرگشیده از محل آن برکنده میساختند که با خود میبردند پس بنده
 بار کردند و خود را آراستند و از جلاوت نموده در زمان و سر و کوب
 از بازار مدینه گذشتند و بولایت شام رفتند فاشعیر و یا اولی
 پس عذرت گیرید ای خداوند دیدم یعنی بیست و نه احوال ایشان را و اندیشه نمائید
 که خدای تعالی مؤمنان را بر ایشان مسلط گردانید بدین قتال و جدال با بجهت
 که بجهت خوف و همت مؤمنان همه خانه های خود را که کرده و قرار بر قرار داده
 و بعد از آن میان حکمت میفرماید در ما مورشدن ایشان بکلام قوله و لولا ان
 کتب الله و اگر نه آنست که خدای نوشته است و بجهت اقتضای حکمت حق
 علیکم الجلاء بر ایشان از احوال و مال و انرا و اگر نوشته گشت که بجهت انبیا
 هر آینه عذاب میکرد ایشان را در دنیا یعنی در این سرای بایستصال و قتل
 بسی بجهت آنکه با بنی قریظه علی فرمود که هم فی الاخر عذاب عذاب الله و بجهت
 در این سرای عذاب و دفع مراد آنست که ایشان از عذاب دنیا نجات یافتند
 از عذاب آخرت با بنی قریظه شد ذالک اینست که با بنی قریظه ایشان بود
 از عذاب و جلا و عذاب آخرت یا انهم بسبب آنست که ایشان مشاقر الله
 و بسبب آنکه حلف کردند و عاهدت نمودند خدا و رسول و حق ایشان را
 و هر که شقاق و خلاف کند خدا را فان الله پس بجهت آنکه خدای شلاق ایشان را
 سخت عفو نیست مرا و او را اندر آورده اند که در زمان حق صره حکم انهم نزل

شد که خرابان ایشان را قطع کردند غیر از آنچه در مینه و جسد سلام و ابوبکر
ما فی بدن حرم مامور شدند اولیای حیدر انا و خواجیه و میگفت بریدن
یهودان در شکم میسازد و جسد سلام بدترین انواع از قطع میگردد گفت
و آنم که خدای این خلیل را بدست مسلمانی باز و بد پس آنچه برتر برای ایشان
میگذاردم القهر یهودان بسبب آن در شمشیر و بر طریق طعن می نمودند
میگفتی که من بعد مامورم و از جاده عدالت تجاوز نمیکنم این عدالت که
در خان خواجیه و بسوزانی این سخن بر رسول شایسته و صدیق است
در اندیشه افتادند که مبارز قطع خلیل تعدی و ف و پس با یکدیگر خلاف
گروند یعنی گفتند نباید که در اصل غنیمت و بعضی دیگر گفتند قطع باید کرد
کرد بجهت ترغیب یهودان ایشان درین خلاف بودند که این آیت آمد که قطع
میکنید آنچه بریده از شما و آنچه کشتهاید از آنها قطع می کنید
استاد بر اصلهای بالوان و انواع مختلف خود قیادت از الله پس آن با بر صفت
و لیکن کافران و منافقین و قطع کشتن کردید تا خوار گردانید خدا یهودان را
که پیروان دشمنان اند از دایره ایمان آورده اند که چون بنی نصر جلائی و
گردند پیچاه زره و خود و جسد و چل شتر از ایشان بازمانده و اموال و عقار
ایشان مجموع می شد یعنی تمام خاصه بهر گشت پس آنحضرت از آن اسلحه بر کسی
که خواست همه نمود و عقار از آن بعضی بجهت بخشنید و در و بیست ثابت بود
که آنحضرت از آن بر حواج قسمت فرمود و انصار را نصیبی نداد مگر به کسی را که
ابو دجان و دویم سسل بن خیف بهم زدین و صد و از بنی نصر پیش از دو کس ایان

نیارده بود

و اینست که در این کتاب مذکور است

نیارده بودند یکی سخیان بن عبید و دیگر سعدی و اوس و رسول امر کرد تا ملک
و مال ایشان را در گردن حق نماید و ابی این آیت فرستاد که وَمَا آتَاكُمُ
عَلَيْهِمْ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ و آنچه باز گردانید خدای بر فرستاده خود از اموال و املاک
ایشان یعنی از آن رسول خود از مال فرمود فَمَا أُوتِيتُمْ عَلَيْهِمْ
خَيْلًا وَلَا بَرًا پس نتانفید بر تحصیل آن هیچ کسی و نه شتری یعنی
پیاوه بدی و چهار آهید غیر از پیغمبر که بر شتری و بر دایمی بر دوازده کوشی بود
بود و در فتح آن جهادی و کار رازی واقع شد تا بشا کله پیچیده شد
و بسبب آن سختی چیزی از غنایم شده بهیبه و لیکن وَاللَّهُ و لیکن
خدای بصرت و اعانت خود يَسْلُطُ سُلْطَانَهُ عَلَىٰ مَن يَشَاءُ
و مستولیساز و پیغمبر خود را بر هر که بخواهد بسبب عوب و خوف پس این امر
غنیمت موقوف شد با و بر هر که خواهد فی قسمت غنایمی نشاند که بقتال از آن
گرفته باشند وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و خدای بر همه چیز از غنا بیست
و مغلوبیت ایشان و غیر آن توانست که ای بسبب امر خطیر که قتال و جدال
ایشان را بر دشمنان غالب میسازد و گاهی بسبب امر زانی که تقاضی
و بیست در دل ایشان مَا آتَاكَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ و اهل آن
آنچه باز گردانید خدای بر پیغمبر خود از اموال و املاک اهل دیهها که بگویند
یعنی قرای بنی نصر فَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ پس رضای و بیست و بر پیغمبر
و متصرف در همه اول نیز آنحضرت بود که بر وفق مصلحت میفرمود و لیکن

پس اگر که مرکب امر او بود بجات باید در هر که از این اوصاف نیاید در ورطه جهنم
ایده و شقاوت سرمدی گرفتار کرده و مؤید عیونیت این است که هر که کشت
آورده که این مسود مردی محرم را دید که جامها پوشیده و او را گفت ای شما را
بکن گفت ای منی از کتب خدا درین باب سخن خوان وی این آیت برداشت
از پیغمبر روایت که قرآن صحبت و مستحب را کسی که ترکش کند
از کتب متابعش کند و حدیث من نیز صحبت و مستحب پس اگر که حدیث
من متمک شود و جمع نماید میان آن و قرآن بدو آن نهنه و هر که بفرمان
راضی نیست و هر که بفرمان استوار گشته بفرمان استوار کرده و چون خصما فرموده
که و ما انکم الا تنسون فذروه و ما نمنکم عنه فانتم و اتقوا الله و تریبیه
از عذاب خدای در مخالفت رسول ان الله به رسیکه خدای متعالی
العقاب سخت عقوبت بر مخالفان حکم رسول زید بن سلام از بابی
عایشه روایت کرده که حقیقا هیچ چیز با بدیاء نیکو تر که که حضرت پیغمبر عطا فرموده
از آنکه ایمان را گفت امن او امک بغیر حاب و در حق او فرموده که
و ما نمنکم الرسول ما فرموده درین باب اشارت بآنکه تدبیر امت متعلق است
با حضرت با آنکه که با هم مقام ویند و لهذا آنحضرت اموال خیر را قسم فرمود
بر اهل اسلام و بر اهل خیر منت نهاد این را بجهل خود باز گذاشت و بعضی نصیر
و بعضی قبیحان حکم بجای فرمود و بعضی اموال را باین داد و در حال بی غیظ
مقتول ساخت و در روی دشمنان این تراستی نمود و اموال همه این ترا

بالحشر

قرآن را نمی بیند

الاستیضاح

و در ایام بخدا و رسول بنی مدینه و از امتوطن مستقر خشد و متماکن شد
 درین هر دو راه را گرفت و ملاذ خود خشد و چون قتل کیم بدین مهاجران
 مراد قتل انصارانه که سبقت بخشد بر مهاجران در ایام و یا قبل از هجرت
 ایام آورده بدو سال و قبل از قدم حضرت مساجد خشد و نیز بعضی را در
 لیلۃ العقبه که بمشاکد کس بودند که مسایمت کردند با رسول خدا و حرب
 احرار و بعضی مخبر دوست میدارند این انصار منی هاجران را که
 هجرت کرد الکیم بوی دیار ایشان اصرار و اجای دارند و یار
 و هموال خود را در مساعده نموده و لا یجذلون فی صلف و یار
 و نیابند در سینههای خود حاجله آنچه احتیاج داعی باشد بان از
 حد و عقد و عقیقه و طلب مما اوتوا آنچه داده شده اند مهاجران
 دون ایشان از مال بنی نصر یعنی اصلا طلب بخیری نمیکشند که بمهاجران
 عطا کرده شده و مسطح نظر ایشان بخیریت که بان احتیاج داشته
 باشد از اموال بنی نصر بلکه بان قسمتی که رسول کرده رضی و خوشنودنه
 و منتوی نفس ایشان بر دین که رسول را طلبید و اعانت و جان
 که نسبت بمهاجران کرده بودند ذکر فرمود پس گفت ای گروه انصار را که
 بخوابید اموال بنی نصر را میان شماست کنم و طایفه مهاجر برقرار خود
 در مسکن شما ساکن شوند و اگر خواهی همه این اموال را بمهاجر دهم و این
 از منازلی شما هر دل آنکه کفایت امور میبست خود مشغول شوند و بعد
 معارفه گفتند یا رسول الله خاطر ما ان بخوابد که اموال بمهاجر دست نمانی

ایمان بقرآن

و ایشان بچنان و در خانههای ما باشند که روشنا و برکت در منازل از ایشانست
 حضرت ایشان را دعافت و حقیقتا در حق ایشان آیت فرستاد که یوسف
 و اختیار میکنند یعنی مقدم میدارند مهاجران را علی انفسهم بر نفسهای خود
 یعنی اموال و منازل از خود باز میگیرند و بدین می دهند و کولان بیم
 و اگر چه در طاعت که هست ایشان را لخصاصه احتیاج و فقر باقی نیار
 میکنند عبارتست از آنکه کسی محتاج شده باشد بخیری و دیگر استحقاق
 بیند از خود باز گیرد و بوی بخشد در حساب انزال عیسی و نقل کرده که
 سر بریان برای یکی از مهاجر آورده او را بدین روشی که از او حق توبه و فرستاد
 و او بر دیگری ایستاد و بخوبی تن از فقر بر یکدیگر ایستاد و این آیت
 در شان درویشان توانگر دل نازل شد و عیسی مسو در و برست کند شای
 حضرت رسل از ما را هم خفقن فارغ شد مردی از صفوف بر جوت
 و گفت ای مهاجر و انصار مردی بخیرم و بر هیچ چیز قدرت ندارم مرا طعمای دهید
 رسول فرمود دید ریوس ذکر غنبت میکنی که دل مرا اند و هنگام که دی بعد از آن
 فرمود و غریبان چهار نه یکی مسجدی که در میان قومی باشد که در آنجا نرفته و کار
 و هم محلی که در خانه باشد که مردم آنجا نرفته و دست نکشیم عالمی که در میان
 جماعتی باشد و ایشان تفقد او نکنند و سیل دین را از و نیز سنه چهارم
 اسیری از اهل اسلام در میان کفار باشد پس فرمود کفایت که مشوبت
 این مرد کفایت کند تا در فرد و مسل اعلا او را جای دهند امیر المؤمنین علی

برخواست و دست سیل برگرفت و بجزه طاهره فاطمه سلام الله علیها آورد
و گفت اینقدر رسول خدا را این جهان نیک گفت باین عم در خانه
اطعام اندک است و حسن حسین علیهم السلام کربانه اند و توره در ری آن
اطعام یکس را پیش گفتند فرمود از راهی که فاطمه پیش آورد
حضرت امیر اطعام را در پیش جهان نهاد و با خود گفت اگر من طعامم
جهان را کافی باشد و اگر نخورم سبب انقراض جهان شود پس دست دراز کرد
چنان بوی نمود که چراغ اصلاح میگشاید و از اینست نه و فاطمه را گفت که در حق
چراغ قتل کن تا جهان از خوردن طعام فارغ شود و خود در آن مبارک
بجانباید تا همان تصور کند که طعام بخورد و چون از طعام فارغ شد
فاطمه چراغ را بیاورد و طعام همچنان بر جای خود بود امیر المؤمنین فرمود
چرا طعام بخوری گفت سیر شدیم پس امیر و فاطمه و حسن و حسین و خضر و
همسایه از آن طعام خوردند هنوز باقی بود و دیگر که آنحضرت نزد راه
آمد علی را گفت یا علی در شب چون گذر زبیدی گفت بخیر و خوبی پس رسول
حکایت چراغ نشاندن و طعام خوردن وی جهان نمود که طعام بخورم
و برکت یافتن طعام با امیر المؤمنین با گرفت امیر گفت یا رسول الله که ترا
اعلام کرد حضرت فرمود که جبرئیل نزد من آمد و اظهار این معنی نمود و این
آیت آورد که یوشن علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة و این حکایت

طعام

عام بن کلبی که یکی از راوی اهل سنت است روایت کرده است از پدری
و پدرش از ابو هریره و ابو هریره از حضرت رسالت و چون حقیقتا بیان
ایشان نمود و عقب آن ترغیب بندگان میباشد بسخاوت بقوله و یمن
یوسف الخیر و الله و الله که گفته اند خود را بخل نفس و دینی من نفس خود
از بخل طبیعت مستدعی است از هب مال بقض الفاق و اجه و طاعت
نماید با نفس تاره فاق الله الله هم المظلمون پس آنکس که این است
رسدگار آن و فیروز می باشد که آن بشنای اجل و ثواب اجل و عباد
و مطلوب خود رسیدن باین انس و اینست از حضرت پیغمبر که هر کس که
بدهد و همانرا اطعام کند و در می که او در پیش آید مال را خرج کند و او از
شیخ نفس بری باشد و جابر انصاری از حضرت روایت کرده که از
شیخ پیغمبر نیز که شیخ هلاک کرد اندک شکله پیش از نماز بودند و در حدیث
آمده که شیخ و ایمان بهم جمع میشوند در دل مؤمن مراد وضع و امتناع است
از حقوق مفروضه مالیه و بعد از بیان صفات اصحاب ذکر تابعین و غیره
و متبع تابعین قرن بعد از قرنی یا انقراض دنیا و مکیه که و الله تعالی عباد
و انما که آمدند یعنی می آیند من بعدکم از پی پیامبر و انصار یقولون
و لا یخوفنا الذین سبقونا بالايمان و برای برادران مادرین
و انما که پیشی گرفته بر ایمان و لا یخوفنا الذین سبقونا بالايمان و وضع من یخوفنا

خلا در لهای ماکینه و سیدی و جانی لذی الامور اما اگر کرده اند
 یعنی که در امارت و مطلقه ای و فعل سیدی خود از اوست بدی مؤمنان
و انما انکسرتهم ای پروردگار ما بر سبک تو و جریانی پس عای
 سنجاب کن بخت نه پس ما بر بخت شاه خود در زمره سببانی داخل
 گردان و سبب نیست که بعضی از مؤمنان و اراده بدی بایشان از حیثیت
 پس حقیقتا در آن آیت مؤمنان را بر سه فرقه فرود آورده چهار انصار و تابع
 یعنی بیان احوال چنین میکنند الذین لا یقنعون
 آنگاه کردی سوی آنکه اتفاق میورزند و خلاف آنچه در باطن دارند ظاهر
 میکنند یعنی این ابی و این بیل و فاعله و اعراب ایشان که بر منی غیر
 به تمام فرستاده که با شما موافق و در هر یک کردن با حجه و دعوت تا حرام
 و اتفاق با شما حدیث که اگر کسی بر شما غلب شود و شمار از دایره
 گشته ما نیز در وقت موافقت کنیم کما قال جل کره یقولون میگویند شما
لا یقولون لذی کفر و امر برادران خود را یعنی بشما و امثال خود را که
 اوست کفر نه اما اگر کرده اند من اهل الکتاب از اهل توره که عجم
 و اندیش بخورده مد سید کلان الخرجه و اگر میرون کرده نموده از دیار خود
لخرجه معکم هر آینه بیرون آیم با شما از روی مودت و محبت
ولا تطیعوا و فرمان میگیریم بخلاف جدال با شما احکام دیگر که
 محمد است با هر کس که از آن یعنی در مخالفت نمودن با شما اطاعت ایشان

در هر سه فرقه
 از آنکه برین صفت بود از آنکه هم موافقان
 از آنکه هم مخالفان و اهل کفر

باین

نکتم آنکه در هیچ وقتی از اوقات و انک قولکم و اگر کار کرده نموده
 یعنی اگر مسلمانی با شما کار در گشته لننصرکم هر آینه یاری کنیم شما را
والله یشهد و خدای گواهی میدهد انهم آنکه ایشان یعنی منافقان
لکاذبون هر آینه دروغ گویند و در آنچه میگویند انقور ابغیل نیانند
 در شرط کرده اند ما یهود و مجانبان کما قال الله لئن اخرجوا و اگر بران
 کرده نموده یهود و مجانبان لننصرکم بیرون نموده منافقان
 بایشان و موافقت ایشان نکنند و لئن قوتلوا و اگر متعلق کرده
 نموده یعنی مسلمانی با ایشان کار در گشته لننصرکم یاری کنیم
 منافقان ایشان را و لئن نصرهم و اگر یاری دهند اهل اتفاق
 یعنی بر سپیل فرغی و تقدیر چه آنچه خدای تعالی فرموده و خود خارجی پیدا
 نمیکند لیقولن لا یباشر هر آینه باز گردانند پشتمانی خود را
 یعنی هرگز نیست رونه لننصرکم پس یاری کرده نموده یعنی غیر
 بعد از هر محبت منافقان یعنی چون ناصران ایشان منزه کنند ایشان
 منصوب گردانند بلکه بنده است قتل و جلا گرفتار گردانند اگر چه اعدایان خطا
 بمؤمنان میکند که لا نکتم هر آینه شما که مؤمنانید اشک رهبه
 سحره از روی ترس لننصرکم در سینه های ایشان من الله
 از خدای یعنی ترس شما در دل منافقان پیش تر از ترس خدا در دل ایشان
 خلاصه معنی آن است که منافقان از شما پشتر ترسند که از خدای ذالک

ان خوف و همت از شما بر ایشان را بیاورید بجهت آنست که این قوم
 لا یفقهون گروهی اند که نمیدانند عظمت خدا و شدت عقوبت
 او را و اگر بیتی که از ترسیدند می نه از شما مراد آنست که ترس از
 از شما در سر سخت تر است از ترس خدای که ظاهر ترس او میست نزد
 شما آنکه ایشان را در هر بی و ترس از خدا بجهت آنکه هر کلام است
 لا یفقهون که کارزار بر یکسند با شما بود و اهل نفاق جمیعاً در حق
 مجتمع و متفق نبند برای جدال کردن با شما الا فی قریح حصه
 مکر در دیوهای استوار بخند و بروج و حصار اوجین و سر حصار
 یا از پس دیوارها بشیر و سنگ بجهت فرط ترس ایشان از شما یعنی ایشان را
 قوت ان نیست که حضور بیرون آید و روی بار و بی
 حرکتند و این نه از صفت حیانت ایشانست بلکه تا بشنید
 کارزار ایشان در میان یکدیگر نیست یعنی چون با یکدیگر خاکسپار
 حرب ایشان در نهایت شدت باشد اما هر شجاعتی از ایشان که
 با رسول خدا و صحاب او حرکت کنند او بجهت خوف و عیب در دل او
 افکنند بجهت آن طقت مقاتله در مقابل و مواجیه ایشان نیارد
 تحیه جمیعاً و بنداری تو بود و اهل نفاق را جمع و متفق
 از روی تو صلح اندیشی و قلوبکم متفق و حال آنکه دیوهای ایشان
 پیراکنده و پریشان است در آن بجهت افتراق و عقایه و خستند و دوی

و مقامه

مقاصد و کثرت حقد و حسد و عداوت با یکدیگر ذالک ان یخلفوا
وان یفترق عقیق باینهم بجهت آنست که ایشان قوی لا یفقهون
 گروهی اند که تعقل نمیکشند و در دنیا بند آنچه صلاح ایشان در آنست
 ان میفرماید که مثل یهود و مسلمانند در عداوت و کشتن کشتن ایشان
 همچو مثل آنست که بودند پیش از ایشان فی نفاق افوا و یال ایسرام
 که بجهت عداقت کفر خود را در دنیا مراد شده که اند از ترس کشتن ایشان
 قبل ازین در بدر کشته شدند و بدوایت ای عباس یعنی قتیق اند که عداوت
 که با منی کرده بودند بکشتن و چون از بدو مراد است فرمود تا از دیار خود بیرون
 روند و جلای وطن کنند و الله ای بابا ایشان گفت بیرون روید که من هیچ
 درم شفاعت شما کنم یا شما در جهنم در آیدم و بدو شما در جهنم ایشان در جهنم
 رفتند و عداقت و نفرت ایشان نه از اینست که با انصاریه قرار بر فرار داده و خلا
 وطن کردند و کفر عذاب الیم و سر ایشانست با وجود دعای جلایه
 دنیا عذاب در ذلک و بعضی مثل منافقان در فریب دادن یهودان و عدا
 نفرت دادن و خلافت نمودن کمثل الشیطان ما ند مثل شیطان
ان قال لا یؤمنون الا کفر فلما کفر چون گفت مرا ایمان را که کفر
 شبات و در بدنه و نهما کفر در دل آنها است می یافت قال ای نبی
عینک ای الخاف الله و فی العالمین کفایت بدو نیست که من بفرارم
 از تو و در کار تو بدو نیست که من بفرارم از خدای که پروردگار عالم است یعنی از ان

که گفتا و ز قیامت مرا شریک تو سازد در عذاب مراد ابو جریل است چه در
که بعد از متوجه شدند از قبل که نه متوجه بود بدین صورت سرافقه که رئیس
بود بر آمده و گفت ای ابوالحکم شریک من بجای شما غالب شد و من شریک
شما و چون بد رسیدند ابلیس که بدید که بد اهل اسلام از کفر باز
میخیزد از عذاب الهی ترسید بگریخت و گفت از شما بیزارم حقتما ازین خبر
میدید که فکاک عاجز و پست عاقبت کار دخی که شیطانت
مرد که از دست انسانها و یهودان و سایر مشرکان آنها را می
اکم ایثان هر دو در آتش و زخم میخیزد جاوید مانده کان دران و والد
و این خلود در آتش و زخم جزاء المظالمین پاداش کافران است که از
حق تجاوز نموده اند و بداریان عاقبت کافران در موعظه مؤمنان میفرماید
یا ایها الذین آمنوا ایک که گریه بیه انقوا الله بترسید از خدا
در امر دینی و طاعت او کشید و گفتن ظالمین و باید که نظر کنند در نفس
ببینند حادقت لعل برای فردای نیت که عمل صالح است که
بسی است یا نه از فعل فیج او که موبنی است پس اگر تقصیر طاعت و غیره نکرد
شکر گذاری و توبی ان نایه و در نادانی ان کوشد و اگر سستی و مواضع غرض
توب کند و از ان پیشه ملک و دوستی قیمت حجت و نو و قرب ان است
تا یکد تقوی که در ان کرده میگوید و انقوا الله ای الله چیزی را متعلق
است بترسید از قدر الهی بدست که فدای دانات باشد یکسیدای در حکم

أشرفي

و حضرت کے مناجات حضرت
عالم حق تعالیٰ کی دعا ہے کہ
اللہ تعالیٰ فرمائے کہ

والتحقيق في هذا الموضوع

بر ما می دلا شود که کما الذین نسوا الله وحبشیه ایمنونان مانند
آنکه فراموش کردند الهی و اگر در شش احکام خدا را مراود و فراموش کردند
که از روی عناد و جوهر و مطلق احکام الهی کردند مثل کسی که ناسی چیزی پس صلا
از برای نیار و فائزیم از خدا می فراموش کرد اندید بر ایشان انفسهم
نفسهای ایشان را در توفیق بر ایشان در دست بر وجه تجلیه و غیره ان تعبد
چیزی نکردند از برای فردای قیمت یا محروم است ایشان را از حظ و آخر
اولئك هم الفاسقون گفته اند ایشان را که میروند رفتگان از دایره
و کمال در حق و محصل و متوکل و کفر و ظلم که از آن مردمان را از خوب
فقد تلبیهم یا رب قول لا یشئونی بر این زمینه نزدیک خدا است
الثامه یا ربان و در حق که نفس در احوال و سختی یک بنامی محقق نارسیده
و انفسهم و احباب بهشت که در استکان نفس کشیده منور او رحمت
کشیده است الحمد لله المان و در این بهشت یعنی مسکنان
ایشان در استکانان یعنی از عذاب عظیم باز رستند و در نعم مقیم پیوسته
و بعد از آن بر سبیل عمل و تحیل و دیان و تقوی قرآن میفرماید که لعلنی کنه
القرآن علی جبل اگر میفرستاد این قرآن را بر کوهی بر سطحی مثل کوه که
خاسته بر آینه میدوید از آن رستند متصلا و این آیه را در کوه
موضع خسته الله از ترس خدا و از رحمت و عیدی که در قرآن است یعنی کوه
با وجود بزرگی و سختی و عظمت تیر سیه و کردن نهادی و دلهای کفار را در

و بعد از آنکه حضرت ابوبکر را
فرمود که ای عیسیٰ! بنده اینقدر است
که من بپایبند و حقین سخن او را
نخواهم گفت

منزل
مدوا
هم
نعم
طاهر
دائرة
غروب
ان
شد
رجت
ان
نیم پسته
نناهند
کر ایستاده
انرا
یعنی کوه

متأثر غیو و کما قال ثم تستقلونکم من بعد و کما تأخروا و کونید منی آنست
 که اگر قرآن را بر کوه انزال میکردم بعد از آنکه خرم و او در آن سیدایم بپایه پاره
 میشد ی از ترس ضد او تکت لایقمان و آن مثلها یعنی آن مثل و مثل
 این مثل است از اشال قرآنی که از جمله آن دو مثل دیگر در این کلام گذشت
 و تفسیر فیما لایستایس بیان سکیم انرا برای مردمان لعلکم یتفکروا
 باشد که اندک کنند در زوایا و جوامع و این درین کلام تو بیخ است برام
 و مجمع ایشان نزد قدرت قرآن بخت قدرت و قوت تیره مردان
 و بعد از آن بجهت تعلیم قرآن اظهار ربوبیت و عظمت خود میفرماید بقوله
هو الله لا اله الا هو آنکه قرآن را فرود نموده خدای
 نیست مبودی که مستحق پرستش باشد و سمانه عالم طاعت
 و الشهادة زمانی آنچه نهان است علم او بر سر کان از جوامع قدسیه و آنچه
 مشاهد است است در احوال و اعراضی یعنی زمانی جمیع نهان و آشکار است
 یا عالم بغایر طوب و اقوال یا بدینی و عقی یا بعدوم و موجود و یا بجات و ممت
 یا بارزاق و آجال یا با آنچه هست و خواهد بود هو الحق او است حقیق
 بخشش که رحمت عام سابقه او در دینی احاطه بر جمیع خلق نموده است
 بزرگتر از این که رحمت خاص او در آخرت که غفران و رضوان است بر مؤمنان
 سینه بجهت ناکیده اعاده صدر آیت نموده که هو الله الذی است
 خدای که هیچ و لا اله الا هو نیست خدای که سزاوار پرستش

مژاد

و است حق و حقیقت

مژاد و اطلالت است ای که جمیع ممالک ملکوت ملک است و همه
 استیاد تحت تصرف فرمان او و هیچکس قلم و دینش بر سر او از هیچ
 جلال ذاتش استغنی مطلق مقرون است و کما صفاتش از وجه احتیاج
القل و منی در نهایت نزاهت از شوق منافع و عیب و در کمال
 از طرف هر اوقات و نوبت پس مبررات از هیچ قبیح و زوایع مظهر از شکر
 و اولاد از صفات اجسام و تجرید و تلف مایه با کمال جمیع برکات از جانب
 او نایز است و بهیضت انوار از او مایه و بصایر و ابعاد السلام
 سلم از عیوب و علل مبرا از نقص و عجز و خلل یا معطی سلامت بهیض در
 و مساد المؤمنین این کلمه بند کار ظلم و حقوق نیزان یا مصدق
 ظنون مؤمنان یعنی مجموعه ادیان نه تحجید ائمه ایشان و نموده است
 قول حضرت امام جعفر صادق که تسبیح مؤمنان چیست آن است که ایمنی گردانند
 اهل طاعت از عذاب و عقاب داعی خلقای با یگان و واهب آن
 بایشان یا تصدیق کنند به ذات خود قبل از تصدیق خلقان کما قال
 شهد الله انه لا اله الا هو یعنی پیش سازنده توحید و الوهیت خود را
 به لایل و آنچه که منش آن ایجاد من عالم است بر نظامی که حال آن است
 بر وجه نیست مبودیت او المحققون و نگه بدار بر همه چیز که خلق فرود
 و یا شاهد بر همه کان یا این بر همه ایشان که آنچه بجز نزد او ضایع و حمل نمائند
 و گفته اند اسمیت اسماء الهی که تحویل او بر خدای ندانند و حق فی الجمله

مژاد

غالب در حکم که هیچ کس را مغلوب نتواند سخت و از او از مرتبه رفعت خود
زایل نتواند کرد اینست یا کسی که تهدید غیر خوف نیست و بکار عظیم ایشان
در مملکت و سلطنت یا قاهری که بکنند و نتواند رسید و ارباب احاطه او
نتواند کرد یا بصلاح آنده کارهای شکسته بندگان از سباب ستمش و
ارزاق و غیر آن یا آنکه باکی نه داشته باشد با آنچه بوده و نبوده پس سرور شد
با آنچه باشد و محزون نگردد با آنچه شود المستکبر در نهایت کبریا عظمت
یا بلند مرتبه از علم و نقصان و ضعیف از سبب صفات محمد شایسته
از جمیع مالا یلیق یا کسی که همه چیز را نسبت به ذات خود حقیر بیند و متعبد
نیست مگر او سبحانه بیتان الله پاکست خدای عز و جل شایسته کون
از آنچه شریک میبازند با وی چه بپیرایین عقلیه و حج ثقلیه بیت که او بجا
قابل شریک نیست هو الله الخالق و خدا نیست که تعدیل کند بهت
هر چیز را که بجا دارد و فرماید از مخلوقات بر وفق مینیت اقتضای حکمت
التبارک آفریننده و عیان سازنده الهاننده آنها از عدم بوجود در ذات
براهت او از نقص و عیوب و در خلق ان المصیوق بجهنده صورت
مشترک مخلوقات و نگارنده آنها بر شکل مختلفه از حیوانات و نباتات و
جمادات و غیر آنها از مصنوعات که از یکدیگر متمایزند بصورت و حیث
که لا یشاء الخفی هر دورست نامهای نیکو که در شرع و عقل همه سخن
و پسندیده است چه ازها و السند بر محاسن مستحق چون الله و رحمن و رحیم و صانع

و قادر

و قادر و عظیم و حق و قیوم و غیر آن بیت که بیای و پاکیزگی یا بدینگونه او را
از همه نقیصه و او را از کمالات و کمالات و حیوانات و جمادات و ملائقی نام
دارند بر تقدیر اسم وهو العزيز الحكيم اوست از همه در ملک و حکم و تدبیر
مغلوب و مقهور و کار در کار او و تقدیر که هر چه خواهد کند
بر وجه مصلحت پس ابو هریره از حضرت پیغمبر روایت کند که این جواب
فرمود که من حیرتیل ما از رسم اعظم پرسیدم جواب داد که علیکم
بآخره سورة الحشر فاکثر قراءته بر تو باد که نظر در آخر سورة
الحشر کنی پس بسیار کردانی قراءت از بار دوم و سیم که پرسیدم
همین جواب گفت ابو امامه از آنحضرت نقل کرده که هر که فائده حشر را
در روز یاد در شب بخواند و در آن روز بیدار بختا برست را بر و واجب گرداند
سعید بن خیر از ابن عباس نقل کرده که حضرت برست فرمود که اسم اعظم
فی ستمه آیات فی آخر الحشر اسم اعظم در شش آیه است که در آخر
سورة الحشر است و منقول بن یسار از حضرت رسول خدا روایت میکند
که هر که در صبح سه بار بگوید که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و سه آیه از کور
حشر بخواند حقیقتا هفتاد هزار فرشته را بر او مقرر گرداند تا او را نگاهدارند
از جمیع آفات و علوه بر او میدهند تا شب و اگر در آن روز بیدار نشود مرد بهر حال
انرا همین صورت در شب نگاه بخواند و بعد از قیامت همه نویسند و مویبت نشاندند
و چنین نرست باید و انس نیز از آنحضرت روایت کنند که گویا آنرا به القرآن را تا آخر

تقریبه سببش میکنند

بدان موضع فشد از نرزا اینجا یافته از و طلب نامه کردند وی انکار کرد
 و منشا را بجهت یافتن بر قصد بازگشتن کرد امیرالمومنین علی
 فرمود بجهت اسو کند که هرگز بهیچ دروغ نگفته و آنچه او گوید با خدا چنان
 بوده پس شمشیر از غلاف بر کشید و نزد او رفت و گفت مرا این کتابی که
 اگر نامه ندی که در دست تو نهی بر سینه و گفت زنها بر این ابی طالب از من
 روی بگردان نامه را بتو دادم پس روی سر خود را بکشود و نامه را از کجا
 بیرون آورد بحضرت امیر داد امیران نامه بر رسول الله داد و روایت کرد
 که فتح که مضمونش همه کسان را امان دادند الله را زین و ساره یکی از آن
 بود و القمه اسرور بر غیرت و خطبه بخواند و گفت یکی از شما نامه با من
 نوشته که این را از آمدن ما آگاه کند اگر بر غیرت و بان متصرف نشود
 المراد و الا اورا رسو کنیم و دو نوبت اعاده فرمود و حجاب نداد و نوبت
 صاحب برخواست و گفت یا رسول الله منم صاحب نامه و خدای دانست
 بعد از اسلام رفتی نور دیدم و دین اسلام بر کشیدم و در بنی قریظه علیه
 نامه است که بنده این غریب افتاده ام خوشتر در ملا حظه ان کرده رعایت
 احوال من کنند و خود طر جوی اهل من نمایند که این روم و اگر نه من از سر
 یقین میدادم که غضب خدای بر این نازل خواهد شد و این نامه فایده این
 بخواند را دینش تصدیق او نموده عذر او را قبول فرمود و عظمیاب بر نوبت
 و حضرت رسول الله را جازه و اگر در این منافق را بر نهم رسول فرمود وی

اهل بیت

اهل بیت و عقیق بدیدان را و عده مغفوت داده این از خط است
 اقلو ما شتم فقد غفرت کم نورش فرموده امید است که ان مغفوت
 نامه سیاه و در آب بنویسد و این است که بپوشد فرمود که او را از مسجد
 کشید مردمان دست بر او میزدند و می زدند و باز پس میگردید و در بر
 خدا گفته میکردند که بر وی رحم کن و این به مسجد رسید رسول فرمود که او را
 باز گردانید پس آنحضرت او را توبه داد و حضرت این آیت فرستاد که ای مومنان یکی
 فی نفس الله عده و خدا و عده و شما اند این نزد دست بگیری و اینان مودت
 کنید تلقون الف کسبه و یفرش الله یا المومنین بسوی ایشان
 دوستی را پس یکی است و قتل کفر و بهنجار کافر اند و تصدیق کردند
 و کلمه آنکه با آنجا آمدند با شما من الحق از سخن راست و درست که
 نزد است یا کاری درست که دین اسلام است یکسره که سر او را بر تاج بخت
 یعنی حضرت سالت میفرمود ان رسول بیرون یکسره بفرستاده
 و اینا که در شمار این بیرون یکسره ان تو خواست بسبب که میگوید یا الله
 شما یکم بخدا که بر در کار شماست یعنی این را بسبب ان از دیار خود بیرون
 یکسره پس این نزد دست بگیری ان کنتم خیر جمیع جهاد فی سبیل
 اگر همیشه شما که بیرون آمده اید از وطنهای خود بجهت خدا و قتال در راه
 من و انتقام مظلومان و برای طلب نمودن کسب و کسب و کسب و کسب
 یا المومنین نه تنها میفرستد بسوی ایشان دوستی را پس یک کتاب است

در این کتاب

مختصر التوضیح فی رد المحتار

تأليف

[illegible]

بر زمین آمدنش خواهم برای تو مرد آنست که ای اهل اسلام اقتدا کنید
 خلیل از پیروانی از کافران نه در طلب آنست که برای ایشان چه استغفار را
 بر خود را یعنی هم خود را از مشروطه و با یان گفته اند ما کان اینهم
 لا یبینه الا عن موعده و عدمه و یاه و چون در است که ایمان خود را
 آورده و نیز در شد چنانکه خصما میفرایه که فلان یقین له انه و عدمه
 تفرع منه اگر خصما این استغفار نیز گفته این می شد که استغفار کف و طلق
 جایز نبوده و عدم ایمان پس چه گفته نبوی اهل اسلام نموده از این
 اجتهاد و ما املک لک من الله من شیء ما لک از همه قول
 قول برای من است یعنی برای من بیدر و گفت ختم ای پدر برای تو نبی نیستی
 از تو دفع کنی هر دو از عذاب خدای هر چه بر او عذاب بدین قدرت استغفار
 دارم و پس چون خلیل در صحابه او را قوم خبر کردند روی نیاز در کارگاه
 بدرگاه خلیل آورد که گفته که **اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ بِکُلِّ کَلِمَةٍ**
وَاللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ بِکُلِّ کَلِمَةٍ و تو بگویم **وَاللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ**
وَاللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ و بسوی تو باز گشتم و بسوی حکم رفت باز گشت همه
 آخرت نیز بعضی این دعا قول برای من است بلکه خصما نموده این است
 بدین ایستادن از موالید است که را میفرمایند که چون قطع علاقه نمودن از
 دشمنان کرده بگویند ای آفریدگار ما از ایشان بر دم و بد طاعت کنم تو بگویم
 و از این قبیل است ای پدر در کارگاه و **اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ** که در آن مارا
 مانع و آزار باشد **لِلَّذِیْنَ کَفَرُوا** برای آنکه نگردند یعنی ایشان را بر ما مسلط

مکن

مکن و بدست ایشان را مقتول و مذب کبودان تا در حق ما گویند که
 ایشان بر حق بودند بدست ما گرفتار نیستند ایشان را بر ما مسلط
 تا ما را از این تو بر گفته اند از نه یا نگردد ما را از موالید ایشان
 و بسیار ما را **اِنَّکَ اَنْتَ الْعَزِیْزُ الْحَلِیْمُ** ای آفریدگار ما آنچه از
 تقصیر کردیم در راه تو بدستیکه تو غایبی در حکم پس شریک از اندام دفع کن
 را مانعی در کار خود پس ما را بیا از بختی تا یکید قول مذکوره مکرر آن میکند
لَکُمْ کَانَ لَکُمْ فِیْهِمْ اَسْوَءُ حَالٍ بدستیکه است مرشدا
 ای اهل اسلام غفلتی کنید که بان اقتدا کنید و این اقتدا است
لِحُجَّاتِ کَانَ یَسْجُدُ لِلّٰهِ که سیر که باشد که امید دارد در غای خدا
وَالیَوْمَ لَا اَیْخِرُ مِنْ یَسْجُودَ و باید پیش روز قیامت و هر که سجد
 بکرانه ازین اقتدا دوستی کند با خدا **اِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیْمُ**
 پس بدستیکه خدای بسیار است از نصرت کردن وی مریدان او را و خود
 ناصرین خود است و صیاح بغیری ندارد ستوده و جمیع افعال پس ایشان
 خلاقان پس قوی بچشم منربا و نرسد بلکه ضرر قوی استولی راجع خواهد
 مرد است که که از نزل این آیت مؤمنان هیچ مروت آبا و ابناء یا بر
 اقربا و مشرک که در مکّه و کشته اند از خود برگشته نه و نه مال عداوت
 بجای آن در دل خود بکشند و چون حقیقت ثبات وجد ایشان در
 موالید و موالید اقربا بدید و در سوخ عداوت ایشان مشاهد نمود

کے

کمال هر ی که بر صیغ نامه نهاده ایم حکمتی در میراثش آید و گفت شرط مردان و زنان
شده نه زنان و مردان است که مؤمنان را بمشکاتان باز و دهند پس میراثش
و این آیت بر رسول خوانده که یا ایها الرسول الذین آمنوا انکم
کردیدگان اذا جاءکم المؤمنات چون بیایند بشما زنان کرده
یعنی تکلم نمایند بکلمه شهادت و طاهرانه ایمان تجاهلوا
در حالتیکه هر کس شده از کفر به ایمان فاقتضوهن پس
بیاز نمایند آنها را بدین وجه که ایشانرا سوگند دهید که بیرون آمدن از
از دشمنی تو هر نموده و دوشی دیگران بسبب آن نشده به هیچ وجهی
اغراض فنیویه متعلق نموده بلکه خاصه برای دوستی خدا و رسول و دینی
اسلام و اینهاست آنچه باید نظر کشید در امالی که موجب علییه حق شود و در
ایشان بسبب ایمان نه غیر آن یا بسبب توبه نموده الله اللهم اعلمکم خدا
و اما ترتیب یا ایها المؤمنون برگزیدن ایشان چه دوست که مطلع است
بر صفای یعنی شمارا هیچ راهی نیست بخیریکه بان اطمینان و یقین حاصل شود
در حقیقت ایمان ایشان چه این مخصوص است بعلوم الغیوب پس شمارا در این
امتحان کافیت و لجهت ادا احکام شرعی بر طرف هرست پس سوگند
دید با بقدر وسع و طاققت ملاخطه ما را تسکینیه فان علیکم
پس اگر دانستید ایشانرا بقتلت مؤمنین فلا تسکینیه که
مؤمنانه پس باز نکرد دانید ایشانرا الی الکفار پس سومی ناکر دانید

مرد علم است که مسلمان ممکن باشد و ان ظن غالب است که حاصل شده باشد
 از سوگند دادن جهاجرات یا از ظهور امارات چه ظن غالب است علم است
 و در جواب عمل بان مرد بکفار دین آیت شمران زمان منتهی بقوله
 لا هون في هذا لان هذا حلال است که کافران را و کلام و نه
 ان کافران بیکدیگر حلال میشوند مردی زمان را زیرا که ایمن نمیتوان
 بود از آنکه از دواج اخلال ایشان کنند بجهت استیلاي ایشان بر اینها و غننه
 تدبیر زوجهات برین از دواج و لا فقه مدیه شوهران ایشان را اما انفقوا
 آنچه خرج کرده باشد از کادین نه ماکول بلوکس و از حاکم منقول است که چه
 مشرکان با رسول در باره زنان باین طریق شده بود که هیچ زنی از ما
 نزد تو نیاید که بر دین تو نباشد الا که او را سوی ما دینی و اگر دینی آمده باشد
 و شوهر داشته آنچه شوهر انفاق کرده باشد از صدق بر در دمانی و بخت
 نیز باین طریق بایشان عهد کرده بود پس احتیاج باشد صرف مطلق آیه بقیه
 و بر ادیت قناده این حکم بعد از این منوع شد الفقه حضرت رسالت پیوسته
 گویند داد و مهر که مسافر باو داده بود برگرفت و آیت است که ولا
 جناح علیکم و هیچ کنایه و زنی و بزه نیست بر شما ان تکوهون
 انه بخا هیه زنان چهارچو را چه اسلام نسخ نگاه میان ایشان و میان
 از دواج کفار ایشان پس شمار اجماع است که ایشان را نه نگاه در آیه اخلا
 انتموهون چون داده باشد آنها نیز بجهت مردمانی نبی مهرهای

ایشان

ایشان را بعد از ان عطف بسمیه را بنگاه خود و را آورد و بعد از
 میمن و نیز بجهت میاینه کفر و یا نیست اینکه میفایه ولا متکلم
 بعصم الکواجر و بخت نه فرید بعد از زمان کافریه یعنی باید
 میان شما و ایشان علقه زوجیت باشد و اصل عصمت منع است
 و تسمیه نفاق با بخت است که منکوحه و عصمت و بخت کمال است
 مردیست که بعد از زنی را صاحب هر انکافره که در نیک و در شسته طلاق
 دادند و انفسکوا اما انفقوا و بخت را از کفار بخرج کرده اند از
 مهر و ایشان یعنی هرگاه زنان شما مرتد شده بکفار لاحق شده باشد
 چه یک با ایشان داده باشد از کفار و طلاق کسید اگر مانع ان زمان
 شوند و انفسکوا باید پرسند از شما انفقوا و بخت بخرج کرده اند بجهت
 زوجهات جهاجرات خود یعنی چون عصمت زوجیت منقطع شد
 مؤمن و کافر و کافره و مؤمنه پس هر چه رد کسید مهر بر آن صاحب خود داده
 ف الکم جمع آنچه که کور شد از این آیت حکم الله فرمان خدای است
 حکم بیکدیگر حکم میکند خدای میان شما و الله علیکم حکم و خدا
 در نهایت مصالح شما حکم کننده با بجهت مقتضی حکمت است عرویت
 که در صدر اسلام مسلمة و بخت کافر بود و کافره و بخت مسلم پس باین
 آیت منوع شده آورده اند که بعد از این آیت مؤمنان ادای مهر و
 جهاجرات کردند از دواج ایشان و کفار از ادای مهر و مرتد است از بخت

کتبت آمد که و آن فاکتم و اگر خوت بود یعنی سبقت گیر و بدو
 از شما ای مؤمنان بشوئید و آنچه از و احکم چیزی از زمان شما
 ای الکفار سراسوی کافران یعنی بدو بکوب چونند و و حرا و
 بدست شما نیاید و عاقبتکم پس ای بی در آید این را و عیبت
 ایشان بدست شما در آید عاقبتکم مشتق از عقیبت یعنی نوبت
 یعنی بیاید نوبت شما از و کردن حرا بنویسد که در عاقبت شما برای
 ظفر بایسد و عیبت بدست شما آید فاکتم الذین ذهبت بر من
 آنرا که رفته اند از و احکم زمان ایشان بدو الکفر و حرا نیاید
 فکیل ما انفقوا ما شد آنچه نفقه کرده اند از حرا زمان یعنی وقتی که
 نوبت ظفر بشمارد حرا از زمان را باز و ای ایشان رسانید و تقوا الله
 و تبرئید از عذاب حرای در حجاب و است از امر الله انتم به صحت
 اخذایک شهادت و کرمید گانید چه ایمان او شقی بر زمین است از عاقبت
 از این عیبت مردیست که شش تن از زمان حرا مردیده
 و نزد کفار رفته یکی حکم بدست ابو سفیان زن عیبتش این شد و
 فحوی دوم فاطمه بنت امیه بن مخزوم زوجه عمر بن خطاب خراج
 سیم روح بنت عقیقه بنکوه شمس بن عثمان چهارم عبده بنت
 عبد العزی زن عمر بن عبدود پنجم هند بنت ابی جهل زوجه هشام
 عاص ششم کلثوم بنت جردل که او نیز زن عمر بود پس پیغمبر از عیبت
 آورد ایشان

مورد ایشان بنو هراش ایشان داد آورده اند که در روز شنبه که چون
 سینه عالم بر کوه صفای برآید رجال که بر اسلام و محمد پیوست کرده
 زمان ایشان نیز در میان است میایم میل کردند و طریق بیاید
 تعلیم حبیب فرموده فرمود که یا ایها النبی ای پیغمبر خدا
 یا عبده قد علمت انک انت المؤمنین و یا عبده انک انت المؤمنین
 یعنی عیبت کردید و یا ایها النبی عیبت کنه با تو علی الان
 یعنی که بر آنکه شرک نیارند و شرک نیارند یا الله و یا الله
 چیزی از احصاء و لا یشرکون و در وی کنه از مال و غیره
 و غیر ایشان و لا یشرکون و لا یکنون و لا یفعلون و لا یفعلون
 و کنه فرزند از خود امراد و حرا شد که زنده در خاک میگرد
 یا قتل بجهت که در شکم دارند بکنند و او را بکنند و لا یفعلون
 بجهتشان و یا سینه بدو عیبت از وی حمل بکنند و لا یفعلون
 از اینین اینک یفعلون و لا یفعلون میان دستها و پاها می
 این کنایه است از فرزند اینکه دروغ بر شوهر خود بندند چه بطن که
 میان هر دو دست بر او بسته است و در افرج که میان هر دو پا است
 که از و ولد حاصل شده مراد آنست که فرزند حرام زاده را نیارند
 و بدروغ بر شوهران خود نسبت دهند و لا یفعلون و عیبت
 نشوند در نوحی مخرج و در کوه در آنکه که بایشان امر کنی مانده

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰

با هیچ مردی غیر محمد تشبیه نشده و در وی خزانگی و سببه
 نباشد و غیر آن در کتب موافق طاعت خدا باشد سببه آن
 بخود و حجت آنست که عقل معتقد نیست باین بجهت عزم آن
 و چون باین شرط پیوسته نشد فَمَا يَتَّبِعُونَ پس سبب باین
 و ضامن توبه ایشان شود و فاعل بودن باین شرط و بخاری در
 صحیح خود از علایق نقل کرده که پیوسته پیغمبر از زمان بسج بود و دست
 نگرفت دست هیچ زن را منکر کرده و قوما آنست که زنان دست
 در قمع آب فرو برنده و بعد از آن آنحضرت دست مبارک خود را
 در قمع فرو برد و گویند حضرت جامه بر سر دست انداخته و از آن
 بر بالای دست ایشان نهاد و بایشان پیوسته فرمود و بر دایت دیگر
 اینست خواه خدیجه را فرمود تا از آنها پیوسته فرار گرفت و استغفر
 الله و طلب آمرزش کنی برای زنان بسایعه از خدای از آنچه کرده
 در حالت کفر إِنَّ اللَّهَ عَفُوٌّ رَحِيمٌ هر سبب که خدای آمرزنده
 کند آنرا که سبب کنند همان بایشان که توفیق ایمان و توبه داد
 پس رسول الله بر طبق مذکور فرمود که مبادیو میکنم باشا از آنکه شرک است
 با خدا باشد و در عقبه زن ابوسفیان در میان زنان ایستاده بود و
 معشوقه بر سر خود کشید بجهت آنکه رسول او را سبب گفت با رسول الله
 با ما در اخذ پیوسته تا گنبد گری که با مردان ما کردی بجهت آنکه انحراف

با مردان

با مردان ایشان همین بر اسلام و جماعت پیوسته نمود و بعد از آن
 که ولایت بر حق پسند گفت ابوسفیان مردی بخیلت و من از آن
 بسیار کرده ام به دن اذن او ندادم خلافت بانه ابوسفیان
 بود هر چه بر کردنی و خواهی برگزفت بر تو خلافت رسول بخدیجه
 و او در این گفت و گفت تو سندی گفت نعم یا رسول الله عفو فرما از
 آنچه گذشته که خدای تو عفو فرماید و به طلب خودت بر لایق
 و این بسبب آن گفت که در احد جگر حمزه را شکافته بود و موضع کرده
 بعد از آن فرمود که ولا یزین من گفت باین آرد و زنا کند بعد از
 ضحای ایستاده بود بگنبد بجهت آنکه میان او و هند در زمان خلافت
 این نوع فعل صحیح واقع شده بود پس فرمود و لایق قتل او را دهی
 گفت تا ایشان ترا می پروریم در کودکی و تا ایشان ترا میکشید در جوانی
 و بزرگی مال و این از برای آن گفت که پس از خطبه بن ابوسفیان در
 بدر بر دست امیر المؤمنین علی بقتل سید و پیغمبر از این سخن تیر خوردم
 و عمر خیابان بفرقه بخندید که بر پشت افتاد و دیگر فرمود و لایق قتل است
 یقین من بین ایدیه و در جلوس هند گفت بهتان فعل قبیح است و
 امر غیظی بر کرد و مکارم اخلاق رسول مای خیر در حق ایشان تقیم
 رسانید آورده اند که جمعی در ایشان از اهل اسلام بایستادند و در حق
 میگردند و خبر مسلمانان بایشان میگفتند و بسبب آن بیوه و طعام از آن

در حدیث
 در حدیث
 در حدیث

میکوشد و ایستاد از آن سوی فرمود و گفت که یا ایها الذین
 آمنوا ای کسانی که گزیده اید بخدا و رسول ^{عز و جلاله} لا تشعروا قوماً یزیدون
 علیکم دوستی کنید و مودت مورید گردید که چشم گزشت بر حق
 و بیش از باطنش سطح ظاهر سوزانید مراد بود است ^{عز و جلاله} فکفر بکسر و کج
 تحقیق گویید شده اند ایشان از ثواب آخرت چه دست اند که ب
 عباد و کتمان گفت سیه کایت محمد در توبه بآنکه معرفت دارند بعد
 آنحضرت بیش از آنچه حق حقی از ثواب اخروی نخواهد بود پس باینکه از آن
^{افعال} کما ینسئ الکفایة آنجا که باینکه کافران من القبول
 از اهل کور یا یعنی از مبعوث شدن مردمان در آن آخرت یا از رجوع
 مردکان خود بدین یا از رسیدن خبر آنها بایشان یا چون باینکه
 از ثواب همچنانکه کافران مرده که برای این قبح حال و بی آل
 خود را دیدند و بایستادند و بایستادند و بایستادند

[illegible]

در شب مواعید که بهای کسیرا بقضای آتین پیرند از جانب
 جبرئیل استغفار از خود جواب داد یا رسول الله اینها آنکسند
 مردم دلاوت بخیر میکنند و خود آنها را غنایان علی خیر نموده بودند که
 از کارها برکشتند که از برای ما موعظه فرما جواب داد یا رسول الله
 اینها آنکسند که گفتند یا ما را میگویند که چیزی گویم که خودمان کار کنیم و بخیران
 مقت خدا را بر خود نازل سازیم از مباحی نفقت که اصحاب کجاست
 گفتند آری که اهل علم آری که ما را از حضرت نیران بر ما خبر و بر وجه خطایان
 و حق روح و دیرکان بر تفسیر آیت فرستاد که یا ایها الذین آمنوا
 علی تجارة تجیکم یا اقرا ان حضرت فرمود که ای یاران آنچه میخواهید بدارید
 یعنی بیکدیگر در از سبب رهایی و هر با علی علیین رسد ایمان و جهاد
 چون عمل جاد در شب اصحاب از آن متقل شدند و متعاقب شدند و
 آیت مذکوره فرستاد و ایشان را بان عقاب فرمود و بر دایت سید
 سبب مردی رسول و اصحاب را از بخانیدی در روز بد صبیح را
 بکشت آن در از کشته شدن او خوشحال شد و گفت ویرا که کشت
 یکی بدو رخ گفت من او را کشته تا او را نشا که میخاک بفرمایم که بخیران او بکند
 ما لم یفعلوا عطف بعبه الرحمن خوف گفتند دروغ میگوید صبیح در کشت
 صبیح حاضر بود هیچ گفت ویرا گفتند چرا میگوئی که من او را کشته گفتند
 برای خدا کشته و طمع تو است برای لاف زدن و از ظلمت نمودن رسول
 فرمود یا ایحیی تو او را کشتی گفت نعم یا رسول الله حضرت این آیت را بعد تر غیب

و الله اعلم

و الله اعلم

جاء و یفر ما که ان الله یحب الذین یقاتلون بر سر تیکه
 خدا ای دوست میدارد و آنرا که کار را در کشتن سید صفا
 و در راه خدا و در حال کج صفت نمکان و در مکه جاد و حفتی کما کفتم
 که نشاد ان بنیان من صوفی بنای از زیر پشته شده اند
 کما یست از حکام و ثبات اقدام در مکه جاد و بیکدیگر حیدر
 بر وجهیک از غایت اتصال در صوفی قتال هیچ فرجه در میان ایشان
 پیدا نمیشد حاصل که حقیقتا در یکلام بنده کان را اعلام فرمود و کلام
 ثبات قدم در مکه جاد و عدم انتقال از مکان خود در وقت قتال
 مانند رشوخ بنای مرموعی عدم دتاب از مکان خود یعنی محبت
 خدا به بنده و طاعتی مشورت در دفع و رجعت اوست نزد خود و قتال
 سلمان از حاکم دایت کرده و حاکم از این حاکم که فرمود کان علی
 از اصف فی القتال کان بنیان مرموعی فلان نزد الله بنده میباشند
 علی چون در صفت قتال قیام مینمود کویا که صفت از صفت چون دیوار شبنم
 و جدار مستحکم بود چون این حال مجوب و منجی مولا بود این آیت در حق
 نزول یافت و بر روی حسین از زمین عدی از حاکم را دایت میکند که
 حاکم گفت من از این حاکم شنیدم که اینجاست که حقیقتا درین آیت شای
 ایشان کرده است و اظهار محبت ایشان نموده علی بن ابی طالب است عز
 این عبد المطلب و حمیده این عارث و مقداد بن اسود و بر دایت علی

از این صاحب از این جهان این آیت در شان علی بن ابی طالب است
 حضرت ابی عبد المطلب و حبیب بن حارث و سهراب بن خنیف و حارث بن
 سمیت و ابی و جانه و بر تقدیر شاه او ایام مدوح و محبوب خالی از
 دست حدیث مشهور است و از حضرت رسول که در حق امیر المومنین
 فرموده که لا یخلفن رایتی غدا جلا یحیی الله و رسول و یکم الله و رسول
 که از این فرار از مقصود و مراد از این آیت انکفرت و انقباع او
 نهی می که مکر از جدال فرار نموده اند و بعد از آن حاجت عباد بنیات
 قدم و جهاد بیان میکند حدیث این طلب است که موسی و جبر کردن
 بر اذیت قوم یحیی که حضرت پیغمبر و در کتب است میفرماید
 که **و انما قال موسی القوم و یأدکن یحیی ان را که گفت می**
 مر کرده خود را که بنی اسرائیل بودند که با قوم یحیی نفاق می کردند
 من جو امیر یحیی را نباشند و فرمان من و از ظاهر نقص عیب
 و اخرا و هتاهل بر من چه ایشان کاهی او را میسختند و زمانی
 او را چون نام می نهادند و وقتی اسناد بر می آورده باو می کردند و محلی
 اسم از این بر او اطلاق میکردند چنانکه در قصه فارون ذکر شده و زمان
 نسبت قتل فارون باو میدادند و غیر آن از انواع این را بر می نمود
 که جو امیر این نوع از اذیت میرسانید **و قل یحییون و حال که**
 یحیی می دانید که **ایست رسول الله الیک من رسول خدایم**
 بجانب شما میفرستد پس بر محمد رسالت فرستاد شما را بشیرت

در حدیث

در حدیث دعوی من در رسول میباید که مکرر و محترم باشد پس احترام بر او
 دارید و فرمان من بریه و در طریق غدار و طغیان سلوک نکنید ایشان
 بر ضلالت و جهالت خود ثابت شده سخن او را بسج قبول ننموده
 و دست از در و از راه باز نهاده گشته فلک شاف اعوان پس ان یحیی
 که یکشنبه از قبول فرمان موسی با وجود او که با هر بر صدق او از حق
 قلوبی که در این خدای دلها را از استقامت یحیی یعنی
 الطاف خود و درایت ترا و باو یثمد لان با یثوبت و کرامت حضرت
 انقصه الفاسقین که در یکم بیرون رفتن کاخ خدا را بر او فرمان بخت
 فرط غنا و طغیان چه این مانع الطاف و دیر است از حضرت شان
 بلکه عکس ایشان میکنند و بحال خودشان را میگردانند و در نظر لطف از ایشان
 باز میگردانند **و انما قال یحیی ان منکم و یأدکن یحیی** این را نیز که گفت می
 بر است خود را که با بنی اسرائیل ای سرزمین یعقوب **ایست رسول الله**
الیک من رسول خدایم من فرستاده خدایم بسوی شما بخت و فرمان **مصلی**
 در حالیکه باور دارند ام **لما یأتیک یحیی** هر چه بگوید که از پیش من است
من التوریه از کتاب توری که بر موسی نازل شده یعنی تعهدی
 کردم که ان از خود هست **و معشر رسول یأمنی** و مرده اند
 بفرستاده که میباید بدین کامل و شرع شامل **من یعمل عملاً احمدا**
 از پس من نام مبارک او دهد که معنی ستاینده تر است یعنی ستایش
 با عطا الطاف

او مر خدا ای را نسبت بتائیس انبیا بیشتر یا ستوده تر یعنی
 ستایش او را بیشتر از ستایش مخلوق دیگر میکنند بجهت آنکه محاکم
 اخلاق او بیشتر از همه است مراد اینست که دین و دهر به حق
 بکتاب و جمیع انبیای متقدم و متاخر و در بعضی اخبار آمده که ترجمه کلام
 عیسی بخاریان بر نوحه است که اتی ذاهب الی ربی و بکم و الفارقیط
 و فارقیط احمد بنی من یریدم یحب فی کما رسا و احمد که خاتم پیغمبران است
 بعد از منی خواهد آمد محمد بن جریر معظم از پدر خود روایت کرده که پیغمبر خود
 که مر است نامهای متعدده که احمد و محمد و اتی ام که حقیقتا بسبب من
 کفر کرده و حاضر شد که مردمان بر قدم من محو شوند و عاقبت که هیچ پیغمبر
 من نشد و در تپیل آورده که اسم اخفرت در قرآنیست بسیاری میجاست
 و منی اینکه تا فرستاده او را بشناختند از هیچ و از کتب منقولست که در
 بعضی کتبند یا رسول الله را ما است و پدر خواهند بود فرمود علی بن ابی
 ما است احمد خواهند بود که خاتم پیغمبران است و این حکمان و عالمان
 باشند و نیکو کاران و پر مهر کاران و در علم شریعت بر تبحر رسیده اند
 که کتب پیغمبرانند و خوشنود باشند خدا باندگد و نری و خدا از اینان
 خوشنود بانه باندگد کرداری و شایسته بود با وجود حضرت احمدی
 متضمن مخرجه عیسی نزد او فما انا فاهم پس او شنید که آقا احمد
 بایشان یا اهل البیت میفرستد و آیات هویدا قافا و استر ایل
 هدا صبر گفتند بهترین معنی اسرائیل که این که او میباید با

خداوند

خداوند است آشکار که بر هیچ کس پوشیده نیست و گویند خیر راجع به عیسی
 یعنی چون عیسی ایشان آمد و محجرات ایشان فرمود گفتند که این سخن
 که با اینها به وقت انظلم و کینست ستکار تر میگویند از کینست که
علی الله الکذب بر خدای دروغ را یعنی پیغمبر او را نکند کینه و نصیبی
 محجرات او نمایند و گویند که خدا در این فرستاده و حق یلک علی الحی لا یشک
 بسوی دین اسلام که مشتملست بر خیر و صلاح دنیا و آخرت است و حق تعالی و الله
لا یقلع القوم الظالمین و خدای را او نماید که دوستی را که
 بسبب رنج کفر از هر خط مستقیم و دینی تویم تا و زنده اند یعنی الطاف
 بسبب هدایت ایشان باز دارد و دین را باز داده خداوند فرود کند
 بسبب فرط غمار و طغیان ایشان با طریقی جنت در روز قیامت ایشان
 نماید بواسطه کفر و فرط معصیت مریدت که نصیب حارث گفت
 روز قیامت لات دعوی مرا شفاعت خواهند کرد نزد خدای و او گفت
 اینان قبول خواهند کرد حقیقتا جنت را و قول این آیت فرستاد که کید طاعت
 کی که دروغ بر خدای بند و بقول شفاعت بمان در باره لغا و خدای
 این نوع ک نزاراد است نمایه بجهت تو غل ایشان در عبادت و در لایب آورده
 که چند روزی دمی بخت نیاید که کعب این شهر گفت شرده باد شمارا ای
 یه که خدای محمد نور او را در فردا ند کار او با تمام خواهد رسید این خبر را سرور
 رسید به شمار طلال بر دل مبارک وی نشست چرخ کجتره رفع ملال این آیت

۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

آورده که بگوید **لَا تَطْفِئُوا نَارَ اللَّهِ** لام از برای آنکه سبب یعنی البته
 بخوابد آنکه در وقت نماز خدای را با لام علت است یعنی اراده میکند اقرار
 بر خدا و با پیغمبر نباشد و حق را که دین اسلام است یا قرآن یا حجت و آنچه
 و معجزه با هر چه صدق پیغمبر یا قول **هَلْ هُمْ** به منتهای خود یعنی بطریق کردن
 در آن بگفتن با پیغمبر و شخصی که ادبانه که در حکم تراکم ظلال مستحق
 حال ایشان درین اطفال مانند حال کیست که بدین باد و در بر لوز
 آفتاب تا از ایشان **وَاللَّهُ قَوِّمٌ لِّلْمِيزِ** و خدای نام گرداننده است
 لوز خود در زمین و دینی و شریعت سیمیه المرسین را با ظاهر که
 و تأیید سیمیه انام و رسانید اعلام آن بغایت نهایت تا در وقت
وَلَوْ كُنَّا إِلَّا لَنُؤْمِنَنَّ و اگر چه که راست دارند تا گردیدگان از انان
 و اگر است ایشان را اثری نیست در اطفای چراغ صدق و ثواب
 آنچه اراده خفاش که غیر مؤثر است در با بودن آفتاب بر هر که وصل آفتاب
هُوَ اللَّهُ أَشْرَقُ مِنِّي او است آن خدای که فرستاد رسول **وَسُورَةُ الْاَنْعَامِ**
 انجیری که سبب هدایت است یعنی قرآن با معجزه **وَيَذِيقُ الْحَقَّ** و بپذیرد
 درست در دست حنیف که مذمت اسلام است **لِيُظْهِرَهُ لِنَاصِرٍ** تا غالب
 سازد این دین را علی **الَّذِينَ كَفَرُوا** بر همه کیش ملت و **لَوْ كُنَّا إِلَّا لَنُؤْمِنَنَّ**
 اگر چه کاره اند مشرکان اظهار دین محمدی را که مشغلت بر اثبات توحید
 و ابطال شرک است این اگر ممکن بودت بفعل آمده چه چرخ دین از ادیان

نمونه

نموده که بدین اسلام مقهور و مغلوب نیست و گویند که این در وقت و علی
 و خروج صاحب الزمان خواهد بود که همه اهل زمین اسلام قبول کنند و پیشی
 باشند و خود از هر آن بنیسم و وی از عبادت تزلزل کرده که امیر المومنین علی فرمود
 که اهلوی مکه اسلام و غالب است آن بعد از این خواهد آمد بود پس فرمودی
 و کسی که نفس من سید قدرت است که دین اسلام را غالب گردانند بر همه
 ادیان تا آنکه باقی خانه هیچ دین الا که در و با باد و شبانه خدای لا اله الا الله
 محمد رسول الله شوند بعد از آن بنده کار را بقبول قول رسول و نصرت دین او
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کرده گردیدگان که **هَلْ أَتَاكُمْ** در لایتم کم شما را
 و راه تمام **فَلْيُحْيَاكُمْ** برانداختن که نجات دهد و برانداختن شما را
مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ از عذاب دردناک که در وقت و در وقت و عفو است
 بیان آن تجارت میکند که تجارت مجسمه از در کات محله بگفت که
لَوْ مَنَّ اللَّهُ و رسول **وَسُورَةُ الْاَنْعَامِ** و صاحب دین
 و کارزار کشید با کافران مراد است با ایمان و جهاد با اهل کفر و شرک
 در راه خدای و در عبادی دین او یا **مُؤْمِنِينَ** و **الْاَنْفُسَ** با لایتم خود که فر
 را حله و آنچه جهاد آن کشید و بنفسمهای خود که متفرغ حرب و صل نبوده
 این آیت در صدر رسیده که **لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ** آن کس که تطوع
 آنچه که در راه از ایمان و جهاد بهتر است مرشدا را از مساجد و دایم اگر چنین
 که دانید طریقی تجارت حقیق را یعنی اگر عالم نویسد تجارت ایمان و جهاد و معتقد

شود باینکه مؤید است بر حج در حق و دفع سیدی که فزونی است ثواب و نجات
 از عقاب و تجارت اموال سودی بر حج تا هر آینه اجابت آن گشاید
 و انرا بر سر پیر ادیان مقدم در پیران اگر ایمان آید بخدا و جهاد کسبیه
 او یغفر لکم یا مژده خدای از برای شما فَوَيْلٌ لَّكُم مِّنَ الْمَوْتِ که مانده کشته
 شمار و وَيْلٌ لَّكُم و در آرد شمار در عقیبتان بِحُجَّتِكُمْ بِيَوْمِكُمْ بیرون
 که میرود و وَيْلٌ لَّكُم مِّنَ الْمَوْتِ از زیر آسمان را یا غرض آن چه است
طَبِئَةً و بمکانهای پاکیزه و مستلزه که واقع شده باشد فِي حَبَاتٍ
عَلَىٰ حَبَاتٍ در پوستهای با قامت که هرگز از دنیا بیرون نیامده
ذَٰلِكَ آنچه که کور شده از مغفرت و در حال جَنَّتِ الْقُلُوبُ الْعَظِيمُ
 استکارهای بزرگست نه آنچه مردمان انرا بغور میشنیدند از طول بقا
 و حکومت دنیا و در حدیث آمده که ضلالت عدل کوشکی است که در
 بهشت از ثلوث و در آن هفتاد سرایت از با قوت سرخ و در هر سرایت
 هفتاد خانه از زعفران و زردخانه هفتاد سیر و بر سر پیری هفتاد قرقری
 الوان مختلفه و بر قرقری حوری نشسته و در خانه آردان هفتاد ماده گو
 مانده هفتاد لون طعام و یکدیگر از آن خانهها غلامی و کنیزی بنده خدا
 مؤمنان را چندان قوت دهد که با همه زمان خلوت سازد و در یک باب
 همه طعام بخورد و این نعمت عظیمه در عقیبتان وَالْحَيُّ الْخَبِيرُ و نفی
 دیگر که دنیا دوست میدارد بر انرا وَقَضَىٰ حَقَّكَ و فتح قریب نصرت

از خدا بر فرنی

از خدا بر قریش و حتی نزدیک که شمع مکه است یا فاتح فارس و روم
 یا جمیع مشرق که در اسلام واقع شود نزد محققان شمع قریب فتح باب است
 بترقی از مقدمات نفس و عیال این فتح عارف یقینیه است و مؤمنان
 شکر کنند درین دو نعمت و كَثِيرٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ و بشارت ده انچه
 همه مؤمنان را باین دو نعمت آید و عاقل که ثواب و مغفرت
 در عقیبتان و فتح و نصرت در دنیا یا إِنَّمَا الَّذِي آمَنُوا و اگر چه
 خطاب بجهنمیت از انصار که در لیلۃ القدره بعیت کردند و این
 هفتاد کس بودند با عام است یعنی هر کس که نیکو ایمان آورده باشد گویند
إِنَّمَا اللَّهُ بپسندیده نصرت کند که آن خدا یعنی یاری دهندگان و این
 خدا در رسول مراد است که باید طاعت و انقیاد و شکر و محبت
 که چون رسول از شما طلب نصرت کند مصلحتا و طاعتنا اجابت نمود
 حکمی و تمامی خود را بر نصرت او مصروف داری که قَالَ عِيسَىٰ
مَرْكُومٌ همچنانکه طلب نصرت کرد گفت عیسی که بر مردم است لِلْحَقِّ
 مردواران را که خوار می بودند در دین او بجهت سبقت ایشان در دین
 من إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ کیست نصرت کند که آن من یعنی از جنود و عوین
 من که توحید ما بپسندیده إِنَّمَا اللَّهُ بپسندیده نصرت کند این خدا
قَالَ الْحَوَارِيُّونَ گفتند حواریان بپسندیده نصرت کند إِنَّمَا اللَّهُ
 یاری دهندگان دین خدا ایم خلاصه منی این است که گویند با صحت

که انصار خدا بیایند همچنانکه عیسی جواریان گفت که یاری دهندگان خدا پیشه
 و جواریان و دوازده کس بودند که از اصفیا و خلصای عیسی بودند و رفتن
 آن حضرت یعنی سفینه خالص بود که ایشان همه جامه سفید پوشیدند
 و گفته اند که کافران بودند که جامه سفید میکردند در هزار آمده که ایشان بعد از رفع
 عیسی نصرت دین کردند و خلق را بخدا دعوت نمودند و ایشان را طریقی
 مستقیم ارشاد فرمودند فَاٰمَنَت طَّائِفَةٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَءِیْلَ
 پس ایمان آوردند بر ملت عیسی و وحدانیت خدا بسبب دعوت
 جواریان کردی از بنی اسرائیل و گفته است طائیفه و کافران شدند که ای
 دیگران و در پسر خدا گفته اند از این گفتند که عیسی پسر خداست
 اسرائیل بر سر فرقه شدند فرقه گفتند که خدا بود و پسران مرتفع شده
 و جمعی گفته اند که پسر خدا بود و خدا و پسران نزد خود بر د و طایفه دیگر که از این
 اسلام بودند گفته اند که بنده خدا و پیغمبر بود پس قبال و جدان در میان
 ایشان واقع شد و آن هر فرقه کافر غالب شدند بر مؤمنان و جدان و جدان
 ایشان جهان در میان ایشان مستمر بود تا آنکه حضرت الانبیا دعوت
 و موفقیت مؤمنان بنی اسرائیل نموده گفت که عیسی عیسی و رسول الله
 ایشان با آن حضرت ایمان آوردند و بسبب آن قوت تمام یافته بر این
 و فرقه غالب شدند کما قال فَاٰمَنَت طَّائِفَةٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَءِیْلَ پس قوت را دریم
 و غالب گردانیدیم آنها را که گردیده بودند بعیسی و بر ملت او و پیوسته اند

لحمه

سجانه تصدیق نموده عَلَىٰ أَعْقَابِهِمْ بر دشمنان ایشان که یاقیل
 بودند مسیح بن الله و با الوهیت او فَاٰمَنُوا طَاهِرِينَ
 پس شدند انبیا و طاهران طاهران که آن بر آن کافران در حجاب
 و محاربه یا در محبت و گویند منی آن است که محبت است با یکدیگر
 بعیسی گردیده بودند طاهران تصدیق کردند که عیسی بلکه عیسی علیه السلام
 و روح الله است و بر وایت حجاب تا شیه و غلبت ایشان
 بر دشمنان بعد از رفع عیسی بود تمام شده تصدیق کردند

سوره الصف الحمد لله رب العالمین

فَاٰمَنَت طَّائِفَةٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَءِیْلَ
 پس بنی اسرائیل
 پس ایمان آوردند بر ملت عیسی
 و بر وایت حجاب تا شیه و غلبت ایشان
 بر دشمنان بعد از رفع عیسی بود تمام شده تصدیق کردند



فَاٰمَنَت طَّائِفَةٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَءِیْلَ
 پس بنی اسرائیل
 پس ایمان آوردند بر ملت عیسی
 و بر وایت حجاب تا شیه و غلبت ایشان
 بر دشمنان بعد از رفع عیسی بود تمام شده تصدیق کردند

که هر دو متفق بشوند بر انقضاء و خروج جائز است هر دو زن بشان اخراج
 ایشان کنیه از بیوت الا ان یاتین بکراکه بیانیه فاعلمه
 مبینة بعد از آنست هر یک کرده شده و بعضی بکثر یا خوانده بکر در قیاس که در
 گذشته حال زنان است در بکر داری و مرد از آن نخست و اینها و غیر
 بابل زوج چه ان در حکم غنویت که مقتضی ایشان است و اینست که
 از ائمه صادر قیاس و از امام رضا نیز ما ثبوت و محمول قهای است
 در عده جمیع که علامت زوجیت در ان قیاس و در هر ادران
 رجوع است بدو و بحدید عقد نفق بحدود عده ای چه اجماع فقهای افواج
 و خروج در عده باین جائز است و تلک درین حکمها که مذکور شد حدیث
 حدیثی خداست که مقرر نموده مردی صاحب بندگان و متعلق بعتد
 حدیث و لا الله و هر که در گذر از حدیثی خدا اقلک ظلم نفس
 پس تحقیق که ستم کرده است بر نفس خود و خود را بسبب ستمی بخل و عیبت
 خدا رسیده و از ثواب ابدی محروم مانده لا یندرج فی عیدانی توای طلاق
 دهنده یا ای بهتر گرفته یا نمیدانند هیچ نفس لعل الله یحلیت شاید خدا
 تو کرد از بخل ذالک پس از این طلاق اگر کار را با نوحه که مرد را
 بسیار از زوجه و حتی زن در دل وی بدیده آید تا رجوع نماید و در ان
 عده و خلاصه معنی آنست که طلاق و بعد از آن در وقت طلاق در
 احوال عده ایشان فاشید و ایشان را از خانه بیرون کنی شاید که

نامیده

نامیده از طلاق و عین کنیه زمان پس مرا حجت نماید باین
 فاذا بلغن ای چون برسد زمان زمان اجماع حجت خود یعنی
 مشرف گردند زمان آخر عده فاما کوهوت همی فهاهراید ایشانرا
 یعنی در عین بیان بجهت و بیکوئی که ان حسن محاربت
 و لطف و رافت و اتفاق مناسبت و عدم قصد طلاق بار دیگر
 یا ترک اخراج ایشان بسبب تطویل بر طریق مذکور تا مانع از رجوع
 ایشان نباشد و فاقوهوت یا بعد از انوید از ایشان بجهت و
 بیکوئی همان بخشش از جمله نفقه و مسکن و صدق ادا کنی حاصل تا
 مطلقات در عده اند اختیار مسکن و مفارقت در دست نیست
 و بعد از عده اختیار ایشانراست بهر نوع ایشان بشما یا غیر شما یا در ترک
 مطلق هر زوجه و جایز نیست که مرد بلوغ اجل نهایت زمان عده
 زیرا که در این صورت زوج مالک است بجهت نیست بجهت اینکه مالک نفس خود
 زن در دست خود خواهد بود و امشعل و او که او که بر طلاق طریق
 و بجهت رجوع و مفارقت بر طریق مذکور و حجت عقلی
 و خداوند عقل و ضم یعنی کسی که عادل بشنید منیکم از آنکه نموناید
 و فاشید ایشانراست که مرد جاحد طلاق نشود و از ان بعد از انقضای
 عده مگر رجعت نشود و این امر بر سبیل وجوب است اگر بشهادت
 باشد و بر سبیل ندب اگر در رجعت و مفارقت باشد اجماع فقهای

وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ
 حاجت برای طلب ثبوت و رضای حضرت عزت بفرمای مشهور
 علیه البعز من غیر از افعالی که غیر از حق باشد و فقهایی ما از آنکه در
 نقل کرده که مراد استیلاست بر طلاق و این الیقین بظن هر قرآن بر
 که در صورت امر از برای وجوب چه استیلا در شرط طلاق فی الکلام
 این شهادت استیلا و اتمام شهادت یا جمیع آنچه مذکور شد در این
 آیت یَوْعِظُ بِهَا بِنَدَادِهِ می شود بان مَن كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ
 اگر هست که میگوید و آنچه فرموده و الیوم من الاخرم بر در خبر
 آنچه تعلیقات است یا جمیع استیلا و انتفاع محقق است با اهل ایمان بخلاف کفار
 که اهل جهنمند و انکار و طغیان و مَن یُؤْمِنُ بِاللَّهِ و اگر که نبیند از خدا
 و مرتکب منافی شود میجمل آن که گردانده یعنی بدیه آورد خدای برای او
 محتاج جای پیردن شدن یعنی خلاص می شود او را از اندوه دنیا و آخرت
 و از غمناک موت و شداید قیامت یا هر که از احوال پیریز و حقیقت او را
 مهتدی سازد بطریق حلال و غیر فحله و روزی دهد او را حق
 لایحقیق از آنجا که کان بنمود و در شمار نیاید یعنی بخاطرش نکند
 ابوذر غفاری از حضرت پیغمبر نقل کرده که آنحضرت فرمود که من میدهم
 آیتی را از قرآن که اگر مردان از آنرا بگیرند یعنی بدان کارکنند یعنی
 ایشان را کفایت کند پس آیت و من یؤمن بالله و الاطاعت فرمود و چند

اعاده ۱۲۶

عاده فرمود و نیز فرمود که استیلا کند حقیقتا از غم فرج و از هر تنگی خلاصی باشد
 فرمود که و نیز گفته من حدیث الیحب یا یحبیت که حقیقتا اگر دست فرماید او را
 با و اگر دست فرموده باشد آورده اند که مشرکان بر عوف بن مالک انجلی
 اسیر کردند عوف بن زید پیغمبر آمد و گفت یا رسول الله کفار بر سر اسیر کرده و ما
 دی خرج بسیار میکنند و این پیغمبر و فاطمه مبتلا گشته ایم آنحضرت فرمود
 پیش گیرید و شکایت کنید و بسیار بگویند لاجل و لا قوة الا بالله العلی العظیم
 عوف با زن خود بقول پیغمبر عمل نمودند در اندک زمانی پسر او اهل شکر را
 غافل ساخت از قید این نخلان خلاص شد و در شتر و بقو چهار هزار گوشت را
 رانده بسلامت بدینست آمد و بعد از آن این آیت نازل شد که هر که تقوی
 ورزد روزی حلال یابد و مَن یُؤْمِنُ بِاللَّهِ و هر که توکل کند بر خدا و
 خود را با و باز گذارد قَوْضَیْهِ پس پسندیده و کفایت کند دست او را
 در کفایت جهات انت الله بدستیکه خدای بالغ انعمه رسانند
 کار خود را هر چه خواهد و هر جا که اراده کند یعنی آنچه مراد حق است در حق توکل
 توکل از ادنوت بنمود و حقیقتا ضایع خواند یعنی خدای رساننده کار خود است
 و هر نحوی که مراد او باشد فَلَکَ جَمَلٌ اَللّهُ بدستیکه گرداننده است خدای لایحقیق
 برای هر چیزی فَلَکَ مِثْرًا اندازه که از آن در گذرد و یا مقداری از زمان که
 از آن پس و پیش ببقیه هر کل بنای آیت بر تقوی و توکل است تقوی تقوی
 بستن قریب و از رتبت مغیب خبر میدهد که ان الله مع الذین تقون

الان کلام از کفایت و از او بوی بیکان محبت ده و از یکده و از خیر که آن است
 محبت المومنین مردیست که شخصی نزد یکی از خلفا رفت و از التماس علی کرد
 وی گفت که قرآن میدانی گفت نه گفت برو قرآن بیا موز بیا از آن بیایا
 از برای تو مقرر کنم که ماعل خیر خوان خوان نمیدهم انمرد بطع علی التماس
 چون باین آیت رسید از علی طع برید خلیفه ویرا گفت قرآن آموختی گفت
 گفت بیا ماعلی از برای تو مقرر کنم گفت برادراده هیچ عملی نمائده زیرا که هیچ
 علی به از تقوی و توکل بنفسم چه در قرآن بایستی رسیدیم که مرا از علی تو متنبه
 سخت گفت که ایست وی این آیت برخوانه و من بر تو امید بجهل تو بخوانا
 با بقوله لکل شیء قدرا آورده اند که در وقتی که حکم عده مطلق است فرو داده
 یعنی بر زمین با نفوس ثلاثه قریه اصحاب پرسیده نه که بار رسول الله عده
 زمانی که حایض نشسته چیت آیه آمد وَاللّٰی یَلْمِزُکَ و آن زمان که
 نویسد کشته نشسته وَالْحَیضُ مِنْ نِسَائِکُمْ از جمله زمان شما
 این اثر بنفسم اگر شک دارید در آنکه انقطاع دم ایشان از جهت کبر است
 یا بسبب عارضی دیگر فعلا بقیه پس زمان عده ایشان ثلاثه است
 سه ماه است مراد از زمانی که آنکه امثال ایشان حایض نشسته زیرا که اگر درین
 من لا یحیی بشده از نباتات یعنی نخواهند دانستن و اگر شک دارید در آنکه
 دم ایشان حایض است یا استخاضه پس عده ایشان سه ماه است یا اگر متردد
 در حکم ایشان پس عده ایشان ثلاثه است و قول اولی مردیست از ائمه

الان

الان

اطهار و موافق مذنب اکثر فقهای ما مراد غیر آیه و صغیره اند چه برایشان
 عده نیست و از جمله اخبار روایت عبدالله الرحمن بن جماعت و هاشم
 فرمود که در آن اند و در سه حال شود برخواستن کردنی که حایض نشسته
 و مثل او حایض نشسته من کفتم حد آن حدیث فرمود و قیاس که او اکثر از آن
 باشد و دیگر زنی که مدخول بها باشد و زنی که از حایض مایوس شده باشد
 امثال او حایض نشسته کفتم حدیث که ایست فرمود که هرگاه در پنجاه
 رسیده باشد پس عده مذکوره که آن سه ماه است هر زنی را که در این حدیث
 و بسبب عارضی از من عارض یا رضاع یا عیدان حایض از او منقطع شده
 خواهد بود و درین او پنجاه یا در بسبب انقطاع وهو المراد بقوله ان
 یا احللتک بشبهه قطع یا ارتفاع حایض و در هر بسبب آن حاصل شده و در
 بقوله وَاللّٰی یَلْمِزُکَ و عده زمان که حایض نشسته باشد و درین
 من حایض نشسته همچنین بر سه ماه مقرر است وَأُولَاتِ الْأَحْمَالِ و خداوند
 بار یا یعنی زمان حامله أَحْمَلُکُمْ مدت های زمان عده ایشان آن
 آن است که بنهنگد بار خود را از این عباس نقلت که مراد مطلق است و اما
 متوفی عنهما زوجه عده او بعد از حایض است و همچنین از ابراهیم المومنین مردیست
 که عده حامله المتوفی عنهما زوجه بعد از اهلین است پس اگر چهار ماه و ده روز
 بگذرد و وضع صورت شده باشد انقطاع وضع هر یک کشیده و این قول از صادق
 ماثور است و دانستن اوراق احکام این آیت در جملاتی که میان ما و مخالفین

جواب سوال ایشان و اثبات مذمت حق در آن در سبب الهادین توان
 و حق تعالی الله و هر که برسد از خدای و مراعات حقوق مذکور است
 بجهل که برگرداند یعنی بدید که آید خدای امر را برای او حق امر باشد
 از کار خود آسانی یعنی سبب تقوی دنیا و آخرت را برای او آسان گرداند
 ذالک اینکه مذکور شد از احکام طلاق و رجعت و عده امر الله انزل الله
 حکم خدای است که او را فرستاده از لایع محفوظ الیکم لیسوا حق
 یعنی الله و هر که بر سر پذیرد اعتقاد خدا و احکام وی عمل نماید یقین عتد
 پیوسته خدا را و قتیلاً بدیهی او را یعنی عقول کند همه امر چه باشد
 مذمت سیاست که ان الحسب مذمت سیاست و یحفظ الله
 و بر کس از برای او اجتناب نرزد او را یعنی او را فرود می رسد و هر که آن
 در خانه و در وجه عنوان و بداند زبان عده و حقوق محضات میکند بقوله
 استکونون ساکن گردانند زمان مطلقه را حق حقیقت مسکن
 از آنجا که ساکن شده اید حق و خلک که از وسع و طاعت شما یعنی بقدر
 و فقر خود بیش از مسکن امید پس عینی وسیع مسکن کند بر معصده و فقر بقدر فقر
 خود او را جای دهد بداند که با جماع فقها و نفقه برای مطلقه رجیمه و رجیمه اما در
 باینه خلاف کرده اند و با جماع اهل بیت و اوج شیت و ثواب و دلبران آید
 آمده بدنی است که در موضع خود بر می شده پس حاصل معنی آیت است که در آن
 مطلقه رجیمه را ساکن گردانید در زمانی که او به پیوسته پیش از طلاق و انقضای

و پنج مرتبه مطلقه را در مسکن نفقه لیضیقوا علیکم برای آنکه
 شک گردانید برای ایشان ساکن ایشان را تا خروج و ضرورت شود ایشان را
 و رجیمه که مسکن از آن قبل پس که لایق بحال مطلقه باشد تا خبری که
 منعی نیست متقی و آن است که اگر بپایان زمان مطلقه اولاد حاصل شود
 بر این حال پس و انفقوا علیکم پس نفقه کند بر ایشان حتی یضیق
 حلقه تا بنشیند بار خود را بر همه باشد خواه باینه زیرا که انقضای عده آن
 بوضع حملت فان استرضعت پس اگر شیر دهد اولاد را بداند انقضای
 لکم لکم برای شما ای پدران از روی جرم فرزندان بر ایشان بار گذارد
 و اگر بدان را نمی نشوند شیر دادن قانون حق اجور حق پس بدیهه
 مردی ایشان یعنی اجرت المثل شیر دادن بر حسب عرف و عادت
 احادیث مافوقه از آنکه هر می مسلم الله علیهم و همین وارد شده بر حوازی
 احکامات بر رضاع اولاد قبل از طلاق و بعد از طلاق با وین سازگار است
 بینکم میان یکدیگر یعنی فرمان یکدیگر برید و امام موافقت کند ای
 و مادران در باب رضاع فرزند بمهر و نفقه بیکوئی یعنی باید که مادرانی
 نظریه و والد در اجرت المثل مما که و نفقه گیری کند و ان لکما
 پس و در پی که شیر دهد فرزند را که اخراج برای پدر زنی دیگر که سخت
 گیری کند مردان است که باید دایره و باید برادر دیگر و برای فرزند خود مادرانی
 فاکند و لیضیقوا باید که نفقه دهد و وضع علیه خداوند فرامی و توانگری

باید که مادرانی شیر دهد و در آن وقت که مادرانی شیر دهد و در آن وقت که مادرانی شیر دهد

باید که مادرانی شیر دهد و در آن وقت که مادرانی شیر دهد و در آن وقت که مادرانی شیر دهد

من سجدت از برای خود یعنی بقدرت و توانای خود بر مطلقه نفقه کند و
 و هر کس که شده است علیه ذل و بر او نهی او یعنی بفرمود
 دست به نیکوئی پس چه که نفقه کند چنانکه الله از آنجا داده
 خدای او را یعنی باید که هر یک از مومنین و معسر بر وفق بسیار و عاقلانه
 لا یكلف الله نفسا تطیق الله فی حق الله اما الله
 مگر آنچه با و عطا کرده است از مال یعنی تکلیف با لایق نمی نماید شیعیان
 زود پس که بیدار خدای بفرمود عیسای پس در سواری و شکستی
 لیست آبی و توانگری اگر بر آنچه تا در پهنه در انفاق ان فقیرانه
 و کاین حق قریب و از اهل دینی که از روی عباد و فرط جمل
 سر باز زنند و اعراض کرده عین امر و کما از فرمان پروردگار خویش
 و سبب از امر پیغمبران او در مخالفت و عصیان از حد و کلمات حق
 پس حجاب کنیم ایشان را در قیامت حساب باشد حسابی سخت یعنی
 در حساب او شک گیری کنیم و قلیل و کثیر او را حساب بر آوریم و بپای او در فرد
 گذشت نمایم و عمل آنها و عذاب کنیم ایشان را عمل با نیکو عذاب
 زشت بعد از حساب که هیچ کس مثل ان عقوبت ندیده باشد و شبیه و گویند
 مراد عذاب دنیا است یعنی عذاب کردیم ایشان را در دنیا چون خرق
 و قسط و سیف و غیره از مصائب شبیه و در آخرت محاسبه ایشان کنیم عذاب
 باشد و سختی فلان است پس شبیه نه اهل ان دیده و بکار از آنها

عقوبت

عقوبت که خود را یعنی سزای کفر و شرک را و کان عاقبت امرها
 و بود سرانجام کار ایشان حکم زبان کاری و کدام زبان از ان بدتر که
 از عنت الهی و سزای سرمدی خود نمونند ان جهم محسوس کرده عمل الله
 اما و کرده است خدای که برای شرکان عمل باشد لیل عذاب سخت
 در هر دو سزای مکرر چهره ناکیدت فاقوا الله پس بر سیه از ان
 خدای یا اولی الباب ای خداوند عقلها و از حال و مال ایشان عبرت
 گیرید که چگونه در دنیا عذاب استصال گرفتار شدند و بچه نوع در آخرت
 هلاک بعدی معذب کردند پس از مثل آنچه ایشان کرده اند احتراز کنید و از عذاب
 حکم خدا و رسول پیروی کنید ای اصحاب عقول و از باب الباب الای
 انصوا انفسکم سینه که ایمان آورده قل ان الله یحقق که فرستاده
 خدای الیکم بسوی شما که کلمات پندی یا شریفه که قرآن است پس شریف
 دنیا و کرامت محقق و البته سبب خواندن ان و عمل کردن با و امر و نواهی آن
 و گویند مراد جبرئیل است که مذکور است میان انجیلا و دم انجیلا و یا منزل ان
 که قرآن است و مذکور و منسوب است در طبقات آسمان و یا حسب ذکر در طبقات
 و ابوجهبه الله فرموده که مراد بکر حضرت رسالت که موعظت نمایند پس
 بتلاوت قرآن یا مبلغ آن به بندگان یا نه گوشت هم ساری او پس
 خلاق و دعوت سرسوز بیان ذکر است که بی که مراد از ان پیغمبر یا جبرئیل
 یعنی ان ذکر فرستاده خدای است و بنا بر آنکه مراد قرآن باشد یعنی کلام الهی

که ارسل رسولا یعنی فرستادیم رسول را یا معنی آنست که انزال فرموده
 بشما یا کردن رسول را و کتاب تورات و انجیل و تلمیذ علیکم یعنی بخواند و تلمیذ
 بر شما آیات الله آیههای قرآن را یا ارسال رسول کرد که تلمیذ میکند
 بر شما آیات خدای را که قرآن است مبینات در حالتیکه روشن کرده است
 آیات و بعضی کثیر یا بخواند یعنی روشن کننده آن آیهها میگرداند و احکام
 شریعت را با انزال ذکر و ارسال رسول فرمود لیخرج الذین امنوا
 تا بیرون آورده و بجهنم یا رسول یا قرآن را که گزیده اند و عجلوا العمل
 و کرده اند کارهای شریسته من الظلمات از تاریکی که کفر و ضلالت
 الى النور بر روشنای ایمان و هدایت یا از جهل بعلم یا شبهه بجهت یاد
 آنست که حاصل گرداند برای ایشان آنچه کمال برانند از ایمان و عمل
 صالح چه ایشان قبل از نزول ذکر و رسول ایمان نداشتند بلکه بعد از انزال
 و تبلیغ ایمان آورده و حسن بؤمن بالله و هر که بگوید بخدا و
 تصدیق دی نماید و عمل صالحا و کند کار شایسته و گردان بجهت
 یعنی خالص از ثوب ریا و عثر من یکجمله جنات خجری در آورده
 او را بجهت آنکه میبرد و من تحتها الاغصان از زیر مسکن یا استجار
 ان جویهای آب شیر و عمل صالح الذین ینها در حالتیکه جاوید مانده
 باشند در آن بهشت ابدی همیشه این تا که مخلوقات یعنی هرگز از آنجا
 بیرون نیایند قل حسن الله بحقیق که بگو گردانید و استقامت

در این

در بهشت که برای مؤمن صالح و ذکا و وزیر از ثوبت حلیه و در بهشت
 علیه الله الذی خلق خدیجی آنست که بیافرید و بکس عجلت
 هفت آیه از بعضی برای بعضی و حسن الاذنی مثقف
 و بیافرید زمین را مانند آسمانها یعنی از زمین هفت طبقه است الله
 این آیت و در روایت آمده که مابین هر دو آسمان یا نصد ساله
 و خط هر آسمان نیز با نصد ساله راه و زمین مثل آنها اند در این حکم بقرآن
 فرمودی آیه فرمان خدا اینکضت میان آسمانها و زمین یا یعنی بآیت
 حکم او در جمیع آسمانها و زمین که یکجا است موت و حیات و مرفع و منقاد
 و سایر امور بر وجهی که قاده گفته که او سبحانه را در هر طبقه از طبقات
 از صف و سما امری و خلقت که دیگران نیست در روایت منقول از امام
 رضا در باب کیفیت ترتیب آسمانها و زمینها در صورت الذاریات
 حاصل که حصصا همه آسمان و زمین را آفرید لیتکم تا بداند ای بند
 ان الله انکه خدا بشارت علیکم کثرتکم بر آفریدن همه چیزها
 و تدبیرات ان قادر است و توانا و ان الله بفرمان خود جاری
 ساخت در آن محلول نمید که حصصا قل احاط بکلیه علیکم
 تحقیق که فرا رسیده است همه چیزها از روی دانش یعنی علم او
 محیط است همه اشیاای دیگر و هیچ چیز از موجودات علوی و سفلی
 از دایره علم و قدرت او خارج نیست تمام ترجمه سوره الطلاق ۱۳۱

بعضی از مفسران آورده اند که حضرت رسول بعد از هر نماز صبح کرد زود است
بر آمدی و بعد از آن با مومنان و احکام قیام نمودی و حتی زینب
بنت جحش رضی الله عنها مقداری عمل داشت هرگاه آنحضرت بخانه
دی آمده ای زینب بنت جحش بر توب فرمودی و در آن باب تمام
نمودی تا حضرت در خانه دی بیشتر توقف فرمایند آن بر بعضی وقت
کران آمد عایشه و حنفه با هم اتفاق کردند که حضرت بعد از آن میدان
عمل در خانه زینب نزد هر کدام از ما که کوئیم از تو بوی بخیر
میشویم و زوجهات دیگر را گفتند که شما نیز در این مشغول ما متفق بایه
و معذور هستیم در خجست که عرق خوانند در اینجا گرا هست دارد
و حضرت بوی خوش بسیار است میدشت و از آنجا که گرامی بقیات
متخیر میبود تا جبرئیل که نزد دی آمده بوی ناخوش چنانکه پس
آنحضرت روزی شربت آن میدهد بود نزد سوده آمده سوده با خود گفت
سخن دروغ در روی پیغمبر خدا گفتی بسیار خجست و هیچ از آن متغول
اظهار نکرد آنحضرت از آنجا پیران آمده بخانه عایشه آمد عایشه بیتی
بگرفت حضرت فرمود چه اجین کردی گفت از تو بوی بعضی میاید فرمود
بعفورت بخورده ام اما در خانه زینب بنت جحش است میدم گفت زینب
آن عمل از شکوفه عرق چیده بوده اند و چون بخانه حنفه آمد او نیز راستی

بگفت

در پیش منی نهاد و گفت این چه بوی ناخوش است که از تو می آید و بوی عایشه گفته بود
باز گفت حضرت چون این سخن را شنید فرمود و بعد از آن عمل فرمود و حرام کردیم
که هرگز عمل ننویسیم این آیت نازل شد که یا ایها النبی اصحح عیالک
ای پیغمبر رفیع منزلت چه احوال میکنی بر خود ما احل الله لك آنچه را
گفته است خدای مرا ترا بر تو یعنی عمل و روایت منمورد تر آنست که
سبب نزول آیت آنست که پیغمبر روزی در شربت فرموده بود میان
زوجهات اتفاقاً یکدیگر را زودت حنفه بود با پیغمبر گفت یا رسول الله اجازت
تا بدین بد مردم حضرت در آنحضرت داد و بعد از آن که او فرست ما رقیبه
ما در برابر آنم و مقولش که پادشاه که کند ریه بود او را بجهت حضرت پیغمبر
او را بجا نه حنفه طلبید و در آنجا بخدمت خودش مشرف گردانید حنفه چون
بعد از مراجعت در سه ایوان بنده دید همه آنجا بنشینت تا رسول پیران
عرق از روی مبارکش بچک حنفه برفیضه مطلع شده بگریست و گفت یا رسول
کنیز را بخانه من آوردی و ما او خلوت کردی و حومت میکنی که نه نشستی و با دیگر
زمان این عمل نکردی حضرت گفت ای حنفه این کنیز زلفت و خدای او در این
حلال گردانیده و من برای رضای تو فرمود حرام کردم اما این سخن سرایت
نزد تو با مانع باید که داری و با کسی نکوی و روایت کنی حنفه قبول کرد و چون
میان او و عایشه مصحبت و مصارفت بود و پس بویاری که میان خانه او و خانه
عایشه بود آمد و آن دیوار را بگرفت عایشه خبر دار شد حنفه با وی گفت

انجا هر زده باد که رسول ماریه را بر خود حرام گردانید و ما از تنوش او خلاص
 یافتیم و حضرت بخانه عیسه آمد این حکایت بر سبیل کثابت بازگشت این که
 نداشت که چرا بر خود حرام میکنی آنچه خدای بر تو حلال نموده یعنی ماریه قبطیه
 عیسی بنی اسرائیل خود را از او عیسی بن عطفی یکی داد از ابو جعفر و آنکه که چون
 آنحضرت ماریه را بر خود حرام گردانید و در اخفای آن حضرت را امر فرمود و حضرت
 گفت بر اصراری دیگر است تا تو بدانی که اگر این را به کسی بگوئی در کتمان او
 و اصل او را بشناسی و آن را بدانی که در این باب چه کرده و بدانی که مالک است
 شوند و بادشاهی کنند حضرت از این سخن خوشی نشد و شادمان گشت این
 هر دو سر با عیسه گفت و هر یک از این سخن باید گفته باشد اینها
 در افشای قضیه ماریه عتاب کردند و در قضیه حکومت خود عتاب
 سرزنش کردند حضرت را زل زشت که چرا حرام میکردی بر خود آنچه حلال
 بر تو میباید و ماریه قبطیه بگفت عیسی بنی برین تحريم مَرَضَتُكَ اَشْرَافُ حِلِّ
 خوشنودی زمان خود را و حال آنکه این حرفه اندو در طلب خوشنودی خود طاف
 و الله عَفُوٌّ رَحِيمٌ و خدای آمرزنده است یعنی بزرگ افضل را و مواظب کند
 و بفضل خود تو را که بر فضل او افضل مرتب شد تو که امت فرمایه مهر با درخت
 تو با فضل میاید و هست که این آیت دلالت ندارد بر صد و صیغه یا گیر از آنکه
 زیرا که هر یک از اینها از استلزام نفس خدای سبحی یا یا سبحی قبیح نیست
 در حق فتنه داخل نیست بلکه مقتضی خصم نفس است و قطع منتهی است از اتمام حجت

نقرا

نفس که موجب ثواب ابدیت و هیچ عیبی ندارد که اگر آن خطیب بجهت تو میاید
 برای اوج آنحضرت بجهت رضای ازواج و تحمیل شایسته بود و اگر چه آن مرد و بجهت
 و شبه نیست که اگر شخصی چند رضای ازواج و تحمیل شایسته بود و اگر چه آن مرد و بجهت
 که او را گویند که از آن عدل که می و در فعل میاید و روی بس آیت دلالت نموده
 باشد بر صد و در آنحضرت و بر روی عقلیه بر عظمت انبیاء از شما هر عادی
 بر این قول و از جهت کثرت عطف و فطرت است و بسیار است که در این باب
 میاید بوجه تحمیل از حدیث برای سزاواران بقول قُلْ فَرِحَ اللَّهُ لَكُمْ که با تحقیق
 که تقدیم کرده خدای بجهت آوری برای شما ای سزاواران که تَحَلَّيْتُمْ ایما لَكُمْ
 کشودن سزاواران شما را یعنی با پیغمبر که بان سزاواران شما را زینل کرده و عیسی
 حضرت از ایل سزاواران شما را که در حدیث قَالَ خَفَّارُهُ أَطْعَامَ عَشْرَةِ
مَآءٍ وَ اللَّهُ وَ لَكُمْ و خدای متعال که شایسته این کار را می که صلاح شما را
 برای شما میسازد و میاید اولی است شما از نفس شما شایسته نصایح و انفع
 شما را از نصایح شما نفس شما خود را و هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ است و از انفع
 و ثواب که در هر چه کند و فرمایه بایشان با علمیت و با کفایت با عیسه گفت حکم
 و در تعبیر ایشان از مقتضای امر است که عیسه امر فرمود که پیغمبر را بکنار بیاورند
 و در حجت ماریه آنحضرت سزاواران گرد و ماریه را بر حجت فرمود و دلیل قول
 خدای متعال لِيُفَضِّلَ لَكُمْ و تقدیم من و شما و تا آخر و صحیح است بر آن آنکه که بخورد
 سزاواران واقع شود بر امر مباح و او مخالف آن باشد و درین مایه دنیا سزاواران

ایتان نماید برخلاف آن موجب کفارت و آنم نیند و مواخذ این قول
 است که من خطی علی بن فرات غیر نه غلیات الذی رو غیر فی هر که
 سوکنده خود در جزیری پس خیر او و خلاف این باشد پس که ایتان نماید باخیر
 خیر او در آنست پس بنا بر قول کث که حضرت بنده آزاد گردید پس بنده
 نه موجب نیز تقدیم تکفیر بر اوجت و روایت مقلد است در عدم
 آن نیز که باجماع و موجب تکفیر در حدیث است نه قبل از آن و بعد از حدیث
 باریه بیان مسرور اخذ میکند بحقیق بقول وَإِذَا أَمَرَ النَّبِيُّ بِأَنْ يَغْتَابَ
بَعْضُكُم مِّنْ بَعْضٍ أَلَيْسَ بِالْمَعْنَى أَن يُحَدِّثَ بَعْضُهُمْ شُيُورَ بَعْضٍ
مِّنْ بَعْضٍ که تخریم باریه است و حکومت بگویم بعد از او فَلَا أَتَيْتُكَ بِسَلَامَةٍ
 که خبر در حدیث عایشه را بیه با حدیث وَإِذَا أَمَرَ النَّبِيُّ بِأَنْ يَغْتَابَ
 خدای پیغمبر را بر زبان جریر او را مطلع است علیه بر آن حدیث یعنی بر
 آن عرق مشتاقا گردانید پیغمبر لِحَصَّةٍ بر می از آن حدیث را بحقیق و خبر او
 او را از رفتی یعنی از آن که تخریم باریه است نه اولی که تخریم باریه که با مسرار آن
 امر کرده بودم تو رفتی آن نمودی و أَعْرَضَ و عراضی کرد رسول عَنْهُ
 از بعضی دیگر یعنی حکومت عمر بن قریف رفتی بگردهم غرض اصلی از تو رفتی
 ذکر حدیث حدیث بود از تو رفتی رفتی یعنی اصل بنده پس ازین جهت حضرت زینب
 استغفار از آن نفرمود و از روی حکم و کم تمام انرا باروی وی نهاد و با آنکه
 حصص اعلام او کرده بود که حدیث سخنان سری تو را اظهار کرده بفرموده ذکر عراض

همه احوالی

چه احوالی از من فرج موفقت بان سخن که برب که الغافل من خلق الکلام
فَلَا أَتَيْتُكَ بِسَلَامَةٍ آن حکم که خبر او و غیر حدیث را باخیر خدای او را بر آن مطلع
 بدو قائل گفت حدیث باخیر من أَتَيْتُكَ هَذَا که خبر او ترا با یک
 در آن ترا از آنکه قَالَ گفت پیغمبر بَنِي الْعَلِیِّ الْخَبِيرُ خبر او و در آنکه
 در آنست بحقیقیت فماری خبر او را از آنکه بَنِي الْعَلِیِّ الْخَبِيرُ که چون اشیای است
 بر حکمت ظاهر حدیث حدیث قَالَ گفت و کما نه بدین حدیث و بدین حدیث
 اگر در رفتی آن خبر جزیری بودی پیغمبر ترا طلاق ندادی پس حضرت یکماه از آن
 احوال خود و در آنکه باریه شد و حدیث بر تفصیل که در سر او از حدیث مذکور است
 و حدیث عایشه در مسانله حدیث حدیث وَإِذَا أَمَرَ النَّبِيُّ بِأَنْ يَغْتَابَ
 که أَنْ تَكُونُوا مَعَ اللَّهِ اگر توبه کنید ای خضر و عایشه و باز کرده بسوی خدای
 و در آنکه در دل پیغمبر هم نیست توبه پس این بجای خود خواهد بود و شمارا بهتر خبر
 توبه و حدیث مذکور است بر آن سر او متهم فَقَالَ صَفَقْتُ قُلُوبَكُمْ پس
 بدرستی که بکشید و لایهای نما از امر و حدیث که در حدیث سر پیغمبر و عدول
 از استقامت و ثواب با تخریم موجب هم است و حدیث طَلَعَتْ أَهْلًا و اگر هم
 شود و معاون هم کرده علیه بر آن دل معتمد حضرت رست او را هم
بَاكَ فَإِنَّ اللَّهَ پس بگویم که خدای هَوَیَّ إِلَيْهِ است بار و ده و کار پیغمبر
 و خبر بَنِي الْعَلِیِّ الْخَبِيرُ است او را وَصَالِحِ الْمُؤْمِنِينَ و دردی که حاصل جمع
 شایسته آنست از ثمنان چنانکه باریه وَالْمَلَائِكَةُ و فرشتگان و زمین

من بعد از آنست چون خصما بجهت توبه زوجهت سیه کایت این است
 سخت در عقب ان مؤمنان را فرمود هر ضایع طاعت و اجتناب از گناه
 و توبه و زوجهت بقوله **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ابْتَغُوا** که گویید به
قُوا أَنْفُسَكُمْ نگه دارید نفسهای خود را بر ترک معاصی و اتباع مشهورت و
 بر فعل طاعت و عبادت و **وَاهْلِكُمْ** و نگه دارید انانی خود را از زمان و فرزند
 و خدامان بوسیله تعلیم مفروضه و نصیحت و تهدیدت **نَاسًا وَقَوْلُهَا اللَّهُ**
 و از آنکه که افزونده ان مردمان باشند یعنی کفار و کفر و **وَالْحِجَابُ** و حجاب
 مراد است که بپوشید که افزون کنند عوارض آتش چنانکه این عباد
 مردیت که حجاب الکبریت و گویند مراد این است که کفار را بیشتر نشیند یا
 بجای زوجه و چهار در میان که اصل ان سنگست خلاصه معنی آنکه به برهیزید
 از این نوع آتش که افزونده ان نشیند مگر مردمان و سنگها همچنانکه آتشهای
 بهینم افزوده میشود و در حدیث آمده که رحمتی بران مردی که گویه با پشت
 خود که ای انانی و شایر بر شما باد که نگه دارید در زوجه بداریه و اگر گواه بهر چه
 و در حق بیم و سبکی و همیهای خود چنان نمائید و در باره این شفقت
 مرعی دارید شیخ حقیق این را با نمر در بهشت جمع کند و از عقوبت عفو باشد
 این را بر نامه و در روایت آمده که سخت تری عذاب در قیامت آنکه نشیند
 که اهل و عیال او چنان باشند یعنی ایشان را تعلیم فرایض نمکند و در خبر است که چون
 مؤمن از معاصی به برهیزد و بواجبات مفروضه برگشت شود و اهل خود را از معاصی

ماوراء

باز دارد و در قیامت ان مؤمن گویند که خدای ترا برای خیر دهم که در دنیا تعلیم
 دادی با محروبت و طارانی کردی از مشیت و بسبب ان ما را و خود را از عذاب این دوزخ
 براندی پس او جمع اهل و عیال و بهشت نشیند و تعلیم ای برسد و اگر تعلیم اهل
 نگردد نشیند در قیامت با گویند که خدا ترا برای خیر دهم که ما را تعلیم دادی و امر تو را
 با محروبت و بی کردی از مشیت و نعم خود را و بر ملک ابدی اندیش پس اهل با اطمینان
 کنند **عَلَيْكُمْ** بران آتش و دفع **مَلَأَ اللَّهُ** فرستاد نشیند مراد زبانیه و دفع اند و در
 و انصار ایشان که مملکت بران آتش و دفع **عَلَيْكُمْ** و در سخن بر و در میان یا غلط الله
 مثل آنکه سخنان و توانایان در تزیین اهل و عیال است قوه سینه و چنانکه
 چنانکه ان که **يُؤْمِنُونَ** الله را فرمای غلبه خدا بر اما امر هم از خود
 ایشان را **وَيَقْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ** و میکنند آنچه فرموده نموده به ان یا عمن
 از قبول اطاعت امر بلکه بر چه مامور شوند مطلقان قیام نمایند حقیقت معنی ان که
 ای مؤمنان نگه دارید نفسهای خود را بجنبه فوق از مسکنه با چنانکه آتش برای ایشان مقدور
 و مشیت و گویند ضابطه اهل تقاضی است که بران آتش آورده بودند و در باطن بر صفت
 نگه دارند **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ابْتَغُوا** که گویید که **لَا تَعْتَدُوا** را التماس عذر
 میباید امر و در که اعتذار را مقبول نیست و فایده بران مترتب بر رویت که چون بخواهد
 که افزون اینکار و در آن آینه این آغاز اعتذار کرده و همیشه ضلای نمایند صفا فرمایند
 ملائکه گویند ایکنی عذر مگویند که شمار هیچ معذوری نیست چه در دنیا بر شما منزل
 گشت و رسول خودیم و شمار از این روز تا دیروز که دریم و ملائکه قول ان که وید پس امروز

هیچ عذری نداریم تا آن خود را از عذاب برساند اینها جزون جوارن نیست
 با دلس او به توبه ما گفتیم لَنْ تَكُونُوا آنچه بود که میکرده در دنیا اگر عیب
 بعد از خطاب کفار با نایل ایمان خطاب فرماید که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که
 گرویده اید تَوَلَّوْا إِلَى اللَّهِ باز گزیده از تمامی بطاعت خدا تَوَلَّوْا قِصَّةَ
 بزرگتنی خالص یعنی خاص الله بزرگتنه نام توید و جازم توبه در اینک باز بر گزیده
 توبه و گویند که نصح از نصح ما خودست یعنی خطای یعنی توبه که حکم و استوار ساز
 طاعت را یعنی توبه خطای قطع می جابر را بهم پیوسته و حکم میگرداند یا توبه که ناصح مردان
 بنده یعنی داعی ایشان بمنال خود بجهت ظهور ایشان در صواب و از امر المومنین
 روایت است که توبه تسبیح شش چیز است اول راست بر گزیدن گذشته و دوم اعتراف
 فرایض و توبه سیم روح و حقوق مردمان ایشان چهار طلب عفو از خصم پنجم عفو
 بر عفو آنان ششم که خودی نفس بر طاعت حضرت پیچد و در آن ان در مصیبت و عیب
 تعلی طاعت هیچ چیز نبیند شریفی بر نفس و ایمان و شبه نیست که اینها از شرط و حکم
 توبه اند و اگر نه حقیقت توبه بنده بر گذشته و جرم بر عدم عود بر آمده حاصل شود از جهت
 درایت مردیست که توبه نصح و است که توبه و ننگند همچنانکه شرع و مکنه بدست
 از کلمه است که توبه نصح و استغفار است بلکه و ندیم بخیران و امساک بدن از
 عصیان و از گنای بر دینست که توبه هیچ نیست بجز نیت کردن نفس و سایر مؤمنان بزرگ
 توبه زیرا که هر که توبه صحیح و درست دارد که مردمان بمنال او باشند و از این معود
 مردانست که نصح و پیوسته هر مردی که از توبه صادر شده باشد و بعد از آن فرموده اند

الحکم

کفتم فرستادند از آن آیت تلاوت میبایا ایها الذین آمنوا توبوا وَأُولَئِكَ
عَلَىٰ آلِهِمْ شایسته که بر و در کارها چون توبه نشینان آن یکفر غنیمت آنکه پیوسته
 و در گذراند از شما مستی آنکه کنان را و یک خدایم خُذْكُمْ خدایم
 و در آوردن را بر و شایسته که پیوسته بر و در میان خُذْكُمْ از این کار
 یا بصورتان جویمای آیت شیر و انکین يَوْمَ لَا يَنْفَعُكَ اللَّهُ الشَّيْءَ در روزی
 رسواست از خدا پیغمبر را بعد از عدم شفقت او و حق است بلکه عوارض
 اگر دم او فرماید با حال جنت قبول شفقت او و باره عاصیان است که
 عسی بر عادت و طریق ملوکست اشعار بر آنکه ان از فضل او صبی نیست
 و تنبیه بر آنکه بنده باید که میان خوف و جانشین وَالَّذِينَ آمَنُوا عطف
 بر الهی یعنی درمی که رسواست از پیغمبر را و اما آنرا که گزیده اند پیغمبر چه ایشان را
 در جنت جای دهد و در خواست ایشان درباره یاران و خویشان قبول کند که
وَالَّذِينَ آمَنُوا بنده است و بعد از آن لَوْ هُمْ یعنی کسی که که ایمان آورده
 با پیغمبر نورانی که خدا اینک عطا فرموده بجهت طاعت ایشان و میر و دینی
 در پیش ایشان و يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ و بجانب راست ایشان و تنبیه بر هر طاعت
 و از او عبادت و روایت است که پیش و ایمان اهل ایمان که آنکه معصومین اند
 پیش ایشان بجانب راست ایشان رفته و دین را همراه با خود بر نه تا آنکه از
 خود آینه در نماز که در پشت داشته باشند از این عبادت تعلل که در محل گذشت بر طاعت
 نورضاقت فرو میر و مؤمنان خائف شوند از آنکه مبادا نورایشان بر فرو میرد یا کم شود

از هدای بوی آورده بود که لایب لک غلام از کتب و کتب خدا یعنی انجیل
یا آنچه خدا نوشته بود در لوح محفوظ از قصه وی و پسر وی و قصص کتب خوانده و کتب
او از لوح محفوظ و کتب از لایب و کائنات و القادریین و بود و مریم از فرمان
برادران یا خدا و مت کشته کان بر او ضایع طاعات و عبادات فرید
بقایاتش عیش و اولاده بنه که از اهل صلح و طاعت بودند یعنی مریم از
ایشان متولد شد چه او از اعقاب ابرو است که برادر موسی است
یا مریم از عیسی که بود که بصلحیت و حکمت تقوی و طاعت آراسته بودند
از جانب پیغمبر مرید است که مردان بکمال رسیده و از زمان کامل شده
مگر چهار زن آنکه بنیت فراهم زن فرعون و مریم بنت عمران و
خدیجه بنت خویله و فاطمه بنت حمزه از مفضل نقلت که خدا ایشان را زین
و تمثیل امر فرموده بفضله و عایشه که در حد رسیده و کورش نه و حساب
با نچه از ایشان صادر شده از حفظ نظر هر دو تادون برانیدای رسول و تحذیر
ایشان بر اخلط و طبعی مثل ذکر کفایت و مانند این است در تفسیر قوله لا و من
کفر فان الله غنی عن العالمین و ان رشت با که باید که ایشان در کار
اخلاص باشند زن فرعون و مریم بنه و عیسا و کشته بر اینکه از او بر لونه
چه این فصل نفع بایشان نرسد مگر کاسیک محاسن بنه تمام شده ترجمه سوره النجم

بسم الله الرحمن الرحیم
تبارک زد کو از قضا و حکایت از صفات مخلوقات در ذرات و صفات
و یا ثابت است بر دوام یا کثیر البرکات الله یملک الملک انکه است
قدرت اوست پادشاهی و تصرف در جمیع امور ملک جهان و قوه اقتدار
و است و هو علی کل شیء قلیل و او بر همه چیز که اراده کند توانا است
چه همه ممکنات در تحت قدرت اوست الله یحیی الموت انکه است
که آفرید مرگ و الحیات و زندگی مراد موت آدمیت در دنیا و حیات
ایشان در عقیقی یا موت لطیف است و حیوات ایلیم روح در آن کفوله تا و کشته
اموات طایفه ام که گویند مراد موتی است که بعد از حیات است و بنا بر این تقدیم
بر حیات حقیقی است که بقدر قربت باشد تقدیم بنات بر بنیین و قوله سبحان
که بیست و یک لیسه انما ثاب و یومئذ الله ذکریا بجهت ان که اجاز از ان مترجمه
و بتوبه زاد آخرت شایسته که بجهت نصب این آدمی است یعنی که وسیله زاد آخرت
در کف آفریده که حیوات پذیر نیست که بوجدان صحیح باشد و هر نفس حیات یا حیات
ای که نشی حقیقی است و بصفه و بصفه علم و قدرت موت عدم ان است
معنی موت حیوات ایجاد این صحیح ان است و اعلم ان و نهیب شعری ان است
که در کف صفتیت ضد نفکی و معنی خلق موت ان است که بعد از ایجاد می کند حیات ان
حیات معنی که در دشت ان خراب بنه و تعمیر نمود که محتاج الیه باشد از حیات و طوبت
در و درت و طوبت از ان عبادی منقول است که حیات موت بر صورت کیش ایل

کوهی از اهل کفر و مشرک مساکلم سوال کنند پس از آنکه از ایشان
 یعنی کفار و مشرکان او از زبانیه که ای مشرکان آیه قیامت که آیا نیاید شما را
 بهم کسوفی بپوشد پس بگویند که شما بخدا میخواند و از این عذاب
 بترسید و حق را تو چنانکه این بپوشد تا غیوم این مرض عطف شود و موجب زیاده و عفت
 این کرد قالوا گویند کافران در جواب ایشان بلی قتلجا شما اندیکه
 آری تحقیق آمدن ما بعد از آن یکسند فکرتنا پس تکذیب کردیم قول
 این را و قتلنا و کفریم را این را ما غفلت کردیم و فرود رفتن ما دست خدا
 صحت بپوشید هیچ چیز از آنچه شما بگوئید از وعد و وعید و امر و نهی و دیگر که نمیکنیم
 این انتم نیستید شما در دعوی رسالت الان فی ضلال کبیر
 در کفر ای بزرگ که با وجود بشریت این دعوی میکنید یعنی مادر تکذیب
 این افراط نمودیم تا آنکه نفی انزال هیچ کتب و ارسال رسول کردیم و مبالغه نمودیم
 در نسبت دادن ایشان بصلوات و قالوا گویند کافران با حربه بر وجه
 ما سف و حسرت لو کنا نسمع او نفعیل اگر میبودیم که بشنودیم سخن حق
 و بایشان عذاب و جدال میکردیم و اعتماد نمودیم و از انوار حکمت که از افعال و اقوال
 ایشان معاینه میکردیم ما کثافت فی السعیر نمودیم از یاران دوزخ
 نیده سخن نیست که اگر استماع انداز ایشان میکردیم مثل سماع طبلان حق
 یا تأمل میکردیم در انبیا باشد تأمل مستفادان و تفکر مستبصران بعد از
 دوزخ گرفتار نمیشدیم و گویند جمع میان سبع و عقل چنانست که مدد تکلیف

برد آن سه عقبت فاعترفوا ایلانیم پس اعتراف کنند که ما خود
 که آن نفرت و تکذیب و کفر و فسق و انحراف فایده این که ندیم قحط
 پس و در کردار و پنداری حجت خود را دور گردانیدند لا تحسب السعیر مراد
 آتش سوزان را سعیر غیر گفته که سخن نام وادست در دوزخ و بعد از ذکر وعید
 در بیان و وعید باینکه ان الذین یخفون و یخفون و یخفون بدینکه میترسند از خدا
 پروردگار خود و جناب از محضیت و از عذاب طاعت با الفیض در حساب
 که عذاب طاعت است بنیب یعنی از این که غایب است و معاین ایشان نیست با آنکه آن
 غایب است و مشاهده آن نمیکشند یا در غایت مرمان از عذاب خدا ترسند و در
 قیام بخشنند و ترک و جهل میکنند یا از خوف را از خلق پوشیده میدارند و در وقت
 بگریه و مال مشغول میشوند تا از ریا و ورطه و باطل معزول در عین المعافاة آورده که مراد
 از غیب است که پوشیده است از مردمان و هویدا و پیدا نزد اهل انکسار و اهل حق
 بدل ترسند و بپوشند که فقر مراد از است آرزوی گناهان و انحراف کبیر و دوزخ
 بزرگ که لذت عطا نمیدانند مقابل آن در نهایت عجز است پس مراد از غایت و ورطه
 رضوان و کشف آن که اگر کبر الحقیقت از شداید و مکاره یعنی نزد ترسند که آن است آنچه
 میترسند آورده اند که گفتار فریض بسبب عیش مسرور و مغرور گشته و باب پیغمبر
 گفتندی و چون توبه بنزول قرآنی برده از روی کردار ایشان برداشته شد با یکدیگر
 کردند و در این بران قرار یافت که کسی که در راه محو میگفتند آهسته گویند تا خدای شنود و
 رسول خود را از آن آگاه گرداند آیت آمده که و انیر فاقوا و معینان سنا به کفار و

در باره بگویم تا آنکه در میان پوشیده نیست این یعنی نزد خدای هر دو یک است **إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ**
بِغَايَةِ السُّكُوتِ پس در سبب که او را نیست آنچه در سبب است قبل از آن که بزرگ کند پس
چون که داناد آنکه است اگر تیران بر سر کشید و اگر چه که نزد او پوشیده نیست و پنهان
خواهد بود **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** آید اندک در سبب است **مَنْ خَلَقَ الْكَوْنُ** آنکه یک آید به سبب است
آیا عالم نیست بر سر سبب که آنکه این را آفریده **وَهُوَ الْلطِيفُ** و حال آنکه او
باینکه بین است و نیک است خط هر و حقانی کلمات **الْحُسْبَانُ** آگاه به بعضی
و وقایع کلمات از سبب نیست که مردی در شهرها میان آنجا میرفت با دی سخت برآید
و این جهت بر کسب باری خود و بخت در خاطر او گذشت که آیا خدا داند که چند بر کس آن
در زمان بقتل و آتی آرد و او که **الْإِلَهُ** من خلقی **وَهُوَ الْلطِيفُ** بخت **هُوَ الدَّقِيقُ** است
آنکه یک **جَعَلَ الْكَوْنُ** که در آید برای نشان زمین را رام و فرمان برآرد
تا هر چه که بخواهد در آن برده و پیشینیه و زرع و عمارت و غیره و یکسویه
فَأَمَّا فِي مَنَاكِحِنَا پس بر دیده در و شهرهای زمین یعنی جوانب و اطراف بر تفتان
مشق در نیک ارضی نیست برای فرط تدبیر و نهایت ذل آن پس هرگاه حقما زمین را بر
و جهی تدبیر و رام کرده باشد در نیک آن که عبادت از اماکن صعبه آن توان رفت بر کس
موضع دیگر از آن غیر متدلیل نخواهد بود و نزد این عباس و قتاده مترکب فی بعضی حیات
که نیک بر شی ارفع آن است یعنی آن که در آید بر کردن شمارا بر که هر دو چون مکرر
و جبال شمارا ممکن باشد پس ذل غیران این خواهد بود و **وَكُلُّكُمْ رُزْقٌ** و بخوبی از روی
خدای برای شما مقرر فرمود یعنی آنچه در زمین روئیده از زرع و انبار بر سر است **وَاللَّهُ شَدِيدُ**

دلی

دلی است بر آنکه شما از قبور یعنی مرجع شما در قیامت بسوی حکم است پس
گذردی مشق اکل را فرود گذارید تا مشق خط او شود بداند که مشق اگر برای عت
مفوضه یا مند و بهت پس بر برای و جوب یا ندب خواهد بود و اگر نه برای ارجح
تا ند سیر برای طلب ضایع و پیروی و بختی است اکل در قدر و عفت و در تهریه
میفرماید که **أَقْنِمْ** آید ای می شنید این در آن من فی السماء از آنکه یک
در آسمان است یعنی حقما چنانکه نعم شاست یا خدای که ملکوت در آسمان است
چه انکس ملکوت است و عرش و کرسی و لوح محفوظ و سوره نزول کتب و فصای
او امر و نوری از ملک موکل بر عذاب شما که چیر نیل است یا ز سیر ملام که کتب
عالمند و بر بر تقدیر میفرماید که آید ای می شنید از آسمان **أَنْ يَخْشَعَ**
آنکه فرود شمار از زمین و **وَيَا أَيُّهَا** پس گفت که زمین فرو شده باشد و شما
زمین کرد و پیوسته اضطرار کند تا شمارا بر برزرا کند تا حال قارون که زمین
فرو برد **أَمْ أَقْنِمْ** آید ای می شنید من فی السماء از خدا آنکه در آسمان
بر عرش شما عرش مکرر و قضا و امر او در آسمان یا چیر نیل یا سیر ملام که
أَنْ يَخْشَعَ علیکم **هَاسِبًا** آنکه فرود شده بر شما و می که پسندید
باشد چنانچه بر قوم لوط فرستاده شد **فَسَتَعْلَمُونَ** پس زود باشد که بدانید پس
بعد از مشاهده این عذاب و آنا شود که کفایت کن یا چگونه پس بهم کردن
و آن کس که شمارا سودمند آرد بعد از آن جهت است فرط عظمی و کذب کفار
فریش مراد را تهدید این میفرماید **وَلَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ** و بهر سبب که کذب

کردن رسول خود را آنکه برونه من قبله من این زمان یعنی مکه من و هم
 و اینست که کذب و کفر نه فکرت کائن پس چگونه بود بر اینان نیکی و عفو
 من که با کفارت و قضا عفت از ان توبه می نماید بر قدرت خود بخیر و
 ارسال مجاره بقوله او که یوقر الی الطیر ایضا که بسوی من که فوقهم
 که بر سر اینک نه یعنی معنی بر هوا صاف است در طایفه که صفا کشته اند
 با همای خود را گسترانیده اند در هر از طیران و فیض من و فرامیگیرند
 با همای خود را و تفسیر بر هر طایفه صاف میگویند که تفسیر از کلام
 بر خلاف طبع مادی و جی شمس و بسط اجنه این را از سقوط نمیکند و در آن
 انجمن مگر خدای بزرگ بختش بقدرت کامل خود هر یک از انواع مخلوق را
 شکلی و حیثیتی و طبع خاص داده و کسب طیران و جلال ایشان در هوا همای
 ستمه آنکه یکیشی فیض بر دستیک خدای بهم جبر است و در آنجا
 خلق غریب نماید و توجیه عجایب فرمایند که اینست که اشارت توان
 کرد با که هکذا الذلک این آنکست که از روی حمایت هو حیثی که
 اولش که شاست یعنی مدکار شما مانند لشکر که پادشاه را ملکه میدارند
 یقیناً که باری در شمار این شرف و انجمن بجز از خدای از عذاب
 و خشم وی این الکافر و غیرت نیستند مگر وید که ان الا فی عثر خیر
 که فریب طبع که میگوید ایشان که عذاب شما را نخواهد مراد است که آنجا
 مر شمار است بجز از خدای کسی که نفرت شما ده از نزد عذاب خدا شما

ای

این و یا بگفت که شما را میگوید هکذا الذلک این آنکست که بعضی
 عنایت می فرماید که میگوید شما را این آنکست که در قضا اگر
 کرد و روزی خود را از شما با مساکل باران با بطل ایضا که حصول و حصول
 رزق را و طبع بل ایضا یعنی اگر خدا طایفه روزی را از شما با گیرد و توفیق
 میداند که خالق و رازق است و غیر او که اینک نه از جمل است بل کجاست
 علی حده و دستیز کرده و بسیار فرو فرستاده و عباد و مسکین و فقیر
 نفرت و دینگی از روی بخت تنفر طبع اینک از ان بعد از ان از روی موعود
 و کفران از او مثل میکند که آنست که عیشی ایضا که میبرد و صیقلی که در
 در حاکم خود افتاد است بر روی خود یعنی کوف بر روی بخت این در وقت
 پس و چینی در دست و چپ خود را میبندد و بر رست بر روی آید و ای
 اهل ملک راه میفرستد و مطلوب شده است عیشی میگوید که
 که میبرد و در حاکم رست بسته است و همه جواب خود را مشاهده میکند
 و بختی که نام است از سر در آن و بروی نهادن و واقع است علی حد
 بر راه راست که رسیده است اوست بقصد و قیود حاصل که این شکست
 برای کافر که راه بر سنگ لاف خلافت افتاده در میان عواید حیران و سرگردان
 میبرد و نمیداند که محنت یا محنت و چشم نمیکند با پس و چینی است
 خود که در آن طریق مستقیم بخیر و در آن سکون نماید و برای نوحی راه چینه
 که بر طریق حق اندوخی بصیرت و یقین کوی میکند قناده که کسی که برود

شما آب چاه بیار و پس بگر که در ری ان قیام نمایند و او را پر کشش کشید نه غیر او را
از اجسام آب شما را بر قرار بدارد و در آن آینه که بعد از تلاوت این آیت
بپایه گفتن که الله رب العالمین یعنی خدائی که پروردگار عالمیان است آب
خروشه را طای هر گرداند یا جاری سازد و در بعضی تفاسیر مذکور است که
زیدی شیشه که حملی شکر و خور از تلقین بیکدیگر که خون یا نیکم یا عسین
او جواب داد که بالنسوح المعادن یعنی تبرک و پیشه که بجز آینه و بر و این دیگر
بر حال شداد و معاون حداد یعنی مردان با قوت پیشهای آینه
آبراهه هر سه زنده شدند و تابین شدند و تقی آواز داد که این که چشمه
چشم تو غایتش که تا به قول و فاس باز آید و گویند که کنی همین زکریای
طیب بود تمام شده تفسیر سوره مبارکه که تبارک چون خداوند قهار و تبارک

بسم الله الرحمن الرحیم
نیش یعنی بخور و نضاح اسم نور و صفت است یا شاد است بیکدیگر که در بعضی
دیگر اسم کوره است یعنی بخور و نضاح است و بخور و نضاح است و نضاح است و نضاح است
که نون و حیرت از نور و نور یعنی دیگر قسم است حضرت حضرت عیسی علیه السلام
و حضرت زکریا که نون اسم ماهیت و مردان جنس است و نضاح است و نضاح است
که ان آیت بخور و نضاح است و نضاح است و نضاح است و نضاح است و نضاح است
میکنند و نضاح است و نضاح است و نضاح است و نضاح است و نضاح است
عجابه و نضاح است که نضاح است که نضاح است و نضاح است و نضاح است
گویند و نضاح است و نضاح است و نضاح است و نضاح است و نضاح است
که چون حقیقت این را با خیر و او را از هم شکاف و هفت طیفه کرد و در شش را حقیقت
در میانها از شرق تا مغرب کشید و این هفت نیش را در شش به روش گرفت و برای هر
دی که کاهنی از فردوس نرسد که او را چهل هزار توایم بود و او قدم بر کوهان دی نهاد
چون قدم بر کوهان دی نهاد دی متزلزل بود با قوتی آفرید که گفت طول و عرض او
پانصد ساله راه بود از برای لای کوهان دی نهاد و چون آن قوت را بکوهان او نهاد
قرار گرفت و برای قرارگاه توایم کاهن سکی بر آفرید که گفت ان بمقدار که گفت و نضاح است
و نضاح است و نضاح است که گفت ان بمقدار که گفت و نضاح است و نضاح است
بعون ان تنسب شغال است می خورد شکلی فی صخره که از ان برای قرارگاه نون را
آفرید و ان شکلی بر شش دی نهاد و باقی اعضای دی چیزی را بالای ان جهت
خلقه باقی بر آیت و آب بر بار و بار بر قدرت خدا بی استاده جلد شسته

در حالتیکه متنم در کوی نبوت بر درگاه خود که نبوت و صفات و مناسبت
 عقل و محنت و دیوانه چنانکه اهل صفات و حماقت در حق تو میگویند
 تواند بود که بای زاید باشد بلکه قسمی نبوی گویند بنفسم که بر درگاه
 تو تر اکر است فرموده از نبوت و کمال عقل که تو دیوانه نیستی و آن
 لکت بدستیکه مر تو در است لاجرا نزدی و توانائی بر کشیدن بار نبوت
 و تحمل مشقت بر جفای است در ابلاغ اهل م حضرت عورت عظیم
 که نه منت نهاده است یعنی عفتا بدون و کلمه کسی که از دست بگریزید
 به عطای کامل داده باینکه ان ثواب تفضیلی نیست تا مقرون بمنبت
 باشد بلکه نزد عمل است و تو بسبب عمل متوجه آن شده و اجور بر اعمال از
 شطرق منت محفوظند و زکات مفران عمون یعنی مقصودت فی نزد
 بردارم که هرگز قطع ایمان نهاده ایمان عیسی هر دیت که هیچ پیغمبری نیست
 مگر که او را مثل نزد یک نیکو ایمان آورده و بدین او در آمده و بعد از آن
 در مع جیب خود میفرماید که و انک لکلی اخلاق عظیم و بدستیکه تو برین
 بزرگی که هیچ دیگر بران نیست چه از قوم خود و تحمل یکنی آنچه کسی دیگر را خوت تحمل آن
 نیست این عیسی گفته که خلق عظیم دین اسلام است که اعظم جمع ادیان است
 و خواندن آداب قرآن است که حقما بوی از زانی فرموده سعد بن حماد علیه
 از خلق رسول سوال کرد گفت خلق حضرت قرآن بود پس ده آیت که در اول بود
 قد اظلمت نبوت قلدت کرد و گفت خلق پیغمبر را این پیرون بود بزرگی گفته که

بچه

بچه خلق از خلق خود بزرگ نبوده چون مشقت خود را از دست باز گذاشت خود را
 بجای با حق گذاشت و گایات در نظر او حق فرمود در شب موعده که همه شبیارا
 بر و عورتی که در چشم او هیچ در نیامد که ما زاع البصر و ما تفرق و نه از بلا خورشید
 و نه از غلظت منصرف گشت و او را هیچ مقصد و مقصودی جز معبود نبود و گویند حق
 خلق عظیم انحضرت از انحضرت بود که مذوب با داب خدای بود در کفر گفته خد
 العفود را امر بالمعروف و اعراض عن الباطلین و از انجاست که انحضرت فرمود
 ادینی ربی فاحسن دین بر درگاه من مرا ادب آموخت و نیکو مرا با ادب
 نایب کرد و گویند خلق عظیم او را ان بود که بظا هر با خلق بجای محاسن میفرمود
 و بیانی با حق بود و گفته اند که خلق عظیم او را مکارم اخلاق بود و مؤید این است که
 انحضرت فرمود معشایکم مکارم الاخلاق معشایکم معشایکم ام تا خلقهای نیکو را
 تمام کردیم این عیسی فرموده که خلق انحضرت بر همه بود که روزی در مسجد شسته
 و احباب در حواله او بودند کای ایستاده و عرابی از در مسجد در آمد و شمشیری
 حایل کرده و ساری در درگاه گفت یا محمد انک کاف و عرابان در صد
 ان شدند که دیر انکشنه حضرت مع فرمود و عرابی را گفت یا مع الوجب
 تریه ای برادر کرا بخوابی گفت محمد هر کذا بر او فرمود و من و لیکن نه بر عراب
 نه کذاب بلکه رسولی ایم احوالی گفت گویند بادت که اگر نیخوت و جاهت
 و حال وجه تو میبود من این پیغمبر را از خون تو سیراب میکردم قسم بادت که تو
 ایمان نیارم تا این سوسمار تو ایمان آورد پس سوسمار را از کتبی پیرون آورد

انحضرت فرمود معشایکم مکارم الاخلاق معشایکم معشایکم ام تا خلقهای نیکو را تمام کردیم این عیسی فرموده که خلق انحضرت بر همه بود که روزی در مسجد شسته و احباب در حواله او بودند کای ایستاده و عرابی از در مسجد در آمد و شمشیری حایل کرده و ساری در درگاه گفت یا محمد انک کاف و عرابان در صد ان شدند که دیر انکشنه حضرت مع فرمود و عرابی را گفت یا مع الوجب تریه ای برادر کرا بخوابی گفت محمد هر کذا بر او فرمود و من و لیکن نه بر عراب نه کذاب بلکه رسولی ایم احوالی گفت گویند بادت که اگر نیخوت و جاهت و حال وجه تو میبود من این پیغمبر را از خون تو سیراب میکردم قسم بادت که تو ایمان نیارم تا این سوسمار تو ایمان آورد پس سوسمار را از کتبی پیرون آورد

انجا بنده است رسول گفت ای سوار گفت لیکن یا رسول الله فرمودی که میستم
گفت گفت رسول الله تو فرستاده خدا در سرعت دل اعرابی بنور معرفت
گشت ده شد و جسد حق تمام گفت ای سواران لا اله الا الله و شهادان محمد رسول الله
پس گفت یا رسول الله در این مسجد که در آمدیم در همه عالم از من خوشتری بودی
الکون مردم و هیچ کس را از خود دوست نداشتیم نسبت بتو این است بیان آیت
و آنکه خلق خلق عظیم برداشت که آنحضرت روزی با یکی از اصحاب در محرابی
میگفتند بیکدیگر چه روزی در سر جای خواهد که آب بکشد و بنشیند حضرت فرمود
رفت و گفت ای عجزه از برای تو بگشتم گفت ای حسنم لایق گفت حضرت
بر سر جاه آمد و دلور آب کشید و مشک آن زن را بر کرد و بر دوش مبارک خود
گذاشت عجزه گفت پیش باشی در راه خیمه خود را بمن بنما ای شخص که رفیق حضرت است
هر چند خوار است که از وی بسته قبول نکرد گفت من آدم کشیده بار است
و تحمل ثقیل پس عجزه پیش رفت حضرت در عقب او مشک می کشید تا بر
خیمه رسید مشک را انجا بر زمین نهاد و بر کشت عجزه در خیمه خست فرزند آن رفت
بر خیزید و او مشک را ان شخص انجا آورد و بخیمه در آید گفتند کجا رفت گفت آن است
که در راه میروید ایشان از عقب آنحضرت فراموش شده و بر آب خیمه به ریخته و خفته
و گفتند ایادر این جوان مرد است که بسوی وی ایمان آوردی و بخت از
مشیت الهی پیوسته لاف محبت و مینوی عجزه از خیمه میزدن و دید و فرزندان
یزد عقب ایامند و در دست پای آنحضرت افتادند و پیراهن بسیار بکریت
که کرد و خیره کرک تیر دندان

الکون

نسخه ای از کتب قدیمه
مرا عظیم ده پیراهن می کشید
کفایت کردی که

و گفت یا رسول الله که شنیدی کردم و ترا نشنیدی من چگونه از عجزه عذاب این
چون آیم آنحضرت به براتی داده دعای خیر در حق او فرمود و او را در مقدم رسانید
و این را بطرف دیگر رسانید پس هر شل آمد و این آیت آورد که و آنکه خلق عظیم مرد است
پس فرمود بر شما اگر از ازام تا شش خلق من که نیکو عبادت بهشت را دو بر شما اگر از عجزه خلق
بشنید که بد خلق بلا شبیه در دوزخ خواهد بود و ابودردا از حضرت نقل کرد که عجزه در کعبه
را که از حضرت از خلق نیکو نیست نیز فرمود که مرد خوش بخوی نیکو در کعبه نمی آید که
گروه در همه روز و روز و شب و نیز فرمود که دو کسین مردمان نزد خدا آمانند که کعبه را
بشنند و دو شهر را فرود آورده باشند برای جشنه برای مردمانی و نه برای افغانی
بشنند با مردم الفت کشنده و مردمان ایشان الفت کشنده و دشمنی ترین مردمان نزد خدا
آمانند که سخن چینی کنند و با برادران خود جدا افتند و عزت است بکشد و چون
دین از دست فرود آید که آمانی شما بجهنم مردمان رسد پس خوی نیکوی خود را بکشد و چون
که حسن خلق منتر غرض محبت در طلب بندگان و قطع عداوت از صد و نوزده
و اتمه هر بی صلوات الله علیه می باشد خلق اهل ضلالت را از جاده ناپایدان هدایت کرده باز
راست در راه طوایف و تقیان بصراط مستقیم ارشاد میفرمودند چنانکه مرید
که همان بنی ثابت و زکات حاجت است بجز حضرت که است گفته بود یکی از اصحاب
این خبر را آنحضرت رسانید و خودش را هم گفته بنزد آنحضرت می آید در راه با حضرت
ایمیر المؤمنین ملاقات کرد و کیفیت حال را موقوف عرضی رسانید آنحضرت همان را از دست
بستد و خانه در محبت یکی از دشمنان فرستاد و گفت که در آن همان را

در خاک طوایف بر کسب آمانی کعبه را به تربیت از برای کمال
مرا عظیم ده پیراهن می کشید
کفایت کردی که

برادر نسیم که در این علم بدیده از سر اخلاص مسلمان شده و تائیده بود در معراج
 خاندان بود و در کشف الغمّه از طایفه روایت کرده که خارج شدی گفت روزی بدین
 نسیم بر روی در آیدم و جامه های ظاهر پوشیده و بر استر قیسی کوار آشاره کردی که
 نایب او فلان هر دو علامت سروری چنین او با هر از نسیم او پرسیدم گفت غنچه
 حسن بن علی است دلم از بغض ایشان متمسک بودم پیش رفتم و گفتم تو پسر علی بن
 ابی طالبی گفت آری گفت ما را خبری هست شایسته نزول مجاورین و لایق
 استراحت مسافران اگر بدینا گذر کنی بصلح حوائج تو قیام نمایم و عذر کراهت
 بتقدیم نسیم و اگر حاجتی داری اینجا آن کنم و از نقد جنس آنچه خواهی بخواهی
 نمایم من چون این حسن خلق از امام حسن مشاهده کردم از روی او جلال زده
 و شرمیده شدم و دزد و عذربی ادبی خواستم بعد از آن چنان شدم که نزد
 من هیچ کسی دوست نداشت و می نمود و نیز دوستی که یکی از خوارج امام حسن را دشمن
 داد و حضرت فرمود و ای مرد آنچه در حق من گفتی اگر دوست هست خدا مرا بیامرز
 و اگر در حق خدا ترا بیامرز و ای مرد از آن خلق نیکو منفعل گشت از آن نام
 گشته محبت تا با اهل بیت پیدا کرده مؤمن صادق الاعتقاد شده ملک
 فارسى قدس سره را در مغدی دشنام داد و گفت اگر گفته بودی دوست
 گفته ترا روی من رو قیامت کم آید من نیز از تو کم تو نیکوئی و اگر را چه آید
 آنچه گفتی مرا زبان ندارد در وصف بهیمن سخن از افساد گذشته بمقام حقه
 در آید یکی از مناجات کبار را با جاهلی منظره و چشم جاهل در آشنای محاوره

زبان ابی ابی در آیدم و جامه های ظاهر پوشیده و بر استر قیسی کوار آشاره کردی که

کفر

گفت اگر تو را یک سخن در دست بگوئی ده جواب بگویم من آنچه گفتی که تو مراده دشنام
 به ای یکبار جواب ندادم حاضران از کمال علم او تعجب نمودند و جاهل منفعل شدند
 زمین خدمت بنویسید و بمقام حدیث و ملازمت در آمد و بعد از مدتی
 بدو خلق عظیم تقدیم اهل عمارت میکنند بعد از اینم و میفرمایند که گفت بنصرت
 پس زود باشد که بهیمنی ای محمد و بیست و نه ساله آن تو از اهل کفر یعنی در آن وقت که
 ناز شد معلوم کرد و یا یکم المقتول که کدام از شما در غنچه جنون افشاد
 یعنی در حین وقوع عذاب خدا هر کرد که بفریق مؤمنین و کفار یکی قتل گرفته
 بفریق کافران و در آنوقت مرغی شود که مسخری این اسم مانع باشد از آن
 و یکت بدینکه بر در کار تو هو اعظم او را نام تربت بهیمن صل
 یکیک که مراده شد عین سبیل از راه او که طریق مستقیم است فی الحقیقه
 این کس دیوانه است و هو اعظم او را نام تربت بهیمن صل
 براه یافته کان بحال عقل که مؤمنان اند یعنی داناتر بخیرای فریقین این
 و عدد مؤمنان و وعید کافران صاحب طهرسی بهسانید معتبره از خاک
 نقل کرده که چون قریش دیدند که مقدم دشمنی بهیمن علی بن ابی طالب بر سر
 اصحاب و خوارج و اگر ام او بجا آوردن زبان بدقت علی گشوده و گفتند
 بفرقه حجت علی مقتول شده و در حق جنون افشاده و صحت این سوره از فرستاد
 و گویند خود که آنچه بود دیوانه نیستی بلکه باطلان محسنه جعلی و غیر یعنی یعنی مؤثری
 با راب قرآنی و عنقریب معلوم شود که مقتول ایشان اند یا تو خدای دانایان

بانا که گمراه شده اند از راه درست یعنی آنانی که در حق و علی این نوع سخنان
و اما ترتیب برآه یافته کان یعنی علی این ابی طالب و همچنین شیخ نیز و ایت
از جمله این عبدالحق بن ابی یحیی از کعب بن عجره از عبدالدین مسعود که
ایشان گفته اند که مادر مجلس منو حضرت پیغمبر ص بودیم که سبیل از آن سرور
از حال علی بن ابی طالب سؤا کرد از فضل و ربوبیت او تقیض نمود پیغمبر
فرمود که علی بن ابی طالب قدم شامت در اسلام کسی در اسلام بر او بقت
نکرد و ایمان علی از ایمان شما و افر ترتیب و پیشتر و دانش وی از دانش همه کمتر
و و افر و علم او از علم شما و افر و غلبه درین و حکام شریعت از غلبه شما
است و انوار علم او علم منست و علم او منم و جواهر دانش و کلام یقین من
کجاست دل او مانند نهاده ام و امور من موکل بخوفی باوست و او خلیفه منست
فضل او چون فضل ماه است بر ستارگان در میان امتان من چون بعضی منافقان
از حضرت این سخن شنیدند در حق امیرالمومنین گفتند فتنی علی رسول الله است
ما بری شیتانی جوئی علی محمد را فریفته رفته است تا بهیچ چیز در حق او فرو نگذاشته
و امور خود را با و تعویض نموده او را در مقام خود نصب فرمود و حق از برای او را دم
و تکی خاطر مبارک حضرت پیغمبر حضرت امیر از آنچه منافقان در حق او توهم کردند
این آیت فرستاد و بعد از آن فرمود که فلا تطع الکذابين پس فرمان میراند
محمد نکذیب کنندگان را یعنی مشرکان و منافقان که نکذیب توحید و شکر نبوت و ولایت
و دوا دوست میدارند گویند این که اگر نمی کنی با ایشان دشمنی ایشان

و اما ترتیب برآه یافته کان

نکنی از شرک و ضلالت قیلا هتوت پس ایشان نیز می گویند و بر این
طعن نیزند یا دوست دارند که مدعی تو فقط ایشان نانی و شرک یعنی
مدعی برتش الهه ایشان کنی پس این نیز نانی برتش خدای تو گفتند فلا
تطع و فرمان برداری تمامی کل حکام است هر کس که خواهد بدو رو
و راست بجهت طاعت مبادات او بدان و لایه میفرست که بی باک بود در گویند
بسیار خوردن بدو رو صحت حقیر در درای و تدبیر یا در خفت عقل
قلت نیز یا کذاب که بجهت کذب بسیار در نظر مردمان حقیر و خوار بود و همگان
بسیار علیه کشنده و عقب مردمان و طعن زنی به ایشان و از حق نفقت
که ولید در پس مردمان هر دو کج دین خود را میپسید و طعن و غیبت میگردانند
بمنهم بسیار رونده بسخی چنین در میان مردمان یعنی سخن اینها نزد آن بزر
و سخن اینها نزد این و بجهت این فتنه و نزاع در میان ایشان می انداخته و
لایحیر بسیار باز دارند و میگویند مردمان مال است یعنی مال خود را در میان
باز میداشت و هیچ کس از اهل استحقاق و غیران خبری نمیداد یعنی در نهایت
بخل و اساک بود با اهل مردمان را منع میکرد از عطا ای اموال بفقرا و مستحقان
و نمیکدشت که خبر ایشان بکسی رسد یا منع کننده بود مردمان را از ایان
که بهترین همه خبر است و گویند ولید مال بسیار داشت و او را ده پسر بود
ایشان را میگفت که از شما ایمان آورده عطا می خود را از او منع کنم و هیچ خبر باز
ند هم مقتدر از حد در گذشته و ظلم می ستند و جفا در کار و جفا در ادب

عبارت گناه یا زنا کار یا معتدی در فعل ایشان در اعتقاد یا معتدی در ظلم
بر غیر و ایشان درستم نمودن بر خود عقل درشت خوئی سخت روئی حافی یا
شدیه انحصار در امر باطل یا متوغل در کفر و عناد و از خلیل نقت که عقل
یعنی بسیار خوار و فرائض شکست که هر چه باید از شراب و طعام بخورد و هیچ
مردم ندیده بکشد خالک پس از این همه علیها السلام حرام داده که بپزند
او معلوم شده و او را برادر بر خود بندند در نیم قطعه است از جمله ماعه که بعد از قطع
ان بحال خود بگذرانند و در زیر حلق او آویخته شود و ولد از نار باین اعتبار بریم
گویند که من فصل از نسب معلقی بغیر اهل خود مرویت که ولید در میان قریش
بزرگ شده بود و او را اصلی بود و غیره بعد از پیچیده سال او را بر خود بست و بر سر خود
گرفت و گویند این صفت و هیچ کس نمیدانست تا آنکه این آیت نازل شد مرویت
که چون رسول الله فریض این آیت بر ولید خواند بهر عیبی که میرسد بر خود
میافت مگر حرام زنا و با خود گفت که می سید قریشم بر من مغیره مردی مرویت
و میدانم که حجه دروغ نموده این چگونه بنده بر غضبناک از مجلس برخواست و تمیز شد
نزد مادر آرد و تهدید بسیار از او فرار کشید که بر تو در جودیت بهر نه است و او را
برادر زاده کان بودند چشم بر میراث او نهاده بودند مراد آنکه آید غلام فلان را
بر خود ترغیب کردم و آنچه بنیان مراد آن زنان شود در دنیا ما واقع شد و تو
فرز نه اوئی حاصل که حقیقتا حبیب خود را نمی میفرماید و میگوید فرمان بر اینکند
که منصف است بصفه نه کوره آن کان بجهت آنکه هست انفس خدا صال علیکم

صراوت

السنی محمد صالح

خداوند مال و پسران یعنی پاک که کثرت مال و زمین او ترا بر اطاعت او ندارد
ای آتشی ای آتشی چون خوانده شود بر او بگویم کلام ما خال انسا علیهم السلام
گوید که این انسانهای پیشینست هیچ اصلی و اعتباری ندارد و شخص معنی آن
که ولید بجهت خود را و بکثرت مال و منال و اولاد و کذب کرد آیات را و از آنرا
بگذشت و مستقیم شد و در پیشه که نشان کنیم او را جامع علی الخلق
برپیشی که اشهر و ظاهر اعصاب این کنایه است از نهایت اضلال و در خواص
او یعنی او را بوجهی غدار و سواسیم در میان عالمیان که ان بر هیچکس نشود
و پنهان باشد بجهت آنکه وقوع داغ بر پیشی که موجب مذلت و خواریست و از آنرا
به چهره نتوان پوشیده و نزد جمیع معنی آن است که نزد باشد که در قیامت ولید
بعلامت زشت نشان کنیم که بجهت ان در دین کفره و فخره ممتاز باشد بجهت آنکه
بسیار خط عداوت و کثرت بغض او بغير در میان اعدا ممتاز بود و از این عیب
مرویت که زنی شنیده که مشابه داغ بود و در زور بد بر پیشی او آمد و اثر آن با
مانده بود و جملت زده و منفعل بود ای آتشی بگویم بعد از آنکه ما از مودع اهل مکه را
بسیاری قحط و روزی شد و بسیار بود که چون در جنگ احد اکثر اهل اسلام
کشته و حمله را شریک کردند و حضرت رسالت بغایت لشکر تیر دعا
کمان اخلاص نهاده بر ایشان انداخت و گفت یا بر خدا یا حکم کردن بر ایشان
گرفت خود را و بستاند از ایشان ترا قحط و غلامانند قحط زمان یوسف قحط
و غلام بر تنه بر اهل مکه است و بافت که همه استخوانهای آدمیان و چهارپایان را

خوردند پس حقیقت اینچنین میفرماید که ما باینکه مسائل از ما باینکه کان کردیم تا بر می آید
 نظر هر کس که این متن را میخواند باید بداند که این متن از کتب معتبره است و اینچنین که از ما باینکه
اَلْحَقُّ اَلْحَقُّ یا از این باغ خروان را از این عین مریدیت که در وقت
 صفای دلالت میسر مرد صلیح را باغی بود مشتمل بر درختان حرم و از این
 خوانندی و بر موصی که گذر بر گذر باغ بود و تا قیام بر درخت بودی در گذر
 از این شمع کروی و در روز میوه چیدن در وقت نرا بخواندی و بطنی در بر درخت
 بیفکنندی و هر میوه که دست بر آن خرسیدی یا با د از درخت بیفکنندی یا بر
 طرف باط افتادی بدو میثان دادی و ده یک از حاصل نبرد این نعمت
 کردی و چون نبرد بر دویر اسه پسر بود باغ میباش به پسران رسیدنی
 اگر ما چنان کنیم که پدر ما یکرمیست بر ما نشاند و در وقت از قیام میوه
 در وقت ن بنا بر عادی که در وقت بیامدند این کفشتن منور وقت برین
 میوه نیست پس در شفق کردن که بپنهان از در وقت میوه را بر نبرد و بین
 سوخته خوردند که قوله اِذَا قَسُوا اَیَادَهُمْ چون سوخته خوردند اهل این
 باغ که بپنهانی فقیر را لیصه میباش هر آینه میزند میوه را اَمْصَحِبِیْنِ
 در حالتیکه در آینه کان نهند صبح یعنی با باد بگاه میوه از اینجاست پس
 باغ میوه سوخته خوردند وَلَا یَتَنَبَّهْنَ و استننا کردند یعنی تکلفه
 از این را الله و سیمیه میثیت خدا با استننا است این است که مودی معنی
 استنناست چه معنی لا فخرج ان الله استنناست که ان اخرج الا ان

المنع والهم

یش والله و گویند معنی این است که استننا کردند از این میوه همه مسکین را بخاک که
 پدر این میگویند بدوین فَطَافَ عَلَيْهَا پس فراگرفت بر این باغ
طَافَتْ بلوی طواف کنند و کردار کردن خود کردند بِرَبِّكَ از زور
 پروردگار تو وَهُمْ نَاعِمُونَ در حالتیکه این نفعشان بودند
 آتش بود که در وقت از آسمان فرود آمد و در این باغ پیچید و میوه را بر
 و درختان را درخت کرد این پس کشت باغ این بان بلافاصله کاشت
 مانند باغی که میوه آن چیده و بریده نهند مانند شبکیه بسبب چتران
 و اسوداد و یا مانند پشته که هیچ نهی در ورشته شده و نموده است
 که در بعضی روایت آنه که آتش درختان را از اینجاست برکنه و همه را توده کشته
 رخت الفقه چون پسران از خواب بیدار شدند از اینحال غافل بودند
فَقَسَادُوا پس اندا کردند بلکه را اَمْصَحِبِیْنِ در حالتیکه در چتران
 بودند معنی وقت هیچ بلکه بگویند آن اَنْ اَغْلِقُوا بلکه با باد و پیرون
 آیند علی خَرَّكُم بر کشت خود یعنی بدویده آنچه کشته شده است از
 اشجار شمار این کنند صَارَ مِیْنِ اگر سیمیه میوه نبرد کان پس
 و کسها بر درخت و از خانه پیرون آمده متوجه باغ شدند فَانْطَلَقُوا
 پس روان شدند به جانب باغ وَهُمْ تَخَافَتُونَ و حال آنکه این
 نرم و آسته بلکه میفکفته تا در وقت آن آواز این نشنوند و سخن
 از این بود اَنْ لَا یَخْلُقَهَا اَلْیَوْمَ که بایه در نیامد امر در این باغ علیکم

بر شما هیچ درویشی نماند و هر چه ما کم نشود و غلظت و باعداد بکاهد
 علی بن ابراهیم بر قصد منع مساکین و محروم شدن ایشان قادیان
 در حالتیکه توانایان بودند با علقه خود بر منع درویشان و پیرین و چین
 سیوه باغ و همه را تصرف خود در آید و با همین قادر بودند بر منع فقرا
 نیز بر قطع شماری که از سوره بود و با بود کشته **فَلَمَّا رَأَوْهُمَا بِانْ**
شَكَامِ که دیدند باغ را بخله آنچه گذاشته بودند یعنی سوره و سیاه کشته
قَالُوا اِنَّا لَظَالِمُونَ گفتند بایکدیگر بدستیکه ما کم کرده کانی را راه
 چه باغ ما دیر از سوره و پیر سیوه بود و این باغ که میبخت ضایع است از سیوه
 و مع هذا سوره و سیاه کشته و چون تحمل کردند و بختها در و دیوار
 بدستند که باغ ایشان است از این سخن اعراض کردند و گفته باز
 کم کرده ایم **بَلْ كُنتُمْ خَصَمُونَ** بلکه ما باز مانده کانی از سیوه و محصول
 این باغ و از غیر و نفع آن محروم و ممنوع بجهت منع درویشان و ترک استغنا
قَالَ اَوْسَطُكُمْ گفت متیرین ایشان در عقل و صاحب تر در رای و محال تر
 و گفتار یا فاضلتر در کردار یا مهربان تر **اَلَمْ تَرَ اَنَّكُمْ اَقْلَمُ لَكُمْ اَيَّاكُمْ فَمَنْ شَرًّا**
 در قیاس که قصد منع فقرا داشته **اَلَا تَتَذَكَّرُونَ** چرا یاد نمیکنید خدا را
 بزرگی یعنی بد کرده استغنا غیوید و یاد نمی آید انتقام او را از شما و از
 این غرض خبیث تو به نمیکند و شما سخن برانتهید و با وفای خدا کردید تا
 این بلکه فرار شدید **قَالَ لَوْ كُنَّا نَعْلَمُ اَنَّكُمْ كَفَرْتُمْ لَقَدْ فَتَكْنَا بِكُمْ**

یعنی

یعنی متکلم شدند باینکه اوست از ایشان میخواند از مفارقت خطبه و وقوع عیبه
 دیگر گذشته نام شدند و آن ندامت فایده بایشان نداد و گویند بر او هیچ
 استغناست یعنی چرا ایشان را اندیشید و گویند و نیز در حسن مراد به تسبیح صلوات
 و بر آنکه در نمازها و آن میخواند و اگر نه نماز ایشان را باز میزدند و از خطایشان
 و بخت میشد بر آنکه استغنا گویند و فقرا را محروم از نفع حاصل که بکانه خوشتر
 نه گفته گفته بگفتند خدای ما از آنکه در فرستادن این بلا کم کرده **اِنَّا لَنَكْنُ**
بِدَرْسِكُمْ ما بودیم طلبا لایق استکار این نفس خود منع فقرا و مساکین **قَالَ قَبْلُ**
بِقَصَصِكُمْ پس روی آورده بعضی از ایشان **عَلَى بَعْضِ** بر بعضی دیگر
يَتَلَاوُونَ در حالتیکه ملاصقت میکردند یکدیگر در بجهت آنکه بعضی از ایشان
 بمنع فقرا امر میکردند و دیگر از احوال میدیدند و یکی دیگر رکت بود و در احوال
 متکلمان پس اینان بخود یکدیگر گفتند این امر گفت و چنین و آن غرضی آورد
 که تو محبوب میدیدی و یکی دیگر میگفت که اگر تو رکت بودی اما از این رختی
 بودی القصه همه برگشته نام گشته از روی نیاز **قَالُوا لَوْ كُنَّا نَعْلَمُ اَنَّكُمْ كَفَرْتُمْ**
لَقَدْ فَتَكْنَا بِكُمْ ما بودیم از حد بزنندگان در کانه کاری در کانه
 از حد و داری **عَلَى اَشْيَاءٍ شَرِّهَا** بر در کار ما یعنی امید داریم از کم او آن
 پیش از کنا خیر است **اَلَمْ نَكُنْ مِنْكُمْ اَوَّلًا** ما را باطنی بهتر از این باغ میرکت تو به
 و اعتداف خطبه **اِنَّا لَنَكْنُ بِدَرْسِكُمْ** ما بسوی پروردگار خود **يَتَلَاوُونَ**
 رعیت کنندگان یعنی رختی بخواهیم یا طلب خیر و زاد و یا راعیت و رخت

بلکه در شمار است **الاستیخار** آنچه حکم میکند برای خود از خیر و کرامت آن
 سرای درکن فرشته که حقیقت معنی آن است که ایضا ضامن شماست و علم
 و از برای شما سوگند آن خود را می بایمان مطلقه متناهی در گویند که شما را
 در روز قیامت حکم سازیم در سوره مذکوره **مستلزم** پیرس آنچه در شمار
 آیات که ام شما **لک** این حکم عظیم منکحل و عاصی است که در
 آخر از عهده این حکم بیرون آید یعنی تمام نماید بان و با حقیقت
 مانند شخصی که از جانب جماعتی که منکحل یا مورد این آن ام که
 یا مرایشان در است شریک آن مردمانیکه که انبار ایشان باشد در این
 یعنی موافق ایشان برین معنی **قلنا** و این که بیارند **لشکر** که
 شریکان خود را با ایشان موافقت نمایند تصدیق ایشان نماید
 این **کاتوا** و **یقین** اگر رسیده است که ان در آن جنات بنشیند
 خواه رسیده و در نفی جمع آنچه نیست که ان شک تواند جهت درین و علی
 از دلیل عقی نقلی یا بر این ظاهر شود که این دعوی محض تقلید است که توهم
 و تحیل نفی و تسوّل نیست ناشی گشته **و یومئذ یخسفون** ساقی متعلق
 بغالیات یعنی بایه که بیارند شکر که خود را و حاضر سازند در روزیکه بر داشته شود
 جامه از ساق یا با و کشیده روزی که در آن ظاهر گردانیده شود ساق پای
 این کنایه است از کف حقایق امور و غفایای حد و در نفی روزیکه کف کرده اند
 در اصل همه کارها و نمایان کرد حقیقت آن بیدستی که همه بر سر یکدیگر

و انفسه

و انفسه و احوال یکدیگر را بداند و در کثافت آورده که کثافتی مثلثیت
 از برای بیان شده اند و در سوخت اند و اصل آن در سراسر هر یک
 مستعمل است چنانکه میگویند **ثمرة الخدر** است عن یوحنا فی الیهرب یعنی
 زمان مستوره و مخدوره درای خود را از ساق بر داشته و بر میان خود زنده
 برای که یحیی از دشمن پس معنی بر این وجه است که روزی بسیار سخت و دشوار
 کرد کار را و سوخت و هول و قطعه عینه ان بر تبه باشد که فوق آن مقصود باشد
 و این الوقت باشد که ایام دنیا متفرق گردد در تکلیف بسته شود و قیامت عاید
 گردد و ثواب و عقاب را معاينه بر چینه انانی عینی نفی که رسول فرموده
 روز قیامت شود و خلایق را در عرصات حاضر سازند حقیقتا یا طمان و
 مخلوقان حکم کنند تا بر تبه که کسی بر آب آنچه باشد و فروخته بوی تکلیف کنند
 که شیر از آب جدا کن و این تکلیف بر وجه عقوبت باشد پس سادای نیکه که همه
 خلایق بشنوند و گویند هر امتی بر عقب خود و مقتضای خود بر زمین جسد
 اقسام تابع اقسام شوند و بدو ذریع شوند و یهودان را گویند که شما را بر سینه
 گویند بر سینه که بر سینه است خدا آید که دروغ میگویند خدا از فرزند میراست
 ترسانان را گویند که شما را بر سینه است ایه گویند عیسی که بر سینه است ای
 جواب شنوند بعد از آن هفتاد و هشت را امر کنند که یکی بر شکل عیسی یکی بر شکل
 عزیز متکل شوند این را گویند که در میان خدا یا ان شما هفتاد و هشت را این دو
 فرشته جمع ترسانان و یهودان را بدو ذریع بر نه ببالک سپارند و از آنکه قوله تا

سوره
 که در این سوره است
 که در این سوره است
 که در این سوره است

لو كان هؤلاء ما وردوا پس باقی ماند آنانی که خدا را پرستیده اند از
 و خدا را خطیب کند ایشان که شاکه را پرستیده اند گویند خدای بختی را بر
 فریاد تا حجاب برآورده نوری از انوار عظمت او پیدا شود و ترزا بهنگام
 بسجود خوانند مؤمنان بسجود روند متعلقان و مرآتبان پشت ایشان چون چوب
 خشک شود و هر چند خواهند که از برای سجده دو تا نموده نتوانند و زوال یافته اند
 یوم یکم من راقی عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ
 بسجده کردن مر خدا را گویند داعی ایشان بسجده شدت صعب است از
 یعنی مردمان چون انحال بدینند بسجده افتند و گویند کفره و خیره را که تارک
 سجود بوده باشد در دنیا از روی عجز بر وجه قدرت و ندانست بسجده خوانند
 نتوانند چنانکه کسی انوی نقل کرده که حضرت پیغمبر فرمود که هر کس از روز
 خود از این حق عجز نماید همه مؤمنان بسجده افتند و پشتهای منافقان یک
 لحاف گردد بر وجهی که گویا میخهای آهنین در آن کوفته اند فَلَا يَسْتَطِيعُونَ
 پس نتوانند بسجده کنند خَاتَمَةُ الْأَنْبَاءِ در حالتیکه فرود افتاده بود
 چشمهای ایشان بر بجهت هول ترس نتوانند که چشم یک پند و سیرت
تَوَهَّجَتْ لَهُمْ بَرَسَةٌ و فرمود ایشان لَا تَخْلُكُوا خُذَارِي و نکوفاری بجهت
 ندانست و حضرت پس بیان علت فرست می کند که وَقُلْ كَلَّا لَأَعْلَمَنَّ
 بودند در دنیا بود يَكَلِّمُونَ که خوانده می شنید یعنی ما و می شنیدند
إِلَى السَّجْدَةِ بسجده کردن خدای را وَهُمْ سَالِمُونَ در حالتیکه شدت

بودند و ما در بران یعنی با وجود صحت بدن ترک این می نمودند لاجرم در این روز
 حضرت و ندانست و ندانست هرگز نمیشد ایشان از او عجز می کردند
 در بیان این آیت فرمود که مردمان در مانده نموده و در آن روز عجز می نمودند
 برایشان طاری شود و دیده های ایشان باز مانده و دلهای ایشان میگویند
 رسد و این بجهت این باشد که ایشان در دنیا استعانت آن داشته اند که بگویند
 الهی اقدام نمایند از توانایی آن بخور نموده ایشان بر تنگ آن نشده حدیث
 کان لم یکن انکاش شدند و چون شرکان که تکذیب و انکار می نمودند و فطرت
 سیه عالم از این مقوله بسیارند و هنگام میشد حقیقا بجهت قصی انحراف
 ایل تکذیب فرمود که لَا تَخْلُكُوا خُذَارِي پس بگذر مرا و صحت یکدیگر و از
 که تکذیب میکند بِهَذَا الْحَلَالِ باین سخن که قرآن است یعنی مرا با و
 گذارد و فطرت جمع دارد که ایشان را بجز نخواهم رسید لَا تَخْلُكُوا خُذَارِي
 باشد که یکبار ایشان را درجه درجه و مرتبه بجهت دادن در مصیبت اداست
 صحت و از دنیا نیست لَا تَخْلُكُوا خُذَارِي از آنجا که ایشان ندانند که این
 است در حجت یعنی اگرگاه خطائی کنند ما عطفی داریم و ایشان را تفضل
 خود را بر مؤمنان تفضیل دهند و پسندانند که ما عطفی تفضل برایشان بجهت
 و مرتبه ایشان است بر مؤمنان بجهت آن در طریق بنهیت رسیده پس یکبار
 ایشان را بوجه عتاب و عتاب و عتاب گرفتار سازیم از او بعد از توبه و توبه
 که هرگاه بشنود کنایه کند و توبه جدید با و رسد و او در عقب آن استغفار کند

منظهر و منته تا تو جمال سید عالم را از آئین چشم بد آشی بر بند و از
سحت عالم محو گردانند و بد چشمتی این جماعت بچشمتی بود که اگر یکی از ایشان
اراده گوشت کردی بگز خود را کشتی که بخیل بر دار و همراه من یا او بیایند
و هر جاشتری یا کاهوی یا کوسفندی فریب دیدی کشتی ما احسانا و ما ایت
مشکلا چه بیک جوینیت من مانند این را ندیده ام در حال خفادی و صحت
بیامدی و او را بکشتی و میرا نصیبی دادی مرویت که اگر ایشان اراده
بلاگ کسی داشته باشد سه روز چیزی نخورند و بعد از آن نظر بر او داشته باشند
فی الحال بر روی در میان ایشان مردی بود که هرگز چشم آنگشتی از او در آید
یا بر روی یا مقتول گشتی و این مرد را از چشمه بردن کردند و در گاه که در غیمه
دلگشادی را من غیمه را بر داشته شدی تا نظاره کردی القصه ایشان بیاید
و بر ابر رسول بایستاده و حضرت تلاوت قرآن میفرمود و در و نگاه کردند و
گفتند اجمع و ما حسن ما مانند این مرد را ندیدیم در فصاحت و بلاغت و حسن
و سیرت و حسن خلق و جید خرد شده او را از چشم ایشان نگاه داشت و این آیت
فرستاد که وَالَّذِينَ يَكُلُونَ لَيْلًا كَقُرْآنٍ وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ و در سبکه نزدیک در آید که
شدند لکن گفتند لَا يَكُلُونَ لَيْلًا كَقُرْآنٍ وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ یا انصار
چشم خود را لَا يَكُلُونَ لَيْلًا كَقُرْآنٍ وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ که شنیدند قرآن را که بخوانند
وَيَقُولُونَ وَيَكْفُفُونَ از غایت حیرت و تعجب در کار تو وَالَّذِينَ يَكُلُونَ لَيْلًا كَقُرْآنٍ وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ
بدان سبکه این مرد را نیست که حرف عادت از او صادر نمیشود و یا سخن او را

کردن

گرفته یعنی او با من است که تعلیم او میدهم و وَالَّذِينَ يَكُلُونَ لَيْلًا كَقُرْآنٍ وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ قرآن
لَا يَكُلُونَ لَيْلًا كَقُرْآنٍ وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ مگر بندگی و موعظه مرا عالمی را یا نیست
شرف عالمیان یا بزرگ احکام الهی برای ایشان در بعضی روایت آمده که
پیغمبر در مسجد شسته بود قرآن میخواند و این جماعت بر در مسجد ایستاده
بیک سینه که آنحضرت از مسجد میبردند آید و او را ببیند چشمتی آفت بر سینه
جبرئیل این آیت آورد و گفت یا رسول الله این آیت تلاوت فرمای
تا چشم زخم ایشان این آیت چشمتی حضرت این آیت بخواند و از مسجد میبردند
چون چشم ایشان بر آنحضرت افتاد و گوشه شدند و بر روی در آیدند و در
لبه از نزد ایشان بگفتند آنحضرت حسن بصری نقل کرده که
چشم زخم نیست مگر خواندن این آیت در حضرت که رسول فرمود که
چشم به شش روز یکبار آید و در در قریب مسای بنیت عیسای و در سینه
که حضرت را که را گفت یا رسول الله فرزند ان جعفر را چشم زخم میرسد
برای ایشان بنویسم فرمود آری اگر چیزی بخت بر تو کردی برو عادت
چشم زخم بودی و نیز فرمود که انسون نیست مگر از چشم زخم و حیوان
پیش دارد در حضرت که آنحضرت روزی در کوچه ای بقیع میکرد و فرمود
بخدا سوگند که اگر اهل این قبور بسبب چشم زخم اینجا عقیده اند و در وقت
که این بعضی خصایص نفوس شده و این امریت ممکن و جمیع مقصدی برایش
و این عالمیان موقوف محراب و علم الهی قدس سره نیز بخیر این کرده

و بعضی بخیر نمیکشند تغییر این برین وجه می کنند که تربیت کارفرمایان که از دروس
فراط عادات و شدت بعضی نسبت به خود توکل می کنند که بغرض نه
قدم تراودان نظر ترا بر زمین زنند و هلاک کنند در حقیقت تلاوت
میکنی یعنی سماع آن عبادت است و بعضی ایشان می شود و بجهت تغییر
مردمان تخفیف تو میکنند و میگویند که او دیوانه است و اگر نمی دانست که او
بعقل ایشان است مردان است که اگر ممکن بودی از آنها را که بان نظر ترا
از پای در آورند البته چنین میکردم بچنانکه کسی که اگر ممکن بودی غلام
بمنظر خود که بمن کاشته مرا اکل کردی و از پای در آوردی البته خیر
میکردی تمام شد تغییر سوره ن و الفی یعون و یاری صاحب لوح و القلم

در روز جمعه بیستم تیر ماه سنه ۱۳۱۳
 سنه یونانی میل ۱۳۱۳
 در اسلام و لکرام
 یارب

در اندک صاعده الاول نوشت و کر الهی داد بفر او است

و چون که گنج در دهرها شش خطی و در آن تو بر در دهرها را
حکمت

المذنبات والذوات

بسم الله الرحمن الرحيم

الشيخ محمد بن عبد الله

الحاقه عتيق که حق وقوع ان يا ما تسمي سزاوارست پس ان
باشناسته گردد در ان حقايق اشياء ما الحاقه چه ميرت عتيق حق
وقوع ان يا واقع شود مگافست اعمال در ان يعني گنه انرا نميدانند چه ان عظم
از ان است که عقل وارداست بر مراد روز قيامت و حاقه کي انرا
ان است و بعد از ذکر تفهيم ان بيان حال کفدان ميکنند که گذشت نمود و
تکذيب گفته قبيله نمود و عا دال القاهره عت کويند يعني روز قيامت
که شکسته است مردمان را با قراء و احوال و سزاوارست و انقطاع
در بين و حال ابدک و نصف بخم را بطرس و انگرد و فاما شود پس اما
قبيله نمود که قوم صالح پيغمبر بوده فاهلکوا پس ملاک گردانيد شده
بالاطاقيه بساطيان و عده ان و تکذيب غير ان با محاد شده از دست
که کسی مثل ان شده بود يعني محله که چيرل با رخصه بساطيان ان بقاره
و اما عاد و ثمود قبيله عاد که کرده عاد بوده فاهلکوا پس ملاک کرده شده
بصحر صحر بيادى سخت و سر که بجهت فرط شدت بر اعضا راحوق
ميت يابار شده الصوت حاقه ان از دست گشته يعني سر باز ننداز
فرمان خازنان که قدرت ان ندر شده که ضبط گشته انرا و قبيله ان
و شهرين حرب انين عيس نقل کرده اند که مغيره فرمود که زره از باد و قطره
از آب فرستاده نميورد بديا که بمقدار و وزن معلوم الا بر قوم نوح و هود
که آب بار طغيان کرده و غمره را نمکين نموده و بعد از ان لوي هر دو است

حضرت اباح بن عرقم و تميم بن ان وطأ ذرئک هميرانا را بر سر ما الحاقه

وَمَا أَتَىكَ مِنْ شَيْءٍ فَخَيِّرْ مَكَانَ تَرَاثِيهِ مَا لَكَ الْخَافَةُ

تلاوت فرمود که انا لم افعل فی الجاریه فاما عارفا بلکویج مصر عاتیه
مستحقها علیهم سخر کرانیم باد را بر قوم عاد بقدرت کامل خود بیعت ملک
هفت و نیمایه ایا مرتضی روز از دست هیچ چهارشنبه تا دست غروب
چهارشنبه دیگر خورما شهباء و روزهای شویا یا شوم بر عادیان که یکبار از کشت
و این ایام مذکوره را ایام عجزه خوانند زیرا که عجزی از عادیان در هشت روز
سردابی تنواری شد و در روز باد اورا منتزع سخت و بملک گردانید
فقری القوم پس تو میدی قوم عاد را اگر حاضر میبودی فیها در آن ایام
یا در آن امان صحرای در حالتیکه افشاده بودند مرده و بملک گشته کافهم
کوئیا اینک از عظم اجم انجان خیل تنهای درخت خرمانه خا و بیل
میان تنی و پوشیده که باد بر او خورده میفتد و در آب آمده که طول آنست
و از آنکه کر بود بجهت این خفا این ترا بخل تشبیه کرده فصل تری لکم بر آن
بج چینی ایشان را صحت با قیله بهیج نفسی بمانده یا بهیج بقیه استنهام بر سبل العار
یعنی همه مشامل شدند و یکی از این باقی مانده و خفا فرعون و دام فرعون
و حسن قباله و آمدند آنها که پیش از آن بودند و الموفقات و اهل دیهای
موقوف و منقلب بر اهل خود که قرائ اهل لوط بود بالخطاطه خطا و کسکاری
شک آورده که اعظم خطایست فعضوا بر عاصی شدند هر قومی سرشون
بغضاده بر در دکان خود کاشکده پس گرفتند خدای این ترا اهلک و کینه
گرفتند که افزون بود در شدت بر گرفتن احم دیگر یعنی عذاب ایشان سحر از کینه

محمد

ایم دیگر و بوجه نیاورن قبح احوال ایشان انا لم افعل فی الجاریه سخر کرانیم
که طیفان کرد آب و از حد مقدار در کشت تا بجای که از بالای کوههای چهل
کشت و از فرمان خورده سرباز زد و در وقت طوفان خفا کما کما بر کشتیم
شمار ایمنی پدید آن شمار که در اصلاب ایشان بودید اختیار حملنا هم بر حملنا
بجهت عزم انسانیت بر او لا وجه نجات با بسبب و کشت اولاد است
حاصل که بر کشتیم این ترا فی الجا و یکنه در کشتی برنده بر آب یعنی بقیه
نوع الخفا کما تا بگردانیم آن فعلها را که نجات نموناست و از غرق کردن
لکم تذکره برای شما پسندی و عبرتی و یاد بودی و رد دلیل بر قدرت
و حکم جامع و کرم قدرت و رحمت و تعجبها و تا نکاه در این بند را
اذن و اعینه بکوش بکاهدانه که نفع گیرد با بجهت شنود یعنی کوش که از
دو بجهت نکهدا و خوشی و بجزی که در حقیقت عمل نمودن با و عمل واجب آن
معنی آنست که حقا میفرماید که حاله فی بر قوم نوح اجرا کردیم از ستمکاری
گرفتاری برای اینست که خفا را تنبیه شود بر لکه ما داریم و ظاهر و دلیل است
در اذنت و قهر و غضب و هر کوشی که از ایشان او باشد که حفظ و جامع حوادث
و حالات کنند از او یاد گیر و فراموش نکنند و فکر در آن نماید و سهل خیر تمام
کنند و از منای و قیام باز آید ابو الحسن علی الواحده که یکی از اهل سنت ملازم است
اینکه در تفسیر خود که مسمی است بحساب التزلزله آورده که این آیت در شان عا
این اهل طلب نزدل یافت و رد است کرده پس از خود را امیر المؤمنین که در

و چنانچه در این کتاب در باره عویش برادر کار خود را فوقه هم برادر می
 که بر اطراف آسمان باشد و میگویند تمام آیه که در آن درشت فرشته است
 حاملان عویش برادر چهارانه و چون قیامت شود حقیقتا چهار فرشته دیگر را
 این فرشته و عظمت حیات ایشان بر وجهیست که مقایسه آن در زیر طبقه
 هفتم است و عویش برادر بر سرهای ایشان است و این سر در پیش افکنده هیچ
 و تحلیل الهی متولد در فرشته که انفرشتگان بصورت انسانند و بر فیض
 اسد و جوی بر صورت نور و گردوی بر شکل سر و هر یک از حق و روزی گویا
 میطلبند که مقبول بصورت آن است و از امام برین اباییست مردیست که
 قبل از خلق عویش و چهره نیافریده بود و قلم و هواری پس ایجاد عویش فرمود و از انوار
 متولد از نوری که سبزی همه چیز از دست و نور سبزه که سبزی همه چیز از دست
 و نوری زرد که زردی همه اشیا از دست و نوری سفید که سفیدی در دست
 روز از دست بعد از آن به مقدار هزار هزار طبقه بیافرید هر طبقه حلو و شیرین
 که همه تسبیح و تهلل او میکنند با وازی مختلف که اگر آواز ایشان برین
 که همه باره باره شدی و دریا برین فردوسی ضحاک که که مراد بهمانیه نیست
 از طبقه که عدد ایشان ندانند که خدای و در دست و در ده که در در قیامت که
 هشت پهنه همه بر صورت بر کوهی از سبهای ایشان تا از انوصاف المقدس
 که از آسمان تا آسمان دیگر و بر دایت دیگر مقدار هفت به مقدار سه را و
 یومین تعریفون در آن در عویش که نه شوند نزد خدای تا برای محاسبه

این کتاب در باره عویش و سایر فرشتگان است که در آن درشت فرشته است

در میان

و میله و این عویش اگر چه بعد از نفی ثانیه باشد لیکن چون اسم زنا نیست که
 وسعت آن دارد که در آن واقع شود نفی حق و صفت و نور حساب و احوال
 اهل جنت بخت اهل نار بنابر این هیچ پند که طرف همه پند و از این معنی
 نقلت که در روز عورت سه عورت باشد احدی از او توبه و چنانچه
 در عرصه ثالثه نشکر کتب باشد که فایز از ابدیت دست گیرد و با یک
 بدست چوب لایحقی اینهمان نماند بر خدای منکم از کردار و کفایت
 خلافت هیچ بریزد و پوشیده کی یعنی خدا بر همه خطایای شما مطلع است و
 غرض از عرض حساب نه برای اطلاع است بر آن بلکه برای اظهار عجز است
 بر آن مکان و رفتی احوال بر این که بعد از عرف اجماع بیان تفصیل آن
 فاما حق اوست پس اما انکس که داده شود و کتابی نوشته عمل او میماید
 بدست برایت او فقیه پس گوید از روی سر و خوشحالی مرا ابل قیام
 ها ام اقرؤ الکتابیه بکریه نامه را یا بیاید بخوانید کتاب کردار
 که در هیچ کرداری نیست که از نظر آن شرم داشته باشم و چون حق قائم
 علت و یقین از بخت بجای ظن ایراد فرموده بقوله الحق خلقت بر
 یقین در شتم در دنیا آنکه ملایک ملائکات کنند ام و بیستند
 حب خود را یعنی در شتم که مرا حساب خواهند کرد و برای آن مستعدند
 شدم بار کتاب مامور است و اصداب از ملایکات خصوص عویش
 پس انکس از نه کافی باشد پسندید و خصله عالیه و بر بختی که بلند است

که فرمود و عیسی یک طعام بنده که به عبارت تغییر یافته باشد فلا اقل
پس البته سوگند بخورم یا تبصرون یا یحیی بنی اسرائیل یا یحیی بنی اسرائیل
لا تبصرون یا یحیی بنی اسرائیل و گویند مراد از داود و جبرئیل
یا انی من یا کعبه و بیت الموریا و یحیی بنی اسرائیل و جبرئیل
یا انی من یا کعبه و بیت الموریا و یحیی بنی اسرائیل و جبرئیل
در این آیت میفرماید که سوگند بخورم یا یحیی بنی اسرائیل
و یا یحیی بنی اسرائیل من بر دوش خود که آنکه بدینکه قرآن گفت
رسول کریم بر آینه کفزار رسول است بزرگوار از نزد خدا این
بر وجه رسالت با حضرت عیسی بن کلم میکند و بر بندگان خود
نه خود می باشد و بر خدا نسبت میدهد و آن رسول کریم حضرت
مراد جبرئیل است یعنی قرآن قول خداوند است جبرئیل بر جبرئیل
و او بخونه و صاهو و بیت قرآن بقول مشایخ شیعیان
ابو جبرئیل و اتباع او میگویند قلینا ما تو ضنون تصدیق کنیم
اینرا و بقول کاهن و بیت قرآن سخن کسی که از جن این
بنییت چنانکه علی ابن ابی مطیط و تابع او میگویند و قلینا
اندکی مندرک میشود باین معنی از آنکه و کبریا و کبریا و کبریا
تقی شعریه تذکره بانها میگویند که بیت صلیت که است قرآن شعر
امریست که منکران نمیور و مکر معانه بخلاف مشابهت آن کلمات

که او

در ظاهر این کلام مراد از آنست که عیسی بنی اسرائیل را سوگند بخورم یا یحیی بنی اسرائیل یا انی من یا کعبه و بیت الموریا و یحیی بنی اسرائیل و جبرئیل یا انی من یا کعبه و بیت الموریا و یحیی بنی اسرائیل و جبرئیل

که سوخت است بر تکرار احوال رسول معانی قرآن که معانی قرآنی است
و معانی اقوال که در آن تنزیل قرآن فرستاده شده است
صوت سرب العالمین از نزد پروردگار معانی قرآن
و لکن نقول علینا و ذکر افرا کند محمد و دروغ بدین
بعضی الا فان یل بعضی سخن را چنانکه زعم شماست
بر آینه کریم از آنکه با الیمون دست راست او را تم لقلنا
القیوت پس بر چرخ از دور که او را که مفصلست کردن یعنی
دست راست او را بگیریم و در دست او را قطع کنیم و بفرمان
او را دست چپ را بگیریم و دست راست او را بگیریم و دست چپ او را بگیریم
که قتال را میفرماید که دست راست او را بگیریم و دست چپ او را بگیریم
پس در آن میکند و کردن او را از پیش میزند تا نگاه کردن او موجب بادی
عقوبت او باشد و قطع اندر بین بجهت آن است که قتال اگر او میکند
بر پس کردن زند دست چپ میقطع میگیرد و اگر بخواند از پیش روی او نبرد
بر قتل او که باشد و صحبت بجهت کریم او در آن دست راست او را
و میگویند برین معنی قوت و رضی اینکه او را بقوت و قدرت خود
یا قوت و توانایی او را از او خد کنیم و او را بقتل کنیم و طاقت
او را نماند و چنانکه برین معنی میفرماید و قلینا ما تو ضنون
تصدیق کنیم که آنکه و بدینکه قرآن گفت که او را

از صاحب و حجاب و انصار پروردگار گفت ای محمد تو ما را بکلیه شهادت امر تو
از تو قبول کردیم و بقیام صلوات خمس دعوت نمودی آن نیز از تو ارجح است
و نه کوه و صوم و حج و خمس و جهاد و همه را فرمان بردیم هر چه اشرت تو واقع شد
خلاف آن کردیم باین همه را یعنی نشدی تا آنکه دست این پسر را گرفتی و گفتی
من گفتم مولود من هذا علی مولود داور کردی که بعد از آن با و کنیه و تابع
او شود و اینکار بجز درای تو بود و از پیش خود علی را برگزیدی و بر مردمان
حاکم مستی یا با امر خدا کردی حضرت فرمود بخدائی که بجز او بر درگاه دیگر
نیست که آنچه من درباره علی گفتم و در حق او بجای آوردم و بخله آن شهادت
با امر خدا و نه باندیشه و تدبیر من نهان چون این سخن بشنید روی خود را
از آن مسکین و مسکین بگردانید و برخواست و گفت یا خدا یا آنچه میگویند
در حق علی بن ابی طالب اگر راست است در دست و با من نوت بر ما
سنگ بباران و یا ما را بجزای در دماک که شاکر کن چون آن ملعون این
و ما کرد و عذاب الیم از تو ما را عظیم و نه است سنگی از آسمان بیفتاد و بر سر او
و از برش ببردن رفت در سمت این آیت نازل شد که سائل را
بجزای واقع تکافیر در عتوبت خواهند که نهان است خدا بی تا که فرود آید
بر اهل کفر و خدا لیس که دفع نیست در آن عذاب دفع کننده و باز
در آن صحنی الله از خدا یعنی عذاب واقع نموده از نزد خدای نیست او را
دفع کننده از جانب خدا چه مراد البته محقق الوقوع است بهر چه دفع کرد

خداوند

بسم الله الرحمن الرحیم

ذنی العارح الخدائی که خداوند در جهای بلند یعنی غرفهای آن
در پشت که برای انبیا و اولیا و مؤمنان خود معز کرده یا خداوند یونان
صعود و عروج برای کلمات طلیات که ایضا بعد از کلمه الطلیات میاید
که اهل ایمان در آن ترقی میکنند در سبک خود ایام است فرشتگان
طیقات آسمان که طلیات آن عروج میکنند بحال نفع الملائکه الخ
بالایرونه فرشتگان و جبرئیل و افراط در روح بجز که حجت غیر است از او
بجز است فضل و مکانت و کویند روح جمعی از مخلوق الهی آنکه اعظم از او
و حافظان ایشان همچنانکه طلیات حفظه او میان آن بر تقدیر عروج میکنند
ایضا بوی عرش خدا که است او امر الهی است فی حق و در هر که طلیات
مقتل امر است اندازه او حقیقتی الفت صلیت بجهاد هزار سال را
این تمثیل و تحیل است یعنی آن صانع بر وجهی که اگر تقدیر قطع آن تو کرد
در زمانی هر آینه در زمانی خواهد بود که مقدر باشد بجهاد هزار سال و در زمانی
معنی بر سبیل آن است که اگر یکی از بنی آدم سیر کند از اسفل زمین تا بآن صانع
که طلیات یک سیر کند و بعد از بجهاد هزار سال میرود و در زمانی دیگر مراد بجوم
در قیامت است یعنی طلیات عروج و عروج کننده عرش خدا در زمانی که باشد مقدر
آن بجهاد هزار سال نه آنکه مراد نیست که باین اسفل عالم تا با عذای شرفی
مقدار بجهاد هزار سال است زیرا که باین مرکز از فی و مقدر ساء دنیا مقدر است
راه است و حق هر یک از آسمان است که در کس و عرش نیز چنین است و در

باینکه که در فی بوم کان مقدار غیبی الفسنة زمان عروج یعنی آدم است از ارض
 تا مجد ساء دنیا و گویند مراد با مقدار موقوف خلد است در روز قیامت برای
 حساب و فصل قضای آن اگر آن حساب دنیا بودی در ارض بجا هزار سال
 نام بندی و از او بگویند مراد است معنی آن است که متولی حساب غیر خدا بود
 بجا هزار سال چو در ویکی خدای در یک عت حساب خلدان نمکند و بر دست
 دیگر نیست و نیز از حضرت باور است که این روز هنوز بنصف رسیده
 باشد که اهل جنت بهشت در آیند و اهل دوزخ به دوزخ و نیز بعضی دیگر
 منصف معنی آنست که مقدار اول نزول ملائکه برای اعلام امر و حق و حق
 الهی بخلق تا آخر عروج ایشان بهسمان که روز قیامت باشد مقدار بجا هزار
 سال باشد پس بنا بر این مقدار زمان دنیا بجا هزار سال باشد اما غیر خدا
 کسی نمیداند که چند از آن گذشته و چند باقی مانده و نیز گفته اند که مراد آن است
 که در هر صلاه قیامت بجا موقوف باشد که در هر موقعی محققا هزار سال بجا
 باز دارد و از این محاسن مراد است که مراد است روز قیامت و حتی آن روز
 بر کفار عترت باشد که ایشان پندارند که این روز بر ایشان این مقدار است آنچه
 خدا می کند که کسی حضرت رسالت گفت که یا رسول الله چه روزی از تو خواهد
 بود این روز قیامت و خود سخن آنست که چاک هر بعد قدرت است که این
 روز و شب تر باشد بر او از نماز و روزه که در دنیا گذارده باشد از ابراهیم و نوح
 که مقدار آنرا بر شومند چندان باشد که بیان نماز پیشین و پسین حاصل که خدا

این قدر

این قدر

جیب خود میفرماید که خدا بی که بر اهل کذب مقرر است مرتفع نمیشود
 البته بر ایشان واقع شود و خاصه بر کسی که بر کذب است
 حکم خداوند است که در دنیا و آخرت و خلق و خالق و ملکات و ملکات
 انفس و بدستگیران کافران مکتوب شود و کذب میبیند و در کمال روز قیامت
 بعید دور از مکان یعنی صفت ایشان آن است که آن وجود نخواهد
 در واقع نخواهد شد و قیامت و قیامت و قیامت و قیامت و قیامت و قیامت
 قیامت و قیامت و قیامت و قیامت و قیامت و قیامت و قیامت و قیامت
 نقره که خدای با مثل عروسی زینت یاس که خسته یعنی آسمان در آن روز
 و قیامت و قیامت و قیامت و قیامت و قیامت و قیامت و قیامت و قیامت
 اوقات پس هرگاه بریزد بریزد کرد مانند کرد بر هوا و در هر عین شوق
 شود که باد از ابر بر هوا برده باشد از حسن فعل است که که هر دو اول بهشتی
 ریزد شوند و بعد از آن چون عین شوق و جنتی از آن چون بهشت مشغول
 و لا یسأل جیم جیم و پرسیده شود بهر خویشی از خویش خود یعنی از اولاد
 خویشی کند و با و گوید که خویش تو کیست یا آنکه احوال خویش را از او بپرسد
 زیرا که همه نزد یکدیگر حاضر باشند و یکدیگر را مشاهده کنند و حال آنست که
 بینا کرده شده باشند خویشان خویشان یعنی هر کسی خویش خود را مشاهده و
 او بینا بود و دانند که هر یک چه عمل مشغول بوده اند و یکدیگر را مشاهده و
 بخود از اول متکلم باشند نه آنکه عدم اول بجهت معافی ایشان باشد

حقوق مفوضه و مبعوضه و سرچ و سرچ در قبلیه از نقالی نقلت که بوم با کثرت
 در یکی کوه که در وقت صبح از کوه قاضی که دانه یعنی به خیل از بجز
 در آب چند قطره ای آتش در نهایت برودت بر ما با وصفی بسیار
 با صبر است و چون صبر ندارد و در آب در اندیشه آن است که فرادج خواهد خوردن
 پس صفا آورده و در صبر و در اندیشه و در بی بدن جانور نشسته که یکی از صفا
 که که عیسوی طاهر ازین پرسیده که تغییر طبع چیست گفتیم که تغییر از
 از تغییر نیست که صفا فرمود که اذا شئت الشیء و انما
طری و قدر در جزیعاً بسیار فرج کنند و فرج نمایند و از شئت
آخر منقوعاً و چون برسد او را نیکی مثل تو لکری و صحت منع کنند
 نفس در از طاعت اتفاق مال در راه حضرت عزت یعنی آن قیچی
 رسوخ منع بر نه است که گویا برین محیولت و از امور خلق غیر اختیار
 اوست مثل خلق الان من علی و دلیل برین آن است که آدمی درین
 و عهد متصف باین دو صفت نیست و دیگر این صفات نیست و صفا علی
 در نیست که از برین استثناء مؤمن است از آن در بقول لا المصلان
 یعنی جمیع آریان این دو صفت متصف اند مگر نماز گذاران الذین هم
ذکران این علی صلواتهم و حقون بر نماز خود مداومت کنند که آن
 و در طاعت نماز گذاران اند و در اوقات آن که هیچ شغلی از شغال از آن باز نماند
 فرق میان مداومت و محظمت که گذارن مذکور خواهد شد است که دوام در جمیع

نفسی

این کتاب در بیان صفات و احوال و سیرت و اخلاق و عبادت و غیره است و در هر باب از اینها
 توضیح داده شده است و در هر باب از اینها توضیح داده شده است و در هر باب از اینها

نفس صلوات است و محظمت با و ال ان اراقت ارکان و شروط درین
 حضرت امام جعفر صادق فرمود که این آیت در نماز است و آیت و الذین هم
 علی اهلانهم یحفظون در غرضی بر و در آیت دیگر مراد جانشینان نیستند که
 در حالت صلوات ساکن نمانند و در وی را در شصت قبل متحرف نه یعنی چنانچه
 خود الفاظ گفته اند و الذین هم علی اهلانهم یحفظون و آنکه در ما الهی ایشان حق شکی
 حقیقت است و آنکه شصت معینه می شود زکوة مقرر و مفروضه و صدقات
 منوطه للسائلین مرد و زنی خواهند را و المحرمین و برای محرم
 نخواهند که بلبس عدم سوزان مردمان پسندارند که او غلبت
 بجهت این او را محرم سانه از عطای اموال و از ابو عبیده منقولست
 که حق معلوم از کوه نیست بلکه انجیر است که تو از مال خود انجیر کنی
 و بعد از آن بنیست در در جمیع یا هر روز از طریق تبرج بایل آن
 و نیز از حضرت مرویت که حق معلوم آن است که محرم و خون خود صلوات
 عطیه به بی و بدشمن خود تصدق کنی و الذین یصلون
 و آنکه تصدیق نمایند بیموم الذین یوقعون یوم فرا و بنیست
 در اینکه عبادات صدقی آن از تکالیف بطاعت و الذین هم
 و آنکه در آن صحت عذاب و نعم از عذاب برود و در خود
 مشفقون ترسند بر آن که مبادا بر نفس ایشان واقع شود و در
 حق آن اعتقاد است از عاصی و گویند خوف انسان بجهت عدم

خست باشد و موافق بر سبب است ان عذاب بر تقصیر بر سبب که عذاب
بر در کار اینان غیر مامونین بمن کرده است پس بنی از وقوع
ان این توان شد بر آنکه بر عصای واقع شود و الذین هم و انما هم
لحق و جهنم مرزهای خود را حقا قطعون مکرر کرده اند که انما هم
بر روی و سببی که باشد ان علی ان جهنم مکرر بر زبان خود اذاعت
باید مالک شده انما هم و سببهای اینان می گزینان که بنی در حق
تصرف خود آورده باشد و انهم پس بر سبب که اینان غیر مملوین
ملاست کرده باشد بر سبب که قطع فروع نسبت بر زبان و گزینان خود حق
ایست یعنی پس هر که ملک کند مملوین انما هم غیر از آنکه گفته شده از باب
سناح برای فروع فاولی که پس فروع هم لئلا دون اینند
از حد در گذشتگان از حد در خداوند و بیرون رفتگان از امانت آنچه
حفظ مقرر فرموده و دومی بهایم نیز دومی در حلیت و الذین هم و انما هم
اینان که انما هم مرا مانتهای خود را و عقل هم و بهانههای خویش
مرا عوان رعایت کنند مانند خواه امانت حق باشد که ان امانت
و اداری مفروضه و خواه امانت خلق که ان و ادایست و غیران و چه و نیز خواه
با خالی باشد و خواه با مخلوق چه امانت و چه و نا کردن از اوجهاست و غیره
و الذین هم و انما هم اینان لئلا دینهم فایمون بگو ای خود قیام نمایند مانند
دارا کنندگان ان در آنچه علم بان داشته باشند از حقوق خدا و سبب که ان و حق

میشمارد و هم خوانده که جمیع جهنم از انواع ان دارا سبب و است
کرده اند که مراد با امانت شهادت کلین شد و این است که در حضور سبب
اینان علی صلوات الله برنا خود میخافون حق فطنت میکنند
بآداب شرايط و در امان قیام نمایند و در صلوة و محقق و محقق محقق
و صل فضل و شرف است که در سبب عبادت بدین و مایه و حق ان فضل
از ان بی گنا است کرده که حافظان صلوات شیعین مانند که در هر شهادت
از انها باید به بیجا یک رکعت نماز اقدام نمایند و زارده از امام جعفر صادق
روایت کرده که مراد از فریضه است که هرگز نماز در وقت خود بگذارد و
انکه عارض شد بهیچ او و غیر او را بران اختیار کنند و عبادت سبب
برای از برای وی بنویسد که هرگز در عذاب نکنند و هر که از ان غیر
وقت بگذارد و غیران را بران اختیار کنند اگر خواه از ان زارده اگر خواه
عذاب کنند اولی که انما هم که بدین صفات و موصوفه می خست
در بوسه نهند مملو از انجا که رو ضاعت فطانت مملوین و در انجا
شد مانند و مکرم و معزز تر و حضرت عزت آورده اند که بعد از تزلزل
آیات مشرکان کردا که در پیغمبر و خلق زنده و دستر گمان گفته اند اگر احباب
جمع طمع دارند و ستانهای عقبا را با نیز طمع داریم که پیش از این با هم زیرا
که در دنیا و فضل از این نیم از حشیت انما هم و هشتم آنکه که خدا و الذین هم
پس چیست چه بود است مرا تا انرا که گردیده اند از صفتهای مذکور

بی بره اند قبلك هه قطعی در حاشیه بودی نوشتن باشد
 و کردن در آن گنبد کانه بسوی تو و گنبد کانه تو بنظر دشمنی عن
 الیمن دست راست و عن الشمال دست چپ عین
 جماعات متفرقه اند و کرده حلقه زده کان در روایت آمده که مستور
 پنج مرابط بود که در آن حضرت حلقه زده است و از صحبت بقرآن میگردید
 حضرت انکار این کرده فرمود که ایضاً کل امری که آید از او
 هر روزی از این ان یلخل انکه آورده شوند با مؤمنان جنة النعیم
 در بوسه با محبت یعنی مشرکان را در عینه آنست که بدون ایمان در
 در روایات جنت در آنست که آنچنین است و هر که کافران را در جنت
 را می بیند انما خلقناهم بدینکه ما آفریده ایم ایشان را تا امتحان کنیم
 از آنچه میدانند یعنی از نظریه بلیدی که اگر هیچ نوع با عالم قدس درستی
 نیست پس اگر بوسیله ایمان و طاعت استمال نیاید بخلاف علیه از او
 که در دست شافی نشود استعداد و خول جنت نخواهد داشت و گویند معنی آن
 که مردمان مخلوق شده اند بجهت درستی مبدء و مواد جهت کمال نفس بعد از حلت
 بعضی تمسکال نفس نیاید در منازل کاملین راه نخواهد داشت فلا پس جنت
 اگر کسی میگویند اقیم سوگند بخیرم بوجوب المشاوق با فیه کار مشورتها
 اخطا یا انکه آفریده باشد تا کمال اسم یعنی اسم تجزیم با فیه کار مشورتها که هر کس
 دست در هر روز از نقطه نقطه طلوع میکند و لغارب و جداوند مغربها که

سگاه بار
 دادن دید
 ت مو
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 یکی بدون
 ه شود قانجا

انف

آفتاب است و هر روز نقطه دیگر غروب نماید چه مقرر است که آفتاب
 سیه صفت مطلع و مغرب در هر روز از ایام سال از مطلع طلوع میکند
 و بغری غروب نماید چه مصلحت و گویند مرد مشرق و مغرب
 نخست چه هر یک از این را محلی شرق و مغرب از دایره اوق نقطه
 دیگر است و بهر تقدیر خدای تا قسم باید میکنند که انما خلقناهم
 بدینکه ما آفریدیم علی ان یبذل بر آنکه بدینکه یعنی این مشرکان را
 هلاک سازیم و بدینکه ایشان خلقی دیگر میاریم خیر از انهم که بهتر و فرمان
 برادر تر از ایشان هستند و مخلصی بعضی متوقفین و ما نیستیم برین
 شده کان یعنی اگر آورده امری کنیم بجای آن امر بر ما پیشی نتواند گرفت
 و ما را عاجز و مغلوب نتواند سخت پس قسید که آورده عذاب ایشان کنیم
 چگونه بر ما سبقت توانست گرفت و ما را عاجز توانست رفت چون
 چنین است فلا ثم هم پس بگذارد دست به در ایشان را که میخواهند
 شروع کنند در امور باطل خود و یلقبوا اینباری منقول میشود در شان
 فانیه و میگوید حتی یلا قوا تا و قسید که ملاقات کنند یوسفهم
 روز خود را الذی یصلون از روزیکه وعده داده شده اند و ملاقات
 قیامت و گویند روزی که برود و حکم این آیت بایستقال منوع شده
 یوم یخرجون روزیکه بیرون آیند من کاجلالت از کور
 سر عماره حاشیکه شایسته کان باشند با حاجت اسرافیل کاظم

نقطه

و تا ضبط عات لولکم اگر هستید بفر و نظر تفکون بدانید چنانچه
 یعنی اگر از اهل علیید پس بدانید که در اجل تاخیر و احوال نیست القصد
 بفرمان الهی بعد از پنجاه سالگی که دمی با و نازل شده بود نه صد و پنجاه سال
 دعوت کرد ایشان سرگشتی نموده عباد و در زینده و همیشه در آزار و آزاری بودند
 میگویند نه و آنحضرت میگویند نه و آنحضرت سیر و سرگشته و تحمل آن
 شاق می نمود بر تفصیل که در سوره هود و کور شده و چون از ایمان ایشان
 مایوس شد قال رب اغفر لی و لکل مسلمین اذین دعوتهم فوجی
 بدرستی که من خوانده ام قوم خود را بطاعت و عبادت لیکلا و فطاک
 شب روزی بی پسته دعوت کردم و در هیچ دینی از دعوت تقصیر نکردم
 فلم ینزلهم پس نینفرد ایشان از عبادتی و عا کردن و خواندن من
 الا فرار من کفر بختی و رسیدن ایشان از ان و نفور نمودن از ایمان
 و اینی و برستی که من گفتم دعوتهم هرگاه خواندم ایشان را بتوبین
 و عبادت لتعظیمهم تا بیا نری ایشان را بسب ایمان آوردن و حلقی
 اصابعهم و را آورده اند که خود را فی انا فهم در گوشه های خود
 و در کد زمنا مع خود را از اجتماع دعوت بر بشو و استغشوا و بر
 قیابهم جامهای خود را نماند نه بیست نه چه فرط که است ایشان از دعوت
 من بخاکش که نظری کن کنند باینکه مباد ایشان را بشو و دعوت ایشان
 نایم و اکثر و محض شده و بایستاده بر کفر و مصیبت یعنی مدامند

و ملائمت بران نموده و عاوم شدند بران که هرگز از کفر باز نگردند و
 استکبروا و سرگشتی کردند از متابعت من استکبارا بر گشت
 کردند بسیار که از حد گذر زینند تا بجای رسید که مردی دست فرزند
 خود را گرفت نزد نوع آورد و او را میگفت از این مرد حدی که مباد او را
 از راه آلوده و اجساد بیرون بردن ام قتی که کوچه یکم پدرم مرا نزد این مرد
 آورد و مرا از او بخندید کرد و گفت مباد که بسختی او از راه پدر روی عکس
 کردی پس بیک که تو نیز مثل من چنین کنی تا کراهه نشوی فتم ای بی برستی
 من مباد و خود کسرا و استکبار ایشان دعوتهم دعوت کردم و مردم ایشان را
 جهل را با از بلند فتم اذین پس بدرستی که من اعطیت که مردم
 کردم و دعوت را برای ایشان در جمیع جای و استغشوا و برار زینند و
 ایشان را از کفین یعنی در خیمه نزد دعوت ایشان کردم مردیست که بیست و
 مائط طریق بود که به سرای ایشان شدی و او از دادی که قول لاله الله الله
 بگویند این کله تو حیدر و نامت کار نشو و استکارا کفین او بای وجه بود که
 بدانشی که جمعی اینجا آمدی و با از بلند کفین ای مردمان بگویند لاله الله الله
 تا رسکار شود و اما باینکه کفین وی ان بود که چون یکبار به بی و برانزد
 خود طلبیدی و دوی را نزدیک گوش او آوردی و کفین لاله الله الله گفتی
 و چون به سجده سخن او را بگویش اصفای قبول کردند و روی نیاز به رکعت
 آورد و گفت ای پروردگار منی بگویم که توانستم طریق دعوت را فرموده ام

وجمع قواعد لطیفیات معنی دوشتم در جمع جاس و محافل خلوت
 بر سر عدلیه شیرازی خواندم هیچ فایده نداد چون تو برایش فکر کردی چنانکه
 در وایق و فضا و دریا و از ایشان بزرگتری و زمان ایشان را عظیم ترستی
 و جمع من کرده **فَعَلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبِّي** که بگویم آمرزش طلبی و بگویم
 پروردگار خود یعنی توبه کنی که از گناهان بدستی که خدای هست
عَفَا رَأْفُورَهُ توبه کنی که از گناهان است و چون توبه کنی **يُحْسِنُ الصَّامَاتِ**
 علیکم بفرستد برادر شما را بسیار بارانده و ریزنده پی و پی
وَعَلَّامُ الْغُيُوبِ و در و در شمار با اموال و بختی با الهام و پسران
 بسیار گردانده اموال و اولاد و شمار و **وَيَجْعَلُ لَكُمْ** و در هر پی جاری گردانده
 بوستانهای مملو از شکار و امار و **وَيَجْعَلُ لَكُمْ** و در هر پی جاری گردانده
 برای شما انعام را چوهای آب و غذای در تفکیک خود آورده که مردی نیز
 امیر المؤمنین آمد و گفت یا امیر المؤمنین گناه بسیار کرده ام و حقیقت را
 باین سیاه نموده ام دعا کن تا حقیقت را بیاورد و حضرت فرمود برو استغفار کن
 بیاید و گفت یا علی ضیاع من چه کسی را شکسته دعا کن تا بماند که حقیقت را
 بفرستد فرمود برو استغفار کن کسی دیگر بخدمت حضرت آمد و گفت یا علی مردی درم
 و از فقر و فاقه بیتاب شده ام دعا فرما تا حقیقت از خون عیم خود مرا انعامی فرماید
 فرمود برو استغفار کن مرد چهارم در آمد و گفت یا علی مال بسیار دارم و فرزندم
 دعا کن که حقیقت فرزندم در فرمود برو استغفار کن کسی دیگر برای خواست و گفت یا علی

سلام و در بیان من

باغ و بستان من نبوده کم میدرد دعا کن و از خدا طلب کن تا کنی از آن
 فرمود برو استغفار کن شخصی دیگر گفت یا علی در نایب ما چه شکسته
 و کار من را بگو فرود نه و قطعه بداند و حضرت تو انعام دعا دارم فرمود
 برو استغفار کن این عبا کی که من در خدمت حضرت نشسته بودم
 یا امیر المؤمنین از تو سوالات مختلفه کردند و تو هم را یک جواب گویی
 فرمود باین هم نشیند قول حقیقت را که فرمود قطعت استغفار و انعام
 غفار تا آخر فرمود باین یوسف از پدر خود خبر داده که من نزد او جعفر نشسته بودم
 شخصی بیاید و گفت یا رسول الله جان من فدای تو باد مردی آمد که حقیقت
 بسیار بمن ارزانی داشته اما هیچ فرزندی ندارم آیا چه چیز دعا کنی در بسیار
 باشد فرمود بلی استغفار کن و از پروردگار خود یک سال در آخرت صد بار
 و اگر از شب انگوشت شود در روز قضا که حقیقت دعا کنم عید خود فرمود
 که استغفار و انعام تا آخر القصه فرمود بعد از امر با استغفار بنکدیب نشین فرمود
 که **مَا لَكُمْ لَا تَحُجُّونَ لِلَّهِ حُبَّتْ شَمَارُكَ** امید ندارید مر خدای
 و قاسم قلم و توقیر کردن او در شمار اکای که او را پرستید و طاعت
 امر او نمائید یعنی چرا بر وجهی نیستید که او بجهانم توقیر نماید بر وجه کرامت
 و تعظیم شما کند بعطای جبر دنیا و آخرت مر و بخت از این عبا که حقیقت
 این است که حجت شمار که اعتقاد و شک نیست بزرگی خدای را و از انعامی
 در بخشید و **وَقَالَ خَلْقُكُمْ** و حال آنکه آفریده است شمار را اخلو اسرا

تارة بعد تارة و حاله بعد حال یعنی مختلف در خلق چه اول نطفه بود و بعد انچه خلق
شد پس مضغه و عظام و لحم پس از آن جنین شد و بعد از آن طفل و پس
ان صبی و بعد از آن مراد و انچه متکلم و بعد از آن عاقل و انچه عاقل
و بعد از آن کھولت و انچه شیخوخته و این درست بر آنکه او صبی محلی
که توفیر و تقییم شما نماید بر ثواب پس چرا انکه محبت آئینده و جاهد عیوب
او جل نشانه میشود و کائنات محلی او جل جلاله و گویند مرد از اطوار انکه
در صفاتی که ان عیوب است و فقیر و محنت بر من و قوت و ضعف و طول و قصر
و بعد از تنبیه در نظر ارباب بصیرت در آفاق بنمایید باینوجه که الله عزوجل
آرامی بنیہ کیف خلق الله که چگونه بیا فرید خدای متعالی است
مفت است اما ترا طبعاً با طبعه بالای طبعه ویر و جعل القمر
و گردانیده ماه قمری در آسمانها یعنی در یکی از آنها نور است که بر تو
ان همه آسمان در زمین میرسد در بعضی تغییر میکند که برست که جرم قمر در
دنیاست و نور وی قمری در همه آسمانها چنانچه در زمین میباشد و انهارا
روشن میسازد و برایت این عجب که گردانیده است نوری در آسمانها
و زمینها و جعل الشمس و گردانیده است آفتاب را بر این عالم
چه چنانکه جرم غلت را از حوالی خود در این عالم گردانیده است و نیزه که
از عرض زمین محو میگردد و پیچیده را بر سر آفتاب ملقب است چنانکه
نوری تاریکی که در فراق را از عرض عالم زایل گردانیده و الله اعلم

و خدای

و خدای بر دیند پس نهال وجود بر شما که آدم است من لادن
در زمین پس برست آدم از خاک کائنات رستنی و هرگاه بدین
باشد همه اولاد نیز در اصل از خاک مخلوق خواهند بود و هم تعلیم
فیما پس باز بر دینار و زمین پس تعلیم موت بقدر او در دنیا
و بعد از آن در دنیا از قبر و در روز نشتر اخراج کردن آوردن از
حساب و جزا و الله جعل لكم لادن فیما طاعت و خدای گردانیده
برای نماز پس مانند فرشتگان سروده که اگر در آن تو انکسرت و بر آن
نزدان شدت یافت و قلبت بر بر طاعت و تسلط و انچه امیر و پادشاه
زمین سبلا اخراج بر راههای کشیده و قوم نوح با وجود بیان این
نعم عظیمه متامل نشدند و در وسای ایشان اتباع خود را بیشتر اضداد کردند
تا بدتر و جفا کارتر شدند و در طغیان افزودند قال فوج گفت
مشاهده اینها و فب ای پروردگار من انکم عصوفی بیک
ایشان یعنی همه امت من عاصی شدند و افرای کردند مرا و امر و نهی
فصحت مرا نشنیدند و اتبعوا امر بر روی کردند من لم یؤد
از آنکه زیاده نکرد و او را مال الله و مال الله مال و فرزند و احسان
که نمایان کاری و کارهای یعنی فرمان من نبردند و متابعت من نبردند
که معذرت کردند مال و فرزند که بسبب نپرداختن خدمت ایشان شدند و
نمودند و صکر و امیر و کس حق نموده که باز کردند متکلم کائنات را

بنایت بر چرخه و ادانی از ارجحیه باری و جالبه و سی بجانب خود کشیده
 و بر ایداد از ارمی تحریک کرده و بنک جفا اعضای مروج و شکسته
 رخشته و گویند که بزرگ آن بود که چون هر یک از این پیرشدی گوید
 خود در بر داشته بود و بوی نموی و کشتی که من پیر شده ام و شرف میجویم
 باید که بدارم من کردی من مری و کندی و بافتنهای او از راه نرودی که دیو
 در صورت و هیچ چیز نمیکوید که در آن خیر و صلاح باشد حاصل که انبیا از
 صحبت فرج منع میکنند و بر دین آبار رخ خفته و قالوا لا تفتن
لا یفتنکم گفتند دست باز مدارید از عبادت خدا یان خود چون
بتان ایشان اگر و عظم اصنام بودند نزد ایشان از این جهت تخصیص شد
ایشان کرده بود از نعم گفتند و لا تفتن من و لا تفتن من و لا تفتن من
و ان صنی بود که بر صورت مردی خفته بودند و لا سوا عا و نیت
که بر صورت زنی بود و لا یخوف و نه یخوف که امنیت شئی بود
یعنی و نه یخوف و اگر بر شکل پس بود و قشش و نه نر را که بر صورت
کرسی بود و در شهر آن است که اینها را مسیحی میخوانند که میان آدم
و نوح بودند و مردم بر ایشان اعتقاد تمام داشته و بعد از موت ایشان
ابلیس مردمانی که بعد از ایشان بودند گفت که صورت ایشان را تصویر
و چون ستایش میشود و در آن منکره تا باعث کثرت طاعت شما شود
ایشان بگریایان هیچ کس از چوب سنگ بر خشته و قطع آنها میکنند
 و در عبادت الهی حبه و جهر میخوردند تا بر دین ابلیس و لاد ایشان را گفتند

مردان شما پیر شدند شما نیز اقتدا بدین آباء خود کرده پرستش آنها قیام
 نمایند پس اولاد با ضلال ابلیس پرستش انصورت مشغول گشته و بعد
 از آن از ان زمان شده و چون طوفان واقع شد آن اصنام و عباد
 پنهان شدند و بعد از طوفان ابلیس این آنها را خبر داد آورد و مردمان
 بپرستش آنها امر نمود و آن بتان بطریق تواریه و تبت می آمدند تا آنکه هر یک
 بقبله افتادند و در اقبیلک بنی کلک و کشته در دومر الجندل و موع درین
 هندیل بود بر سر جبل و یغوث را طایفه بنی مراد و کشته و یغوث درین
 حدان افتاد و در سر مبود اهل حمیر بود و دین نرادی الکلاک گویند و
 دین را رجوع بمنجه الصادقین است القصه نوعی که مناجات کرد که خدا
 اکابر قوم اصاغر را گفتند که دست ازین بتان بازدارید و قل اقلوا
 که گواه گردید باین اکابر گفتند بسیار را از ضعف و ادانی یعنی نه باین
 قوم حاضر را گواه رخشته بلکه فرقه دیگر را قبل از اینها بودند نیز گواه گردانید
 و آنها عبادت اصنام را خدایت گردید و گویند بر او بکثرت انبیا
 حالت یعنی رعایای این همه مردمان در حقیقت بکثرت اند و ضلال
 کردند یا معنی آنست که بتان بخت ضلالت ایشان شدند و لا تفتن
 الظالمین و میفرمایند بر و در کار من تمکنا را الا ضلالا که ملاک و عقاب
 و ضلال در اینجا یعنی ملاک است اینجا که در آیت ان الحیون فی ضلال و معرو گویند
 مراد تخلیه ایشان است و مع الطاف از این یعنی فرود آمدن حق ایشان ضلالت

اینکه همه با هم در یک طایفه

اینکه بر اصل اصولی که در علم الهی است

تسلیم

اینکه همه با هم در یک طایفه

اینکه همه با هم در یک طایفه

اینکه همه با هم در یک طایفه

اینکه همه با هم در یک طایفه

اینکه همه با هم در یک طایفه

اینکه همه با هم در یک طایفه

اینکه همه با هم در یک طایفه

اینکه همه با هم در یک طایفه

اینکه همه با هم در یک طایفه

اینکه همه با هم در یک طایفه

اینکه همه با هم در یک طایفه

اینکه همه با هم در یک طایفه

اینکه همه با هم در یک طایفه

اینکه همه با هم در یک طایفه

اینکه همه با هم در یک طایفه

اینکه همه با هم در یک طایفه

اینکه همه با هم در یک طایفه

اینکه همه با هم در یک طایفه

اینکه همه با هم در یک طایفه

اینکه همه با هم در یک طایفه

اینکه همه با هم در یک طایفه

اینکه همه با هم در یک طایفه

اینکه همه با هم در یک طایفه

اینکه همه با هم در یک طایفه

اینکه همه با هم در یک طایفه

اینکه همه با هم در یک طایفه

اینکه همه با هم در یک طایفه

اینکه همه با هم در یک طایفه

شکلی نهاده اند حکیمان روزگار

اعداد آن برای تو خواهم بگویم

عید عجب یک دیگر از هر آن

نفس همین کتب بکیرای کوی

میداد وضع محل نماز و خدای

باران مصطفی و طلاق و در

طعم منت از این قرار است

۶	۷	۲
۱	۵	۹
۸	۳	۴

منت دیگر

۴	۹	۲
۳	۵	۷
۸	۱	۶

وزن اهل جلد

۲	۷	۹	۴
۵	۱	۶	۳
۸	۴	۲	۵
۳	۵	۷	۱

۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

اینکه همه با هم در یک طایفه

اینکه همه با هم در یک طایفه

اینکه همه با هم در یک طایفه

اینکه همه با هم در یک طایفه

اینکه همه با هم در یک طایفه

اینکه همه با هم در یک طایفه

اینکه همه با هم در یک طایفه

اینکه همه با هم در یک طایفه

اینکه همه با هم در یک طایفه

اینکه همه با هم در یک طایفه

